حکایت دختری از قوچان

افسانه نجم‌آبادی

حکایت

دختران قوچان

از یاد رفته های انقلاب مشروطه

افسانه نجم آبادی

ISBN :91 88296- 57 - 1

BARAN

حکایت دختران قوچان

از یادرفته های انقلاب مشروطه

افسانه نجم آبادی

چاپ اول، ۱۹۹۵

نشر باران، سوئد

طرح روی جلد: صفورا رفیعی زاده

چاپ و صحافی: باران

Baran
Box 4048
163 04 SPÅNGA
SWEDEN

Tel & FAX
+ 46 (0)8 760 44 01

فهرست

سپاسداری

مقدمه ۳

بخش ۱: حکایت ۱۱

بخش ۲: یادها و از یاد رفتنهای حکایت

«حکایت قوچان را مگر نشنیده اید؟» ۳۹

«گر از کوی وطن مهجور ماندیم» ۵۰

«جفا بیند که با ما این جفا کرد» ۵۸

«دختران نورس قوچان را مژده باد!» ۶۹

«تساوی شاه و گدا» ۱۳۴

«که خواهد برد تا مجلس پیامم؟» ۱۶۹

«چرا شد محو از یاد تو نامم؟» ۲۳۹

کتابنامه ۲۵۹

نمایه ۲۶۶

سپاسداری

این حکایت را تصادفاً یافتم. تابستان ۱۳۶۹ در پیِ نامه ها ومقاله های زنان در جراید مشروطیت می گشتم. در این گشت و گذار به «حکایت دختران قوچان» برخوردم، که به گونه های متفاوت و در انواع گوناگون نوشته های این دوره چشمم را گرفت، کنجکاویم را برانگیخت، شیفته ام کرد و سرانجام فکر و ذکر پنج سال بعدیِ کارم شد. بیش و پیش از هرکس این گشت و یافت را مدیون محمدتوکلی طرقی هستم که به من اجازه داد از منابع بسیار غنیِ کتابخانهٔ شخصی اش بهره گیرم. گذشته از این، گفتگوها و مبادلهٔ فکری با او در این سالها مرا در سفر دیگری یاری رساند: گذار از استفادهٔ جامعه شناسانه از منابع تاریخی به اندیشیدن و نوشتنِ تاریخگونه. بسیاری از افکار این نوشته نیز در محاوره با او شکل گرفته است. بازگوییِ «حکایت دختران قوچان» را مدیون و ممنون اویم.

سپاس من از دوستان و همکارانم که در این سالها بارها به بازگوییهای من از این حکایت گوش دادند، با پیشنهادهای خود به روشن شدن بسیاری نکات آن کمك رساندند، نسخه های اولیهٔ این نوشته را خواندند و نقد کردند، و آنگاه که من نیز ممکن بود «دختران قوچان» را به فراموشی بسپارم، با پشتگرمی و محبت مرا به ادامهٔ این کار تشویق کردند: نغمه سهرابی، کنعان مکیّه، و Amy Lang. در بازنویسی نهایی این نوشته از پیشنهادها و انتقادهای دوستان و همکاران دیگری نیز بهره بردم و از همهٔ آنان بسیار سپاسگزارم: تورج اتابکی، Palmira Brummet ، هوشنگ شهابی، Joan Scott، Jane Rosenzweig، بهزاد صادقی، رضا علوی، Natalie Kampen, Margaret Makiya و فرزانه میلانی. همچنین سپاس من از نغمه سهرابی و اما دلخانیان که در پژوهشها و مراحل فنی تهیه این کتاب کمکم رساندند. مسئولیت کاستیهای این کتاب البته با من است.

نیلوفر شامبیاتی مذاکرات دوره اول مجلس را در اختیارم گذاشت. اسدالله خیراندیش، بهزاد صادقی، Sholeh Quinn, Craig Bruce, Laurie Abbott (هر سه از بخش خاورمیانهٔ کتابخانه دانشگاه شیکاگو)، John Emerson (بخش خاورمیانهٔ کتابخانه دانشگاه هاروارد)، و آذر اشرف (بخش خاورمیانهٔ کتابخانه دانشگاه پرینستن) در دستیابی به بسیاری از روزنامه های دوران مشروطه، و ثریا پاك نظر و مهین صنعتی در تهیه برخی کتابهای فارسی یاریم رساندند. از همهٔ آنان متشکرم.

به دلیل مشکلات فنی، نمایهٔ کتاب تنها متن اصلی کتاب را شامل می شود و از پانوشتها نمایه سازی نشده است.

مقدمه

اعلیحضرتا! مملکت خراب، رعیت پریشان و گداست. تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد؛ از مال رعیت هرقدر میلشان اقتضا کند می برند، قوهٔ غضب و شهوتشان به هرچه میل و حکم کند، از زدن و کشتن و ناقص کردن، اطاعت می کنند. این عمارت و مبلها و وجوهات و املاك در اندك زمان از کجا تحصیل شده؟ تمام مال رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی مکنت اند که اعلیحضرت بر حالشان مطلعید. در اندك زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند. پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند، گرفته، به ترکمانها و ارامنهٔ عشق آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاك روس فرار کردند. هزارها رعیت ایران ازظلم حکام و مأمورین به ممالك خارجه هجرت کرده، به حمالی و فعلگی گذران می کنند و در ذلت و خواری می میرند. . . . حالت حالیهٔ این مملکت اگر اصلاح نشود، عنقریب این مملکت جزء ممالك خارجه خواهد شد. البته اعلیحضرت راضی نمی شوند در تواریخ نوشته شود: در عهد همایونی ایران به باد رفت. اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند.

اعلیحضرتا! تمام این مفاسد را مجلس عدالت، یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم، که در آن انجمن، به داد عامهٔ مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند، فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می دانند، مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد، خرابیها آباد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد.

از «عریضهٔ آقای طباطبایی به اعلیحضرت مظفرالدین شاه»، ربیع الاول ۱۳۲۴ هـ ق (بهار ۱۹۰۶).[۱]

۱- برای متن کامل عریضه بنگرید به: ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: آگاه - لوح، ۱۳۵۷)، بخش اول، جلد دوم، صص۴۰۵-۴۰۳. نقل قول از صص ۴۰۵-۴۰۴.

فروش دختران قوچانی به ترکمانان و ارامنهٔ عشق آباد در بهار ۱۳۲۳ هـ ق در دوران حکومت آصف الدوله در خراسان، و به اسارت رفتن زنان باشقانلو، در ماه رمضان همان سال (نوامبر ۱۹۰۵)، در حملهٔ ترکمانان به ناحیه بجنورد در زمان حکمرانی سالار مفخّم، رخ داد. اگرچه فقر رعیت و ظلم حکومت، و حتی دخترفروشیِ ناشی از این دو، واقعه ای بی سابقه نبود، شرایط سیاسی زمان بازگوییِ این دو حادثه را به سرعت تبدیل به یکی از داستانهای تظلّم «ملت» علیه «دولت» کرد؛ داستان «فروش دختران قوچان» حکایتی شد که دهان به دهان گشت، از سر منبرها نقل شد، در «شبنامه» ها و «انتباه نامه» ها، رساله های «سؤال و جواب» و مناظرات، کاریکاتورها و تصنیفهای سیاسی، به شعر و طنز و طرح بازنگاری شد. این بازگوییها نه تنها به برانگیختن مردم علیه استبداد و پیوستن آنان به صفوف مشروطه خواهان یاری رساند، بلکه با ایجاد تأثر و خشم و همدردی در گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده، فضای همدلی بین «آحاد ملت» آفرید. به دیگر سخن، بازگوییهای این داستان در فضاهای سیاسیِ زمان، نظیر منبر و جلسه های انجمنها و صفحات روزنامه ها و بعدها در جلسات مجلس اول خود در ایجاد احساس «تعلق ملی» مؤثر افتاد. «دختران قوچان» در این بازگوییها «دختران ایران» شدند و نمایش تأثر و خشم مشترک، یکدلی ملت، نمایاندن ایرانی بودن شد.

اهمیت ملی این داستان چنان شد که از نخستین ماههای تشکیل مجلس اول رسیدگی به «ماجرای دختران قوچان» یکی از موارد تظلم خواهی ملت علیه استبداد کهن و یکی از راههای آفرینش قدرت ملی شد. مذاکرات مجلس اول در مورد دختران قوچان چون متنی بود که از راه نگارش آن برخی از معانی اساسی نظم نوی سیاسی - نظیر تساوی شاه و گدا در برابر قانون، تثبیت مجلس به مثابهٔ صدای ملت در برابر قدرت اشرافیت، ضرورت تدوین قانون عرفی به جای احکام شرعی و حق قانونگذاری مجلس به جای مجتهدین، جدایی قوه مقننه از قوای قضاییه و اجراییه، ماهیت مسئولیت وزرا در برابر مجلس -- شکل گرفت، ساخته و پرداخته و آزموده شد. به پیشنهاد مجلس وزارت عدلیه کمیسیونی برای رسیدگی به این مطلب و مجازات مسئولین آن تشکیل داد. از آصف الدوله و سالار مفخم و چند تن دیگر استنطاق شد و هر یك به مجازاتی محکوم شدند. سپهدار تنکابنی که قبلا به خاطر حوادث تنکابن و گیلان مورد بی اعتمادی و خشم مجلس بود، داوطلب عزیمت به استرآباد و استرداد اسرای باشقانلو شد و از این راه در نظام مشروطه برای خود جای تازهٔ سیاسی آفرید. شرح لشکرکشی او در روزنامه ها و جزئیات استرداد و بازخرید برخی از اسرا خود

زمینه ای فراهم آورد که از آن راه قدرت همدلی ملی نمایش یافت. «ناتمام ماندن» این مأموریت و بیفایده نمودن آن در بازگرفتن دختران فروش رفتهٔ قوچانی سرانجام در ماههای آخر مجلس اول این حکایت را بیانی از ناتوانیهای نظم جدید و بی سرانجامی مشروطه در برابر چالشهای استبدادطلبان کرد. در دورهٔ استبداد صغیر و سپس در زمان مجلس دوم نیز این حکایت را به شکل روایاتی اخلاقی در زمینهٔ فواید مشروطه و مضار استبداد باز می یابیم.

علیرغم اهمیت این داستان در آن سالها، در تاریخ نگاریهای بعدیِ انقلاب مشروطه «حکایت دختران قوچان» از یاد رفته، و رویدادهایی چون چوب خوردن سه تاجر قند بازار تهران، سید هاشم، حاج احمد قیصریه، و آقا سید اسماعیل خان در ۱۴ شوال ۱۳۲۳ (۱۱ دسامبر ۱۹۰۵) و کشته شدن سید عبدالحمید و سید حسن در ۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴ (۷ ژوئیه ۱۹۰۶)، به عنوان وقایعی که آغازگر این انقلاب بود، به یادها مانده است.[۲]

در بخش اول این کتاب نخست داستان فروش دختران قوچان و به اسارت رفتن زنان باشقانلو را بازخواهم گفت. برخی از جزئیات این دو واقعه روشن نیست؛ برخی دیگر از یك روایت به روایت دیگر متفاوت است. بازگویی آن به شکل یك داستان، از آغاز تا به انتها، به ناچار این تفاوتها و ناروشنیها را می زداید. ولی برای آنکه بحثها و تفسیرهای بخش دوم فهمیدنی باشد از نقل یك روایت از این حکایت ناگزیرم.

شاید لازم به توضیح باشد که با حکایت خواندن رویدادهای فروش دختران قوچان و اسارت زنان باشقانلو منظورم آن نیست که اتفاق افتادن این دو رویداد را انکار کرده باشم. ولی با «حکایت شدن» آنها اهمیت این دو رویداد از حیطهٔ جزئیات واقعه به حیطهٔ چگونگیِ نقل آن و اثرات ناشی از این نقلها انتقال یافت؛ بسیاری از جزئیات ماوقع به شرحهایِ متفاوت بازگویی یافت و کسی را باك این تغییر و تبدیلها نبود ـ ـ مثلا، شمار دختران و زنان از چند ده تا چند صد و گاهی چند هزار در روایات متفاوت متغیر است. بازگوینده و شنونده آن را واقع می پنداشت، و بر این

۲ـ جزئیات این دو رویداد در تاریخهای انقلاب مشروطه هست. برای شرح آن از قلم یکی از معاصران بنگرید به: هاشم محیط مافی، *مقدمات مشروطیّت*، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، (تهران: فردوسی، ۱۳۶۳)، صص۸۶ـ۸۵، و ص۹۳. در سراسر این کتاب برای تبدیل تاریخهای هجری قمری به میلادی از برنامهٔ «میقات» استفاده کرده ام، مگر در مواردی که روزنامه های آن دوره خود هر دو تاریخ را ذکر کرده اند. این تاریخها گاه تا چند روز با هم تفاوت دارند. میان تاریخهای میلادی روزنامه های متفاوت زمان مشروطه برای یك تاریخ هجری نیز گاه تفاوتهای یك تا چند روز موجود است.

باور با تفسیر و بازگویی و پیوند آن به دیگر مشکلات زمانه آن را به پاره ای مهم از زبان سیاسی روز باز می پرداخت.

در بخش دوم با بازخوانیِ این داستان چند پرسش را پی می گیرم: یکی آنکه در این حکایت چه رشته های فرهنگی بافته شده بود که آن را تبدیل به چنین متن پرتوانی در زمینهٔ خصوصیات سیاست زمان خود کرد؟[۳] از بازخوانیِ روایتهای گوناگونِ این حکایت، از حکایت شدن این رویداد، در بارهٔ فرهنگ و سیاست آن زمانه چه می توان دریافت؟ در این حکایت، در این متنِ بافته، چه مجموعه ای نهفته است که واشکافیِ آن امکان بازنگریِ توانِ برخی از روابط فرهنگی و سیاسی را به ما می دهد؟

حکایت دختران قوچان حاوی چندین مضمون آشنای فرهنگ زمانهٔ خود بود: ترکمن غارتگر علیه رعیت ده نشین، تخاصم سنی و شیعه، فقر رعیت و فروش دختران جوان به کنیزی، تخاصم ترک و فارس. این مضامین آشنا زمینهٔ گفت و شنود داستان بود بین گوینده و شنونده، بازگویندهٔ حکایت با اشاره ای به مضمونی آشنا مجموعه ای از احساسات فرهنگی و مذهبی شنونده را به خدمت تأثیرپذیری حکایت خود می کشاند. ولی این آشنایی خود این پرسش را برمی انگیزد که چگونه داستانی چنین آشنا بدل به روایتی چنین پرتوان و نادر شد؟ چگونه حکایت کهن ظلم حاکم، غارتگری سنتی ایلاتی، تخاصمهای قدیمی مذهبی و فرهنگی بدل به روایت ضرورت انقلاب و رفع استبداد شد؟ چگونه آن مضامین فرهنگیِ آشنا، در مجموعه ای از شرایط حادث سیاسی، معانی بدیع یافت و معانی نو آفرید؟

برای پاسخ به این سؤالها، نظر به مفاهیم «زن» و «مرد»، مناسبتهای گوناوندی gender relations در مقال مشروطه، لازم می آید. در این مقال بازگوییِ ظلم به زن (در کنار ظلم به اطفال)، که در فرهنگ زمانه موجودی بی قدرت -- ضعیفه -- نگارش یافته بود، راویِ تحمل ناپذیری ظلم حکومت استبدادی شده بود: قدرتی که بر بی قدرتان ظلم روا می دارد بی شک سزاوار آن است که از صحنه بیرون رانده شود.

۳. «سخن بافتن» اغلب با بار و تداعی منفی به کار می رود؛ نظیر اصطلاح «زمین و آسمان را به هم بافتن»، «مزخرف بافتن». امیدوارم بتوان این تداعی منفی را از بافتن و شکافتن کلام و متن فروگذاشت. برعکس، نظیر کار بافندگی، بافتن کلام به معنای مثبتِ درهم تنیدن تار وپود کلام، یعنی آفرینش متن (بافته)، کاری است زاینده و آفریننده. شکافتن کلام که در وهلهٔ نخست ممکن است کاری تخریبی بنماید، راهی است برای شناختن تار و پود بافته، همچنانکه با شکافتن دلِ ذره، آفتابی شاید در میانش یافت. تداعی منفی کارِ بافتن، که یکی از فعالیتهای رایج زنان است، در حیطهٔ کلام، شاید راهی برای بستن میدان سخن بر زنان بوده باشد.

در مورد زنان، در کنار نگارش ظلم بر بی قدرت، تصویر بر باد رفتن ناموس جنسی و خدشه یافتن اخلاق مسلمانی، از «علائم زمان» برشمرده شد: زمان ضرورت دگرگونیها.

مثلا مجدالاسلام کرمانی در تقبیح اوضاع اجتماعی زمان ناصرالدین شاه نوشت:

> به علاوه از وجود خود زراعت کنندگان، زن و بچه و تمام بستگان آنها حتماً باید وقف خدمت آقایان اربابان باشد، *اگر احیاناً زنی خوشگل یا دختری وجیهه یا اسبی تندرو و و داشته باشند، به مجرد اینکه ارباب دید و میل به آن کرد، حتماً بر صاحب بیچاره اش حرام و بر آقای ارباب حلال*، بلکه واجب می شود.[۴]

به عبارت دیگر «تعدی» به زن، تجاوز به حقوق برخی مردان (آنانکه که قیم و صاحب زنِ مورد تعدی دانسته می شدند) از جانب دیگر مردان دانسته شده، با برآشفته بودن مناسبات قدرت سیاسی پیوند خورد.[۵]

از آن بالاتر، آنجا که به زن ظلم شده، و آنگاه که زن بی عصمت می شد، و مرد غیرت از خود بروز نمی داد، این ظلم، نه تنها نشانهٔ قبح حاکمان، که نشانهٔ نامردی مردان و عدم عرق ایرانیّت آنان می شد. به دیگر معنا، رفع ظلم سیاسی با بازآفرینی حریم ناموس گوناوندی، مرزهای رابطهٔ قدرت بین زن و مرد، بازیابی غیرت مردان، پیوند خورد. زبان تظلم و زبان بسیج ملی، در مرز غیرت طلبی همآوا شده، ملت و مردانگی را، در وجه ملتی مردانه، باز آفرید.

«حکایت دختران قوچان» یکی از متنهایی بود که به پرتوان ترین وجهی این پیوندها را در هم تنید. زن بودن و خردسال بودن «دختران قوچان» چند گونه مظلومیت را به هم پیوست. علاوه بر این فروش دختران به «ارامنهٔ عشق آباد» دو مضمون دیگر فرهنگی و سیاسی زمان را به خدمت توان این داستان کشید:

۴- احمد مجدالاسلام کرمانی، *تاریخ انحطاط مجلس: فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، مقدمه و تحشیه: محمود خلیل پور (اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱)، ص۱۱۳. تاکیدها در اصل.

۵- برای بحث مبسوط تر این مطلب، بنگرید به افسانه نجم آبادی، «نقش زن بر متن مشروطیّت»، *نیمه دیگر* ۲:۳ (زمستان ۱۳۷۴)، در دست نشر.

زیرپاگذاشتن مرزهای مذهبی و ملی. عشق آباد، که تا سال ۱۸۸۱ جزئی از قلمروی دولت ایران بود، اکنون با تعلق به دولت روسیه، یادآورخاك از دست رفتهٔ ملی و نشانهٔ ناتوانی و عجز دولت ایران شده بود. بردن «دختران قوچان» به آن طرف مرز ملی ـ ـ مرزهایی که در تمامی قرن نوزدهم در هر دو سوی دریای خزر مطلب جنگهای ایران و روس بود و از راه این جنگها حیطهٔ خاك ملی را متمایز ساخته بود ـ ـ و فروش دختران (باکرگان) مسلمان به تاجران ارمنی ناموس جنسی و مذهبی و ملی را یکجا خدشه دار کرده، توان توأمی از خشم علیه این از دست رفتنِ چندگانه برانگیخته بود.

بر مبنای چنین توانیابیهایی بود که نه تنها در دوران پیش از صدور فرمان مشروطه این حکایت یکی از داستانهای تظلم شد و به گونه های متفاوت و در فضاهای سیاسی روز بازگوییها یافت، در ماهها و سالهای نخست نظام نو، بحث این حکایت زمینهٔ چالشهای سیاسی و شکلگیری نهادهای مشروطه را فراهم آورد.

در تاریخ نگاریهای آنان که خود معاصر انقلاب مشروطه بودند، چون احمد کسروی و حسن تقی زاده، از «حکایت دختران قوچان» به عنوان یکی از حکایات جور استبداد و از علل و اسباب جنبش یاد شده است، ولی در نگارشهای بعدی از این انقلاب، نظیر آثار مهدی ملکزاده و فریدون آدمیت، کمتر اثری می توان از ردّ پای این حکایت یافت،[۶] حال آنکه چوب خوردن تاجران قند سبب مهاجرت نخست مجتهدین تهران (سیدین طباطبایی و بهبهانی) به شاه عبدالعظیم (از ۱۶ شوال تا ۱۶ ذیقعده ۱۳/۱۳۲۳ دسامبر ۱۹۰۵ تا ۱۲ ژانویه ۱۹۰۶) و صدور دستخط تأسیس عدالتخانه از جانب مظفرالدین شاه، و کشته شدن دو سید سبب مهاجرت دوم روحانیان تهران به قم (۲۲جمادی الاول ۷/۱۳۲۴ ژوئیه ۱۹۰۶) و صدور فرمان مشروطیت به تاریخ ۱۴ جمادی الثانی/۵ اوت ۱۹۰۶ دانسته می شود.

۶ـ اشارهٔ من به آثار زیر از این نویسندگان و تاریخ نگاران است:
فریدون آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران* (تهران: پیام، ۱۳۵۵) و *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم: مجلس اول و بحران آزادی* (تهران: روشنگران، بی تاریخ).
حسن تقی زاده، *تاریخ انقلاب ایران* (تهران: یغما، ۱۳۴۰).
احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶) و *تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶).
مهدی ملك زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران* (تهران: علمی، بازچاپ در سه مجلد ۱۳۶۴).
نحوهٔ گزارش، فراموشی و یادمانیِ «حکایت دختران قوچان» در این آثار را در فصل نهایی این کتاب، «چرا شد محو از یاد تو نامم؟»، مفصل تر بحث خواهم کرد.

این گونه «سبب نگاری» تاریخی همواره پس از «وقوع رویدادها» شکل می گیرد، یعنی پس از آنکه دستخط تأسیس عدالتخانه صادر شد و فرمان مشروطه به امضا رسید، تاریخ نگاران و سیاست پردازان از میان حوادث موجود برخی را مسبّب و دیگر وقایع را کم و یا بی اهمیت نگاشتند و میان وقایع دستهٔ اول با حوادث مهم تاریخی پیوند علت و معلول ساختند و پرداختند.

پس پرسش دیگر من در بخش دوم این است که چگونه و چرا این حکایت در تاریخ نگاریهای انقلاب مشروطه «اهمیت علّی» نیافته، به بوتهٔ فراموشی سپرده شد؟ به عبارت دیگر، همچنانکه آن یادها، اینَ فراموشی نیز گویای خصوصیاتی از فرهنگ سیاسی و ملاحظات تاریخ نگاری دوران نوی جامعهٔ ماست. پس از این فراموشی چه ها در این زمینه می آموزیم؟

همچنانکه اهمیت این داستان در زمان خود با مناسبات زن و مرد در فرهنگ آن زمان پیوند داشت، فراموشیِ آن نیز از خاطرها بیانی از مناسبات زن و مرد در جامعهٔ ما و نشانی از آن گونه تاریخ نگاری است که مردْمَدار و مردستا بوده، ارزشی برای ثبت آنچه به زنان مربوط باشد قایل نیست.

کوشش من نیز برای بازنگاری این حکایت در روایت تاریخ انقلاب مشروطه از نیاز کنونی برخی پژوهشگران به شناخت زَنْورانهٔ تاریخ و ضرورت نگارش زنان بر صفحهٔ تاریخ ناشی می شود: امید به نگارش گونهٔ دیگری تاریخ که هم زنان در آن جای دارند و هم به جای ارائهٔ روایتی مردْمَدار از تاریخ، گونْدیِ بسیاری از مهمترین مفاهیم تاریخ معاصر، مرکز توجه تاریخ نگار را اشغال کند. فَصل نهایی این کتاب به بحث اهمیت این گونه بازنگاری تاریخ اختصاص خواهد داشت.

ولی نخست «حکایت دختران قوچان».

بخش ۱

حکایت

فروش دختران قوچانی به ترکمانان و به اسارت رفتن زنان باشقانلو در زمان حکومت حاج غلامرضا خان آصف الدوله در خراسان و ولایت پسر او، امیر حسین خان، در قوچان، و حکمرانی سالار مفخم در بجنورد، به ترتیب در بهار و پاییز سال ۱۳۲۳ هـ ق (۱۹۰۵) روی داد.

حکومت خراسان در دوران قاجار از مناصبی بود که قیمتی گزاف داشت و از وجهۀ سیاسی و اجتماعی خاصی برخوردار بود. گفته می شد که حکومت خراسان خود سلطنت است. علاوه بر حاصلخیزی کشاورزی خراسان و اهمیت مشهد که یکی از مراکز مهم جلب زوّار و تجّار بود و اراضی و عواید گزافی وقف آن شده بود،[۱] نواحی شمالی و شرقی این ایالت به دلایل سیاسی در قرن نوزدهم مورد توجه کشاکشهای قدرت بین دول انگلیس و روس و ایران واقع شد.

دولت روسیه پس از تحکیم مرزهای خود با ایران در ناحیۀ غربی دریای خزر در نیمۀ اول قرن نوزدهم (الحاق گرجستان در سال ۱۸۰۱ و امضای قراردادهای گلستان و ترکمانچای در سالهای ۱۸۱۴ و ۱۸۲۸)، در نیمۀ دوم این قرن توجه خود را به نواحی شرق دریای خزر و آسیای مرکزی معطوف کرد: تاشکند در سال ۱۸۶۵، قزل سو در سال ۱۸۶۹، خیوه در سال ۱۸۷۳، قزل آروات در سال ۱۸۷۷، عشق آباد در سال ۱۸۸۱ به تصرف نیروهای ارتش تزار در آمد و از آن پس جزئی از قلمروی دولت

۱ـ سلسله مقالاتی که تحت عنوان «جغرافیای ایران» در نشریۀ تربیت در سال ۱۳۱۶ ق/۱۸۹۹ به چاپ رسید، تعداد زوّار مشهد را سالیانه صدهزار نفر نوشت. «جغرافیای ایران»، تربیت ۳: ۱۳۴ (۲۵ ذیقعده ۶/۱۳۱۶ آوریل ۱۸۹۹): ۲.

روسیه شد.[۲] تا اوایل دهۀ ۱۸۸۰ ایالات ماوراء النهر کمابیش تحت سلطۀ دولت روسیه در آمده بود. این تصرفها چنان نگرانی دولت انگلیس را از نزدیکی نیروهای این دولت با مرزهای افغانستان و هند بر انگیخت که در سال ۱۸۸۰ کلنل چارلز استوارت را برای خبرگیری از شرایط این مناطق به مأموریتی مخفیانه به این نواحی فرستاد.[۳]

از نظر دولت قاجار، که قبلا نیز کنترلی بر این نواحی نداشت، مهمترین اثر این تصرفات نمایاندن ضعف سیاسی و نظامی این دولت در مقابل پیشرفتهای نظامی دولت تزاری بود. ولی از لحاظ اقتصادی، کنترل ارتش روسیه بر این نواحی با کنترل ترکمانان تکه در ناحیه آخال (ناحیه شمالی رودخانه اترك) موجب امنیت بیشتر و بهبود وضع کشاورزی نواحی شمالی خراسان و افزایش تجارت با روسیه نیز شد. به گفتۀ سیاحانی که در این زمان به آسیای مرکزی رفته بودند، اهالی این مناطق از حضور ارتش روسیه در این نواحی عموما راضی بودند.[۴] راه کاروانهای مسافر وتجارت بین تهران و مشهد نیز که سابقا مورد تهدید دائمی آلامان ترکمنها بود اکنون امن تر بود. مالیات خراسان به دولت مرکزی که در سال ۱۸۶۷ پنجمین رقم بود (پس از آذربایجان، گیلان، اصفهان و فارس) در سال ۱۸۸۵ رقم سوم، پس از آذربایجان و فارس، شد.[۵]

ساختن راه آهن سراسری ماوراء خزر، که در سال ۱۸۸۱ عشق آباد را به

۲. بنگرید به: فیروز کاظم زاده، *روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴-۱۸۶۴: پژوهشی دربارۀ امپریالیسم*، ترجمۀ منوچهر امیری (تهران: جیبی، ۱۳۵۴)، به ویژه فصل اول.

۳. بنگرید به:
Charles E. Stewart, *Through Persia in Disguise, with Reminiscences of the Indian Mutiny*, ed. Basil Stewart (London: George Routledge and Sons, 1911).

۴. دربارۀ خشنودی اهالی قوچان، بنگرید به: هانری موزر، *سفرنامۀ ترکستان و ایران (گذری در آسیای مرکزی)*، ترجمۀ علی مترجم، به کوشش محمد گلبن (تهران: سحر، ۱۳۵۶)، صص ۱۹۲-۱۹۱؛ در بارۀ بهبود کشاورزی خراسان و افزایش درآمد مالیاتی دولت از آن، همانجا، صص ۲۲۰-۲۱۹. علاوه بر این منع برده فروشی و تعطیل بازارهای برده فروشی در خیوه و بخارا موجب محبوبیت دولت روسیه در این نواحی شده بود. بنگرید به ص ۴۰۳ از:
Charles Stewart, *Through Persia in Disguis.*

۵. بنگرید به: محمد حسن خان اعتماد السلطنه، *المآثر والآثار (در احوال رجال دوره و دربار ناصری)*، ویراستار ایرج افشار (تهران: اساطیر، ۱۳۶۳)، ج ۱، ص ۳۲۵ و:
Charles Issawi, ed., *The Economic History of Iran: 1800-1914* (Chicago: The University of Chicago Press, 1971), p. 29.

میخائیلوسك و قزل سو در سواحل شرقی دریای خزر متصل کرد و پس از تسخیر مرو در سال ۱۸۸۴ تا این شهر ادامه یافت و بعد به سمرقند متصل شد، راههای تجاری خراسان را به تجارت روسیه پیوند داد. کنسول انگلیس در مشهد در گزارش خود در بارهٔ تجارت خراسان در سال ۹۰-۱۸۸۹ پس از جلب توجه دولت خویش به افزایش حجم تجارت بین خراسان و روسیه در مقایسه با تجارت بین خراسان و مستعمرات انگلیس، چنین ابراز نگرانی کرد: «واضح است که با ادامه راه آهن ماوراء خزر به عشق آباد که در ۱۵۰ میلی مشهد واقع است و ارتباط این دو شهر از راه جاده های شوسهٔ بهتر که اکنون در دست ساختمان است، کالاهای انگلیسی . . . امکان رقابت با کالاهای روسی نخواهند یافت.»[۶]

علیرغم این دوره از بهبود نسبی وضع امنیت و کشاورزی و تجارت خراسان، در سالهای نخست قرن بیستم افزایش ظالمانهٔ مالیات حکومتی موجب سختی و نارضایی اهالی این ایالت شده بود. حکومت این ایالت از سال ۱۹۰۴ با حاج غلامرضا خان آصف الدوله بود.

حاج غلامرضا خان پسر حاج حسین خان شهاب الملك چاپارچی امیر توپخانه بود که در سال ۱۲۹۱ هـ ق (۱۸۷۴) لقب پدرش، شهاب الملك، به او داده شد و پس از فوت پدر (۲۳ محرم ۲۷/۱۲۹۲ فوریه ۱۸۷۵) به حکومت کرمانشاه منصوب شد.[۷] شهاب الملك در سال ۱۸۷۸/۱۲۹۵ حاکم کرمان شد. از این زمان به بعد داستان اجحافها و بیرحمیهای وی همسفر او در مأموریتهای دولتی اش شد، چنانچه در وصف این دوره از حکومت آصف الدوله در کرمان ناظم الاسلام کرمانی نوشت:

> در چند سال قبل در کرمان یك نفر رفت نزد آصف الدوله، که در آن وقت شهاب الملك لقب داشت و حاکم کرمان بود. عرض کرد: آقای حاکم هیچ وقت در کرمان قیمت ماست از یك من پنج شاهی زیادتر نبوده، در حکومت شما قیمت یك

۶.

Consul-General Maclean, "Report on the Trade of Khorassan for the Year 1889-90," pp. 122-124, in Issawi, *The Economic History*. Quote from p. 124.

۷. دربارهٔ آصف الدوله ها، بنگرید به سلسله مقالات حسین سعادت نوری تحت عنوان «آصف الدوله ها»، در یغما ۱۵، ۱۷۲ (آبان ۱۳۴۱): ۳۸۳-۳۷۹؛ ۱۷۳ (آذر ۱۳۴۱): ۴۲۷-۴۲۳؛ ۱۷۴ (دی ۱۳۴۱): ۴۶۷-۴۶۲؛ ۱۷۵ (بهمن ۱۳۴۱): ۵۲۷-۵۲۲؛ ۱۷۶ (اسفند ۱۳۴۱): ۵۶۶-۵۶۰؛ ۱۶، ۱۷۸ (اردیبهشت ۱۳۴۲): ۸۷-۸۳؛ ۱۸۰ (تیر ۱۳۴۲): ۱۸۷-۱۷۹.

چارك كه ربع يك من است به پنج شاهی رسیده است. فوراً میرغضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدند؛ که چرا فضولی کرده و در امر تسعیر که شأن حاکم است چون و چرا کرده است.[۸]

شهاب الملك (آصف الدوله) از سال ۱۲۹۹/۱۸۸۱ حکومت طبرستان (مازندران) و از سال ۱۳۰۹/۱۸۹۱ حکومت عربستان (خوزستان) را به عهده داشت. در سال ۱۳۱۳ به مقام پیشکاری سالار السلطنه، حاکم جدید خراسان منصوب شد و پس از انتصاب به این مقام آصف الدوله لقب گرفت. در جمادی الاول ۱۳۱۵/اکتبر ۱۸۹۷ برای بار دوم به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب شد. حکومت آصف الدوله در کرمان با خشکسالی و قحطی مصادف شد و از آنجا که او همچنان مالیات هر ساله را از رعیت طلب می کرد، اعتراض و شکایت مردم کرمان برخاست. ملك المورخین در این باب نوشت:

در عشر سوم جمادی الاولی هزار و سیصد و پانزده، حکومت کرمان و بلوچستان به آصف الدوله غلامرضا خان شاهسون مرحمت شد. از قرار مذکور آصف الدوله و کسانش در آن سال در کرمان تعدی بسیار نمودند و از بابت مالیات چنان اجحاف به اهالی کرمان کرد که عوض مالیات دخترهای خود را به یکی دو تومان می فروختند و به آصف الدوله می دادند.[۹]

تا این زمان دیگر آصف الدوله به ظلم و اجحاف مثل شده بود:

اغلبی از مردم ولایات ایران از ظلم حکام تهی دست و پریشان شده اند و دخترها و پسرهای خود را در عوض مالیات می دهند و هزاران از مردم به واسطه تعدی به ممالك خارجه می روند. این نوع تعدیات را سایر حکام از غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون فراگرفتند که خود و کسانش در مدت سی

۸ ـ کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش اول، جلد اول، ص ۲۶۱.

۹ـ عبدالحسین خان سپهر، *یادداشتهای ملك المورخین و مرآت الوقایع مظفری*، ویرایش عبدالحسین نوائی (تهران: زرین، ۱۳۶۸)، نقل از بخش *مرآت الوقایع*، ص۱۷۵. قیمت فروش دخترها را می توان با قیمتهای زیر برای این سال در مشهد مقایسه کرد: گوشت و برنج منی ۲ قران، نان منی ۰/۴۵ قران، روغن منی ۶ قران. (قیمتها از Issawi, *The Economic History*, p. 342)

سال در اغلبی از بلاد ایران ذره ای از ظلم و تعدی را فروگذار نکردند.[10]

دولت در اواخر صفر ۱۸۹۹/۱۳۱۷ آصف الدوله را احضار کرد. وی در تهران به وزارت خالصجات و حکمرانی پایتخت تعیین شد تا سال ۱۹۰۲/۱۳۲۰ که به حکمرانی فارس منصوب شد و به شیراز رفت. در سال ۱۹۰۴/۱۳۲۲ برای بار دوم به فرمانفرمایی خراسان و سیستان منصوب شد. ملك المورخین نوشت: «امسال ۱۳۲۲ هجری، که حاجی غلامرضا خان آصف الدوله حکمران خراسان است، تعدیات کامل به اهالی نموده و گندم و سایر نرخ [ها] ترقی کامل دارد. گندم خرواری بیست تومان است.»[11]

درگفتار ملك المورخین در این زمینه مضمون ستم و بیرحمی حاکم ولایت با یکی دیگر از مضمونهای سیاسی این دوره، یعنی ناتوانی دولت قاجار از ایستادگی در برابر دولت روسیه تزاری و دفاع از اهالی مردم و حفظ حدود مملکت، پیوند خورد؛ به دلیل اجحافهای حکام و سستیهای دولت، مردم به دخترفروشی و ترك وطن به اجبار تن داده، و دولت روسیه و ترکمانان از این فرصت بهره می بردند:

> وزیر مالیه روسیه قرار داده که صاحبان اغنام قوچانی یا سایر سرحدات خراسان که حیوانات خود را به سرحدات آخال برای چرا می بردند، دیناری به هیچ وجه از آنها مالیات و عوارض گرفته نشود. این از برای جذب قلوب است و مردم قوچان از دست تعدی حکام آنجا بیشتر به طرف آخال فرار می نمایند و دخترهای خود را از راه اضطرار به فروش می رسانند. سابق [دخترها را] یکی ده تومان

۱۰- سپهر، *مرآت الوقایع*، ص۱۸۶.

۱۱- سپهر، *یادداشتهای ملك المورخین*، ص ۱۱۲. تا سال۱۹۰۵ قیمت گندم عموماً از خرواری ۴ تومان در سال ۱۸۹۵ شش برابر افزایش یافته بود (Issawi, *The Economic History*, p.43). بنا به گزارش *حبل المتین* در بهار ۱۹۰۵ قیمت غله از خرواری هفت الی هشت تومان به شانزده و هفده تومان رسید. («مکتوب یکی از طلاب خراسان»، *حبل المتین* ۱۳: ۴ (۱۸ رجب ۱۳۲۳ /۱۸ سپتامبر ۱۹۰۵): ۸ .) قیمت سایر ارزاق نیز در این مدت بالا رفته بود: گوشت از منی چهار قران به منی نه قران و روغن به منی هیجده قران رسید. («مکتوب یکی از طلاب خراسان»، *حبل المتین* ۱۳: ۵ (۲۵ رجب ۱۳۲۳ /۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵): ۸-۹ .) شهرت ظلم آصف الدوله به حدی رسیده بود که دلایل افزایش قیمتها هرچه بوده باشد، در خراسان آصف الدوله مسئول دانسته می شد.

می خریدند حال تراکمه مرو دختری قریب یك صد تومان می خرند.[۱۲]

علاوه بر پیوند ظلم داخلی به تجاوز خارجی و استفادهٔ توطئه آمیز ترکمانان و دولت روسیه از این شرایط، این گفتهٔ ملك المورخین با یاد از «تراکمه مرو» خواننده را به یاد شکست فاحش نیروهای دولتی قاجار به دست تراکمهٔ مرو و سرخس در لشکرکشی ۷۷-۱۲۷۶ (۶۱-۱۸۶۰) می انداخت، شکستی که زمینه را برای تحکیم بعدیِ حاکمیت دولت روسیه بر این نواحی در دههٔ ۱۸۷۰ فراهم آورد، و یاد این شکست در گزارشهای بعدی از ناتوانیهای دولت قاجار در برابر حملات ترکمانها و عملیات مرزیِ دولت روسیه، تکیهٔ کلام گزارشگران شد.

در بهارِ این سال، بلایی طبیعی مزید بر مصیبتهای اجتماعی مردم خراسان شد. ملك المورخین گزارش داد که «در ماه ربیع الاول [۱۳۲۳]، در اغلبی از بلاد خراسان ملخ فراوان به مزارع آمد و مردم مشغول جمع کردن ملخ می باشند و روزی خروارها به رودخانه می ریزند و در بعضی از نقاط هم سار پیدا شده آنها را می خورد، بدین واسطه در بلاد خراسان گندم و جو ترقی دارد.»[۱۳] بنا به گزارش *حبل المتین*:

> چند سال است در صفحات خراسان ملخ بروز کرده و هر سالی به یك طرف هجوم نموده. زراعات را ضایع و تلف می کند. از سه سال قبل مخصوصاً در بجنورد و قوچان شدت کرده، حاصل زراعت آنها را به کلی می خورد. سه سال است اهل بجنورد به بلای قحط و گرانی گرفتارند و جمعی کثیر از رعایای فلکزدهٔ بیچاره هرچه داشتند از ملك و مال فروخته، صرف معیشت خود و مالیات دیوان کرده، عاقبت راه روسیه را پیش گرفته، دخل ادارهٔ تذکره را زیاد و دردسر اغنیای مملکت را کم کرده اند. . . . در سال گذشته ملخ خوارگی در قوچان و اطرافش چنان شدت داشت که علاوه بر زراعت گندم و جو تمام برگهای درختان باغات و علف بیابان را نیز خورده بودند. تمام مردم به وحشت و اضطراب گرانی گرفتار و غالباً به قدر خوراك خود غله نداشتند. ولی مالیات دیوان را باید بدهند. غله نداشتند، حکومت با ایالت خراسان در پنج تومان

۱۲- همانجا، ص۲۴۸.

۱۳ - سپهر، *یادداشتها*، صص۱۶۰-۱۵۹.

تسعیر کرده و از رعیت در بیست تومان دریافت می داشت.[۱۴]

رعایا خوب می دانستند که قادر به پرداخت مالیات خود نخواهند بود. برخلاف برخی نقاط دیگر، در این نواحی خراسان مالیات نه بر مبنای بخشی از محصول که سرانه تعیین می شد. بنا به گزارش موزر، که در سال ۱۸۸۳ در این نواحی سفر کرده بود، در ناحیه قوچان این مالیات خانواری ۸ قران بود.[۱۵] بر این مالیات باید سهم مأمورین محلی مالیات، سهم حاکم (حق الحکومه) و سهم دولت مرکزی (معمولا بین ۵ تا هفت برابر حق الحکومه) را نیز باید افزود. این ترتیب که در سالهای کم محصولی همواره موجب سختی و فقر رعیت بود، اکنون مایه خانه خرابی می شد.

دو سال بعد، زمانی که «حکایت دختران قوچان» در مجلس شورا و روزنامه ها بحث روز بود، مجد الاسلام کرمانی در نشریه *ندای وطن* در بارهٔ این رسم چنین نوشت:

> البته خوانندگان تعجب می کنند که چرا فلان قوچانی دختر خود را می فروشد و چه چیز او را به این کار وا می دارد. برای توضیح می گوئیم چون در کلیه ایران عموماً و در نواحی کرمان و خراسان خصوصاً مالیات از اشخاص می گیرند و این پول را به اسم سرشماری همینکه یك مرتبه شمردند و در کتابچه ثبت شد خواه آن اشخاص باقی باشند خواه بمیرند. و هکذا از گوسفند هم که می گیرند. ممیز و مفتش در کار نیست و بر فرض که تمام گوسفندهای آن شخص هم مرده باشد مباشر مطابق ثبت کتابچه می گیرد. از این جهت بیچاره رعیت از ترس چوب و شلاق و سایر صدماتی که از مباشرین می بیند مجبور می شود که دختر خود را بفروشد و پول برای مالیات تهیه و حاضر سازد.[۱۶]

شایع بود که برخی از رعایا سال قبل نیز در مواجهه با کم محصولی و حملهٔ ملخ به ناچار دختران خود را فروخته بودند تا بتوانند مالیات خود را بپردازند؛ امسال می باید زنان خود را هم بفروشند. واعظ خراسانی، حاجی ملا حسن ذاکر خایرودی،

۱۴- «مکتوب یکی از طلاب خراسان»، *حبل المتین* ۱۳: ۴ (۱۸ رجب ۱۳۲۳ /۱۸ سپتامبر ۱۹۰۵): ۸.

۱۵- موزر، *سفرنامه*، ص ۱۹۲.

۱۶- *ندای وطن*، ۱۲ (۱۳ محرم ۱۳۲۵/۲۶ فوریه ۱۹۰۷): ۲.

دربارهٔ این سالها نوشت:

بنده حاجی ملا حسن ذاکر خایرودی که در دو فرسنگی مشهد سکنا دارم و یك منزل هم در مشهد دارم، از یك نقطه از نقاط خراسان اطلاع دارم که دره جز باشد، چون همه ساله به روضه خوانی به آن حدود می روم. حاصل عرض اینکه از سه سال قبل تا حال که منصور الملك حاکم دره جز می باشد یکصد و شصت و سه زن و دختر، به جهت تعدی منصور الملك و اجحاف و جریمه او، بیچاره های رعیت به ترکمان و ارامنه و غیره فروخته اند. بنده اطلاع دارم و ضمانت می کنم و اسم یکی یکی را و قلعه آنها را و پدر و مادر و خریدار و محل فروش را تعیین می کنم؛ به هر کس که امین و محل اطمینان اهل مجلس است، از طهران یا مشهد، رجوع فرمایند تا بنده سراغ دهم و تمام وجه قیمت این دخترها و زنها را در اغلب دوثلث و نصف را در قلیلی منصور الملك به اسامی مختلفه از صاحبان آنها گرفته و در اصل فروش هم بیچاره ها را مجبور نموده است. سال گذشته خودم به جناب اجل آصف الدوله عارض شدم و تفصیل را گفتم. همین قدر فرمودند تحقیق می کنم. آقا سید ابراهیم واعظ سیستانی و آقا سید عیسی ترك هم چند مرتبه پیش آصف الدوله رفتند و گفتند و جوابی نشنیدند. حضور مبارك آقای حجة الاسلام حاجی میرزا حبیب الله و باقی علمای مشهد تظلم کردند. ایشان هم مکرراً به آصف الدوله پیغام کردند و نوشتند و فایده نکرد. خدا را بر تمام این مطالب که صدق محض است شاهد می گیرم و الله علی ما اقول شهید از آصف الدوله هرچه بگویم کم است و همچنین از منصور الملك. در چندی قبل همین مطلب که زن فروشی و دخترفروشی منصور الملك باشد به جناب مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله [بهبهانی] تلگراف کردم و جوابی نیامد.[۱۷]

قوچان از نواحیی بود که از ملخ خوارگی صدمهٔ بسیار دید. از شهرهای قدیمی خراسان، نام قبلی آن خبوشان بود و پس از خرابی آن در چند زلزله، پس از زلزلهٔ ۱۳۱۲ق که به کلی شهر را ویران کرد، شهر تازه ای در ده کیلومتری شرقی خبوشان

۱۷ـ حاجی ملا حسن ذاکر خایرودی، «دختر فروشی»، *ندای وطن*، ۳۶ (۳ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۸ ـ۷. برای گزارشهای دیگری در این زمینه بنگرید به *ندای وطن*، ۲۲ (۲۹ صفر ۱۳/۱۳۲۵ آوریل ۱۹۰۷): ۲؛ ۲۳ (۲ ربیع الاول ۱۶/۱۳۲۵ آوریل ۱۹۰۷): ۹ـ۶؛ ۲۵ (۱۳ ربیع الاول ۱۳۲۵/ ۲۷ آوریل ۱۹۰۷): ۸ ـ۶.

ساخته شد.[۱۸] گذشته از کشاورزی، ارتباط آن با عشق آباد آن را شهر مرزی بین مشهد و عشق آباد کرده، با امتداد راه آهن ماوراء خزر به عشق آباد و ساخته شدن جادهٔ عشق آباد ـ قوچان اهمیت تجاری شهر بالا رفته، در سالهای اخیر پستخانه و تلگرافخانهٔ مرتبی هم داشت. قریب به شصت در صد درآمد گمرکی واردات و صادرات خراسان از مرزهای شمالی در سالهای اول قرن بیستم از طریق قوچان بود.[۱۹] هفته ای چند بار پست خراسان به روسیه از طریق قوچان به عشق آباد می رفت و خط تلگراف علاوه بر وصل قوچان به عشق آباد از یك سو این شهر را به مشهد و از سوی دیگر از طریق بجنورد به تهران متصل می کرد. از راه جادهٔ سبزوار، قوچان به تهران و تجارت داخلی مرتبط بود. حاکمین شهر از زمان شاه عباس صفوی، نسل اندر نسل، از کردان زعفرانلو بودند که آن زمان به این ناحیه کوچانده شده بودند. سام خان که از سال ۱۲۴۸ق به فرمان فتحعلی شاه حکمران قوچان بود در سال ۱۲۷۳ق از ناصرالدین شاه لقب شجاع الدوله گرفت و از این تاریخ این لقب در این خاندان ماند.[۲۰] در بهار۱۳۲۳/۱۹۰۵ حکمران قوچان خسروخان شجاع الدوله بود.

رعایای قوچان به تلگرافخانه پناه برده و از حاکم خراسان، آصف الدوله، تقاضای تعدیل مالیات کردند:

> جمعی از رعایای قوچان از علما و اعیان و رعیت از صدمهٔ ملخ خوارگی سال گذشته و تحمیل مالیات و عوارضات و تعدیات حکومت خودشان، که شرح آن هم مفصل است، شکایت داشته، به تلگرافخانهٔ قوچان پناه برده، به حضور ایالت و اولیای دولت متظلم . . . . حکومت رعیت را احضار به مشهد فرموده، پس از تحقیق و رسیدگی، شجاع الدوله را معزول و جناب امیر حسین خان فرزند ارشد خود را به حکومت قوچان برقرار داشته. رعیت را خوشحال و آسوده مراجعت دادند.[۲۱]

۱۸ـ بنگرید به: رمضانعلی شاکری، *اترکنامه: تاریخ جامع قوچان* (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵)، به ویژه صص ۵۳ـ۳۹.

۱۹ـ بنگرید به Issawi, *The Economic History*, p. 43.

۲۰ـ بنگرید به: شاکری، *اترکنامه*، صص ۹۳ـ۵۴.

۲۱ـ ج ـ ر، «مکتوب از خراسان»، *حبل المتین* ۱۲: ۴۰ (۶ جمادی الاول ۱۳۲۳ / ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۵): ۲۱ـ۱۹؛ نقل از ص ۲۱. همچنین بنگرید به: سپهر، *یادداشتها*، ص ۱۶۰.

انتصاب امیرحسین خان به حکومت قوچان به جای «خوشحالی و آسودگی» رعیت خود موجب سختیهای بیشتر شد. مجد الاسلام کرمانی در سفرنامهٔ خود از کلات چنین نوشت:

> *و اینکه قصه دختر فروشی در قوچان شهرت دارد مبنی بر این قاعده است که چون قوچان به حدود ترکمانان وصل است و به خاك روسیه متصل و مالیات آن جاها را از اشخاص می گیرند و نه از عایدات املاك و فلان بیچاره که از عهده پرداختن مالیات و تعارف و جریمه بر نمی آید ناچار است دختر خود را به مبلغی بفروشد تا مالیات دیوان را بپردازد.* آصف الدوله، شجاع الدوله را به همین گناه مقصر کرد و به طهران فرستاد ولی پسر خودش دومقابل از مردم جرم گرفت و چهارمقابل او دخترفروشی کرد و آنقدر بر خلق بیچاره سخت گرفتند که ناچار شده از ظلم او بنای داد و فریاد را گذاردند، او هم مجبور شده بعد از وصول احکام متعدده از طهران و افتضاحات بسیار پسرش را عزل کرد و حکومت قوچان را به میرزا ابوالقاسم خان نام که از طهران برای تمیزی رفته بود واگذار نمود.[۲۲]

میرزا ابوالقاسم خان بنا به فرمان مظفرالدین شاه از تهران برای رسیدگی به شکایات رعایای قوچان به این ناحیه رفته بود. شایع بود که عین الدوله، صدر اعظم وقت، از آصف الدوله پیشکش و رشوه دریافت داشته و توجهی به پیشنهاد تعدیل مالیات قوچان نکرده، به آصف الدوله تلگراف کرد که مالیات دولت به معیار سالهای گذشته باید پرداخت شود. آصف الدوله نیز حق الحکومهٔ خود را بر مالیات دولت افزوده، از مأمورین مالیات اخذ مالیات را خواست. بعضی از مأمورین مالیات خود خریدار دختران رعیت شدند، هر دختر را به جای دوازده من گندم حساب کرده و از پانزده الی چهل تومان به ترکمانها می فروختند. اینان از دو سو جیب خود را پر می کردند: یکی سهم خود از مالیاتی که اخذ می کردند و دیگر نفعی که از فروش دختران به ترکمانان مرزی می بردند. شایع بود که ترکمانان دختران را به بازارهای عشق آباد برده، حراج می کنند؛ تجار ارمنی دختران را می خرند تا به عنوان برده و کنیز بفروشند و یا به آوازخوانی و رقاصی در مهمانخانه ها وادارند. شایع بود که

۲۲ـ احمد مجد الاسلام کرمانی، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول : سفرنامهٔ کلات*، مقدمه و تحشیه از محمود خلیل پور (اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۷)، ص ۱۷۵. تأکید در اصل.

برخی از این دختران در مهمانخانه های تفلیس (گرجستان) کار می کردند.[۲۳] از گزارشهایی که در سالهای بعد در روزنامه ها چاپ شد روشن است که تعداد زیادی دختر کالای معامله شدند. شمار دقیق آن را نداریم. یکی از نخستین گزارشهای مربوطه از فروش دویست و پنجاه دختر خبر می دهد و تا رقم هزار نیز بعدها گزارش شد.[۲۴] صرفنظر از تعداد دختران، از این پس آنان هویتی گروهی یافتند و همه جا از آنان به نام «دختران قوچان» یاد شد.

در پاییز همین سال واقعهٔ دومی آتش خشم مردم علیه حاکمین را بیشتر بر افروخت. ظاهراً سالار مفخّم بجنوردی، که برادرش شوهر دختر شجاع الدوله بود، «خواست بی کفایتی پسر آصف الدوله را به خرج اولیای دولت برساند» و با استفاده از نفوذ ایلیاتی و قوای سربازان تحت اختیار خود «به خرج اولیای دولت بدهد که غیر از ما طایفه کسی دیگر نمی تواند حکومت سرحد خراسان بکند»[۲۵] و بدین ترتیب با بی آبرو کردن امیرحسین خان (پسر آصف الدوله و حاکم تازهٔ قوچان) انتقام انفصال شجاع الدوله را از پدر و پسر بگیرد. سالار مفخم سرکردهٔ هشتصد نفر سواران بجنورد بود و در مقابل دریافت جیره و مواجب و علیق سالانه موظف به حفاظت ناحیهٔ بجنورد، به ویژه گردنهٔ قتلیش، در مقابل حملات ترکمانان یموت بود. بعدها میرزا سید علیخان، نوهٔ میرزا جعفرخان مشیرالدوله، یکی از مأمورین چاپارخانهٔ خراسان و عشق آباد که سابقا مأموریت گمرکخانهٔ سرحد یموت را داشت، در نامه ای به نشریهٔ *مجلس* نوشت:

۲۳ـ اطلاعات این قسمت از منابع زیر استخراج شده است: «مکتوب از خراسان»، *حبل المتین* ۱۴: ۴۱ (۱۳ جمادی الاول ۱۳۲۳/۱۷ ژوئیه ۱۹۰۵): ۱۳ـ۱۲؛ «مکتوب یکی از طلاب خراسان»، *حبل المتین* ۱۳: ۵ (۲۵ رجب ۱۳۲۳/ ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵): ۱۰ـ۹؛ محمد هاشمی، ویراستار، *مذاکرات مجلس: دورهٔ اول تقنینیه* (تهران: روزنامه کشور شاهنشاهی ایران، ۱۳۲۵)، صص ۸۴، ۹۳ـ۹۲ و ۱۲۱ـ۱۲۰؛ ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش اول، ج ۲، ص۴۰۴؛ مجدالاسلام کرمانی، *تاریخ انقلاب*، ص ۱۷۵؛ شاکری، *اترکنامه*.

۲۴ـ رقم اول از «مکتوب از خراسان»، *حبل المتین* ۱۲: ۴۱ (۱۳ جمادی الاول ۱۳۲۳/۱۷ ژوئیه ۱۹۰۵): ۱۲. رقم دوم از «شاهد حسی در مورد قوچان»، *ندای وطن*، ۲۳ (۲ ربیع الاول ۱۳۲۵/۱۶ آوریل ۱۹۰۷): ۹.

۲۵ـ نقلها از گزارش آقا میرزا محمود خوانساری، نمایندهٔ صنف «صحاف، مذهب، کاغذ فروش و کتابفروش» به مجلس شورای ملی، *مذاکرات*، صص ۹۳ـ۹۲.

از شرح و بیان آن اسرای بیچاره قلم یارای نوشتن ندارد. همین قدر مختصر عرض می کنم. این زنها، هر کدام را تا به حال ده دفعه خرید و فروش کرده اند، به پای هر کدام یك زنجیر زده اند، صبح تا الی شام در این آفتاب گرما، لخت و برهنه، مشغول بوته کشیدن یا عقب گوسفند چرانیدن هستند. خیلی اسباب رقت به جهت چاکر شد که عیال مسلمانان به این شکل اسیر دست این فرقه مردمان خونخوار باشند. جویا شدم از شیخی خان و صاطلیخان که «شما مدتی بود که دیگر آلامانی نمی رفتید. جهت چیست که دوباره باز بنای آلامانی راگذاشته اید؟» جواب دادند که «در خانه خودمان نشسته بودیم به زور ما را بردند.» گفتم «از کجا شما این مطلب را می گویید؟» گفتند «به موجب این کاغذ که در دست داریم.» خواهش کردم «کاغذ را نشان بدهید.» نشان دادند. کاغذی بود به خط سالار مفخّم و به مهر ایشان که به خط ترکی نوشته بودند. مقصود این بود که « شیخی خان و صاطلی خان! شما همیشه اوقات به پدرم خدمت می کردید، چرا بعد از پدرم خدمتی به من نمی کنید. به حاجی سبزعلی رئیس سواره گوکلان سپردم که راه و بلد از سرحدات به شما بدهند، نزدیك قتلیش، طایفه زعفرانلو، رعیت قوچان را غارت بکنید.» «ما هم پنجاه نفر سوار شدیم، آمدیم. شوقه وردی خان و بداغ و مراد مرکان از سواره گوکلان به گفتهٔ سالار همراه ما آمدند. به هر سرحدی که می رسیدیم بلد همراه ما می آمد. یك نفر از آدمهای خود سالار همراه ما از قتلیش آمد تا اینکه رفتیم نزدیك قتلیش، این اسیرها را آوردیم. پنجهزار تومان نقد و چهل شتر و دویست گوسفند حق اشتراك سالار را از خودمان دادیم. یکصد تومان هم به ورثهٔ آدم سالار که در این شلوغی کشته شده بود دادیم.» هرچه کردم آن نوشتهٔ سالار را بگیرم ندادند. گفتند «برای روزی نگاه داشتیم که اگر دولت به ما سختگیری زیاد کردند، نشان بدهیم. از این قسم کارها زیاد است.»[۲۶]

شمار ترکمانها در گزارشهای متفاوت از پنجاه تا پانصد آمده است. چهارده رمضان ۱۳۲۳ (۷ نوامبر ۱۹۰۵) ترکمانان بنا به پیشنهاد بلد فرستادهٔ سالار مفخّم به دهکدهٔ چنگان که آن طرف خط بجنورد ـ قوچان، یعنی درستَ در حیطهٔ حکمرانی قوچان واقع بود، حمله بردند. در این حمله ۱۲ تن از اهالی ده کشته و چهار تن مجروح شدند، شصت و دو نفر از طایفهٔ باشقانلو نیز، که بیشتر آنان زن و خردسال

۲۶. میرزا سید علیخان، «اطلاعات یکی از مامورین خط چاپارخانه خراسان و عشق آباد در خصوص اسرای قوچان»، مجلس ۱: ۱۶۶(۱۷ رجب ۲۷/۱۳۲۵ اوت ۱۹۰۷): ۳.

بودند، به اسارت رفتند.[۲۷] در گزارش آقا میرزا محمود خوانساری به مجلس شمار کشتگان شصت نفر آمده است. وی همچنین اموال غارتی را پنجاه هزار تومان گزارش داد.

ترکمانها همراه با اسرا و اموال غارتی از همان راه که آمده بودند بازگشتند. در راه بازگشت وقتی از دهی می گذشتند، دو زن خود را از اسب پایین انداختند و از اهالی تقاضای کمك کردند. زمانی که بعضی از اهالی ده خواستند به کمك آنان بشتابند کدخدای ده از ترس تلافیِ بعدیِ ترکمانان جلوی آنان را گرفت. با آنکه شصت سوار مأمور حفاظت تنگهٔ قتلیش بودند، کسی مانع بازگشت ترکمانان نشد. در اینجا نیز برخی از اهالی کوشیدند که خود گردنه را سد معبر کنند. سواران سالار مفخّم اینان را دستگیر کرده و دست بسته بردند. بنا به گزارش آقا میرزا محمود خوانساری ترکمانان یموت پس از آنکه به آخال بازگشتند اسرا را به طایفه دیگری فروختند و « نصف قیمت از آن پنجاه هزار تومان اموال غارت شده را با نصف قیمت اسرا را که فروخته به سالار مفخّم رد کرده (نصف لی و نصف له و لله خیر الرازقین). »

دو تن از اهالی ده چنگان خبر حملهٔ ترکمانان را فورا به یکی از مباشرین سالار مفخم بردند، ولی وی با آنکه پنجاه سوار در اختیار داشت کوچکترین اقدامی نکرد. عده ای دیگر روانهٔ شیروان شدند و خبر حمله را به حاکم قوچان تلگراف کردند. از او هم جوابی نرسید. پس خود عازم قوچان شدند و تقاضای ملاقات با حاکم کردند. پاسخ وی به این تقاضا این بود که خبر رسیده را به مشهد تلگراف کرده و منتظر دستور حاکم خراسان (پدرش آصف الدوله) است. چنگانیان روانهٔ سبزوار شده و خود از آنجا تلگرافی به آصف الدوله فرستادند. جواب آصف الدوله به این تلگراف مبنی بر آن بود که وی هفت تن را به بجنورد فرستاده تا به این ماجرا رسیدگی کنند و مراتب را به تهران خبر داده است. چنگانیان اکنون عازم عشق آباد شدند و از ادارهٔ وزارت خارجهٔ ایران در آن شهر تلگرافی به تهران فرستاده، تقاضای کمك کردند. پس از دو ماه تلاشهای بی فرجام، دو تن از اهالی ده به نامهای یوسف و خواهرزاده اش علی روانهٔ تهران شدند. پدر یوسف و خواهر زادهٔ دیگرش در این حمله کشته شده بودند و دخترش به اسارت رفته و بعد به زور به ازدواج یکی از دشمنان دیرینه اش، مراد خرتوتی، درآورده شده بود. در تهران سرانجام خبر این حوادث به گوش عین الدوله،

۲۷- آنچه را که از اینجا به بعد از جزئیات این حادثه نقل می کنم از لابلای گزارشهایی که در سالهای بعد در روزنامه های *محاکمات*، *مجلس*، *ندای وطن*، و *مذاکرات* مجلس چاپ شد، استخراج کرده ام. در بخش دوم ارجاع دقیق تر به همهٔ این منابع آمده است.

حکایت

صدر اعظم، رسید. بنا به گزارش آقا میرزا محمود خوانساری، عین الدوله:

> مروخان ترکمان ملقب به رشیدخان را با چند نفر سوار مأمور کرد برود سالار مفخّم را مجبور بکند بر این که اسرا را پس بگیرد. ایشان هیچ اعتنایی به این حکم نکرده، بعد از آن علی اکبر خان سرهنگ یافت آبادی با چند نفر سوار از کشیك خانه مبارکه مامور شد. بازهم اعتنایی به این امور نکردند تا آنکه آصف الدوله مظفر نظام را با فوج مخصوص مامور کردند او را از بجنورد حرکت به تهران دادند، در صورتیکه پیش از آنکه به تهران بیایند ده هزار تومان برات تجارتی به توسط رشید نظام به جهت عین الدوله فرستاد که از این مسئله منصرف شود. عین الدوله، با این قساوت قلب، گفت که باید سالار مفخّم را به جهت این خیانتی که به دولت و ملت کرده است سر او را ببرند. ده هزار تومان را قبول نکرد. بعد از اینکه سالار مفخّم وارد طهران شد، در وقت ورود اعلیحضرت شهریاری به طهران، به واسطهٔ انتسابی که به جناب وزیر نظام داشته، چند منزل اردوی کیوان شکوه را استقبال نمودند که شاید این مطلب را در پیشگاه همایونی به اشتباه پرده پوشی بنمایند. الحمدالله در نظر انور اعلیحضرت این مطالبها به اشتباه مخفی و مستور نمی ماند.[۲۸]

شایع بود دلیل آنکه عین الدوله رشوه سالار مفخّم را قبول نکرد آن بود که رشوهٔ بیشتری از آصف الدوله گرفته بود. سرانجام بنا به فرمان مظفرالدین شاه سردار افخم به حکومت استرآباد منصوب شد و مأموریت یافت تا کار استرداد و یا بازخرید اسرا را دنبال کند. مبلغ سی و پنج هزار تومان نیز برای مخارج این کار اختصاص داده شد.

با آنکه مسئولیت اسارت رفتن زنان باشقانلو متوجه آصف الدوله نبود، ولی این حکایت با داستان فروش دختران قوچان در روایت مردم یکی و هر دو زمینه ساز خشم مردم علیه آصف الدوله شد. این خود نشانه ای از حالت سیاسی روز بود که خشم مردم را علیه دولت و منتصبین دولت شکل می داد. از این پس آصف الدوله مسئول هر سانحه ای در خراسان دانسته می شد. در بهار سال بعد، گرانی ارزاق که شهرت داشت نتیجهٔ احتکار تجار غله است که همدست آصف الدوله دانسته می شدند، منجر به حملهٔ مردم به بازار شد:

۲۸. *مذاکرات*، صص ۹۳-۹۲.

عصر روز سیزدهم صفر [۴/۱۳۲۴ آوریل ۱۹۰۶] آقـــایان طلاب پیش افتاده، به طرف بازار هجوم آوردند، مستحفظین حکومتی در خارج بست میان بازار از آنها جلوگیری کرده، کار به ستیز و جنگ منجر شد، از آن طرف به حاجی [معاون التجار] خبر حمله و نزدیك شدن جمعیت را دادند، آدمهای او نیز مقابله کرده، بنای شلیك تفنگ و ششلول میان آمد، جمعیت حریف را پرقوت دیده، به طرف مسجد و صحن رو به فرار گذاشته، معلوم است در میان بازار تنگ و جمعیت زیاد و این همه تیر و تفنگ لابد به چند نفر خورده، دو سه نفر از آنها به فاصلهٔ دو سه روز مردند.[۲۹]

محیط مافی این واقعه را چنین گزارش داد:

به واسطهٔ تعدیات فوق العاده آصف الدولهٔ شاهسون حکمران خراسان، اهالی به ستوه آمده، در صحن متحصن [شده] و به طهران تظلم می نمایند. آصف الدوله حاجی معاون را احضار و از او تقاضا می کند که جماعتی را جمع [کرده] و به صحن رفته گنبد را سنگر قرار داده جماعت را متفرق سازد. متحصنین از مقصد او مطلع [شده] از صحن خارجش می سازند. آصف الدوله توپچی و سرباز حاضر کرده صحن و گنبد را بومباردمان نموده اهالی را متفرق می سازد. روز بعد باز طلاب و اهالی در مسجد جمع شده بازار را هم بسته بطرف مسجد گوهرشاد می رفتند. دستهٔ حاج معاون که قبلاً گنبد را سنگر خود قرار داده بودند به مردم شلیك کرده از طرفی هم سربازها به کمك آنها رفته جماعت را متفرق می سازند. راپورت تلگرافی به شاه می رسد. آصف الدوله را [به] تلگرافخانه احضار [می کند و او] تقصیر را به گردن اهالی می گذارد. روز هجدهم صفر باز طلاب جمع شده بازاری ها هم متزلزل جلو دکاکین خود ایستاده چنانچه بلوائی بشود دکاکین خود را فوراً بسته و از غارت اموال خود جلوگیری نمایند. آصف الدوله خود را مجبور دید که وجهی مابین طلاب تقسیم و آنها را ساکت نماید. بعد از تقسیم پول جنگ و جدال

۲۹ـ «مکتوب خراسان»، *حبل المتین* ۱۳: ۳۸ (۸ ربیع الثانی ۱/۱۳۲۴ ژوئن ۱۹۰۶): ۸ـ۶. نقل از ص۷.

خاتمه یافت.[۳۰]

وقتی خبر این وقایع به تهران رسید «شایع شد که به دستور آصف الدوله عده ای مسلح به گنبد حضرت رضا علیه آلاف التحیة و الثنا شلیك کرده اند. مرحوم سید محمد طباطبائی ماوقع را به قراری که شنیده بود بالای منبر مطرح و گریه و زاری سر کرد.»[۳۱]

در بخش دوم خواهیم دید که در تهران چگونه بازگویی و شنیدن این وقایع با سایر تلاشهایی که سرانجام به صدور فرمان مشروطه، در تاریخ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴/ ۵ اوت ۱۹۰۶، انجامید گره خورد. ولی کوششهای یوسف و علی برای خلاصی بستگانشان، علیرغم صدور دستور مظفرالدین شاه، مثمر ثمری نشده بود. با گشایش مجلس اول در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴/ ۶ اکتبر ۱۹۰۶ این دو اکنون تظلم خود را به جای دربار قاجار به مقر قدرت ملی، مجلس شورا، بردند.

در طی یك سال و نیم بعد بحث «دختران قوچان» ـ ـ که در این دوره ماجرای فروش دختران و به اسارت رفتن زنان باشقانلو هر دو را شامل بود ـ ـ بخش عمده ای از مذاکرات مجلس و بحث جراید و انجمنها را به خود اختصاص داد. مذاکرات مجلس در این زمینه اغلب به شکل «سؤال» وکلا از وزیر داخله و یا وزیر عدلیه که قرار بود اقدامی را دنبال کرده باشند و غالباً هیچ کار نکرده بودند شروع می شد و اغلب به سرعت از «سؤال» به «استنطاق» تبدیل شده، صحنهٔ کشاکش قدرت را بین وکلا، «صدای ملت»، و وزرا، که تابع محمدعلیشاه دانسته می شدند، فراهم می آورد. این مذاکرات مرتب در نشریاتی چون *حبل المتین* (که در این دوره شروع به چاپ در تهران نیز کرده بود)، *مجلس*، *ندای وطن*، *تمدن*، *صبح صادق*، *صور اسرافیل*، *مساوات*، *وطن*، *الجمال*، *روح القدس*، و نشریات طنزی چون *کشکولو آذربایجان* گزارش می شد. قرائت روزنامه ها در قهوه خانه ها و کنار خیابانها و جلسات انجمنها بحث «دختران قوچان» را بحث روز ملت کرده بود و از راه خواندن و شنیدن و گفتگوی این داستان احساس همدلی و همبستگی ملی، احساس «ملت بودن»، می آفرید.

۳۰ـ محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، ص۸۵. همچنین بنگرید به: کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش اول، جلد اول، صص ۴۰۰-۳۹۷ و سعادت نوری، «آصف الدوله ها»، *یغما*، شمارهٔ ۱۸۰، صص ۱۸۰-۱۷۹.

۳۱ـ سعادت نوری، «آصف الدوله ها»، *یغما*، شمارهٔ ۱۸۰، ص ۱۸۰.

نخستین اثر این مذاکرات مجلس و بحثهای ملت عزل آصف الدوله از حکومت خراسان و احضار او به تهران بود. محیط مافی در این باره نوشت:

در واقع ملت در این کار خوب ایستادگی کردند. انجمنهای ملی هم متحداً با ملت همراهی و مساعدت می نمودند. وکلای مجلس نیز مساعدت خودشان را ابراز می داشتند. علاوه بر استرداد اسرا مجازات مرتکبین را هم از صدارت تقاضا می نمودند. تا در اواخر شهر ذیحجه مراتب را حضور اعلیحضرت معروض داشتند. بعد از استحضار از قضیه، اواخر ذیحجه ۱۳۲۴ ق. دستخط ملوکانه شرف صدور یافت که آصف الدوله از حکومت خراسان معزول و به طهران احضار شد. چون خبر معزولی آصف الدوله در خراسان شهرت یافت اهالی خراسان جشن گرفتند. ولی ملت انتظار اسرا و استرداد دختران قوچانی را دارند.[۳۲]

با ورود آصف الدوله به تهران در دهم صفر ۱۳۲۵ (۲۲ مارس ۱۹۰۷) انتظار مردم از مجلس بالا گرفت:

چند روزی که از ورود آصف الدوله گذشت، شورش و انقلاب در مردم پدیدار گردید. هر روز عصر تا یك ساعت از شب گذشته در جلو مجلس هنگامه برپا می کردند. در هر گوشه یك نفر از واعظین و ناطقین حرف می زدند و مردم را به اتحاد می خواندند و می گفتند: «ایها الناس از کسی اندیشه ننمایید و نترسید. در نهایت جد و جهد ایستادگی نمایید. استرداد اسرا را بخواهید. مرتکب این کار را جداً مطالبه نمایید.» از استرداد اسرا گذشته، در حقیقت اصلاح کلیهٔ امورات داخله را می خواهند. ختم عمل تیولات را می خواهند. اصلاح تفاوت عمل و تسویه بودجه و سایر مطالبی که مدتها است در مجلس شورا و انجمنها گفتگو و مطرح کرده اند. . . . در این وقت سعد الدوله از مجلس بیرون آمدند، جماعت را خواستند، زبان نصیحت گشودند. بدواً از همراهی ملت اظهار امتنان کردند و بعد از بیانات مفصل چند روزی مهلت خواستند که صبر کنند «تا ما ترتیبات اصلاح این کار را مرتب داشته، مشغول کار شویم.» . . . قرار شد در این روزها در عدلیه آصف الدوله و سالار را استنطاق نمایند. اظهار داشتند که با حضور جماعتی از نمایندگان ملت و هیئتی

۳۲. محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، ص ۲۳۶.

از وکلاء و وزرا، آصف الدوله و سالار مفخم را تحت استنطاق خواهند آورد. هر کدام که مرتکب این حرکت و اسباب فروش دختران قوچانی شده اند، بعد از استرداد اسرا، به مجازات قانونی خواهند رسید.[۳۳]

استنطاق و محاکمهٔ آصف الدوله و سالار مفخم به این سادگی نبود. یکماه بحث در مجلس بالاخره در جلسهٔ ۲۳ ربیع الاول ۲۳/۱۳۲۵ آوریل ۱۹۰۷ منجر به تصویب این رأی در مجلس شد که: «اولا اشخاصی که مظان ارتکاب هستند باید در محکمه عدلیه حاضر شده، محاکمه شوند. پس از ثبوت و تحقیق به مجازات برسند و این تحقیق و مجازات از تاریخ ذیل تا ۱۵ روز بیشتر طول نکشد. ثانیا وزارت داخله به ترتیب صحیح اقدام در استرداد اسرا نموده، از تاریخ ذیل تا ۴۰ روز تمام استرداد شوند و به هیچوجه عذر غیرموجهی پذیرفته نخواهد بود.»[۳۴]

سه روز بعد، خشم وکلا علیه وزیر افخم، وزیر داخله و وزیرالوزرا، که کوچکترین توجهی به تصمیم مجلس نمی کرد منجر به رأی عدم اعتماد به وزیر داخله و سقوط کابینه شد. این نخستین بار بود که در نظام جدید پارلمانی مجلس کابینهٔ انتخابی شاه را ساقط کرد.

پس از دو ماه دیگر بحث در مجلس، سرانجام در تاریخ ۸ جمادی الاول ۲۰/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷ «کمیسیون رسیدگی به ماجرای فروش دختران قوچان و اسارت زنان باشقانلو» در وزارت عدلیه شروع به کار کرد. اهمیت این محاکمه چنان بود که روزنامهٔ *محاکمات* نوشت: «به عموم هموطنان بشارت می دهیم که بحمدالله و المنه این اول مجلس محاکمهٔ قانونی بود که در ایران ایجاد شده و هموطنان عظام را لازم است که این روز فیروز را عید ملی قرار بدهند و همه ساله تاریخ هشتم جمادی الاولی را به یادگار این فرخنده روز جشن ملی ترتیب بدهند.»[۳۵] جریان مذاکرات این کمیسیون در روزنامه ها به چاپ می رسید. روزنامه ها اهمیت ملی این محاکمه را بیش از محاکمه درایفوس در فرانسه دانستند.

کمیسیون یوسف و علی را مدعیان خصوصی این محاکمه دانست و با این اقدام حیطهٔ رسیدگی و محاکمه را به اسیران باشقانلو محدود کرد. این قدم قانونی

۳۳. محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، صص ۲۸۵ ـ ۲۸۴.

۳۴. *مذاکرات*، ص ۱۵۳.

۳۵. «محاکمه در خصوص اسرای قوچان»، *محاکمات*، ۲ (۱۳ جمادی الاول ۲۵/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۴ـ۱. نقل ازص۱.

نخستین گام در جهت فراموشی «دختران قوچان» شد. با وجود آنکه برخی از روزنامه ها توجه مردم را به مسئولیت آصف الدوله در مورد اخیر جلب می کردند و خواستار محاکمهٔ او در این زمینه بودند، نه او و نه هیچ کس دیگر تحت استنطاق و محاکمه برای دخترفروشی قرار نگرفت. چندی بعد در کابینهٔ ناصر الملك که در روز ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ به مجلس معرفی شد آصف الدوله به وزرات داخله منصوب شد.

در عرض کمتر از دو هفته کمیسیون به کار خود پایان داد و در روز ۲۰ جمادی الاول/ ۲ ژوئیه ۱۹۰۷ رأی خود را صادر کرد. بنا به این رأی تمام شئونات نظامی سالار مفخم از او سلب شد، از حکومت بجنورد عزل و محکوم به پرداخت جریمه نقدی و کوشش برای استرداد اسرا شد. قرار شد تا زمان استرداد اسرا در توقیف بماند. سردار افخم که حاکم وقت استرآباد بود یك درجه از مرتبهٔ نظامی خود را از دست داد و به پرداخت پنج هزار تومان جزای نقدی و محرومیت یك سال از خدمات دولتی محکوم شد. امیرحسین خان به پرداخت سه هزار تومان جریمه نقدی و محرومیت دو سال از مأموریت دولتی محکوم شد. آصف الدوله «تقریباً تبرئه» شد، ولی به پرداخت دو هزار تومان به خاطر قصور در اقدام محکوم شد.

با آنکه مذاکرات کمیسیون علنی بود، رأی نهایی مخفی بود و تا چهل روز اعلام نشد. به جای ارجاع گزارش و رأی به مجلس فرمانفرما، وزیر عدلیه، رأی کمیسیون را همراه نامه ای به صدراعظم فرستاد و از او خواست که آن را به نظر شاه برساند. پس از پافشاریها و استنطاقهای مجلس بالاخره رأی در مجلس خوانده شد. این تازه اول کار بود. چگونگی اجرای این رأی، به ویژه استرداد اسرا، ماههای بعد مذاکرات مجلس را به خود مشغول داشت و به تدریج موجب نارضایی و بدبینی مردم نه تنها نسبت به کابینه و شاه که نسبت به مجلس می شد. محیط مافی نوشت: «آیا اسراء بدبخت استرداد می شوند؟ ابداً هیچوقت نخواهد شد. پس این همه جوش و خروش ملت برای توقیف سالار بود یا برای استرداد اسرا؟»[۳۶]

نخستین گامها برای استرداد اسرا در پاییز ۱۹۰۷، یعنی دو سال تمام پس از به اسارت رفتن زنان باشقانلو، و آنهم نه در نتیجه قدرت مجلس که به خاطر حملات جدید ترکمانها به نواحی استرآباد و شاهرود، برداشته شد. سردار سپهدار تنکابنی داوطلب عزیمت به استرآباد شد. شرط وی برای این لشکرکشی آزادی سالار مفخم بود تا بتواند او را همراه خود به این سفر برده و با همراهیِ او از کمك سواران بجنورد بهره مند شود. خشم مجلس در مقابل این شرط چنان بود که وی به ناچار از این شرط صرفنظر کرده و سرانجام در تاریخ ۵ شوال عازم شمال شد و در تاریخ ۲۷ شوال

۳۶. محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، صص۴۰۱ ـ ۴۰۰.

۱۳۲۵ به استرآباد رسید.[۳۷] اخبار رسیده از استرآباد مرتب در روزنامه ها چاپ می شد. تلگرافهای رسیده از سپهدار مبنی بر پیشرفتها، آزادی و یا خریداری اسرا موجب هیجان، خوشحالی و امتنان ملت بود. سپهدار در گزارشهای خود شمارهٔ دقیقی از اسرای آزاد شده می داد.[۳۸] معلوم نبود این اسرا اسرای قبلی قوچان بودند و یا آنها که در حملات اخیر به اسارت رفته بودند. علاوه بر این گزارشها، برخی جراید اکنون از ملت می خواستند که از خدمات سپهدار قدردانی کند.[۳۹] در زمان بمباران و تعطیل مجلس در تاریخ ۲۳ جمادی الاول ۲۳/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۸ سپهدار هنوز در استرآباد بود. پس از بمباران مجلس سالار مفخم نیز از زندان عدلیه رهایی یافت و در دوران استبداد صغیر امیربهادر به او لقب سردار معزز داد و دوباره به حکومت

۳۷- برای روایتی از جزئیات این لشکرکشی به قلم یکی از همراهان سپهدار بنگرید به: میرزا سلیمان ادیب الحکما، *شب نشینی رمضان یا صحبت سنگ و سبو* (تهران: بی ناشر، ۱۳۲۷ق)، صص۸۲-۳۷. برای گزارش سفر از قلم خود سپهدار بنگرید به: امیر عبدالصمد خلعتبری و محمود تفضلی، ویراستاران، *یادداشتهای سپهدار تنکابنی (محمد ولیخان خلعتبری)* (تهران: نوین، ۱۳۶۲)، صص۲۴۸-۲۳۸.

۳۸- بنگرید به *مذاکرات*، صص ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۴، و ۴۹۹. تعداد اسرای آزادشده بنا به گزارش این تلگرافهای سپهدار به ترتیب ۳۰، ۲۱، ۳۷، ۱۶، و ۱۴ بود. در یادداشتهای خصوصی سپهدار شماره های گاه متفاوتی ضبط است. بنگرید به: خلعتبری و تفضلی، *یادداشتها*، صص ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، و ۲۴۷. برای نمونه ای از گزارشهای جراید دربارهٔ قشون کشی سپهدار بنگرید به *ندای وطن*، ۱۴۵-۱۴۴ (۱ ذیحجه ۶/۱۳۲۵ ژانویه ۱۹۰۸): ۵-۴؛ ۱۹۵ (۲۸ محرم ۲/۱۳۲۶ مارس ۱۹۰۸): ۴؛ *صبح صادق* ۱: ۲۱۸ (۱۴ ذیحجه ۱۹/۱۳۲۵ ژانویه ۱۹۰۸): ۳؛ ۲: ۴۴ (۵ ربیع الاول ۷/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۴-۳؛ ۲: ۴۸ (۱۱ ربیع الاول ۱۳/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۴-۳؛ ۲: ۵۰ (۱۴ ربیع الاول ۱۶/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۴؛ ۲: ۵۲ (۱۸ ربیع الاول ۲۰/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۴-۳؛ ۲: ۸۹ (۴ جمادی الاول ۴/۱۳۲۶ ژوئن ۱۹۰۸): ۴؛ ۲: ۹۰ (۶ جمادی الاول ۶/۱۳۲۶ ژوئن ۱۹۰۸): ۴-۳؛ ۲: ۹۱ (۷ جمادی الاول ۷/۱۳۲۶ ژوئن ۱۹۰۸): ۴. همچنین بنگرید به: ایرج افشار و محمد رسول دریاگشت، ویراستاران، *مخابرات استرآباد: گزارشهای حسینقلی مقصودلو وکیل الدوله، جلد اول ۱۹۰۸/۱۹۱۵ مطابق ۱۳۲۶/۱۳۳۴هـ ق* (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، صص ۳۱-۲۷، ۳۴، ۳۸-۳۷، ۴۱، ۵۳-۴۵.

۳۹- برای نمونه بنگرید به *صبح صادق* ۲: ۵۹ (۲۶ ربیع الاول ۲۸/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۳-۲ و ۲: ۹۲ (۸ جمادی الاول ۸/۱۳۲۶ ژوئن ۱۹۰۸): ۴.

بجنورد فرستاد.[۴۰]

برخلاف سپهدار که با لشکرکشی به استرآباد مقبول و محبوب ملت شده بود، اقبال آصف الدوله رو به افول رفت و سرانجام تشدید مشکلات داخلی و ادامهٔ اغتشاشات ولایات که از کارشکنیهای هیئت وزرا و سر کار ماندن حاکمان و سرداران قدیم دانسته می شد، در جلسهٔ ۱۲ محرم ۱۵/۱۳۲۶ فوریه ۱۹۰۸، در پی بحث تندی به عزل آصف الدوله انجامید.

سرنوشت سیاسی آصف الدوله از این تاریخ به بعد تابع مبارزات قدرت بین مشروطه طلبان و استبدادخواهان شد. پس از بمباران مجلس و آغاز «استبداد صغیر» وی در تاریخ ۶ جمادی الثانی ۲/۱۳۲۶ ژوئیه ۱۹۰۸ به حکمرانی فارس منصوب شد.[۴۱] پس از استقرار مشروطیت در رجب ۱۳۲۷/ژوئیه ۱۹۰۹، وی از شیراز احضار و از حکمرانی فارس معزول شد.[۴۲] نه ماه بعد، در بهار ۱۳۲۸ شایعه شد که قرار است آصف الدوله به حکمرانی خراسان منصوب شود.[۴۳] چندی بعد در ۱۶ ربیع الاول ۲۸/۱۳۲۸ مارس ۱۹۱۰ آصف الدوله درگذشت.[۴۴]

انتشار شایعهٔ انتصاب وی به حکمرانی خراسان بار دیگر یادآور «حکایت دختران قوچان» شد. برخی نمایندگان مجلس دوم زبان انتقاد گشودند.[۴۵] *ایران نو* مقالهٔ مفصلی در این باره تحت عنوان «راجع به تعیین آصف الدوله» چاپ کرد که به نقل کل آن می ارزد:

از قرار خبر اخیری که به ما رسیده تعیین آصف الدوله به حکومت

۴۰. بنگرید به *ایران نو* ۱: ۲۵ (۶ رمضان ۲۲/۱۳۲۷ سپتامبر ۱۹۰۹): ۴.

۴۱. ایرج افشار (ویراستار)، *روزنامهٔ اخبار مشروطیت و انقلاب ایران (یادداشتهای حاجی میرزا سید احمد حسینی در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ قمری) به انضمام وقایع استبداد صغیر از نویسندهٔ گمنام* (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۱)، ص ۱۴۵ ضمیمه. برای بحث این انتصاب همچنین بنگرید به: کسروی، *تاریخ هجده ساله*، ص۱۵ و ملک زاده، *تاریخ*، مجلد۳، صص۱۰۱۱-۱۰۰۹.

۴۲. سعادت نوری، «آصف الدوله ها»، *یغما*، ۱۸۰ (تیر ۱۳۴۲): ۱۸۶؛ ملک زاده، *تاریخ*، مجلد ۳، ص ۱۲۵۰.

۴۳. *ایران نو*، ۱۵۳ (۲۷ صفر ۱۰/۱۳۲۸ مارس ۱۹۱۰): ۳.

۴۴. *ایران نو*، ۱۶۵ (۱۷ ربیع الاول ۲۹/۱۳۲۸ مارس ۱۹۱۰): ۲.

۴۵. ملک زاده، *تاریخ*، مجلد ۳، ص۱۲۷۲.

خراسان گویا ختم شده است و در این مورد ولد ارشد شهید راه حریت ملك المتکلمین محمدعلی ملکزاده صورت خوابی را که دیده اند به اداره آورده، درجش را متوقع گشته اند. ما شخصاً اگرچه به خواب اعتقاد نداریم، ولی از آنجایی که تصادف اهمیت لازمه را داراست، برای عبرت درج می نماییم.

دوش از بادهٔ حب الوطن سرشار بوده و به یاد شهدای وطن به خواب رفتم. در عالم رؤیا مجاهد اعظم، وطنپرست معظم، شهید راه استقلال و آزادی، میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه *صوراسرافیل* را دیدم که غرقهٔ غم و اندوهند. با یك جسارت از ایشان علت پریشانی را سؤال نمودم که برای چه غمگین هستید در صورتی که به مقصد اصلی خود رسیده، حیات جاودانی را اخذ نمودید؟

با یك صدای حزن و یأس انگیز جواب دادند که برای چه دلتنگ نشوم که بعد از این فداکاری ملت، من گمان داشتم که دست ظلم و تعدی کوتاه شده و وطن عزیز من راحت بود که عدالت و مساوات رونق افزودهٔ ساحات خواهد شد. اما با کمال تأسف می بینم که باز مردم دچار پنجه ظلم می شوند.

ـ مگر چه روی داده؟

ـ مگر خبر نداری که آصف الدوله را برای حکومت خراسان انتخاب کرده اند؟ مگر این بس نیست که مرا ناامید نماید. هنوز فریادهای دخترهای قوچان قوه سامعه مرا اذیت می کند.

اینجا آهی کشید و گفت: «من دستم از دنیا کوتاه است. نمی توانم که معایب و قبایح این تعیین را به مردم بنمایانم. شما اگر در واقع وطنتان را دوست می دارید ادبیات صفحه آخرین نمره چهار *صوراسرافیل* را بدهید در یکی از روزنامه های محلی درج نمایند تا اینکه رؤسای ملت تاریخ گذشته را به یاد بیاورند.»

من وعده اجرای سفارش ایشان را دادم و ایشان هم از این وعده من با یك حال خوشحالی تبسم کنان راضی شده، وداع نمودیم.

اینك از ادارهٔ *ایران نو* خواهش می کنم که ادبیات ذیل را از نمره چهار *صور اسرافیل* در این مورد چاپ نموده، مرا نزد روح آن بزرگ وطن خجل ننمایید.

و در اینجا *ایران نو* متن کامل تصنیف علی اکبر دهخدا را، «ای خدا کسی

حکایت

فکر ما نیست»، که نخستین بار در روز آغاز کار «کمیسیون رسیدگی به ماجرای فروش دختران قوچان و اسارت زنان باشقانلو» در ستون «چرند پرند» *صور اسرافیل* به چاپ رسیده بود بازچاپ کرد. این تضنیف دهخدا، زبان حال دختران قوچان، بیان نگرانی وی از فراموش شدن دختران قوچان بود. بجاست که این بخش از یاد آوردن حکایت دختران قوچان نیز با بازچاپ آن به پایان رسد:[۴۶]

(کنسرت ایرانی که دختران قوچان در قهوه خانهٔ آواز (کافه شانتان) تفلیس به خواهش روسها و ترکمنها به وزن تصنیف «ای خدا لیلی یار ما نیست» داده اند).

دخترها هم آواز:

بزرگان جملگی مست غرورند — خدا کسی فکر ما نیست
ز انصاف و مروت سخت دورند — خدا کسی فکر ما نیست
رعیت بی سواد و گنگ و کورند — خدا کسی فکر ما نیست
هفده و هیجده و نوزده و بیست
ای خدا کسی فکر ما نیست

فلك دیدی به ما آخر چه ها کرد — خدا کسی فکر ما نیست
ز خویش و اقربا ما را جدا کرد — خدا کسی فکر ما نیست
جفا بیند که با ما این جفا کرد — خدا کسی فکر ما نیست
هفده و هیجده و نوزده و بیست
ای خدا کسی فکر ما نیست

گر از کوی وطن مهجور ماندیم — خدا کسی فکر ما نیست
وگر از هجر او رنجور ماندیم — خدا کسی فکر ما نیست
نپنداری ز عشقش دور ماندیم — خدا کسی فکر ما نیست
هفده و هیجده و نوزده و بیست
ای خدا کسی فکر ما نیست

(یك دختر دوازده ساله تنها:)

۴۶- برخی از عنوانهای فصلهای بخش دوم این کتاب را از این تصنیف بر گرفته ام.

نفس در سینه ساکت شو که گوئی خدا کسی فکر ما نیست
نسیم از کوی ما آورده بوئی خدا کسی فکر ما نیست
چه بوئی دلکش آنهم از چه کوئی خدا کسی فکر ما نیست
هفده و هیجده و نوزده و بیست
ای خدا کسی فکر ما نیست

(دخترها هم آواز:)
نسیم بوم ما بس جانفزا بود خدا کسی فکر ما نیست
هوایش روحبخش و غمزدا بود خدا کسی فکر ما نیست
ولی دردا که هجرش در قفا بود خدا کسی فکر ما نیست
هفده و هیجده و نوزده و بیست
ای خدا کسی فکر ما نیست

مگر مردان ما را خواب برده خدا کسی فکر ما نیست
غیوران وطن را آب برده خدا کسی فکر ما نیست
که اغیار آب از احباب برده خدا کسی فکر ما نیست
هفده و هیجده و نوزده و بیست
ای خدا کسی فکر ما نیست

(دختر دوازده ساله تنها:)
که خواهد برد تا مجلس پیامم؟ خدا کسی فکر ما نیست
که ای دل بُردهٔ ناداده کامم! خدا کسی فکر ما نیست
چرا شد محو از یاد تو نامم؟ خدا کسی فکر ما نیست
هفده و هیجده و نوزده و بیست
ای خدا کسی فکر ما نیست

(جغد)

(تماشاچیان به هیئت اجتماع:)
هورا هورا هورا
اسلاوا گراتسی وزنیم دویت سام پرسی!! [زنده باد آزادی همه متحد شوید همه

ایرانیها]
اسلاوا آصف الدوله!! [زنده باد آصف الدوله]
اسلاوا مینسترست وویرسی!! [زنده باد وزیر ملت ما]
یاشاسون ایرانن گزل قزلری!! [زنده باد دختران قشنگ ایرانی]
یاشاسون آصف الدوله!!! [زنده باد آصف الدوله]
یاشاسون ملت وزیر لری!!! [زنده باد وزیر ملت ما][۴۷]

۴۷ـ *صور اسرافیل*، ۴ (۸ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷): ۸ ـ۷.

بخش ۲

یادها و از یاد رفتنهای حکایت

«حکایت قوچان را مگر نشنیده اید؟»

خبر شرایط سخت مردم قوچان به علت «آفت ملخ خوارگی» و «ظلم و اجحاف حکومت» به سرعت نشر یافت. *حبل المتین* گزارش داد: «اهالی [قوچان] از حکومت خود ناراضی اند و از اجحافات او به ستوه آمده، در تلگرافخانه متحصن شده، دادخواهی می کنند.»[1]

بازگوییِ این خبر از همان آغاز با زبان تظلم خواهی و استبدادستیزی جوش خورد. در نامه ای خطاب به مؤید الاسلام، نویسندهٔ «مکتوب از خراسان» گزارشِ دیدار خود از نواحی آخال و قوچان را زمینهٔ مقایسه دو نوع حکومت کرد:

بحمدالله به چشمهای خود دیدم. اگر حالات مردم سایر شهرهای ایران هم مثل خاك خراسان باشد که خاك بر سر ایران و ایرانیان و اسلامیان. دو سال است حاصل خاك آخال و قوچان را ملخ خورده و بین این دو خاك فقط یك کوه بیش نیست. حال کسی بخواهد تفاوت بین رحم و بیرحمی حکومت را نسبت به رعیت ببیند وضع حکومت این دو خاك را ملاحظه نماید.

در خاك آخال ساعتی که خبر ورود این بلای ناگهانی را به حکومت آوردند، لحظه ای آرام نگرفت. آنچه سالدات در عشق آباد بود فرستاد به گرفتن و آتش زدن ملخ. علاجی نشد. اعلان داد که یك پوط ملخ را دولت یك مناط می خرد. آنچه آدم بیکار بود، هر یك روزی پنج پوط الی ده پوط ملخ گرفته، تحویل داده، پول نقد گرفتند. باز چاره نشد. اداره ای در میان بیابان احداث و پوطی دو مناط ملخ خریدند، قریب پنج هزار عمله مشغول دفع ملخ بود. خیلی تفاوت کرد. با وجود این اقدامات بعضی مزرعه ها را ملخ خورد. چند نفر مفتّش مأمور شدند و آنچه ضرر به زراعت هر کس رسیده، تحقیق کردند و کلی به مالیات آنها تخفیف و مهلت داده شد و جهت زراعت سال بعد هم هر یك را فراخور حال مبلغی قرض دادند. مختصراً نوعی رعیت نگاه داشته شد که

۱ـ «مکتوب از خراسان»، *حبل المتین* ۱۲: ۳۳ (۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۳/۲۲ مه ۱۹۰۵): ۵. همچنین بنگرید به: ج ـ ر، «مکتوب از خراسان»، *حبل المتین* ۱۲: ۴۰ (۶ جمادی الاول ۱۳۲۳/۱۰ ژوئیه ۱۹۰۵): ۲۱ـ۱۹.

گویا ملخ به خاک آخال نیامد.

آیا حکومت قوچان شجاع الدوله هم در رفع این بلا کوشید و تخفیفی به قوچانیهای بیچاره داد؟ بلی! اعانه ای داد که تا قیامت رعیت فراموش نمی کنند. قلم خجل است که تحریر نماید. اول مأمورین را پراکنده کرد به اطراف جهت اخذ مالیات؛ به جان زارعینی که دو سال است حاصل شان را ملخ خورده و بوی نان گندم را نشنیده اند افتاده، رعیت خواهش مهلت نمود. مهلت دادند؟ بلی! پنجاه شصت نفر را به گلولهٔ تفنگ کشته و چند نفر هم از ترس خود را به چاه و قنات خرابه ها انداخته، از حسرت نان جان دادند. مابقی پراکنده، هجرت به خاک آخال نمودند. و تا به حال به قدر دویست و پنجاه نفر دخترهای عزیز خود را به ترکمانها فروختند، از پانزده الی چهل تومان که وجه را جهت مالیات به سرکار شجاع الدوله بدهند!

روزنامهٔ ماورای بحر خضر [چنین در اصل]، شماره ۱۲ تاریخ ۴ شهر صفر، شاهد حال است. شما را به خدا تصور نمایید. دختر کوچک نه سالهٔ ایرانی، از پدر و مادر و اقربا و وطن مجبوراً جدا و به دست ترکمانها که زبان هم نمی دانند، افتاده، چه حالت خواهد داشت. خدا گواه است در این ایام مصیبت در مجالس تعزیه داری مردم بر مصائب حضرت خامس آل عبا علیه سلام گریه می کردند، این وطن پرست بر حال قوچانیان بینوا. اگر به همان مالیات اکتفا می کرد دخترفروشی نشده بود. ورنه حکومت عبدالرضا خان [آصف الدوله] چهارصد هزار تومان چیزی علاوه از قوچان و اطراف گرفته، حال چه قدر خودش و چه قدر هژبردیوان و مستوفی و سایر مأمورین برده و به کیسهٔ که رفته کاری ندارم. حسابش را خدا می داند.[۲]

پیوند ظلم کنونی ایرانیان با مصائب امامان و عزیزان اهل شیعه، و گریه بر حال کنونی ملت با یاد از تعزیه و گریهٔ مردم به خاطر «مصائب حضرت خامس آل عبا» نه تنها در این مقاله که به تکرار در یادهای بعدی فروش دختران قوچان بازپرداخته شد. از این راه آشنایی و اعتبار «مصیبت کَربلا» به کار آشناسازیِ

۲. «مکتوب از خراسان»، *حبل المتین* ۱۲: ۴۱ (۱۳ جمادی الاول ۱۷/۱۳۲۳ ژوئیه ۱۹۰۵): ۱۲-۱۳. همچنین بنگرید به «مکتوب یکی از طلاب خراسان»، *حبل المتین* ۱۳: ۵ (۲۵ رجب ۲۵/۱۳۲۳ سپتامبر ۱۹۰۵): ۹-۱۰. برای گزارش متفاوتی که در آن از «تدابیر» فتح السلطنه در «قلع و قمع و رفع و دفع ملخ» در حوالی نیشابور تعریف شده است، بنگرید به «مکتوب خراسان»، *ادب* ۴: ۱۵۳ (۱۰ جمادی الاول ۱۴/۱۳۲۳ ژوییه ۱۹۰۵): ۲-۳.

«مصیبت قوچان» گرفته می شد. در این گونه بازپردازیها نویسنده یا گوینده با تکیه بر خاطرهٔ مشترک بین نویسنده و خواننده، و یا گوینده و شنونده، احساس همدلی مذهبی را به کار آفرینش همبستگی ملی و خشم علیه ظلم شمر و یزید را به کار خشم علیه بیدادگریهای حکومت وقت و بیان نیاز به تغییر حکومت می گماشت. به شکلی مشابه، پندهای کهن در زمینهٔ ضرورت عدل به شکل اندرزهای کنونی برای رعایت عدالت بازپرداخته می شد. نویسندهٔ این مکتوب پس از «تحریر یکی از فرمایشات حضرت مولای متقیان امیرالمؤمنین» به مالك اشتر در زمینهٔ ضرورت رعایت صلاح حال رعیت در جمع کردن خراج، و تأکید بر این امر که «خرابی ولایت از پریشانی اهالی ولایت است، و پریشانی اهل ولایت به جهت آن است که ولات ایشان همت بر جمع مال و اسباب دنیوی می گمارند»، با مقایسهٔ ظلم حاکم بر قوچانیان با عدل «ملك الملوك آسیا اعلیحضرت میکادو» مکتوب خود را پایان داد.[۳]

در نوشته های مشروطه خواهان تهران نیز از همان آغاز این حادثه به عنوان یکی از نمونه های ظلم حکومتی و در پیوند با خواست تأسیس عدالتخانه مطرح شد. یکی از نخستین اشاره ها در شرح جلسه ای است از انجمنی که ناظم الاسلام کرمانی عضو آن بود. وی در شرح جلسهٔ دوشنبه ۳ ربیع الاول ۱۳۲۳ (۹ مه ۱۹۰۵) نوشت که ذوالریاستین گفت « ما باید . . . سعی نماییم در بیداری مردم. از فرستادن لوایح و مقالات به ادارات جراید مصری و غیره کوتاهی نکنیم.»[۴] و آقا سید برهان گفت که «یك لایحه حاضر شده است، . . . چند نسخه هم از آن استنساخ شود و به اسم هر یك از رجال دولت که با شاه [به فرنگ] رفته اند یکی بفرستیم.»[۵] صورت لایحه ای قرائت، پسندیده و با ژلاتین تکثیر شد و برای روزنامهٔ *حبل المتین* در کلکته، *مظفری* در بوشهر و چند نسخه به مصر فرستاده شد.[۶] در این لایحه است که از جمله مظالم زمانه چنین می خوانیم: «مگر نمی شنوید فریاد مظلومان را از دست حکام

۳ـ همانجا. مقایسه تلویحی و صریح ایران و ژاپن را در بسیاری نوشته های این دوره به حول مضامین اصلی مقال مشروطه ، از جمله اهمیت کسب علم و ضرورت نظام جدید تعلیم و تربیت، وضع زنان، قانونمندی، قدرت نظامی، و نظام سیاسی آن کشور با ایران می یابیم.

۴ـ کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش اول، جلد اول، ص۲۹۸.

۵ـ همانجا، صص۲۹۹ـ ۲۹۸.

۶ـ همانجا، ص۲۹۹. برای متن چاپ شده در *حبل المتین*، بنگرید به «مکتوب از طهران قابل توجه شاهزاده اتابك اعظم»، *حبل المتین* ۱۳: ۲۴ (۱۵ ذی الحجه ۹/۱۳۲۳ فوریه ۱۹۰۶)، صص۲۲ـ۲۰. این «مکتوب» امضای «خیرخواه (م - ع)» دارد.

ظالم؟ مگر نمی دانید امسال پانصد نفر دختر ایرانی به ترکمان فروخته شده؟» این لایحه که خطاب به «شاهزاده اتابك اعظم»، عین الدوله، صدر اعظم مظفرالدین شاه نوشته شده بود، چنین می آغازید:

اگر کسی امروز مطالب و معایب ملت و دولت را، که در قهوه خانه های ایران و مهمانخانه های فرنگ مطرح مذاکره است، به سمع مبارك شاهزاده اتابك اعظم نرساند و علاج نخواهد، هر آینه خیانت بزرگی به وطن خود کرده، لذا با کمال ادب شاهزاده اتابك اعظم را مخاطب ساخته، عرض می نماییم. . .[۷]

و سپس به شکل ردیفی از سؤالهای خطابی ادامه یافت. از راه این سؤالها، نویسنده شکوهمندی ایران کهن را با خرابی و کساد کنونیِ آن مقایسه کرده، نگران نفود خارجه بوده، پرسید:

مگر نشنیدید که دولت و ثروت و قدرت و حرمت ملی از دست رفته؟ . . . مگر نمی شنوید فریاد مظلومان را از دست حکام ظالم؟ مگر نمی دانید امسال پانصد نفر دختر ایرانی به ترکمان فروخته شده؟ مگر خبر ندارید که هرساله کرورها مردم ایران به روسیه و عثمانی و هند می روند و رعیت خارجه می شوند؟. . . مگر ندیدید که سرباز دولت ازگرسنگی حمالی و هیزم شکنی می کند؟. . . مگر به عرض نرسیده که این مملکت کیان است و این سلسلهٔ جلیله جانشین ایشان؟ مگر عرض نکرده اند که سرحد مملکت ما پنجاب بود تا بوغاز قسطنطنیه؟ مگر نخوانده اید که در زمان بهمن پنج کرور لشکر مسلح به طرف یونان از ایران حرکت نمود؟ مگر در جراید فرنگ ننوشته اند که حکومت ایران اینك اضعف حکومتها است از حیث ثروت و قوای حربیه؟. . . مگر نمی دانید که دست خارجه در اغلب دوایر دولتی بند شده و هرجا دست آنها بند شد دست دیگران را از بند قطع می کنند؟ آیا اینها نیستند آنهایی که سلام خالی را حقوق می دانند و به این بهانه اثبات حقوق لازمه کرده و می بلعند مملکتی را؟ دولت انگلیس را بر ممالك هند، و دولت فرانسه را بر مراکش، چه حقوق بود غیر از سلام علیك و معاملهٔ غیررسمی؟[۸]

۷ ـ کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش اول، جلد اول، ص ۲۹۹.

۸ همانجا، صص ۳۰۰-۲۹۹.

در پایان این لایحهٔ طولانی که در آن معایب مملکت و دلایل آن مرور شده، نویسنده علاج همهٔ دردها را «قانون» شمرده، انعقاد مجلسی را برای وضع قانون خواست که به مذاکرهٔ دوازده مطلب بپردازد. نخستین این مطالب «قانون عدل و ایجاد عدالتخانه» و آخرین آن «محدود نمودن حدود وزراء و وزارتخانه ها و ملاها به قانون شرع» بود.[۹]

اگرچه این لایحه تصریحاً خطاب به «عین الدوله شاهزاده اتابك اعظم» نوشته شده و «شما»ی مخاطب متن شخص او بود، ولی نویسنده و فرستندگان آن با فرستادن آن به افراد و روزنامه ها، و چاپ و پخش گستردهٔ آن، تلویحاً هر خوانندهٔ متن را مخاطب سؤالهای خود قرار داده و از این راه نه تنها صدراعظم کشور را که تك تك خوانندگان این روزنامه ها را از اوضاع اسفبار مملکت می آگاهاندند و از آنان می خواستند تا در رفع این مسائل بکوشند. بدین ترتیب «شما»ی متن «برادران وطنی» مقال مشروطیت شده، احساس مسئولیت ملی می آفرید. اشاره به «دختران قوچان» در این روایت به عنوان «دختران ایرانی» نشانهٔ بی توجهی نویسندگان به قوچانی بودن آنان نبود. «ایران» به عنوان سرزمینی با حدود و ثغور جغرافیایی مشخصی که مَأمن و مسکن «ایرانیان» باشد در مرکز توجه نویسندگان قرن نوزدهم و از مهمترین مقولات مقال نوگرایی بود.[۱۰] با «ایرانی» خواندن دختران قوچان (و تلویحاً غیرایرانی نمودن ترکمانان)، دختران قوچان نه تنها متعلق به آباء خویش که متعلق به همهٔ ایرانیان شده، که نظیر «ثروت و قدرت و حرمت ملی» به علت سستیها و ضعف دولت («اضعف حکومتها») از دست رفته بودند.

از این پس و با اوجگیری مبارزات مشروطه خواهی، حکایت دختران قوچان بارها بازپرداخته شد و در هر بازپردازی معنی و مفهومی تازه یافته و با خواستهای بازگویان پیوند داده می شد. در اعلامیه ای که پس از پایان تحصن علمای مشروطه خواه در حضرت عبدالعظیم (۱۶ شوال الی ۱۵ ذیقعده ۱۳۲۳/ژانویه ۱۹۰۶) «مدبران امور» انتشار دادند، چنین نوشتند:

امروز، این مملکت اسلامیه و مملکت ایران را آتش ظلم و بیدادگری طوری

۹ـ همانجا، ص۳۰۲.

۱۰ـ برای بحث مبسوط این مطلب، بنگرید به: محمد توکلی طرقی، «تاریخ پردازی و ایران آرایی: بازسازی هویت ایرانی در گزارش تاریخ»، *ایران‌نامه* ۱۲: ۴ (پاییز ۱۳۷۳): ۶۲۸ـ۵۸۳.

فرا گرفته، که چشم عقلای روی زمین را تیره نموده. . . .
آخر شما مسلمانان را مگر خداوند برای این ظلمها خلق نموده؟ آیا پیغمبر شما نفرموده در کتاب خود که: ان اللّه یامرکم بالعدل و الاحسان؟ مسئلهٔ دخترفروشی قوچان و سیستان را عدل می دانید؟ عرض و ناموس به باددادن حکام از انصاف است؟ نان و گوشت فقرا را قطع نمودن معدلت می خوانید؟ خون رعایا ریختن و مال مسلمانان بردن عدالت است؟ از امروز، به مقتضای حکم الهی و فرمان محکم یزدانی . . . بر هر یکی از آحاد مسلمین واجب و لازم فوری است که: با تمام قوا در مقام رفع ظلم و اعدام خواهان آن، جاناً و مالاً بکوشند؛ و مطالبهٔ عدالت [را] بر همهٔ امور لازمه و مهمه مقدم دارند.[11]

ساختار خطابیِ این نوشته ها بسیار شبیه به هم بود: با شرح مظالم و مشکلات ملت شروع کرده، اینَ مشکلات را از سستیها و بی عدالتیها و استبداد دولت دانسته، با خواست مجلس عدالت پایان می یافت. حکایت «دختران قوچان» در شرح مظالم و از جمله جور استبداد بازگفته می شد.
مثلا، جز آن لایحهٔ سید محمد طباطبایی به مظفرالدین شاه که در آغاز «مقدمه»، صفحهٔ ۳، نقل شد، وی در موعظهٔ خود به مناسبت «ایام وفات حضرت صدیقه» نیز از دختران قوچان یاد کرد. بنا به روایت ناظم الاسلام کرمانی، «عصر روز چهاردهم شهر جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ آقای طباطبائی بر حسب اصرار مردم تشریف بردند بالای منبر».[12] طباطبایی در این وعظ طولانی پس از بازگویی شرح تظلمات مناطق مختلف مملکت، پیوندهای «دایرهٔ عدل» را یادآور شده، چنین ادامه داد:

پادشاه به واسطهٔ خزانه پادشاه خواهد بود، و خزانه معمور نمی شود مگر به واسطهٔ آبادی مملکت، و مملکت آباد نمی شود مگر به واسطهٔ عدل.
حکایت قوچان را مگر نشنیده اید، که پارسال زراعت به عمل نیامد و می بایست هر یك نفر مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد. چون نداشتند و کسی هم به داد آنها نرسید، حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را

۱۱ـ محمد مهدی شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، جلد اول، صص ۴۸-۴۷.

۱۲ـ کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش اول، جلد دوم، ص۴۴۳.

در عوض گندم مالیات گرفته، هر دختری به ازاء دوازده من گندم محسوب و به ترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از مادرهایشان جدا می کردند، زیرا که بیچاره ها راضی به تفرقه نبودند.

حالا انصاف دهید! ظلم از این بیشتر تصور می شود. همه جا خراب است. . . .

ای مردم بدانید و بفهمید همهٔ شماها مکلفید به رفع ظلم. . . .

ای مردم، حال چه شده است که هر چه ما داد می زنیم کسی نمی شنود. نه غیرت در شما مانده و نه تعصب. همین ظلمهاست که روز به روز زیادتر می شود. حاکم وقتی که دید مردم کنیز و غلام اویند، معلوم است آن وقت هرجا زن خوشگل ببیند می برد و هرجا مال و ملك خوبی دید تصرف می کند. . . . انسان که خالی از شهوت نیست، همین استبداد است که وقتی زن خوش صورت می بیند دلش می خواهد، . . . همین استبداد بود که جده ام زهرا را سیلی زدند، برای مطالبهٔ حقوقش بود، که استبداد بازویش را به تازیانه سیاه کرد، استبداد طفلش را سقط نمود. آه! همین استبداد بود که حضرت سید الشهداء را شهید کرد. . . .

. . . اگرچه یك سال یا دهسال طول بکشد، ما عدل و عدالتخانه می خواهیم، ما اجرای قانون اسلام را می خواهیم، ما مجلسی می خواهیم که در آن مجلس شاه و گدا در حدود قانونی مساوی باشند. ما نمی گوئیم مشروطه و جمهوری، ما می گوئیم مجلس مشروعهٔ عدالتخانه.[۱۳]

در این بازگویی حکایت دختران قوچان و عریضهٔ قبلی طباطبایی چند حلقهٔ تداعی پیوند خورده بودند: با شروع از نظریهٔ «دایرهٔ عدل»[۱۴] که حاکمیت پادشاه را از خزانهٔ پُر و پُربودن خزانه را از آبادی مُلك و آبادی مُلك را از عدل و عدل را ناشی از

۱۳ـ همانجا، صص۴۵۳ـ۴۴۶.

۱۴ـ برای بحث نظریهٔ «دایرهٔ عدل» در فلسفهٔ سیاسی پیشامدرن، بنگرید به: عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر، گزیدهٔ *قابوس نامه*، به کوشش غلامحسین یوسفی (تهران: جیبی، ۱۳۵۳)، باب چهل و دوم، «در آیین و شرط پادشاهی»، صص ۲۹۷ـ۲۷۹؛ محمد بن محمد بن محمد غزالی طوسی، *نصیحة الملوك*، به تصحیح جلال الدین همایی (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱)، صص۱۰۱ـ۱۰۰؛ رشید الدین فضل الله همدانی، *سوانح الافکار رشیدی*، به کوشش تقی دانش پژوه (تهران: دانشگاه تهران ـ انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد، ۱۳۵۸)، ص ۱۱۳.

حاکمیت پادشاه عادل می دانست، از خرابیِ مُلك، فقر رعیت و فزونیِ ظلم، طباطبایی شنونده خود را بدانجا هدایت می کرد که حقّانیت حاکمیت پادشاه را دیگر امری مسلم نداند و بدین ترتیب مردم را تکلیف به رفع ظلم می کرد. در گفتار طباطبایی گسستن دایرهٔ عدل برمتن روایت فروش دختران قوچان رخ داده بود. دلیل فروش دختران فقر رعیت و زورگویی و تعدی حکام بود. فروش دختران، یعنی مجبور شدن رعیت به تعرض به ناموس خویش، یعنی که با دست خود دختر خود را در شرایطی قرار دهد که در دست بیگانه به کنیزی و یا فحشا رود. به عبارت دیگر شکسته شدن مرزهای مقدسات جنسی و مذهبی معادل گسسته شدن عدل اسلامی و از دست رفتن حقانیت حاکمیت شده بود. حاکمان که باید چوپان ملت بوده باشند و از آنان در مقابل سوانح دفاع کنند ـ ـ مثلا حفاظت ده نشینان در مقابل حملات عشایر ـ ـ خود اینان را به ذبحگاه فرستاده بودند. از آن گذشته، خریداران ترکمان بودند، غیرفارس؛ سنی بودند، غیر شیعه؛ و دختران را به ارامنهٔ عشق آباد، غیرمسلمانان، فروخته بودند. ترکمانها و ارامنهٔ عشق آباد تحت حمایت حکومت روسیه بودند، پس این فروش خود تسلیم چندبارهٔ دولت ایران در مقابل دولت روس، این دشمن دیرینهٔ خارجی، بود.

بسیاری از این مضامین را در دیگر نوشته های این دوره نیز می یابیم. ولی ارتباط این چند تخطی با هم، یعنی پایمال شدن مقدسات مسلمانی و ملی و ناموسی، در یك حکایت واحد این امکان را فراهم آورد که در بازگویی و بازشنوی داستان، تخیلِ گوینده و شنونده (و یا نویسنده و خواننده) تمامی احساسات ملی و مذهبی و ناموسی را در یك خشم واحد متمرکز کند. تجسم آنکه دختر قوچانی ملعبهٔ مرد ارمنی شده باشد، چرا که حاکم وقت، آصف الدوله که از خانواده های قدیمی اشراف بود، با ظلم و زورگویی و چپاول و فشار مالیات بر رعیت، آنان را وادار به فروش دختران خود کرده، یك بُعد دیگر نیز داشت: ظلم زبردست به زیر دست، ثروت قدرتمدار و قدرت اشرافیت به قیمت فقر و پریشانحالی رعیت. این مجموعه تداعیها همگی خواننده و شنونده را به یك نتیجه، یعنی ضرورت دگرگونی اوضاع سیاسی مملکت، فرا می خواند.

خشم و خیزش مردم در شبنامهٔ «ژلاتینی» که به تاریخ اول جمادی الثانی ۱۳۲۴ (۱۹ ژوئیه ۱۹۰۶)، یعنی در زمان تحصن علما در قم و بست بازاریان در سفارت انگلیس در تهران، چاپ شده و «در سفارتخانه و کوچه های طهران» پخش شده بود نمایان است. این شبنامه که به شکل «سؤال و جواب میرزا حسین خان با

میرزا احمدخان» نوشته شده بود،[۱۵] مسئولیت «گلوله باران گنبد حضرت رضا» را در بهار آن سال متوجه عین الدوله دانسته، سخن از تغییر نظام مملکت می گفت:

> س ـ حال که این مطالب [حدیث جور و ظلمها] به شاه نمی رسد، پس کار دولت به کجا خواهد رسید؟
> ج ـ آسوده باشید. من به شما صریح می گویم که اگر کار به همین قسم باشد، سلطنت از این طایفه منقرض خواهد شد و مردم برای خودشان فکری خواهند کرد. آخر تا به کی مردم تحمل این ظلمها را بکنند؟ تا کی ببینند که دخترهای مسلمانان را حکام به ارامنه بفروشند و سادات را بکشند؟ تا کی مردم نان خود را در سفرهٔ دیگران ببینند؟[۱۶]

این شبنامه با طرح دو خواست، برکناری عین الدوله و تشکیل مجلس ملی و با این جمله پایان پذیرفت: «مردم مجلس ملی می خواهند که از ظلم خلاص شوند.» در این شبنامه، نظیر بسیاری دیگر از نوشته های این دوره و برخلاف تاریخ نگاریهای بعدی، فروش دختران مسلمان به ارامنه و کشته شدن سادات در یك ردیف و هر دو نمونه ای هموزن از ظلمهای جاری بر مردم به شمار آمده، که دیگر تحمل پذیر نبوده و منجر به انقراض سلطنت قاجار خواهد شد.

در تصنیفی که «موقع هجوم زنها به کالسکهٔ مظفرالدین شاه» می خواندند نیز بین «اسارت رفتن زنان»، بست نشینی علما (رفتن «آقایان به زیارت»)، ظلم حاکم بر مملکت و ضرورت دگرگونیِ اوضاع پیوند مشابهی ساخته شده بود:

> ای شاه با عدالت – آقایون رفتند زیارت – مردم رفتند سفارت – زنها را بردند اسارت – تا کی از ظلم حمایت؟! – عین الدوله و صدارت؟! – کشور رفته به غارت!![۱۷]

۱۵ـ در بارهٔ اهمیت مناظرات و رساله های سؤال و جواب در شکلگیری مقال مشروطه، بنگرید به: توکلی طرقی، «تاریخ پردازی و ایران آرایی».

۱۶ـ کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش اول، جلد سوم، صص۵۳۱ـ۵۳۰.

۱۷ـ بدر الملوك بامداد، *زن ایرانی: از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، جلد دوم(تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸)، ص۶.

در اعلان ژلاتینی دیگری که به طرز «مناجات یکی از اولیاء با قاضی الحاجات، و جوابی که هاتف غیبی ندا کرده» نوشته شده، به کنیزی رفتن زنان با عدم «حریت و آزادی» عموم پیوند خورده، ضرورت عدالتخانه ای «که در او اقلا یك چند نفر از افراد مختلفهٔ رعیت بودند که در آن حق رأی و دخالت داشتند» نتیجه گیری شده بود:

پروردگارا! کار ظلم در این مملکت بالا گرفت. مردان ما را برای کوچکترین هوس خود، ده ده، صد صد به دیار عدم می فرستند؛ و زنان ما را به کنیزی می فروشند به قیمت کم، به ارامنهٔ روس و خارج مذهب؛ و اطفال ما را از گرسنگی و برهنگی، به آرزوی لقمه نانی به زیر خاك می کنند. دولت اسلام را از هر جانب به تصرف دشمن می دهند، و حقوق ملت تسلیم اجانب می نمایند. . . .

پروردگارا! اهالی حبشه و زنگبارو سودان، که سالهای دراز در قید بودند، اکنون در جهد حریت و آزادی اند؛ و ما یك مشت مسلم شیعه را چه پیش آید که پس از حریت، به قید بندگی چند نفر ظالم یاغی در آئیم که به کنیزی و غلامی بفروشند؟

پروردگارا! چنانچه این یك مشت مسلم شیعه [را] به سان سایر دول عدالتخانه بود، که در او اقلا یك چند نفر از افراد مختلفهٔ رعیت بودند که در آن حق رأی و دخالت داشتند، هرآینه هیچ یك از این تعدیات بر بندگان تو نمی شد و همه شب ملائکهٔ مقرب تو را از نالهٔ جانگداز افسرده نمی داشتند.[۱۸]

هاتف غیب در پاسخ مسلمین را فرا خواند که خود ریشهٔ ظلم براندازند:

هزاران رسول به شما فرستادم، و قوانینی که سبب انتظام معاش شما بود به شما ارزانی داشتم؛ و رسول باطنی عقل را ملازم وجود شما ساختم. بوالهوسانه، نعمتی را که فوق استحقاق شما [بود]، ضایع و باطل نمودید. . . . منتظرید که من صاعقه نازل نمایم و ظالمین را بسوزانم؟ حکمت من هیچ چنین اقتضایی ندارد و صاعقهٔ من وجود شماها است. باید مجتمع شوید و

۱۸ـ شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه*، ج۱، صص ۱۰۰-۹۹.

ریشهٔ ظلم و ظالم را بسوزانید.[۱۹]

اشاره به حکایت قوچان را در یکی از اعلامیه های اجتماعیون عامیون، که به تاریخ ۲۳ شهر رجب ۹/۱۳۲۴سپتامبر۱۹۰۶ به ناظم الاسلام کرمانی رسیده بود، نیز می یابیم:

ای اهالی ایران! ای فقرای کاسب ایران! جمع شوید، اتفاق نمائید، از بذل مال و تلقی جان مضایقه نکنید، خودتان را از دست این حاکمان خود مختار، ظالم، جبار، لامذهب، بی دین، خارج از دین محمدی علیه السلام خلاص نمائید، . . . مگر در روزنامه ها قرائت نمی نمودید حاکم بی غیرت قوچان برای اخذ رشوت به سر اهالی بیچاره چقدر اذیت و آزار نموده ناموسشان را بر باد داده جماعت به جان آمده ترک خانمان کرده، دختران خود به ترکمانها فروخته، بهای اولادشان را آورده داده تا خود را از تعدی این حاکم ظالم خلاص نمایند.[۲۰]

اگرچه در این سالها گزارشهای دیگری از فقر رعایا و حتی دخترفروشی از سایر نقاط نیز رسیده بود، حکایت دختران قوچان داستانی زبانزد همگان، روایتی ملّی، شد. چگونه بود که «حکایتی آشنا» توانی چنین یگانه و فوق العاده در تخیّل سیاسی زمان یافت؟

دو مضمون اصلی طرح این داستان را به هم می پیوست: یکی مضمون «دخترفروشی» که از یك سو با فقر رعیت و ظلم حاکمان پیوند داشت، ولی علاوه بر آن در زبان سیاسی این زمان با «وطن فروشی»، با از دست رفتن «ناموس ملی»، پیوند خورد. دوم مضمون «ترکمانان غارتگر» که در خاطرهٔ تاریخی این دوران با ضعف دولت مرکزی و ناتوانی آن در حفظ مرزهای وطن و دفاع در مقابل بیگانگان، به ویژه با از دست رفتن خاك وطن به دولت روسیه، پیوند خورد. بازپردازیِ سیاسیِ این دو مضمونِ آشنا در مقال مشروطیت توان هر دو را به خدمت حرفِ اساسیِ مشروطه خواهان، مذمّت حکومت استبدادی و ضرورت تشکیل مجلس ملّی، درآورد. چگونگی پیوند این دو مضمون در مقال مشروطه را در دو فصل بعدی خواهیم دید.

۱۹ـ همانجا، صص۱۰۱ـ۱۰۰.

۲۰ـ کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش اول، جلد سوم، صص۶۱۰ـ۶۰۹.

«گر از کوی وطن مهجور ماندیم»

اگرچه «دخترفروشی» مضمون بی سابقه ای نبود، ولی در حکایت دختران قوچان و در زمینهٔ اندیشهٔ وطن خواهی و مشروطه طلبی، توانهای آشنای آن معانیِ تازهٔ پرتوان سیاسی یافت.

نخستین احساسی که بازگویی «دخترفروشی» در شنونده یا خواننده بر می انگیخت، احساس ترحّم بر دختران و خشم از بیرحمی در حق آنان بود. زنان و کودکان در فرهنگ زمان موجوداتی بی قدرت و ضعیف بودند که مرد خانواده -- مدبّر منزل در کتابهای اخلاق پیشامدرن -- صاحب آنان به شمار آمده و مسئول رفاه آنان بود.[1] پس «فروش دختران» نهایت بیرحمی، نشانهٔ ناتوانی مردِ خانواده در احراز مسئولیت ریاست خویش بود. ولی در زبان مشروطیّت این بیرحمی و ناتوانی نه نشانهٔ خصوصیتی در فرد مرد، که نشانه ای از شرایط اجتماعی و سیاسیِ زمان شده و مسئولیت آن از «رئیس خانوار» متوجه «رئیس مملکت» شده بود.

در نوشته های مشروطه خواهان، زنان و کودکان در کنار دیگر «املاک» مرد، که به خاطر ظلم و استبداد حاکمان مورد تطاول و هدر واقع شده، قرار داشته، گزارش ظلم و بیرحمی نسبت به زنان و اطفال به کار اثبات تحمل ناپذیری ظلم حکومت استبدادی گرفته شد: قدرتی که بر بی قدرتان ظلم روا می داشت بی شك سزاوار آن بود که از صحنه بیرون رانده شود. به دیگر سخن، زبان مشروطیّت از نگرش کهن تار و پود تملك و حفاظت زن و کودك را بر گرفته، با پیوند آن به مضارّ استبداد، ضرورت مشروطه را بافت. در «لایحه» ای که «یکی از نطاقین در سفارت انگلیس»، در تاریخ ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۲۴ خواند، ناطق ابتدا شرایط اضطراری روز را باز گفته، سپس پرسید: «حالا که یقین گردید، پس چرا برای حفظ جان و ناموس عیال و

۱- برای نمونه ای از این گونه کتابهای اخلاق، بنگرید به: خواجه نصیرالدّین طوسی، تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، *اخلاق‌ناصری* (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶). این کتاب مشتمل بر سه بخش متمایز، سه مقالت، است که هر یك برای پرورش مرد نمونهٔ مسلمان در یکی از حیطه های مسئولیت او نوشته شده است: مقالت اول در تهذیب اخلاق، مقالت دوم در تدبیر منزل، مقالت سوم در سیاست مدن.

تعمیر وطن و استقلال امور و شئونات انسانیت خودتان، چرا جنبش نمی فرمائید؟»[۲]
زن و بچه در کنار مال، مطلب تملك مرد و از دست رفتن ناموس زن، و یا، در موارد فروخته شدن و یا به اسارت رفتن، خودِ او، در کنار تاراج و هدر رفتن اموال، نشانهٔ ظلم حاکمان شده بود:

پس، باید ما مردم در خیال اصلاح کار خود باشیم و کاوه ی آهنگری پیدا نمائیم. ظلم و ستم، حقارت و ذلت از این بالاتر نمی شود. هیچ تصور کرده شده که در این چند شبه، چه زنها، چه ناخوشها، چه بچه ها، چه پولها، چه مالها از مردم بردند؟ چه ظلمها، چه تعدیات به مردم کردند؟[۳]

در اعلان دیگری، به تاریخ ۵ شهر رمضان ۱۳۲۷ و به امضای «فریاد وطن»، این پیوند چنین بیان یافته است:

عجب روزگاری، خر بازاری داریم که هیچ کس ملتفت هیچ نیست. سبحان اللّه! چهار سال است یك مملکتی داریم خراب و یك ملتی از شدت ظلم و جور پریشان حال، چه جوانها کشته، چه زنها بیوه، چه اولادها یتیم، چه خانه ها خراب، چه ناموسها هدر، چه مالها غارت گردیده، تا عنوان سلطنت ظلم و جور برچیده و بساط عدل گسترده شده.[۴]

در بازگوییِ «تعدیات و ظلم اقبال الدوله در اصفهان» و درگیریهایی که بین سربازان و مردم در بازار رخ داده بود، محمد مهدی شریف کاشانی نوشت:

مردم به این واسطه به هیجان آمده، بازارها را بستند. . . حکم می شود که بازارها را باز کنند. اهالی قبول نمی کنند. سرتیپ و نایب الحکومه به بازار می روند. مردم در کمال سختی جواب می دهند که: حاکم در ولایات به جهت امنیت است. ما که امنیت نداریم و اجناس ما از مأکول و ملبوس از دست سرباز

۲- شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه*، جلد اول، ص۷۷.

۳- شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه*، جلد اول، ص۵۲.

۴- شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه*، جلد دوم، ص۴۹۲. برای نمونه های دیگری از این اعلانها و لایحه ها که بافتهای مشابه گفتمانی دارند، بنگرید به همین کتاب، ص۴۵۹ و ص۴۶۱.

در هدر است، زنها و ناموس و عصمت ما از دست سرباز در هدر است، اطفال ما جرأت عبور در کوچه و بازار ندارند که به جهت اقبال الدوله گرفته می برند، هرگز بازارها را باز نمی کنیم.[۵]

همچون اجناس مأکول و ملبوس، زنان و ناموس و عصمت «از دست سرباز در هدر است.» هر دو هدر گونه ای خسارت نگاشته شده که جمعی از مردان (سرتیپ و نایب الحکومه) بر اموال جمعی دیگر از مردان (اهالی بازار) وارد آورده اند و سبب هیجان و اعتراض و بسته شدن بازار شده اند.

در این گزارش، شریف کاشانی ظلم به زن و طفل را نه تنها نشانهٔ ظلم اجتماعی که به معنای دلیل هیجان اهالی و منشأ کُنش اعتراض سیاسی باز گفته است. این گونه پیوندسازی یکی دیگر از مشخصات زبان مشروطیّت بود. انتباه نامه ای از اجتماعیون عامیون ایران، که به تاریخ ۲۳ رجب ۱۳۲۴ از قفقاز به ناظم الاسلام کرمانی رسیده بود، این پیوند را بدین زبان پرداخت:

از آستارا یك نفر دوست ملت و دولت احوالات را برای ما نوشته است.... «در پیش دکانی نشسته بودم، یك دفعه دیدم دو نفر از طایفهٔ اناث آمده و ایستادند. خیال کردم یقین اهل سؤال هستند، خواستم یك چیزی بدهم، دیدم یك آه سرد کشیده، گفتند برادر تو را به خدا قسم می دهیم، ما را بلد شده از گمرکخانه بگذرانید. گفتم: شما کجائی هستید و کجا می روید؟ جواب دادند: که ما ایرانی هستیم و لکن عزم روسیه داریم. پرسیدم، پس چرا بی صاحب می روید؟ گفتند برادر، صاحب ما هشت سال است که از ظلم اولیای دولت، به روسیه گریخته از ما سراغ ندارد. ما لاعلاج ماندیم، به سراغ شوهر خودمان می رویم. گفتم: چه می دهید من شما را از گمرکخانه بگذرانم؟ جواب دادند: ما چیزی نداریم تا در اینجا گدائی نموده، آمده ایم. اگر هر آینه شما چشمداشتی از ما دارید باید عمل بد به ما نمائید، والا والله ما چیزی نداریم که به شما بدهیم.» . . . ای سربازهای ایران! ای توپچیهای ایران! ای قزاقها و فراشهای بی ناموس ایرانیان! اینها مگر ناموس شما نیست؟ مگر خواهر شما نیست؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید؟ این طور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده، بی صاحب رو به

۵. شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه*، ص ۲۲۴، و نمونه های دیگر در صفحات ۲۴۲، ۳۱۷، ۳۳۷، و ۳۵۱.

راه روسیه نموده، در سرحد سالداتهای روسیه، این بیچاره ها را گرفته، بی عصمت نموده، رها می کنند. شما اگر غیرت دارید، این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده، به روسیه نیاید. تا سالدات در سرحد و اراجیف در داخله، به واسطهٔ نان بی عصمت نکنند. آقای طباطبائی ناموس شما را کشیده، می خواهد شما را از چنگ این حاکمان مستقل نجات بخشد تا ناموس شما پامال نشود. ای بی غیرتان! مگر شما را چه شده؟[۶]

در این بافته، ظلم به زن تنها نشانهٔ مضار استبداد نبود؛ در زنجیرهٔ تداعیِ معانی این متن، آنجا که نویسنده سربازهای ایرانی را خطاب کرده، ناموس جنسی، بیان نظم و قانون میان زن و مرد (اینها مگر ناموس شما، عیال برادر دینی شما نیست؟)، در عبارت بعدی به ناموس ملّی (مگر شما محافظ ناموس ایرانیان نیستید؟) بازنگاری شده، بدین سان غیرت جنسی و عرق ملی به هم پیوند یافته، برانگیختگیِ یکی به کار برانگیختن دیگری گرفته شده است.

گزارشهای «دخترفروشی» توانی حتی بیش از توان «پامال شدن ناموس» را به کار می انداخت. «دختران قوچان» در آنِ واحد هم زن و هم طفل، یعنی هر دو مقولهٔ انسان ضعیف و بی پناه و محتاج محافَظت، بودند. گفته می شد که برخی از این دختران سه ساله بودند.[۷] «دختر» نه تنها کودک مؤنث که «باکره» است، پس «دخترفروشی» بر باد دادن بکارت دختر بود. پدرانی که مسئول حفظ ناموس و از جمله بکارت دختران خود بودند، به جای حفاظت ناچار به فروش آن شده بودند: «صبح تا ناهار صد و شصت دختر باکره فروخته اند، برده اند در تفلیس در مهمانخانه اجیر کرده اند.»؛ «در فرنگستان کنیز و غلام فروخته نمی شود. چه شده دخترهای ایرانی را این طور می فروشند؟»[۸]

گفته می شد که برخی از این دختران به کار آوازخوانی و رقص در قهوه خانه ها واداشته شده بودند. پیوند آوازخوانی و رقص با فحشا در فرهنگ غالب، بر خشم مردم از این حکایات می افزود. علاوه بر این گمان غالب آن بود که این دختران از راه

۶. ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، بخش اول، صص۶۱۱-۶۱۰. توجه کنید که معادل بودن صاحب و شوهر در این متن بی واسطه بیان یافته است.

۷. ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش دوم، جلد چهارم، ص ۹۱.

۸. از سخنان احسن الدوله و آقا سید حسین در جلسهٔ ۶ محرم ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی، *مذاکرات*، ص ۸۴.

تاجرین برده فروش شهرهای آسیای مرکزی به کنیزی حرمهای خانواده های متمول عثمانی فروخته خواهند شد. این سرنوشت به ویژه در مورد زنانی که به اسارت ترکمانان در آمده بودند مفروض و محتوم دانسته می شد، چرا که با یادهای تاریخی دهه های گذشته از آلامانهای ترکمانان و برده و اسیر بردن آنان به بازارهای بخارا و خیوه پیوند می خورد. فروش دختران پس به معنی فروش آنان به کنیزی و فحشا بود. چگونه بود که پدران به چنین بیرحمی و نهایت پستیِ اخلاقی ناگزیر شده بودند؟

گزارشهای «دختر فروشی» در فکر سیاسی مشروطه مستقیماً با شدت ظلم حاکمان پیوند خورد. در نوشته های این دوره گزارش دخترفروشی نه تنها از قوچان که از برخی دیگر ولایات نیز داریم، از جمله کرمان، بلوچستان و سیستان. ناظم الاسلام کرمانی در گزارش بحث جلسهٔ دوازدهم انجمنی که وی در آن عضویت داشت (به تاریخ روز دوشنبه ۱۵ربیع الاول ۱۳۲۳) دربارهٔ اوضاع اسفناك ولایات ایران نوشت:

نتیجهٔ این حرکت و سلوك [حاکمهای بلدان ایران] را نگارنده باید در فارس و شیراز ارائه دهد؛ لیکن برای تشریح و توضیح، و برای آن که خوانندهٔ تاریخ اندکی در این مقام تأمل نماید و علت فقر اهالی ایران را بداند، یك دوسطر مختصر نتیجه را در کرمان می آوریم. و به همان قیاس حالت اهالی فارس و سایر بلدان معلوم می شود، و نیز مدلل داریم که اگر مثلا ظلمی به اهالی فارس شود ضررش به سایر بلدان هم خواهد رسید....

پس چه علت دارد که ده خانه در کرمان استطاعت چراغ روشن کردن را ندارند؟... و باز چه علت دارد که مأمور حکومت در دهات کرمان که می خواهد یك تومان پول خری از رعیت بگیرد رعیت ندارد؟ او را به درخت می بندند و آنقدر شلاق به او می زنند که عابرین یك شاهی یك شاهی بدهند، پس از یك دو روز یك تومان جمع می شود برای مأمور حکومة. و باز چه سبب دارد که رعیت دختر خود را در مقابل پنج هزار و یا یك تومان می دهد به مأمور حکومت؟ چه سبب دارد وقتی که می آیند دختر سه ساله را از آغوش مادرش جدا کنند مادر التماس و گریه می کند اینقدر مهلت بدهید که طفل خواب برود، در حالت خواب او را ببرید؟ آیا این پدر و مادر طفل خود را نمی خواهند یا سببی دیگر دارد؟ چه شده است که زنهای دهاتی برای حفظ اولاد خود با پلنگ و گرگ طرف شده اند، و با شیر و ببر جنگیده، و غالب آمده اند ولی در

مقام دادن یك تومان و پانزده هزار به مأمور دیوان راضی می شود دخترش را به کنیزی بدهد که به ولایات خارجه ببرند، و مانند حیوانات بفروشند؟ و اگر پول ندارند پس این دو کرور مال التجاره که وارد کرمان می شود به کیسهٔ کی می رود؟ با اینکه مال التجاره را همین بیچاره پدر و مادر به عمل آورده اند.[۹]

گذشته از ظلم حاکمان و بی عدالتی رسوم مالیاتی رایج، دو مضمون دیگر مقال مشروطه خواهی، ضرورت قانون و اهمیت امنیت، به این گزارشها پیوند خورد. در مقاله ای تحت عنوان «تنبیه للغافلین یا نالهٔ وطن»، در بحث ضرورت تأسیس و تدوین و اجرای قانون، نویسنده نوشت:

ما نمی گوییم که دولت قطع مرسوم از کسی بنماید بلکه می گوییم دولت حقوق به اهل استحقاق بدهد و به قدر زحمت و مشقت او مواجب و مرسوم بدهد. . . چنانچه ما اسم آن را مستمری و یا وظیفه گذارده ایم، اما آن هم وقتی جایز و مشروع خواهد بود که سایر ملت یا رعایا فرزندان عزیز خود را به رسم کنیزی و غلامی به دست خود به روسی و ترکمان نفروشند و قیمت آن را به عوض مالیات بدهند و آنوقت آن مالیات را به این قسم تاراج و تالان کنند. آیا این ظلم نیست؟[۱۰]

و در قسمت بعدی این مقاله نتیجه می گیرد: «قانون اشخاص ظالم جابر را به جائی مأمور به حکومت نمی نماید که برای اجحاف و تعدیات ظالمانه خود رعایا را محتاج به پلاسی خشن کنند و یا دختران و جگرگوشگان خود را برای ادای مالیات جبریه به اتباع خارجه بفروشند.»[۱۱]

در مقال مشروطه خواهی، و در این مقاله، نه تنها قانون که امنیت نیز با دخترفروشی پیوند یافته بود. عدم امنیت «جان و مال و ناموس» مردم را به خطر

۹ـ کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش اول، ج ۱، صص۳۰۶ـ۳۰۵. همچنین بنگرید به: سپهر، *مرآت الوقایع*، ص۱۸۶.

۱۰ـ س ح ص، «تنبیه للغافلین یا نالهٔ وطن»، *ندای وطن*، ۱۴ (۲۰ محرم ۱۳۲۵/ ۵ مارس ۱۹۰۷): ۶ـ۵.

۱۱ـ س ح ص، «تنبیه للغافلین یا نالهٔ وطن»، *ندای وطن*، ۱۵ (۲۴ محرم ۱۳۲۵/ ۹ مارس ۱۹۰۷): ۵.

انداخته بود: «این ملت امنیت می خواهند و معنی امنیت این است که عامهٔ ناس بر جان و مال و عرض و ناموس خود ایمن باشند . . . نه آنکه . . . فلان الدوله یا فلان الملك رعایا را مثل دواب و انعام به رسم کنیزی و غلامی به اتباع خارجه بفروشند.»[۱۲]

در سطح دیگری نیز «دخترفروشی» معادل مفهومی بس وسیعتر از معنای لغوی آن شده بود. «دخترفروشی» استعاره ای از «وطن فروشی» شده بود. دلیل این استعاره از یك سو همان فروش دختران به «اتباع خارجه»، بردن «دختران ایرانی» به آن سوی مرزهای ملی، به خاك دشمن ملی ایران، روسیه تزاری بود. ولی معنا و توان این استعاره از مفهوم مهم دیگری در مقال نوگرایی نشأت می گرفت. در نوشته های فارسی زبانان از اواسط قرن نوزدهم به بعد وطن پیکره ای زنانه، معشوقه یا مادر، یافت. «وطن» در ادبیات سیاسی قرن نوزدهم به بعد از «تلقی قدما از وطن» متمایز شد.[۱۳] مفهوم «وطن» از تعبیر کهن آن ـ ـ به معنای حیطهٔ نسبتاً محدود و نامعین فرهنگی و جغرافیاییِ زاد و بوم، زادگاه، موطن ـ ـ به گسترهٔ جغرافیاییِ آن گروه از مردم که «ملت ایران» دانسته می شدند دگرگونی یافت. این وطن به عنوان سرزمینی خاکی و نه استعاری، با مرزهایی نوآفریده و با معنای سیاسیِ نوین، متصوّر شد. معنای این وطن از راه بازآفرینیِ تاریخ کهن ایرانی و زبان پارسی پرداخته شد.[۱۴] این «وطن خاکی» تصویری پیکری، پیکری زنانه، یافت. انگارهٔ پیکریِ وطن زمانی معنا می توانست یابد که وطن خود حیطهٔ مشخص مرزداری، بدنه ای مشخص از سایر بدنه های مشابه، متخیّل شده باشد. دو پیکر زنانه، معشوقه و مادر، پیکرهٔ وطن شدند. «مادری» که در ادبیات نو می یابیم نگاره و انگاره ای است نوین، با پیکری جسمانی و خصوصیاتی لمس پذیر و نه تشبیهی مجازی. از سوی دیگر، پیکرنگاریِ معشوقانهٔ وطن این امکان را فراهم آورد که ادبیات عاشقانه کهن اکنون به کارِ آفرینش «عشق به وطن»، تحت عنوان «اشعار وطنیه»، بازخوانی و بازنگاری یابد؛ پرستش معشوقه و ستایش مادر به وطن پرستی و ایران ستایی ترجمان یابد، احساسات «دفاع از ناموس» به کار «دفاع از وطن» فراخوانده شود و مفهوم تملك و

۱۲ـ س ح ص، «تنبیه للغافلین یا نالهٔ وطن»، *ندای وطن*، ۱۸ (۱۱ صفر ۱۳۲۵/ ۲۶ مارس ۱۹۰۷): ۴ـ۵. نقل از ص ۴.

۱۳ـ برای مقالهٔ ارزنده و آموزنده ای در این زمینه بنگرید به: محمدرضا شفیعی کدکنی، «تلقی قدما از وطن»، *الفبا* ۱: ۱ (بی تاریخ): ۱ـ۲۶.

۱۴ـ بنگرید به: توکلی طرقی، «تاریخ پردازی و ایران آرایی».

حفاظت از زن به مثابهٔ مسئولیت مرد، به مقولهٔ حفاظت مرزهای وطن بازپرداخته شود. زن و وطن هر دو بدن و بدنه هایی شدند که مردان وطن پرست مأمور دفاع و حفاظت از آنان شدند.[۱۵]

این تبدیل زن به استعاره ای از وطن چنان توانی در اندیشهٔ سیاسی مشروطه خواهان یافته بود که از آصف الدوله که برخلاف بسیاری از سیاستمداران همزمان خود هرگز متهم به فروش منافع وطن از راه زد و بند با اجانب نشده بود و اتهام رایج علیه او دخترفروشی بود به عنوان «وطن فروش» یاد می شد.[۱۶]

اگرچه موارد دیگر دخترفروشی نیز در گزارشهای این دوره بازگو می شد، هیچ یك به حکایتی چون «حکایت دختران قوچان» بدل نشد. آنچه این مورد خاص را زبانزد خاص و عام کرد درهم بافته شدن چندین مضمون پرتوان فرهنگی در یك متن بود. ترکیب دخترفروشی با خصومت شیعه و سنی، با کشمکشهای ایلات و روستاییان، با تمایزهای ملی بین فارس و ترك، با بردن دختران به آن سوی مرز و فروش آنان به ارامنه (غیرمسلمان)، دختران قوچان را به «دختران ایرانی» و از ناموس خانوادگی -- آنچه متعلق به پدر و برادر بود -- به ناموس ملی -- آنچه متعلق به «برادران وطنی» بود -- مبدل کرد. علاوه بر این ادغام دخترفروشی با داستان دوم که در آن حاکم محلی (سالار مفخم) خود مستقیماً در به اسارت رفتن زنان باشقانلو مسئول دانسته شده بود، از دست رفتن ناموس رعیت را با مضمون فروش مملکت به اجانب از جانب دولتمداران پیوند داده بود. به قول محیط مافی: «هیچ بی عصمتی بالاتر از این نیست که حاکمی راضی به فروش ناموس رعیت بشود که ناموس و عصمت مسلمانان به دست اجانب گرفتار شوند.»[۱۷]

این «اجانب»، ترکمانان آخال بودند که خود تنها در چند دههٔ قبل از انقلاب مشروطه، متعلق به آن سوی مرز ملی، «اجانب»، شده بودند.

۱۵- برای بحث مفصل این موضوع بنگرید به:
Afsaneh Najmabadi, "Beloved and Mother--The Erotic Vatan [Homeland]: To Hold, To Love, And To Protect," paper presented at the Social Science Research Council conference, Cairo, May 28-30, 1993. Forthcoming in *Comparative Studies of Society and History*.

۱۶- مثلا در *تمدن*، ۵۶ (۹ صفر ۱۳۲۶/۱۲ مارس ۱۹۰۸): ۲.

۱۷- محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، ص۲۸۷.

«جفا بیند که با ما این جفا کرد»

ترکمانی نام جنت می شنید
گفت آنجا غارت و تاراج هست؟[1]

همچون دختر فروشی، حملات ترکمانان و به اسارت بردن زنان از جانب آنان، مضمون باسابقه ای در «حکایت دختران قوچان» بود.

بیان تخاصم ایلات با ساکنان دهات مضمون آشنایی بود که محدود به ترکمانان و دوران قاجار نبود. لااقل از دوران صفویه به بعد حقانیت ادعای قدرت مرکزی بر زمینهٔ اثبات قلع و قمع عصیان ایلات بیان می گرفت و سرکشی ایلات نشانهٔ ضعف دولت مرکزی دانسته می شد.[2] اطاعت ایلات از دولت مرکزی، به ویژه آنانکه نظیر ترکمانان در مناطق ناروشن مرزی سکنی داشتند، و به خصوص به هنگام تغییر سلطنت از یك خاندان به دیگری، نشانهٔ آن بود که صاحبان قدرت زمامداران دولت مرکزی شده اند. به دیگر سخن، ایلات جماعتهایی بودند که حدود و ثغور حاکمیت را، هم از لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ حیطهٔ قدرت، مشخص می کردند. رمضانعلی شاکری هدف کوچاندن ایل کرد چمشگزك را به امر شاه عباس صفوی به شمال شرقی خراسان پاسداری «این خطه در مقابل ازبکها و ترکمنها» می داند و حکمرانان قوچان را که از این زمان تا اواخر دوران قاجار از این طایفه بوده اند سربازانی می خواند که «حملات ازبکان و سایر طوایف مهاجم و ترکتازی بیرحمانهٔ ترکمانان را همواره دفع می کردند.»[3]

اگرچه خبر حملات ایلات به دهات در بسیاری نقاط دیگر نیز در تاریخ

۱ـ علی اکبر دهخدا، *امثال و حکم* (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۲)، ج۱، ص۵۴۵.

۲ـ بنگرید به فرهاد نعمانی، *تکامل فئودالیسم در ایران* (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۸)، فصل «مسأله ایلات در تاریخ».

۳ـ رمضانعلی شاکری، *اترکنامه*، صص ۵۵ـ۵۴.

نگاریهای این دوره ضبط است، ترکمانان بیش از هر گروه دیگر، همچنانکه از ضرب المثل آغازهٔ این فصل بر می آید، ضرب المثل غارتگری و تاراج شده بودند. لغت «ترکتازی» خود حامل این بار تاریخیِ آفرینش ترکان و ترکمانان به مثابهٔ مردمان خشن و غارتگر است. نگارش رایج در مورد خشونت و صلابت ایلات ترك و پیوند زبانی و فرهنگی و تاریخی آنان با حرکت اقوام ترك از آسیای مرکزی به فلات ایران، در آفرینش نگارهٔ «ترکمن بی رحم و غارتگر و کهتر» سهیم است. بنا به تعریف *برهان قاطع* ترکمن «لقب طایفه ای هم هست از ترکان بی اعتدال. گویند این طایفه از اولاد یافث بن نوح نیستند.» و محمد معین در حاشیهٔ آن افزوده است:

> نام قومی است ترك در آسیای مرکزی. این نام از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) نخست به شکل جمع فارسی 'ترکمانان' توسط نویسندگان ایرانی مانند گردیزی و ابوالفضل بیهقی استعمال شده . . . امروزه ترکمانان در آسیای مرکزی و شمال گرگان و خراسان سکونت دارند.[۴]

دهخدا به نقل از *آنندراج* و *غیاث اللغات* ترکمان را چنین تعریف کرد: «لقب طایفهٔ معروف که در پایه فروتر از ترکان اند. . . . چون اینها از ترکان پایه کمتر دارند چنین موسوم شدند یعنی مانند ترکان.»[۵]

حاج سیاح در وصف سفر خود از عشق آباد در بازگشت به تهران نوشت:

> بعد از چند روز عازم شدم که از راه قوچان و بجنورد سیاحت کنان میان ترکمانها رفته، وضع زندگانی ایشان را سیاحت نموده، به گنبدقابوس و استرآباد رفته از آنجا به طهران بروم. . . . من عزم خود را گفتم که: «می خواهم به میان ترکمانان رفته، وضع معاشرت و زندگانی ایشان را سیاحت کنم.» گفت: «ابداً صلاح نیست. این طایفه ترکمان، خشن و وحشی و دزدند، حیف است

۴- محمد حسین بن خلف تبریزی، *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲)، ج ۱، «ترکمان»، ص ۴۸۸.

۵- علی اکبر دهخدا، *لغت‌نامه*، ویراستاران محمد معین و سید جعفر شهیدی (تهران: سازمان لغتنامه، ۱۳۵۱-۱۳۲۵)، تحت عنوان «ترکمن»، صص ۶۱۱ - ۶۱۰.

مثل شما وجودی بی محافظ میان ایشان برود . »[۶]

این گونه نگارشها از ترکمانان، به قول هما ناطق، «خواننده را بی اختیار به یاد فیلمهای امریکایی در باره سرخپوستان و دیگر اقلیتها می اندازد.»[۷] در این مختصات فرهنگی، اسیر ترکمان بودن معادل آن شد که انسان در شرایط نامساعدی که دستش به هیچ کجا بند نباشد گرفتار آمده باشد، چنانچه در این مثل «دست از قِرَم بردارم که اسیر ترکمانم.»[۸]

قاجاریه خود از ترکمانان بودند و در قوام دولت خویش به قید اطاعت در آوردنِ دیگر ترکمانان را توجهی دایم داشتند. آقا محمد خان قاجار خود باَ قلع و قمع ایلات، به ویژه ترکمانان، تحکیم حکومت مرکزی را تثبیت کرد:

> چون ایلات ترکمانیه از گوکلان و یموت به اطراف و جوانب ایران دائم به غارت و تاراج نمودن و اسیر کردن مسلمانان اشتغال داشتند و هیچکس از عهدهٔ دفع شر و فساد ایشان بر نمی آید، آن والاجاه [آقا محمد خان قاجار]، رایت همت والا، بر افراخت و به نیت جهاد فی سبیل الله، خود را در ورطهٔ رنج و مشقت انداخت و از اعیان ایل جلیل قاجار چهار سردار هریك را با لشکری خونخوار، به دشت گرگان بر سر ایلات ترکمان فرستاد و از دو جانب محاربه و مقاتلهٔ بیحد و نهایت برپا شد و شکست فاحشی در سپاه ترکمان افتاد . . . و سپاه قاجار از مرد و زن و بزرگ و کوچك ایشان را زیاده از شمار کشتند . . . و حسب الامر سلطان جهان مطاع رشید قهار آقا محمدخان کشورگیر جهان

۶ـ حاج محمد علی سیاح، *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*، به کوشش حمید سیاح و سیف الله گلکار (تهران : امیرکبیر، ۱۳۵۶)، صص۵۲۷ـ۵۲۵.

۷ـ بنگرید به: هما ناطق، «عباس میرزا و ترکمانان خراسان»، نگین ۱۰: ۱۱۲ (۳۱ شهریور ۱۳۵۳): ۱۷ـ۱۳، نقل از ص ۱۳.

۸ ـ این مثل بیان مؤدب تر این مثل است: «دست از کسم بردارم/اسیر ترکمانم.» بنگرید به: محمود کتیرائی، «سخنی دربارهٔ *روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه*»، صص ۲۶۹ـ۲۵۷، ضمیمهٔ کتاب *خلسه مشهور به خوابنامه*، نوشتهٔ محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به کوشش محمود کتیرائی (تهران: توکا، ۱۳۴۸)، صص۲۶۶ـ۲۶۵. در برخی از تصنیفها نیز قر کنایه از کس است. برای نمونه بنگرید به تصنیفی که «زبان حال یکی از بانوان حرمسرای ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه است»، در: سید علی میرنیا، *فرهنگ مردم (فولکلور ایران)* (تهران: نشر پارسا، ۱۳۶۹)، صص۳۸۷ـ۳۸۶.

کدخدای والاتبار، دم چهار دروازهٔ استراباد چهار کله منار ساختند و لشکر قاجار و اهل مازندران هرقدر که توانستند، ازاموال و اسباب ترکمانها با خود بیاوردند.[۹]

لشکرکشی به خراسان، استرآباد و گرگان و درگیری با ترکمانان مشغلهٔ دایمی دولتهای قاجار بود. از آن جمله بودند لشکرکشیهای عباس میرزای ولیعهد به خراسان. قائم مقام، به یاد عباس میرزا پس از فوت او، در وصف وی و دستاوردهای این لشکرکشیها به میرزا صادق وقایع نگار نوشت:

اگر توپ و تیپی نظم و ترتیب دهد یا سواره و پیاده ای حاضر و آماده سازد برای حفظ ممالك پادشاهی است نه از روی خام طمعی و خودخواهی. چنانکه در این اوقات *آلامانان ترکمان* تعرض به عرض و مال *خراسان* گشوده بودند و اکثار فساد در اقطار بلاد نموده جمعی از *سواران* منصور و سربازان غازی به دشمن شکاری و ترکتازی مأمور شدند و ساحات ملك *طوس* مصرع اجساد و رؤس گشت. رؤسای سنی در بند شدند و اسرای شیعه از بند جستند و بر حسب امر والا سیاست *ترکمانان* بندی به داغدیدگان شهری محول شد که عیدی از نو پیدا آمد و طرفه تماشا داشت که ستمکش از ستمگر کیفر می خواست و مظلوم از ظالم انتقام می جست. کمتر کوچه ای است در شهر که خونها موج نزند و سرها اوج نگیرد خصوصاً خیابانهای صحن مقدس که در هر طرف سرهای کشتگان ریخته و دود از نهادشان برانگیخته، از کشته ها پشته ها عیان است و از خونها جویها روان.[۱۰]

گفتنی است که روایت قائم مقام، خصومت سنی و شیعه را نیز بر مضمون «آلامان ترکمان» پیوند زد.

همچنانکه در گزارش دولتمداران «سیاست ترکمانان» نشانهٔ توانایی دولت بود، در نوشته های مخالفین قاجار عدم «سیاست ترکمانان» حاکیِ عجز آن بود. مثلا،

۹ـ محمد هاشم آصف (رستم الحکما)، *رستم التواریخ*، به کوشش محمد مشیری (تهران: جیبی، ۱۳۵۷)، صص۴۵۳ـ۴۵۲.

۱۰ـ قائم مقام، *منشآت*، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی (تهران: ابن سینا، ۱۳۳۷)، صص۲۱۱ـ۲۱۰، تاکیدها در اصل.

میرزا فتحعلی آخوندزاده، در *مکتوبات* خود، «شوکت و قدرت» ایران قدیم را که «عرصهٔ ملك» آن:

> در چه وسعت می بود: از طرف جنوب خلیج فارس و بحر عمان، از سمت مشرق رودخانهٔ سَتلَج مابین سند و هندوستان، از سمت مغرب تا باسفور یعنی بغاز اسلامبول و کنار بحر سفید. بالجمله ولایات بلوچستان و افغانستان و کابلستان و غور و سیستان و لاهور و کشمیر و شکارپور و تمامی سند و بلخ و خیوه و اورگنج و دشت قپچاق و شیروانات و بابل زمین و بلاد حیره و دیار بکر و ارمن زمین و ولایت سیری یعنی شام و حلب همهٔ این ممالك در زیر اقتدار سلاطین ایران می بود و رعایای ایشان در چه عزت و سعادت می بودند.[11]

ولی، اکنون اهل ایران:

> فزون از حساب در ممالك عثمانی و روس و افغانستان و هندوستان و ترکستان و عربستان و فرنگستان از کثرت ظلم و شدت فقر پراکنده شده، بی سرمایه در کمال ذلت به فعلگی و نوکری روزگار می گذرانند. در هرجا منکوب و خوار و مبتلای انواع مشقتها هستند و قریب به دویست هزار از اهل تو [ایران] ذکوراً و اناثاً با عیال و اطفال در دست ترکمان در سخت ترین اسیری گرفتار و همیشه با ناله و فغان روزگار به سر می برند و کسی به داد ایشان نمی رسد و در خیال خلاصی ایشان نمی باشد.[12]

از لشکرکشیهای دولت در دوران ناصرالدین شاه، اعتماد السلطنه بین سالهای ۱۲۶۷ تا ۱۳۰۵ هجری قمری از شصت و سه لشکرکشی به نام درگیری با ترکمانان یاد کرده است.[13] در این میان، از همه مشهورتر لشکرکشی۱۲۷۷/۱۸۶۱ است که

۱۱- میرزا فتحعلی آخوندزاده، *مکتوبات*، ویراستار م. صبحدم (بی مکان: مرد امروز، ۱۳۶۴)، صص۲۰-۱۹.

۱۲- آخوندزاده، *مکتوبات*، ص۲۱. برای معادل نگاریهای مشابه از «اسیر ترکمان بودن» با «در کمال ذلت روزگار گذراندن» در این نوشته، همچنین بنگرید به صص ۵۴-۵۳ و ص ۱۶۲.

۱۳- اعتماد السلطنه، *المآثروالآثار*، صص۸۱-۶۴. همچنین بنگرید به: امین الله گلی، *سیری در تاریخ سیاسی-اجتماعی ترکمنها* (تهران: نشر علم، ۱۳۶۶)، صص۱۵۵-۱۴۹.

به شکست سخت نیروهای دولتی در مرو و سرخس انجامید.[۱۴] از این تاریخ به بعد اشاره به «ترکمانان مرو» یادی شد از این شکست که تاریخ نگاریهای بعدی آن را نقطهٔ آغازین «از دست رفتن» نواحی شمال شرقی ایران به روسیه تزاری شمرده اند؛ یعنی خصومتها و زدوخوردهای دیرینه در دهه های آخر قرن نوزدهم نه تنها به نشانهٔ ضعف دولت مرکزی در مقابل ایلات که به نشانهٔ ناتوانی آن در مقابل تهدید خارجی و از دست رفتن خاك ایران به روسیهٔ تزاری نونگاری یافت. به گفتهٔ کاظم زاده:

> از سال ۱۸۶۱ که مردم مرو قشون ایران را به سختی شکست داده بودند، وضع مرزهای شمال خراسان دائم آشفته بود. ترکمنها آنی از تاخت و تاز باز نمی ایستادند و هزاران تن از ایرانیان را می ربودند و به اسارت می بردند و در خیوه و بخارا و مرو و دیگر شهرهای آسیای میانه می فروختند.[۱۵]

گفته می شد که پس از شکست مرو ترکمانها ده هزار نفر از اهالی مرو و سرخس را به اسارت بردند و در بازارهای خیوه و بخارا فروختند و به این دلیل قیمت برده در بازارهای آسیای مرکزی از سری سه پوند استرلینگ به پنج شلینگ سقوط کرد.[۱۶] یاد از شکست مرو جای ویژه ای در خاطرهٔ ملی این زمان پیدا کرد. به قول

۱۴ـ از این لشکرکشی شرحی به قلم یکی از همراهان لشکر به نام محمد علی الحسینی به جا مانده است که تحت عنوان «سفرنامهٔ مرو ـ نوشتهٔ سید محمد لشکرنویس» در *سه سفرنامه: هرات، مرو، مشهد*، به اهتمام قدرت الله روشنی «زعفرانلو» (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷)، صص۷۳ الی ۱۴۴، به چاپ رسیده است. محمد علی جمالزاده این جنگ را ملهم کتاب گوبینو، *جنگ ترکمن*، می داند. بنگرید به: محمد علی جمالزاده، *جنگ ترکمن* (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷).

۱۵ـ کاظم زاده، *روس و انگلیس در ایران*، ص۸۴.

۱۶ـ

Arminius Vambery, *His Life and Adventures* (New York: ARNO Press, 1973 [1883]), p. 230.

یك پوند استرلینگ معادل بیست شلینگ بود. برای شرحی از برده فروشی در بازارهای آسیای مرکزی، بنگرید به همین کتاب، صص ۱۵۵، ۲۳۰ـ۲۲۹، و ۲۴۹ـ۲۴۸. همچنین به صص ۳۰۶، ۳۹۸ـ۳۹۵ و ۴۰۵ـ۴۰۲ از:

Stewart, *Through Persia in Disguise.*

ومبری: «ایرانیان هرگز از بازگویی ماجرای ترکمانان خسته نمی شوند.»[۱۷] داستانهای این جنگ و به اسارت رفتن ایرانیان، به ویژه زنان که در بازارهای برده آسیای مرکزی به فروش می رفتند، با از دست رفتن خاك ملی پیوند خورده، این بهم بافتن آشفتگی مرزهای ملی و ناموسی که موجد نگرانیهای عمیق ایرانیان بود مضمونی بود که در مرکز حکایت به فروش رفتن دختران قوچان و به اسارت رفتن زنان باشقانلو نیز قرار گرفت و زمینهٔ زبانزد شدن آن حکایت و تبدیل آن را به حکایت «دردملی» فراهم آورد.

علاوه بر این، رقابتهای استعماری دولت تزاری روسیه و بریتانیا در آسیای مرکزی به زد و خوردهای دیرینهٔ ترکمنها با دولت مرکزی معانی تازه داد. منافع دولت روسیه ایجاب می کرد که گسترش نفوذ بریتانیا به جهت شمال هندوستان از راه افغانستان و ترکستان را مانع شود. از سوی دیگر، بریتانیا هرگونه تغییر در مرزبندیهای آن ناحیه را تهدیدی بر منافع خود در هندوستان می شمرد.[۱۸] پس خطوط نامشخص مرزی و تحرك و آلامانهای ترکمنها در این ناحیه، اکنون دیگر نه تنها تهدیدی بر نظم داخلی ایران، که بهانه ای برای لشکرکشیهای دولت روسیه به این نواحی برای تثبیت مرزها و مقابله با گسترش امپراطوری بریتانیا به حساب می آمد. به گفتهٔ هما ناطق لشکرکشی عباس میرزا به خراسان به خواهش و معامله با دولت روسیه صورت گرفت.[۱۹] بدین ترتیب ترکمانان رفته رفته، علاوه بر نقشهای سابق نقش بازیگری را نیز گرفتند که دستاویز دشمن استقلال ایران، دولت تزاری روسیه، شده بودند. بدین سان، اینان رنگ غیرخودی، غیر ایرانی، گرفتند؛ به عبارت دیگر ترکمنِ غیرفارس ترکمنِ غیرایرانی شد. روزنامهٔ اصلاح طلب *اختر*، چاپ استانبول، به دولتمداران روسیه به این زبان اخطار کرد: «رجال روسیه باید بدانند که ایران سرزمین دلیران و شیران است و مردم این خاك پاك با ترکمنهای وحشی بیابانگرد خالی از هر نوع حس وطن پرستی طرف نسبت نیستند.»[۲۰]

خاطره شکستهایی که منجر به عهدنامه های گلستان و ترکمانچای شده بود و

۱۷.

Vambery, *His Life and Adventures*, p. 293.

۱۸ـ برای بحث مفصل این سیاستها بنگرید به: کاظم زاده، *روس و انگلیس در ایران*، فصل اول، «کشمکش روس و انگلیس در آسیای میانه».

۱۹ـ ناطق، «عباس میرزا و ترکمانان خراسان».

۲۰ـ به نقل از کاظم زاده، *روس و انگلیس*، ص ۱۸۲.

اهمیت تحکیم و تثبیت مرزهای «ایران زمین» در اندیشهٔ سیاسیِ ملی گرایی، تحرک ترکمانان در مناطق ناروشن مرزی بین «ایران زمین» و مناطق تحت کنترل دولت تزاری را موجد نگرانیهای وطن خواهان کرده بود. ترکمانان نه تنها «زنان ما» را می بردند که موجب از دست رفتن «خاك ما» می شدند. این نیز خود زمینه ای برای پیوند ناموس ملی و ناموس جنسی و تداعی خاك وطن و پیکرهٔ زن بود. روزنامه های فارسی زبان در انتقاد از ضعف دولت قاجار مرتب اخبار حملات ترکمانان در نواحی مرزی را گزارش داده، از دولت می خواستند که در برقراری امنیت در این نواحی کاری کند. مثلا، *ثریا*، چاپ قاهره، تحت عنوان «گزارش استرآباد»، چنین نوشت:

> از شهر شعبان الی حال تحریر، [تراکمه] مشغول به قطع طرق عابرین و سرقت اموال مسافرین و چهارپایان مکاریها هستند و چون دیدند حکومت [سردار اشرف آقای ساعدالدوله] مریض است و حالت و قدرت حرکت ندارد زیادتر جری شدند و هر روزی به یکی از دهات تاخته و غارت می کردند. . . . آنچه از اهالی شهر و دهات به حکومت شکایت نمودند کار به جایی نرسید، در صورتیکه افواج ایرانی حاضر و استعداد دیوانی و اسلحهٔ سلطنتی از سایر سرحدات بیشتر و عموم دهاتی از دیوانخانه اسباب قورخانه تفنگ و فشنگ گرفته شب و روز در کشیك بوده و هستند. . . . در این ایام صیام عموم اهالی استراباد که در طرف شمالی شهر واقع است و نزدیك به ملك روس است و فاصلهٔ هر دهی تا مقر اوبه های ترکمان زیاده از دو فرسنگ نیست شب و روز راحت نبودند بلکه ایام صیام به واسطه جنگ طرفین روزه در بین نبوده، تماماً سرها در کف دست مصمم شهادت و زنان مصمم به اسیری.
>
> . . . در چهارم شوال از تراکمه به یکی از دهات دو فرسخی استراباد معروف به نوچمن تاخت و تاز می آورند آخرالامر یك مادر و یك دختر نوعروس با برادرش را اسیر کرده می برند. . . . چون این خبر اسیری بردن گوشزد اهل استراباد شد تمام دکاکین بسته شد. عموماً از زن و مرد، فریاد یاعلی یاعلی کنان، در مسجد گلشن جمع شده، عموم علماء عظام و تجار فخام و سایر رعایا اجتماع نموده، کلا در تلگرافخانه حاضر شدند و به خاکپای جواهرآسای مبارك متظلم و از حکومت تراکمه متشکی و از صدارت عظمی و وزیر جنگ استدعای حکومت جدید نمودند.[۲۱]

۲۱- «گزارش استرآباد»، *ثریا* ۲:۲۵ (شنبه ۲۷ محرم ۲۶/۱۳۱۸ مه ۱۹۰۰): ۱۵-۱۲. نقل از صص۱۴-۱۳.

پس از پایان گزارش دیگری از زد و خوردهای با تراکمه، *ثریا* خود افزود: «فی الحقیقه تعدی تراکمه در اطراف استراباد سبب وحشت قلوب آن بیچارگان و باعث اغتشاش آن سامان است. امیدواریم امنای دولت در رفع و دفع این گونه حوادث سعی بلیغ مبذول دارند تا امنیت مملکت و اطمینان رعیت حاصل گردد.»[۲۲]

هر گزارش تازه در این زمینه شاهدی بود بر ناتوانی دولت قاجار، نشانی از ضعف حکومت: دولت قاجار به جای چوپانیِ رعیت، عاجز و ناتوان شاهد به اسارت رفتن و فروش رعایای خود در بازارهای آسیای میانه بود.

در گزارشهای دیگر، این مطلب که حاکمهای محلی از دولت مرکزی مواجب و علیق برای دفاع مناطق مرزی در مقابل حملات ترکمانان دریافت می داشتند، ولی اقدام مؤثری هم در این زمینه نمی کردند، زمینه ای برای انتقاد از این حکام به خاطر خوردن مال مردم و بالاکشیدن مواجب دولت می شد.[۲۳] «خطر ترکمن» به کار گزارشها و حکایتهای متفاوتی می آمد: نشانه ای از ضعف دولت و فساد و بیرحمی حکام.

مجموعهٔ این مضمونها در تاریخ نگاریهای بعدی این دوره نیز به مثابهٔ یکی از دلایل انقلاب مشروطه بازپرداخته شد. مثلا، محمد اسماعیل رضوانی «از دست رفتن ایالات ایران» را یکی از عواملی می شمرد «که موجب طغیان تودهٔ مردم» و انقلاب مشروطه شد و این دوره از تاریخ قاجار را چنین خلاصه کرد:

> تجزیهٔ ایران از پادشاهی فتحعلیشاه آغاز شد. در سال ۱۲۲۸ هجری قمری به موجب عهدنامهٔ گلستان ولایات گرجستان، باکو، شیروان شماخی، شکی، گنجه، قراباغ، قسمتی از مغان و طالش، به روسها واگذار گردید، در سال۱۲۴۳ بموجب عهدنامهٔ ترکمانچای خانات ایروان که در دوطرف رود ارس واقع است و نیز خانات نخجوان به تصرف روسها در آمد. در سال۱۲۵۶ روسها رسماً جزایر آشوراده را در ساحل گرگان تصرف کردند. شکست تأسف انگیز مرو در سال۱۲۷۴ نفوذ ایران را در ماوراء النهر و خوارزم از بین برد و در سالهای۱۲۵۶-۱۲۵۵ دولت روسیه به خیوه مرکز خوارزم لشکرکشی کرد،

۲۲- همانجا، ص ۱۵. برای گزارشهای مشابه، بنگرید به: *ثریا* ۲: ۲۸ (۱۸ صفر ۱۶/۱۳۱۸ ژوئن ۱۹۰۰): ۲-۱؛ ۳۱ (۱۶ ربیع الاول ۱۳/۱۳۱۸ ژوئیه ۱۹۰۰): ۱۱-۱۰؛ ۳۴ (۲۹ ربیع الثانی ۲۵/۱۳۱۸ اوت ۱۹۰۰): ۲؛ ۳۹ (۱۲ جمادی الثانی ۶/۱۳۱۸ اکتبر ۱۹۰۰).

۲۳- مثلا بنگرید به: *پرورش* ۱: ۱۴ (۱۵ جمادی الاول ۱۳۱۸/ ۹ سپتامبر ۱۹۰۰): ۱۶-۱۴.

در۱۲۸۲ روسها تاشکند را متصرف شدند، در۱۲۸۴ بخارا، و در۱۲۸۵ سمرقند به دست روسها افتاد، خیوه در۱۲۹۹ تسلیم روسها شد. در۱۳۰۳ علیخانف داغستانی صاحب منصب مسلمان روس مرو را مسخر کرد. سرانجام در۱۲ محرم ۱۲۹۹ هجری قمری، نهم دسامبر ۱۸۸۱ میلادی یك قرارداد سرحدی بین ایران و روسها نوشته شد و مرز طرفین در شمال شرقی مملکت همین مرز فعلی تعیین گردید. این مصائب پی در پی همه برای این بود که ناصرالدین شاه در سرکوبی چند دزد ترکمن اهمال نشان داد و سستی ورزید و بدون اینکه در انجام این کار کوچك ناتوان باشد ناتوانی نشان داد و برای روسها بهانه ایجاد کرد.[۲۴]

اگرچه در سالهای قبل از انقلاب مشروطه به مضمون حملات ایلات علیه اهالی شهرها به کرات بر می خوریم[۲۵]، تا این زمان دیگر ترکمانان خراسان مَثَل شده اند. «مکتوبی از شیراز» گزارش داد:

آبادی هر بلد بسته به تجارت و زراعت است. در شیراز هر دو مختل. اما زراعت اغلب جاها و قریه ها مثل سابق خراسان که از تاراج ترکمان خراب بود از بستگان اکابر و تردد احتشامات و اسباب چینی ... خراب غیر از املاك آقایان و اکابر.[۲۶]

و یا در این گزارش ملك المورخین:

سالهاست که الوار اطراف بهبهان تعدی فراوان می نمایند و مردم بهبهان را گرفته مالشان را می برند و خودشان را اسیر کرده و به قیمت گزاف می فروشند و با زنهاشان بی عصمتی می نمایند. [رفتارشان] مثل ترکمنهای سابق است با

۲۴ـ محمد اسماعیل رضوانی، *انقلاب مشروطیت ایران* (تهران: جیبی، ۱۳۵۶)، صص۵۲ـ۵۱.

۲۵ـ از این گزارشها در جراید این دوره بسیار است. در تاریخگزاری ملك المورخین نیز به این گزارشها بر می خوریم. مثلا: «اکراد روز وشبی نیست که نواحی خلخال را نچاپند. طرق خلخال عبور سخت است. تا یك فرسخی [سفر] بی سوار ممکن نیست. سیبش ایلات اکراد می باشند. حکومت هم عاجز است.» (سپهر، *یادداشتهای ملك المورخین*، صص۲۹۳ـ۲۹۲.)

۲۶ـ *ثریا* ۲: ۲۸ (۱۸ صفر ۱۳۱۸/۱۶ ژوئن ۱۹۰۰): ۱۳.

اهالی خراسان.[۲۷]

در این زمینهٔ فرهنگی و یادهای تاریخی، فروش دختران قوچان به ترکمانان و بردن این دختران به آن سوی مرز ایران ـ روسیه به عشق آباد و حملهٔ ترکمانان به باشقانلو و به اسارت بردن زنان، آنچه را که یاد گذشته («مثل ترکمنهای سابق») بود، از نو به حادثه ای متعلق به اکنون بدل کرد. ادغام دو داستان، فروش دختران به خاطر فقر رعایا و بیرحمی حاکم، و به اسارت رفتن زنان پس از آلامان ترکمانان که به دعوت حاکم بجنورد رخ داده بود، توان چندین مضمون آشنا را در یك حکایت متمرکز ساخت و آن را حکایت تظلم ملت علیه دولت کرد.

به قول طباطبایی، این ظلم نشانه ای شد از شکسته شدن دایرهٔ عدالت؛ ظلمی حاکیِ فقر و عسرت رعیت، راویِ بی انصافی و بی احساسیِ حکومت، حاکیِ عجز و ناتوانی و بی عدالتیِ دولت.

همچنانکه دایرهٔ عدل بر این حکایتی بشکست، دادخواهی این ظلم، عدل را بازساخت. اما این بازسازی نه از راه به سلطنت رسیدن پادشاهیِ عادل که از راه برقراریِ «عدل مظفر»، یعنی استقرار مشروطیت، رخ داد. دادستانی «دختران قوچان» زمینهٔ معنابخشی به «عدل مشروطیت» شد.

۲۷ـ سپهر، *یادداشتهای ملك المورخین*، ص۲۳۱.

«دختران نورس قوچان را مژده باد!»

چشم ایرانیان روشن! دل ملت پرستان و مجلس خواهان گلشن! که از امروز ما ایرانیان مجلس شورای مقدس ملی داریم. دیگر طعن و لعن بیگانگان نمی شنویم، بی جرم و گناه سرها بی تن و تنها بی سر نمی شوند. آه سینهٔ مظلومان داغدیده به آسمان نمی رود. زنان ایل کرمان بی تقصیر اسیر نمی شوند، در سرای هر امیر و وزیر به خدمات و زحمات موظف نه؛ و دختران نورس قوچان را مژده باد که دیگر به ارامنهٔ عشق آباد فروخته نمی شوند. از این پس پستانها بریده نمی شود و گوشهای زنان به طمع گوشواره به دست محصلان ارباب تیول دریده نمی شود و آتش به باغات و عمارات نمی زنند و به ناموس رعیت چشم طمع نمی آورند. ایلها و عشایر ایران به بهانهٔ خراج تاراج نمی شوند و هر ده خانوار به دیگی محتاج.[1]

همچنانکه دایرهٔ عدل بر حکایت «دختران قوچان» بشکست، دادخواهی این ظلم، عدل را بازساخت. دایره عدالت در همان متن که گسسته شده بود باز پیوست، اما نه از راه دیرینهٔ استقرار شاه عادل که از راه استقرار نظام عدالت. نه از راه به سلطنت رسیدن پادشاهی عادل که از راه برقراری «عدل مظفر»، یعنی استقرار مشروطیت. عدل مظفر، اگرچه نام خود از شاه زمان گرفته بود، نشانی شد بر سر در «خانهٔ ملت»، «مجلس شورای ملی حریت و مساوات.» محمد تقی بهار (ملك الشعراء) «قصیده عدل مظفر» را، نه در مدح شاه، که در ستایش عدالت و نظام مشروطیت سرود و نه در بارگاه شاه، که در مجلس عمومی که برای تهیه مقدمات انتخابات اولین دورهٔ مجلس شورا، در شهر مشهد تشکیل یافته بود، خواند.

۱. شیخ یمین معلم، «مکتوب از شیراز»، مجلس ۱: ۶۲ (۱۵ صفر ۱۳۲۵/ ۳۰ مارس ۱۹۰۷): ۴ و ۶۳ (۱۷ صفر ۱۳۲۵/۱ آوریل ۱۹۰۷): ۳. نقل از شمارهٔ ۶۲، ص۴.

دگرگونیهای سیاسی و فرهنگی دهه های گذشته، تخیل شاعرانه و فضای آفرینش شعر و شعرخوانی را نیز متحول کرده بود.[۲] بهار در این قصیده دایرهٔ عدل را چنین باز پیوست:

کشور ایران ز عدل شاه مظفر — رونقی از نو گرفت و زینتی از سر

. . .

انجمن عدل را بملك بیاراست — دست ستم را ببست و پای ستمگر

. . .

دولت و ملت دو دست و بازوی شاهند — شاه مر این هردو را گرامی پیکر

. . .

دولت و دین هر دو توأمند ولیکن — این دو پسر راست عدل و قانون مادر
مادر باید که پرورد پسر خویش — قانون باید که ملك یابد زیور
ملك تبه گردد از تطاول سلطان — دهکده ویران شود ز جور کدیور

. . .

جانب خاور هم از کرم نظری کن — ای ز تو فرو بهای خسرو خاور

. . .

سوی خبوشان یکی ببین که نیوشی — نالهٔ چندین هزار مادر و دختر
بنگر تا مستمند و گریان بینی — شوهر و زن را به فرقت زن و شوهر
گفت حکیم این گره نهال خدایند — واستم استمگران چو بادی صرصر
تا بهم اندر نیوفتند و نخوشند — یك نظر ای باغبان بر ایشان بگمر
بگمر چندی بر ایشان و آنگاه — میوهٔ شیرین چن و شکوفهٔ احمر
ملك درختیست نغز و ریشهٔ او عدل — ریشه قوی دار کز درخت چنی بر
شاه کجا سوی عدل و داد گراید — باز گراید بدو عنایت داور

. . .

محضری آراسته ز عدل که پیشش — سطح سپهر محدب است مقعر
چون فلکست این خجسته مجلس عالی — دانشمندان در او فروزان اختر
دیر نمانده است کز خراسان شاها — سوی ری آیند بخردان هشیور
وز پی اصلاح ملك و فره خسرو — دانشمندان کنند آنجا محضر

۲- بنگرید به:
Ahmad Karimi-Hakkak, *Recasting Persian Poetry: Scenarios of Poetic Modernity in Iran* (Salt Lake City: University of Utah Press, forthcoming).

ای ملك راد شادمانه همی زی — وی عدوی شاه رنج و درد همی بر
تا که بود عدل بر گزیده تر از ظلم — تا که بود نفع خوشگوارتر از ضر
ملك تو آباد باد و جان تو خرسند — جسم تو بی رنج باد و عیش تو بی مر[۳]

بازپیوستن دایرهٔ عدالت نه با صفتی از شخص شاه، عدل ملوکانه، که اکنون با مضمون مرکزی مشروطیت، «قانون باید که ملك یابد زیور»، پیوند خورد. مدح از «شاه مظفر» به خاطر آن است که کشور را به «انجمن عدل» بیاراست، به عبارت دیگر فرمان تشکیل مجلس شورای ملی، «این خجسته مجلس عالی»، را صادر کرد. آبادیِ دولت در گروی پرورش آن در دامن مادر «عدل و قانون» است.

یاد از نالهٔ قوچانیان، «نالهٔ چندین هزار مادر و دختر»، در این قصیده و در جلسهٔ انجمن انتخاب «بخردان هشیور» برای نمایندگی در مجلس شورا، از خراسان به ری و برای «اصلاح ملك» و برگزیده ساختن عدل بر ظلم، یادی فقط از جور گذشتهٔ دوران استبداد نبود. از نخستین روزهای مشروطه، آنچه با «حکایت دختران قوچان» پیوندی داشت با بسیاری از مضامین مهم مشروطیت، نظیر انتخاب نمایندگان مردم، وظیفهٔ مجلس به عنوان صدای ملت، مسئولیت وزرا در مقابل مجلس، تساوی «شاه و گدا» در برابر قانون، تنگاتنگ به هم بافته شد.

حکایت قوچان: همآوایی ملت و توان مجلس

مجلس اول در تاریخ ۱۸ شعبان ۶/۱۳۲۴ اکتبر ۱۹۰۶ پس از انتخاب نمایندگان تهران گشایش یافت؛ انتخابات ولایات در ماههای بعد جریان داشت. در ماههای نخست گشایش مجلس، «خانه ملت» ملجأ شکایات و تظلمات مردم شد: «در دورهٔ اولیه بیش از هزار شکایت و عریضه به مجلس رسید. این درك عمومی از مجلس [به عنوان مرجع تظلم] چنان همگانی بود که وکلای مجلس ناچار بودند اعلام کنند که کار اصلی مجلس قانونگذاری است و مردم شکایات خود را باید به وزارت

۳- محمد تقی بهار، *دیوان اشعار* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۴)، صص۳۱-۲۷. خبوشان نام قدیمی قوچان است.

داخله ببرند.»[۴]

یکی از نخستین شکایتهایی که مرتب در مجلس مطرح می شد، کارشکنیهای حکام و جلوگیری از انتخابات نمایندگان ولایات به مجلس اول بود. در جلسهٔ چهارم ذیقعده (۱۹ دسامبر) مکتوبی از خراسان خوانده شد: «مکتوب مذکور مشتمل بود بر ممانعت حکومت و اجزاء آن از تشکیل مجلس انتخاب و تعیین وکلا چنانکه ۲ نفر ناظر را معین کرده بودند، حکومت نگذاشت که تعیین آنها صورت بگیرد و اگر همین طور وضع حکومت خراسان مستمر باشد انتخاب وکلا به طور یقین غیرممکن است و اصلاح آن مگر به تغییر حکومت.»[۵] حکومت خراسان که «تغییر» آن را این مکتوب برای ممکن شدن انتخابات خراسان لازم دانسته بود البته کسی نبود جز آصف الدوله. این بحث دوباره در آخر ذیقعده مطرح شد. محقق الدوله، یکی از نمایندگان تجار تهران و ناظم مدرسهٔ سیاسی، لایحه ای «به طور سؤال» به مجلس داده بود که سید محمد تقی هراتی (نمایندهٔ اصناف مسگر، تفنگساز، کالسکه ساز، قداره ساز، ریخته گر و سفیدگر از تهران) آن را قرائت کرد. میرزا ابوالحسن خان، از وکلای فارس، پیشنهاد کرد که مجلس حضور وزیر داخله را بخواهد و «در این باب با ایشان سؤال و جواب شود.» (*مذاکرات*، ص۵۰) تقی زاده (از وکلای آذربایجان) افزود: «خوبست عزل آصف الدوله را بخواهید. با این اخبار به طور اجماع معلوم است خیلی مرد ظالم و مهملی است.» (همانجا)

دو روز بعد، پنجشنبه ۲ ذیحجه، وزیر داخله، سلطان علیخان وزیر افخم، در مجلس، برای «سؤال و جواب» حاضر شد. این خود بدعتی بود: وزرایی که منتصب شاه بودند و تا این زمان خود را فقط پاسخگوی او می دانستند، اکنون باید سؤالهای نمایندگان مردم را جوابگو باشند. در این جلسه میرزا ابوالحسن خان، خطاب به محقق

۴. بنگرید به:
Mansoureh Ettehadieh Nezam-Mafi, "The Council for the Investigation of Grievances: A Case Study of Nineteenth Century Iranian Social History," *Iranian Studies* **22**: 1 (1989): 51-61. Quote is from p. 51.

۵. *مذاکرات*، ص۲۶. در این فصل ارجاع به *مذاکرات* در متن آورده خواهد شد. در این زمان لغاتی که در زمان ما اشاره به نهاد دولتی دارد، معطوف به شخصی بود که چنین منصبی را داشت. این بیان زبانی حاکیِ ماهیت نهادهای دولتی عصر خود است که در فردی خلاصه می شد. خواهیم دید که این خود از جمله مطالب مورد کشمکش مجلس اول با هیئت وزرا بود که از راه بحثهای مربوط به مسئولیت وزارت داخله و وزارت عدلیه در بارهٔ ضرورت پیگیری عدالت خواهی مجلس و خویشاوندان زنان باشقانلو علیرغم تغییر وزرای داخله و عدلیه شکل گرفت.

الدوله، گفت:

شما دیروز لایحه داده بودید که مطالب آن را از وزیر داخله سؤال نمائید. چرا نمی گوئید؟

محقق الدوله ـ بلی. از عشق آباد تشکی از گمرك کرده بودند و از خراسان و قوچان و سایر جاها از دست حکومت تظلم و تشکی کردند که چه ظلمها و تعدیها کرده است و چه قتل و غارت نموده است و نمی گذارد که وکلا انتخاب بشوند.

وزیر داخله ـ شما آنچه که می گوئید سند دارید یا خیر؟

آقا سید حسین ـ سند مگر کدام است؟ بیست هزار خروار گندمی که تسعیر کرده اند به خروار یك تومان و نگذاشتند که حمل بشود به بهانه اینکه طاعون می آید و از انگلیس در این باب تلگرافی شده بود و ... و ... و ... اینها دروغ است؟

وزیر داخله ـ مطلب اول صحیح است. برای طاعون نگذاشته اند حمل بشود. ولی مطلب ثانی اصل ندارد، همچو چیزی نیست.

آقا میرزا محسن ـ مطالب حکومت خراسان از اینها بالاتر است. حکایت این که گفته اند نیست؛ همه کس می داند.

حاجی سید ابراهیم ـ اینهائی را که به عوض مالیات فروختند دروغ نیست. آنها مسلمان نبودند؟ رعیت ایران نبودند؟

وزیر داخله ـ در مقام تحقیق و رسیدگی این مطلب هستیم. البته رسیدگی می شود.

محقق الدوله ـ حاکمی که مسلمانان را بفروشد مجازاتش چیست و دولت به او چه باید بکند؟ پس ما برای چه اینجا به وکالت نشستیم؟ ما را هم ببرند بفروشند؛ آنها مگر غیر از ما بودند؟ (*مذاکرات*، صص۵۳ـ۵۲)

در این «سؤال و جواب»، با مضامینی آشنا می شویم که ماههای بعد مورد کشمکش مجلس، به عنوان وکلای ملت، و هیئت وزرا، به عنوان منتصبین و نمایندهٔ سلطنت، شد: رابطه وکلای مجلس با مردم از یك سو و با هیئت وزرا از سوی دیگر؛ قدرت سیاسی مجلس در مقابل حکام منتصب شاه. وکیل مجلس خود را از ملت («آنها مگر غیر از ما بودند؟») و مدافع منافع ملت («اینهائی را که به عوض مالیات فروختند . . . رعیت ایران نبودند؟») در مقابل دولت و حکام دولتی دانسته

و از راه دفاع از منافع ملت قدرت خود را در مقابل وزرا می آفرید. وزیر داخله را به سؤال کشیده و او را به قدرت خود هشدار داده («پس ما برای چه اینجا به وکالت نشستیم؟») و به حاکم خراسان اخطار می کرد («حاکمی که مسلمانان را بفروشد مجازاتش چیست؟»). اگرچه برخی از مورخین مجلس اول اهمیت این مناقشات قدرت را مورد توجه قرار داده اند، ولی صحبت از «حکایت دختران قوچان» را، که بحث در بارهٔ آن زمینهٔ این مناقشات و شکلگیری قدرت مجلس در برابر سلطنت و روابط سیاسی نظام مشروطیت بود، لازم ندیده و به فراموشی سپرده اند. برای نمونه، فریدون آدمیت اهمیت نخستین رأی عدم اعتماد مجلس را که در ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵ منجر به سقوط کابینهٔ وزیر افخم شد به تفصیل تحلیل می کند، ولی کوچکترین اشاره ای به اینکه چه مایهٔ این آزمون قدرت شد نمی کند.[۶] خواهیم دید که این رأی نتیجهٔ بحثهای قبلی دربارهٔ لزوم پیگیری تظلم مردم قوچان و بجنورد در مورد اسرای باشقانلو و دختران قوچان و لبریز شدن کاسهٔ صبر مجلس دربرابر وزیر داخله بود که کوچك ترین اقدامی در این زمینه را دنبال نمی گرفت. ولی بدون ذکر این حکایت، این حکایت آشنا، حکایتی که «همه کس می داند»، چگونه می توان توضیح داد که مجلس، بدون برخورداری از نیروی نظامی و توانایی مالی و ابهت اشرافی، توانِ ایستادگی در برابر وزرا و قدرت سلطنت را داشت؟ این توان را نمایندگان مجلس از «ملت» می گرفتند، مردمی که خواستها و تظلمها و شکایتها و آمادگی آنان به ایستادگی در برابر حملات سلطنت آفرینندهٔ قدرت جدید سیاسی بود؛ مردمی که از شنیدن و خواندن داستانهایی نظیر «حکایت دختران قوچان» به جوش و خروش آمده بودند و طلب عدالت می کردند. بازگویی این حوادث و یاد از این واقعات بود که صحنهٔ نمایش قدرت شده بود.

این بازگوییها و یادآوریها، نه تنها در جلسه های مجلس شورا که در بسیاری دیگر از صحنه های سیاسی این زمان، جلسه انجمنها، نطقهای خیابانی، به خصوص در حوالی میدان بهارستان و در ارتباط با بحثهای روز در مجلس، و در صفحات روزنامه ها، این حکایات را به «مناظره وگفتگوی ملی» تبدیل کرده و بانیِ به هم پیوستگی ملی شد. با بحث فروش دختران قوچان و به اسارت رفتن زنان باشقانلو، مردم این دختران و زنان را از قوچانی و خراسانی به «ایرانی» بدل کرده، از این راه خود را در وجه «ملت ایران» می آفریدند. وحدت ملت و یکپارچگی وطن از راه گفتن و شنیدن این گونه حکایات در انجمنها و گردهماییها و نوشتن و خواندن آنها در روزنامه ها معنای ملموس یافت.

۶. آدمیت، *ایدئولوژی*، ج۲، صص۳۹-۳۸.

روزنامه خواندن فی نفسه «کرداری مشروطه خواهانه» شده بود، کاری که از آن راه تعلق انسان به صفوف نظم نوی سیاسی تبیین می یافت. به قول نسیم شمال:

شد ز مشروطه مملکت آباد — ملت از قید ظلم شد آزاد
ماه مشروطه چونکه پیدا شد — چشم و گوش برادران واشد
مرد و زن روزنامه می خوانند — کارها را تمام می دانند
. . .
همه چون روزنامه می خوانند — هرکجا شد خراب می دانند
روزنامه شکارها دارد — خبر از جمله کارها دارد
روزنامه اگر نبود همه — رفته بودند زیر تیغ و قمه
روزنامه معین افکار است — مشعل روشن شب تار است
روزنامه چراغ مملکت است — گل خوشبوی باغ مملکت است
. . .
هرکجا روزنامه بود دگر — می شود ایمن از بلا و خطر
من چه آن روزنامه ها خواندم — مرکب خویش در وطن راندم[۷]

«روزنامه خواندن» امری فردی و الزاماً در خلوت خانه نبود. روزنامه ها دست به دست می گشت و در مجامع بلند بلند خوانده می شد و از این راه سازندهٔ گفتگوی مسائل روز مملکت و آفرینندهٔ احساس ملی بود. به قول *مساوات*:

در واقع تلگراف در ایران حکم تلفون را پیدا کرده است. دیگر با این ترتیب هیچ وقت رشتهٔ اتصال ملت با وکلاء گسیخته نمی شود. همچنین یکی از محسنات مردم ایران این است که از کارهای مملکتی و پلتیك زود زده و دلسرد نمی شوند و به توسط روزنامه ها که [در] طهران قریب هفتاد نمره طبع می شود و خیلی ارزان به فروش می رسد با کمال دقت مراقب و مواظب کار مجلس هستند. بعضیها که به چشم خود دیده اند تعریف می کنند که در طهران خیلی دیده می شود که مثلا پینه دوز یا خیاط هم کار می کنند و هم روزنامه می خوانند و کسانی که جراید را می خوانند بعد از اتمام به فقرا می

۷. حسین نمینی (ویراستار)، *جاودانه سید اشرف الدین حسینی گیلانی ـ ـ نسیم شمال* (تهران: فروزان، ۱۳۶۳)، صص۷۷۹ـ ۷۷۸.

دهند که آنها نیز از مطالعهٔ آن مستفیض شوند.[۸]

بسیاری از مقالات سیاسی روزنامه ها با عنوان «ملت بخواند» آغاز می شد؛ بدین ترتیب آنکه این مقاله را می خواند، از ملت می شد.

توان مجلس نوزاد از انجمنها، روزنامه ها، مجامع مردم در خیابانها و تمرینهای پارلمانی وکلای مجلس نشأت می گرفت. به قول همان مقالهٔ *مساوات*:

> در حقیقت امروز تمام قوای معنویهٔ ملت ایران به کار افتاده است . . . مجلس به واسطهٔ آنکه در تحت فشار عقیده عموم است با شوق زیاد متدرجاً به نوشتن قانون می پردازد، چنانچه فعلا مشغول نوشتن قانون عدلیه است . . . رفتار معقولانهٔ وزرا هیچ حکم معلمی پارلمان را نداشته، برعکس به راهنمایی و تعلیمات مجلس پی به وظایف خود می برند، . . . اتفاق حیرت انگیز انجمنها مابین خود با مجلس که حکم قلب یك بدن را دارند.[۹]

علاوه بر روزنامه ها و بحثهای انجمنها و مجامع، نشر لایحه ها و اعلانها اکنون راه مکالمهٔ بین «ملت» و «وکلای ملت» شده بود. مثلا، زمانی که مجلس مشغول مذاکرات و نوشتن قانون اساسی بود، نشر اعلانها و لایحه های خارج از مجلس، خطاب به وکلای مجلس، توقعات مردم را از قانون بیان می کرد. یکی از این اعلانها با این خطابها شروع شده: «ای وکلای محترم مجلس دارالشورای ملی و ای دوای دردمندان و ای چارهٔ بیچارگان و ای نوای بینوایان و ای مونس مستمندان!» و از وکلا چنین مؤاخذه کرد:

> چه شده است که تاکنون قوانین مشروطیت را در مملکت جاری نفرموده اید و احکام الله و حدود الهیه را مجری نداشته اید؟ تعلل تا به چند؟ مسامحه تا به کی؟ برای آنکه اگر قانون در میان آمده بود، شهر این طور مغشوش

۸ـ «امورات ایران»، *مساوات*، ۱۶(۵ صفر ۸/۱۳۲۶ مارس ۱۹۰۸): ۸ ـ۵. نقل از صص۶ـ۵. این مقاله از یك روزنامهٔ روسی در پاسخ به بدگوییهای روزنامهٔ روسیِ دیگری از مشروطیت ایران ترجمه شده است. برای فهرستی از برخی جراید یك سال اول مشروطیت بنگرید به: محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، صص۲۹۳ـ۲۹۱.

۹ـ «امورات ایران»، *مساوات*، ۱۶ (۵ صفر ۸/۱۳۲۶ مارس ۱۹۰۸): ۶.

نبود، راهها این قدر ناامن نبود. از آثار بی قانونی است که این اشرار دهاتی و شهری، بی خوف و بیم، دائماً شب و روز مشغول به کار هستند. . . از بی قانونی است که هنوز جزای عمل آصف الدولهٔ خبیث داده نشده است. . . .

از بی قانونی است که هرکه رشوه بیشتر می دهد، پیشتر است. و الا، چه معنی دارد که هنوز حساب مسیو نوز حرامزاده و آصف الدولهٔ ملعون و قوام الملك خبیث کشیده نشده، جزا داده نشده است؟ . . .

ای سید خدانشناس! تو که در مجلس می نشینی و آصف الدوله را به سگ توله و کفتاربچه خطاب می کنی و خائن المله اش قلم می دهی! . . . چرا باید این مسئله مطرح، مذاکرات نشده باشد؟ پس ما قانون می خواهیم؛ ما قانون می خواهیم.[۱۰]

این مجموعهٔ به هم تنیدهٔ جراید، انجمنها و مجامع، لوایح و اعلانها از سویی صدای ملت و پایهٔ قدرت مجلس در برابر کابینهٔ وزرا و شاه بود و از سوی دیگر وکلای مجلس را پاسخگوی ملت نگاه می داشت.

پنج روز بعد از آن نخستین «سؤال و جواب»، روز سه شنبه ۷ ذیحجه ۱۳۲۴، نمایش آزمون و چالش دولت (وزرا) توسط ملت (مجلس) دوباره به صحنه گذاشته شد. این بار متن آزمون بحث گزارشهای رسیده از تنکابن بود. در تنکابن نه تنها حاکم محل، امیر اسعد پسر سپهدار تنکابنی، از انتخابات جلوگیری کرده بود، بلکه شیخ محمد شریعتمدار را، که از روحانیان طرفدار مشروطه بود، به جرم «اقدام در امر انتخاب» به چوب بسته بود:

آقا سید حسین ـ اول چیزی که لازم است این است که مجلس بتواند احکام خودش را اجرا بدارد. در انتخاب خراسان که آصف الدوله مانع بود و تا حال تعویق افتاد عزل او را خواستگار شدیم و حال اینکه او علما را به چوب نبسته بود. اینکه این کار را کرده، گذشته از عزل حتما باید مجازات شود.

آقا سید حسن تقی زاده ـ . . . . هی بگویید که آصف الدوله فلان کرده است، باید به مجازات برسد یا فلان حاکم چنین کرده است باید عزلش را خواست. آنوقت هم بردارید بنویسید به صدارت، جواب هم نرسد. آخر اینهایی که نوشته شد چه شد؟ باید این حکام را به میدان توپخانه حاضر کرد و ایشان را به دار زد تا بدانند معنی مجازات را. حالا همه صدا به صدای هم بدهید و

۱۰ ـ شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه*، ج۱، صص۱۲۳-۱۲۲.

بگویید که خدا وجود این حکام را بردارد. در این مدت هزار مطلب نوشته شد جواب آنها چه شد؟ یا جواب نمی دهند یا می دهند در اینجا خوانده نمی شود.

. . .

حاجی سید نصرالله ـ این مطالب کاشف از این است که دولت هیچ همراه با ملت نیست و همان نحو استبداد و خودسری که در وزرا و حکام بود هست. فقط ذات اقدس همایونی ملت خواه و رعیت پرور است. اما آلات اجرائیه که وزرا هستند به هیچ نحو حاضر در همراهی نیستند.

. . .

حاجی سید اسمعیل ـ باید خواست تا همراهی کنند. این چه مجلسی است؟ فایده اش چیست؟

. . .

آقا سید حسین ـ شما باید از پادشاه بخواهید که به قوه اجراییه تکلیف مجلس را معین نمایند و احکام مجلس را اجرا بدارند. (*مذاکرات*، ص ۵۹)

نه تنها در مجلس که در گفتگوهای سیاسی خارج از آن نیز مطلب مسئولیت آصف الدوله در قبال دخترفروشی در قوچان در پیوند با مبحث قدرت ملت در مقابل دولت، مشروطه در مقابل استبداد، بازپرداخته شد. محیط مافی تحت عنوان «داستان دخترفروشی در خراسان به ترکمانها» نوشت:

در این اوقات از اتفاقات جدید گفتگوی فروش دختران قوچانی است که به ترکمانهای یموت فروخته اند. ملت و انجمنها به واسطهٔ همین حرف سخت ایستاده اند که هر کسی که دختران مزبور را به ترکمان داده باید بگیرد بدهد و مجازات قانونی هم بشود. نسبت این کار را به آصف الدوله شیرازی ایالت خراسان و سالار افخم معاون شان می دهند. با این وصف آصف الدوله در خراسان حاکم است و لیکن سالار افخم در طهران است. در زمان صدارت عین الدوله طهران آمده تاکنون مراجعت نکرده است. در آن زمان مأمورین صدارت مشارالیه را به طهران آوردند که قراری برای استرداد همین اسرا بگذارند. در واقع یك سال و نیم قبل از این واقعه و معامله در قوچان و بجنورد رخ داده است.

مطابق خبر موثقی در همان اوایل که سالار افخم را طهران آوردند، به توسط یك نفر از محارم صدارت ده هزار تومان سالار می داده که او را مرخص

نمایند. صدارت قبول نکرده، جواب داده این پول را برای این می دهند که از استرداد اسرا قطع نظر بشود. ولیکن من پول نمی خواهم بلکه حتماً باید اسرا استرداد شوند. *چون آن موقع ملت قدرت نداشت کسی درصدد تعقیب قضیه برنیامد. با این که دو نفر از کسان دخترها در طهران بودند و مأمورین صدارت آورده بودند کسی توجهی به عرایض آنها ننمود، تا اینکه مملکت مشروطه شد و این روزها که ملت قوت و قدرتی در خود دید در صدد مطالبه و مؤاخذهٔ استرداد اسرا برآمدند.*[11]

روز یکشنبه ۱۲ ذیحجه، تلگرافی از طریق وزارت داخله از آصف الدوله رسید که طی آن ممانعت از انتخاب وکلا در خراسان را انکار کرده بود. ولی وکلای مجلس دیگر به این رضا نمی دادند:

آقا سید حسین ـ اول احقاق حقی که در این باب از طرف مجلس باید بشود اینست که آنچه دختری که آصف الدوله فروخته است آنها را پس بگیرد. در این باب در زمان وزارت خارجه صدراعظم سؤال و جواب شده بود و عین الدوله گفته بود که من نمی توانم جلوگیری کنم باز می فروشد. آن روز وزیر داخله گفت که باید به علم الیقین معلوم شود. حالا بعد از علم الیقین آن دخترها را به هر قیمتی که هست بخرد بدهد، مجلس باید در این امر مسامحه نکند.

. . .

آقا سید هاشم ـ باید در این امور رسیدگی کرد و نگذاشت حقوق مسلمانان و ناموس ایشان از بین برود. (*مذاکرات*، ص ۶۹)

در طی ماه ذیحجه چند بار دیگر مسئله آصف الدوله از جانب وکلا مطرح شد. در جلسهٔ ۱۶ ذیحجه وزیر عدلیه در این باب مورد مؤاخذهٔ سعدالدوله واقع شد:

سعدالدوله ـ حال باز می گویند که از آصف الدوله به همان ترتیب سابق پیشکش گرفته و اضافه مالیات را از او می گیرند و حکومت را به او دادند. .

۱۱ـ محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، صص۲۲۸ـ۲۲۷. تاکیدها از من. در اینجا نمونه ای از ترکیب دو رویداد فروش دختران و اسارت رفتن زنان را در یك روایت می بینیم. کسانی که به تهران آمده بودند از بستگان زنان باشقانلو بودند نه دختران فروش رفتهٔ قوچانی.

. . این همه شکایتی که از آصف الدوله کردند شما که وزیر عدلیه هستید چه کرده اید؟

وزیر عدلیه ـ شنیدم، ولی کسی به من چیزی نگفته است و از من نخواسته اند. (*مذاکرات*، ص۷۱)

این «سؤال و جواب» ها بالاخره تا آخر ماه ذیحجه به صدور فرمان عزل آصف الدوله از حکمرانی خراسان و احضار او به تهران از جانب محمدعلیشاه انجامید. این عزل نخستین نمایش قدرت مردم در برابر نظام قدرت حاکمان بود: تحت فشار مردم و «سؤال و جواب» وکلا، شاه ناچار شده بود آصف الدوله را که از نزدیکانش بود و خود و پدرش چندین دهه حکمرانی ولایات متعددی را به عهده داشتند از قدرت عزل کند. اهمیت این نمایشِ قدرت از چشم دیگر قدرتمندان زمان، که اکنون دیگر نمی توانستند پیوند خود با دربار را پشتگرمیِ مطمئن دسترسی به مال و قدرت بدانند، پوشیده نماند. در نامه ای به تاریخ ۲۴ محرم ۵/۱۳۲۵ مارس ۱۹۰۷ مغیث السلطنه از تهران به رضاقلی خان سردار مکرم در شوشتر نوشت:

سه روز است موکب همایونی تشریف فرمای دوشان تپه شده اند، به این جهت از تغییر و تبدیل حکام چیزی معلوم نیست، جز آصف الدوله که معزول شده است. مردم هم خیلی او را دنبال کرده اند. اگر وضع همین طورها باشد، آمدن او به تهران خالی از خطر نیست. هر وقت این وزرا به مجلس می آیند، چنان دست و پای خودشان را گم می نمایند که گویا حرف زدن را فراموش کرده اند. عیب کار هم این شده است که اهل مجلس و این آخوندها، محض اینکه تمام دیوانیان را در نظر مردم ظالم و جابر قلمداده باشند و مردم را با خودشان همراه و همخیال نمایند، هر کسی اظهار تظلمی کرد، دیگر گوش به حرف طرف نمی دهند. . . . هرچه کسان آصف الدوله فریاد می زنند «باباجان، حاکم قوچان به موجب حکم عین الدوله کار را خراب کرده است، دخلی به آصف الدوله ندارد»، ابداً فایده ای نمی بخشد.[۱۲]

عزل آصف الدوله به عنوان یکی از دستاوردهای مهم مجلس در زمینهٔ استقرار

۱۲. معصومه نظام مافی، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان، و حمید رام پیشه (ویراستاران)، *خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی، کتاب اول، باب دوم و سوم: اسناد* (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص۴۵۶.

عدالت به سرعت وارد زبان سیاسی مشروطه خواهان شد. در «مکالمهٔ سیاح ایرانی و ژاپونی» مکالمه به سرعت به مبحث قانون می رسد و «ژاپونی» برای «ایرانی» قانون را معنا کرده، از فواید حکومت مبتنی بر قانون سخن می گوید. «ایرانی» پس از آنکه از فواید قانون و ضرورت تطبیق قوانین با زمانه و چگونگی قانونگذاری و ترتیب اجرای قانون می شنود، از «ژاپونی» می پرسد:

البته شنیده اید که در حکومت آصف الدوله شاهسون به خراسان چه صدمات وارد آمد و چه خونهای ناحق ریخت و گنبد مطهر امام ثامن علیه السلام را هدف گلوله ساختند و مردم خراسان چون مدهوش خمار چرس و وافور بودند حرکتی نکردند و ساکت نشستند و شصت هفتاد نفر دختر و زن را اهالی بجنورد عوض مالیات و حق الحکومه به ارامنه و تبعه روس و کسان آصف الدوله فروختند. پس از آنکه تلگرافات متظلمانه به دربار شد به واسطهٔ رشوه که آصف الدوله به پیشکار داده، قصاصش در بوتهٔ تعویق ماند و چون امروزه به واسطهٔ تجدید سلطنت و بنای مجلس مقدس ملی مبنای مملکت بر عدل است چندی است آن پدران بی دختر به دارالخلافه آمده از آصف الدوله و حاکم بجنورد و قوچان که در تبعیت آصف الدوله بودند شکایت می نمایند. دولت علیه رسیدگی به تظلمات آنها را وعده به آمدن آصف الدوله داده. آصف الدوله هم چون از هیجان مردم دارالخلافه به خوبی آگهی دارد از آمدن طفره دارد. در حالتی که وقتی که به حکومت می رفت با پست چهارروزه می رفت. به علاوه میان مردم شهرت دارد که مبالغی نقدینه برای وزیر عدلیهٔ سابق فرستاده که از او طرفداری نماید. الحمدلله تعالی او معزول شد. حال رأی شما را که مرد مجرب دانائی هستید می خواهم بدانم چیست و تقصیر این نوع بی ناموسی با کیست؟ آیا این تقصیر با صدراعظم آن عهد است که او را به خراسان فرستاد؟ یا خود آصف الدوله تنها مقصر است؟ یا اینکه حاکم بجنورد و قوچان هم در این امر شریك و سهیم می باشند. خواهش دارم جواب مرا بدهید و این عقده من و تمام مسلمانان را بگشایید.[۱۳]

۱۳ـ این سلسله مقالات از شمارهٔ ۶ شروع شد. «مکالمهٔ سیاح ایرانی و ژاپونی»، *وطن* ۱: ۶ (۲۲ محرم ۱۳۲۵/ ۷ مارس ۱۹۰۷): ۴. نقل قول بالا از ص۴ بخش مندرج در شمارهٔ ۸ است: *وطن* ۱: ۸ (۱۵ صفر ۱۳۲۵/ ۳۰ مارس ۱۹۰۷): ۳-۴. متأسفانه مجموعهٔ *وطن* که بدان دسترسی داشتم شمارهٔ بعدی را ندارد تا بدانیم «ژاپونی» چگونه حلال مشکل این «ایرانی» شد.

معضل تشخیص مقصر، که *وطن* در تصویرهای «پرده خوانی»گونهٔ خود به آن پاسخ داد،[۱۴] مرکز توجه وکلای مجلس نیز بود. در جلسهٔ چهارم محرم ۱۳۲۵، رئیس مجلس ابراز داشت که وزیر خارجه برخی سؤالهای مجلس را جواب فرستاده است. از جمله:

رئیس ـ . . . . در باب فروش اطفال قوچانی می فرمایند در این خصوص اسناد در وزارت خارجه هست. وقوع این مسئله صحت دارد و احکامی هم در این باب صادر شده و مطرح مذاکره بود. ولی امروزه آن شدت را ندارد.

حاج شیخعلی ـ این تعدیات از طرف حکومت است یا مباشرین؟

رئیس ـ حکومت پول می خواهد، لابد رعیت هم باید فرزند خود را فروخته، تهیه پول برای حکومت نماید و تلگرافی هم در این خصوص از عشق آباد کرده اند خوانده شود. (*مذاکرات*، ص۸۱)

سید محمد تقی هراتی تلگراف عشق آباد را خواند. در *مذاکرات* مجلس تنها خلاصه ای از این تلگراف آمده است، ولی ناظم الاسلام کرمانی متن کامل آن را چنین ضبط کرده است:

حضور مبارک مطلق الاحترام مجلس شورای ملی دام بقائهم العالی.

عرض می شود در غرهٔ (۲۹) روزنامهٔ *مجلس* خواندیم در باب فروش اهالی قوچان، که فرزند شاهنشاه ایرانند، و وکلاء محترم ملت در مجلس از وزیر داخله سؤال کرده بودند. وزیر اظهار بی اطلاعی کرده و جویای علم الیقین بودند. لهذا ما پنج هزار نفر تبعهٔ شاهنشاهی که ساکن عشق آبادیم به مفاد صریح آیهٔ مبارکه «ولاتکتموالشهادة»، با وجودیکه بر شاهد قسم نیست، با کمال اطمینان اول به ناموس ایرانیت و اسلامیت و انسانیت سوگند یاد نموده، آنگاه شهادت می دهیم که جناب وزیر اگر طالب علم الیقین اند لهذا ما به عین الیقین دیده ایم که برادران و خواهران و نوباوگان وطن عزیز ما را که فرزندان شاهنشاه ایران بودند در سال قبل در عشق آباد و اطراف مثل حیوانات به تراکمه فروخته. ای انصارالله! ای حواریون محمد مصطفی! مترسید. ایاکم و اعانة الظالم را منظور نظر مبارک فرمائید! از ولاهم یحزنون محسوب شوید. در تقویت شاهنشاه ایران و حفظ حقوق ملت ایران که ودایع گرامی بهاء الهی

۱۴ـ *وطن* ۱: ۱۹ (سه شنبه؟ جمادی الثانی ۱۳۲۵): ۳-۲. بنگرید به صفحات ۸۵-۸۴.

اند با فدای مال و جان حاضر باشید، زیرا که ما پنجهزار تبعهٔ ایران ساکن عشق آباد در تقویت شما و تشدید بانك ملی همان طور با فدای مال و جان حاضریم.
زنده باد شاهنشاه ایران باعدالت! پاینده باد شورای ملی با حریت و مساوات!
امضای ایرانیان مقیم عشق آباد و وکلای ایرانیان مقیمین عشق آباد: حاجی امین التجار، حاجی حسینعلی محمد کاشی، آقا سقل کل محمد اسماعیل، حاجی عبدالباقی جباراوف، محمد شفیع محمد اوف، حاجی میر یوسف، حاجی جعفر، و غیرهم. غرهٔ محرم الحرام ۱۳۲۵[۱۵]

بنا به گزارش *مذاکرات* مجلس پس از قرائت این تلگراف «تمام اهل مجلس و تماشاچیان گریه مفصلی کردند به طوریکه نمی توانستند خودداری نمایند.» و حاجی محمد اسمعیل آقا، از نمایندگان تجار تهران، گفت: «عرض می کنم بعد از این گریه بهترین گریه ها این است که مجازات این شخص را اکیداً از دولت بخواهید و هرکس این داغ را به دل ایرانیان گذاشت به مجازات برسد که باعث تشفی قلوب شود.» (*مذاکرات*، ص۸۱)

این گریهٔ وکلا گزارش و زبانزد شد. *ندای وطن* پس از گزارش بحث مجلس و قرائت تلگراف عشق آباد نوشت: «یکمرتبه صدای صیحه و ناله از عموم مستمعین بلند شد. رئیس و مرئوس، وکیل و تماشاچی، تمام بی اختیار به گریه افتادند.»[۱۶]

تاریخ این جلسه، چهارم محرم بود، یعنی در دههٔ عزاداری مصیبت کربلا، روزهایی که بازگویی شهادت حسین و یاران او در صحرای کربلا، در مساجد و از منابر نیز موجب گریهٔ حضار بود. اما این گریه نه برای شهدای کربلا، که برای دختران قوچان بود. گریهٔ «تمام اهل مجلس و تماشاچیان»، پس از شنیدن تلگراف، حکایت دختران قوچان را حادثه ای چون مصیبت کربلا می کرد. این گریه، اشکریزی جمعی و در ملاء عام را، که در آن روزهای عزاداری سازندهٔ همدلیِ مذهبی بود، وسیله ای برای سازندگی همدلیِ ملی کرد: این بار مردم و وکلای آنان برای از دست رفتگان ملت، نه شهدای تشیع، می گریستند. بعدها یاد از این گریه یادآور عجز مجلس در برابر استبداد محمدعلی شاه شد. تقریباً یك سال بعد، سیدجمال الدین واعظ، در

۱۵ـ کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش دوم، ج۴، ص۹۷. برای گزارش خبر این تلگراف و پاسخ مجلس به آن همچنین بنگرید به: «انجمن ملی ایرانیان عشق آباد»، *حبل المتین* ۱۴: ۳۵ (۸ ربیع الاول ۱۳۲۵/ ۲۲ آوریل ۱۹۰۷): ۲۰ـ ۱۹.

۱۶ـ *ندای وطن*، ۱۲ (۱۳ محرم ۲۶/۱۳۲۵ فوریه ۱۹۰۷): ۲ـ۱. نقل از ص ۲.

«دختران نورس قوچان را مژده بادا»

وطن ۱: ۱۹ (سه شنبه ۲ جمادی الثانی ۱۳۲۵): ۳-۲.

«دختران نورس قوچان را مژده بادا»

وعظی که در *الجمال* تحت عنوان «فراموش نباید کرد»، چاپ شد، از وکلای مجلس که از درِ سازش با شاه در آمده بودند به این زبان انتقاد کرد:

در حقوقی که آب و خاکی را بر گردن سکّان خود است -- حقوقی که وطن بر ذمهٔ ابنای خود دارد -- تمام افراد آن به طور تساوی در ادای آن ناچارند - - هیچ یك از این حکم مستثنی نیستند در ابناء یك وطن بودن تمام برابرند. همان حقی را که سلطان به این آب و خاك دارد، سایر افراد ایرانی از وزیر کاشانی تا شبان مازندرانی، امیر درباری یا فقیر بازاری نیز دارند. به طور تساوی؟ در حقوق فرزندی بلی.

. . . آه آه آه!! فریاد فریاد!!!

من میانِ گفت گریه می کنم هین بگریم یا بگویم چون کنم؟

. . . گریه را می گذاریم برای موقع کار، آن وقتی که اقدامات مردانه لازم است، وقتی که بدبختی اسرای قوچان را مجسم دیدیم -- وقتی که روان زنهای مسلمان را در دست ترکمانها به نظر آوردیم -- آن وقت وقتی است که مجلس باید به گریه ختم شود -- بلی گریه برای وقتی است که در مجلس گفتگوی بیچاره قوچانیها را می کنند -- آن وقتی که از شدت غضب نزدیك بود حکم قتل صادر شود -- حالا که دیگر وقت دوستی و محبت است -- اصلا آن صحبتها هم حقیقت نداشت. چشم خودشان کور شود، می خواستند اطفالشان را نفروشند -- مالیات دولت را نمی شود نگرفت.[۱۷]

ناظم الاسلام کرمانی پس از گزارش این جلسه از مذاکرات مجلس و گریهٔ مردم و وکلا، خود پیشنهاد اغماض داد:

مناسب این بود یك نفر از وکلا بگوید از گذشته صرفنظر کنید و کاری بکنید که بعد از این، این ظلمها و بدعتها موقوف و جلوگیری شود و الاّ استیلای صاحبان نفوذ همیشه مقتضی این کارهاست. باید صاحبان نفوذ در تحت قانون، قدرتشان محدود شود، وا اسفاه! شنیدم که اطفال سه چهار ساله را از دامنهای مادرهای شان می بردند؛ مادرهای آنان التماس می کردند که یك دو

۱۷- «فراموش نباید کرد»، *الجمال* ۱: ۲۹ (۱ ذیحجه ۱۳۲۵/۶ ژانویه ۱۹۰۸): صص۲-۱.

ساعت مهلت دهید تا خواب روند و در خواب آنان را ببرید.[۱۸]

ولی برای مجلس بحث فروش دختران قوچان و تعیین مسئولان و مجازات آنان مسئلهٔ انتقامجویی یا اغماض نبود. زمان اغماض و فراموشی بعداً رسید. وکلای مجلس (و تاریخ نگاران) مآلا از «دختران قوچان» صرفنظر کردند. حتی هشت ماه بعد آصف الدوله وزیر داخله شد. ولی در این زمان، هنوز وقت اغماض فرانرسیده بود. از راه این بحث حدود و ثغور اختیار مجلس، که خود را قدرت و صدای ملت می دانست، در مقابل وزرا و دولت که خودسر و استبدادمنش دیده می شدند شکل می گرفت. راه و منش حکومت قدیم مذموم، و راه و منش و معنای مشروطه نگاشته می شد. مسئلهٔ مجلس آن بود که چگونه دولتمداران قدیم را بیاموزد تا راه و روش حکومتی گذشته را فراموش کنند و راه و روش پارلمانی بیاموزند؛ مسئلهٔ مجلس این بود که مسئولیّت حاکمان و وزرا را در مقابل قدرت خود بیافریند؛ قانونمداری نظام جدید را در مقابل خودسری و استبداد نظام قدیم مؤثر سازد:

آقا میرزا محمود ـ از قراری که تحقیق شده و معلوم گشته باعث این فروخته شدن اطفال سردار مفخّم قوچانی شده و حالا هم اسباب فراهم کرده است در عوض این خدمت امتیاز بگیرد.

حاجی محمد اسمعیل آقا ـ *هرکس هست باید به مجازات برسد.*

(*مذاکرات*، ص ۸۱، تاکید از من)

به عبارت دیگر در حکومت جدید بدون در نظر داشتن شئون اشرافی، همگی مسئول عمل خود باید شناخته شوند. ولی مسئول را چگونه می توان بازشناخت و راه به مجازات رساندن وی کدام است؟ حاکم خراسان مسئول است یا اجزاء حکومت که اجرای حکم کرده اند یا سالار مفخم؟ مجلس با حاکم خراسان طرف است یا با وزیر داخله؟ شباهت سازی با مضمونهای آشنای داستان کربلا به یاریِ روشن سازیِ پیچیدگیهای نظام پارلمانی رسید:

حاج سید عبدالحسین ـ الحمدلله رب العالمین که خداوند بر همهٔ مسلمانان منّت گذاشت و اسباب انعقاد این مجلس را فراهم آورد. ماها هم مثل جدم حضرت ابی عبدالله علیه السلام که در میدان شهادت یکه و تنها ایستاده،

۱۸ـ کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش دوم، ج ۴، ص ۹۱.

طلب نصرت و یاری می کرد، استغاثه می نماییم و الحمدلله شما هم که در اینجا جمع شده اید امنای ملت هستید و منتخب عقلایی عموم می باشید و به جهت دادرسی حاضر هستید. پس مذاکره و اصلاح این مسئله به یك روز و دو روز ممکن نیست. چند روز لازم دارد و این نحو کارها بیست و چهارسال است که در صفحات خراسان متداول است و این هم بر دو قسم است: یکی اینکه حکومت پول می خواهد. لابدّ رعیت اطفال خود را فروخته، تهیهٔ پول می کند. دیگر اینکه جمعی هستند کارشان همین است، ولی اینها کم هستند باید این امورات اصلاح شده و به داد مظلومین رسیدگی شود.

. . .

آقا میرزا ابوالحسن خان ـ در صورتیکه آقا میرزا محمود عنوان کرده آن شخص اینجا حاضر است و باعث این کار شده باید خواست و به مجازات برسد.

حاجی شیخ علی ـ باید از وزیر داخله خواست.

آقا میرزا فضلعلی ـ از آن کسانی که باعث فروختن اطفال شده اند، هم از حاکم کل و هم از مباشرین استرداد اطفال را بخواهند و نیز اموالی را که از این راه حلال جمع نموده اند بگیرند صرف این کار نمایند بهترین مجازاتها است. دیگر لازم به تنبیه و سیاست نیست.

حسنعلی خان ـ عرض دارم. کلیةً در این مملکت تا امروز نمی توان گفت اجزاء حکومت مسئول باشند، زیرا که از حاکم کل تعارفی گرفته می گوید فلان کار را بکنید. تمام این کارها راجع به حکومت کل است.

آقا میرزا فضلعلی ـ ابدا چنین نیست هزار و چندین سال است که ماها گریه می کنیم برای اینکه ابن زیاد و شمر و ابن سعد امام حسین علیه السلام را کشته اند و حال آنکه به امر یزید بوده.

حاج سید عبدالحسین ـ می توانیم بگوییم که یزید مأخوذیت شدیدتر ندارد؟ . . . بلی حکومتهای جزء خراسان حکومت ندارند درحقیقت سلطنت دارند.

آقا سید محمد تقی ـ این تحکم است. حاکم جزء بدون اطلاع حاکم کل نمی تواند کاری بکند. رعایا وقتی که از حاکم جزء تعدی دیدند به حاکم کل عارض می شوند باید رفع تعدیات را از رعایا نماید. اینجا به عکس بوده. از قرار معلوم سوار شاهسون [آصف الدوله] برای تقویت حکومت جزء هم فرستاده است و اجزا و حکومت جزء هرچه مستقل باشند باز بدون اطلاع رئیس نمی توانند اقدام به کاری نمایند.

آقا میرزا محمود ـ من نمی گویم حکومت کل تقصیر ندارد، بلکه هر دو مقصر هستند. اما در این موقع این شخص بیشتر مقصر است.

آقا سید حسین ـ هر وقت عرضی در این خصوصها کردیم گفتند سند لازم دارد. امروز سند در دست داریم و حاضر است که فروش اطفال به دست آصف الدوله شده است. اگر سایرین هم فروخته اند پولش به او رسیده. ما کار به اجزاء نداریم، طرف ما آصف الدوله است. باید اطفال را مسترد دارد. او می داند با اجزاء خودش. و مقصود اینست که فقط مذاکره نباشد نتیجه هم به عمل آید.

آقا میرزا ابوالحسن خان ـ از وزیر داخله بخواهیم. شخص معین نشود. هم از مباشر هم از حکومت استرداد اطفال خواسته شود و هر کس باعث این کار شده به مجازات برسد.

آقا سید محمد تقی ـ من می گویم لعن الله الراشی و المرتشی و من بینهما.» (*مذاکرات*، ص۸۱)

در پایان این جلسه قرار شد که «به وزیر داخله . . . رقعه نوشته شود.» (*مذاکرات*، ص ۸۲) در جلسهٔ بعد حاج سید مرتضی پرسید که «در خصوص دخترهای قوچان نتیجه به کجا رسید؟» (*مذاکرات*، ص ۸۳) رئیس مجلس پاسخ داد که «طرف حاکم است و آن هم در خراسان است باید بیاید.» (همانجا) ولی امین التجار پیشنهاد کرد: «طرف ما وزیر داخله است.» نتیجهٔ این بحث مجلس به آنجا رسید که «در این مورد با حکام حق گفتگو نداریم. طرف ما وزیر داخله است.» (همانجا) با مجلس است که تعیین کند از وزیر داخله چه می خواهد:

آقا سید حسین ـ دو مسئله است یکی فروش اطفال و یکی مسئله غارت و بردن آن شصت و یك نفر. در خصوص اینها سالار مفخّم اینجا حاضر است، راهنمایی می کند که بدون جنگ و جدال و خرج برگردانند. اما استرداد اطفال موقوف به این است که حکم از طرف دولت بشود. چون امروزه دیگر این امورات با وزیر داخله است، وزیر داخله حکم نماید، آصف الدوله همانجا است. اطفال را برگرداند. وقتی که اینجا آمد به مجازات قانونی برسد و خانه نشین بشود که عبرت سایرین باشد. اگر بیاید اینجا و بعد از اینجا یك نفر برود میان ترکمان هیچ فایده نخواهد داشت. وزیر داخله را بخواهید با اسنادی که در وزارت خارجه داریم خیانت او را ثابت کنیم. بعد از آنکه علم الیقین حاصل شد

حکم شود برای برگردانیدن آن چهارصد و پنجاه نفر اطفال. و مجازات مال وقتی است که آصف الدوله در طهران باشد ربطی به برگردانیدن اطفال ندارد، هرساعتی از او بگذرد دیر شده است، چه کاری مهم تر از این دارید؟ مجلس دیگر فوق العاده روز پنجشنبه تشکیل بدهید بهتر است.

. . .

احسن الدوله ـ در فقرهٔ دخترها چند روز است امنای تذکره در اطراف مسئولیت وزیر مالیه را می دانند یا نه که این طور حرکت نموده اند. . . . صبح تا ناهار صدوشصت نفر دختر باکره فروخته اند برده اند در تفلیس در مهمانخانه اجیر کرده اند.

. . .

آقا سید حسین ـ فرمودید از تذکره کاری شده یا خیر. از سرحد به وزیر خارجه بنویسند که آصف الدوله به طوری سخت گرفته که این دخترها را رعیت به مالیات فروخته اند، به کارپرداز هم نوشته اند. جواب نوشته اند نمی توانیم جلوی او را بگیریم و در فرنگستان کنیز و غلام فروخته نمی شود. چه شده دخترهای ایرانی را این طور می فروشند؟

سعدالدوله ـ این بدعت را او گذاشت.

آقا سید حسین ـ با تمام احکام که در دفتر وزارت خارجه ثبت است این ترکمانها سیورسات برده اند داده اند. شصت و دو نفر زن آبستن را برده اند. تحقیق کنید این سیورسات را چگونه داده اند تعطیل نباید بشود مجلس . یك روز وزیر مالیه بیاید، یك روز وزیر داخله بیاید.

آقا میرزا فضلعلی آقا ـ شب هم مجلس بشود حاضریم.

(*مذاکرات*، صص۸۴ ـ۸۳)

تقی زاده یادآور شد که «در نظامنامهٔ اساسی نوشته شده که ده روز می تواند هر وزیری برای مطلبی جواب بدهد؛ الا مطلب فوری که فوری باید بیاید یا جواب بدهد.» (*مذاکرات*، ص۸۴) بالاخره رأی بر آن شد که از وزیر داخله و مالیه هر دو بخواهند که پس از تعطیل چهارروزهٔ مجلس، به مناسبت ایام عزای عاشورا از ۹ تا ۱۲ محرم، در مجلس حاضر شوند.

در جلسهٔ شنبه ۱۳ محرم ۱۳۲۵، وزیر افخم، از جانب وزیر داخله، در مجلس

حضور یافت.[۱۹] بار دیگر زمان «سؤال و جواب» بین نمایندگان ملت و قدرتمداران نظام کهن رسید:

آقا سید حسین ـ در باب شصت و دو زن که به غارت برده اند و در خصوص چهار صد و پنجاه نفر اسراء قوچان چه می فرمائید؟

وزیر افخم ـ اطلاعی نداشتم، ولی بعد که اطلاع پیدا شد وزیر داخله عزل آصف الدوله را از شاه استدعا نمودند، معزول شد و نزدیك است می آیند تحقیقات می شود.

آقا سید حسین ـ آفرین، تحقیقاتی که باید بشود شده؛ دیگر لازم به تحقیق نیست. فقط باید آصف الدوله را جرم نموده، تمام و کمال اسراء و شصت و دو نفر زن را به هر قسم می داند یا به پول یا به [ناخوانا] مساوی هم باشد گرفته، بر گرداند و بعد از آن باید مجازات شود تا عبرت دیگران بشود.

(*مذاکرات*، ص ۹۲)

گفتنی است که در این مذاکرات بحث تعیین مقصر و مجازات از بحث مسئولیت وزرا در مقابل مجلس و راه صحیح دنبال کردن این قضایا در نظام جدید جداناپذیر شده بود. در ادامهٔ بحث آقا سید حسین، آقا سید حسن تقی زاده گفت:

اشتباه شده، در دوماه قبل وعده داده اند. البته می خواهیم تمام و کمال اسراء و آن باقی دیگر را برگردانند. حالا می گویند تحقیقات باید بشود. عزل آصف الدوله هم کاری شد. علاوه بر عزل باید اینها را به هر قسم است برگرداند و بعد هم مجازات بشود. ما غیر از معاون رسمی قبول نمی کنیم. غیر از وزراء کسی به مجلس بیاید باید معلوم باشد و اگر شخصاً کسی بیاید نمی دانم مجلس قبول می کند یا خیر؟

وزیر افخم ـ وزیر داخله قبل از وقت نوشته اند کاری دارم.

سعدالدوله ـ مقصود این است جنابعالی رسماً معاون هستید یا خیر؟

(*مذاکرات*، ص ۹۲)

۱۹ـ *مذاکرات* مجلس از وزیر افخم در این تاریخ به عنوان نماینده و معاون وزیر داخله نام می برد. معنای این مطلب برای من روشن نیست. در کابینهٔ مشیرالدوله که به تاریخ ۱۹ ذیحجه ۸/۱۳۲۴ فوریه ۱۹۰۷ به مجلس معرفی شد، وزیر افخم وزیر داخله بود و در کابینهٔ بعدی (از ۶ صفر ۱۸/۱۳۲۵ مارس ۱۹۰۷) نیز که خود وزیرالوزراء بود وزارت داخله را هم به عهده داشت.

بعد از بحث این سؤال، یکی از وکلا، آقا سید محمد تقی، پیشنهاد کرد که مجلس خود وزیر افخم را معاون بداند و سؤالهای مربوط به قوچان ادامه یابد. با این پیشنهاد، مجلس خود را در موقعیت تعیین مسئولیت حکومتی گذاشت تا بتواند بحث قوچان را پی گیرد. اکنون آقا میرزا محمود توضیح مفصلی در بارهٔ ماوقع، و به ویژه روشن کردن دو ماجرای متفاوت دخترفروشی در قوچان و به اسارت رفتن زنان باشقانلو، به مجلس ارائه داد. در اینجا نیز «اعضای محترم مجلس و نظارگیان» به گریه درآمدند. (*مذاکرات*، صص۹۳-۹۲) بحث فوراً به مسئلهٔ ترتیب قدرت و تنظیم رابطه های مناسب بین مجلس و وزرا و حکام متوجه شد:

حاجی محمد اسمعیل ـ ترتیب حکم با مجلس است یا وزیر داخله.
سعدالدوله ـ با وزیر داخله است. باید از وزارت داخله، باید از وزیر داخله، بخواهیم حکم از برای استرداد اسرا.
آقا میرزا ابوالحسن خان ـ استرداد اسرا را مجلس نمی خواهد مجلس استدعا ازدولت می کند استرداد اسرا را می خواهد.
(جمعی از وکلای مجلس گفتند صحیح است.)
(*مذاکرات*، ص۹۳)

به عبارت دیگر مجلس پافشاری بر آن داشت که وزرا در مقابل مجلس مسئولند: مجلس استرداد اسرا را نمی خواهد، مجلس از دولت می خواهد که استرداد اسرا را بخواهد! در اینجا مدتی در بارهٔ جزئیات ماوقع گفتگو شد تا مجلس بداند مسئولیت با کی است؟ با سالار مفخم یا آصف الدوله یا پسر او که حاکم قوچان بوده؟ آیا از بجنورد گذشته اند یا از قوچان؟ آیا به کمك سالار مفخم بوده؟ آیا آصف الدوله پولی گرفته؟ در پایان رئیس مجلس چنین نتیجه گرفت: «اجمالا معلوم شد مجلس دو استدعا دارد از دولت. یکی استرداد اسرا. یکی مجازات از برای اشخاصی که مرتکب شده اند. این دو مطلب را از وزیر افخم می خواهیم انجام بدهند.» (*مذاکرات*، ص۹۳) ولی مجلس به حسن نیت دولت اعتماد نداشت و حق نظارت می طلبید:

آقا سید محمد مجتهد ـ استرداد را معجلا که وزیر داخله تلگراف کند از طرف دولت. آصف الدوله هم همین چند روزه می آید . . .

آقا میرزا محمود خوانساری ـ ما نمی دانیم، پول بدهند بخرند.
حاج محمد اسمعیل آقا ـ این رأی خوبی نیست. پول لازم نیست. به قوهٔ جبریه باید بگیرند.
آقا سید حسن تقی زاده ـ مجلس استدعا می کند. حق نظارت که دارد؛ وصول این کار را حق دارد. مدت می خواهد. گفتند بیست روزه بلکه بیست ماه شد.

. . .

آقا سید حسین ـ گفتم باید مجلس بخواهد به هر شکل است، به قوه جبریه گرفته، استرداد نمایند.
دکتر ولی الله خان ـ به قوهٔ جبریه که فرمودید صحیح است، لکن خوی و عادت ترکمان به تطاول و چپاول قرار گرفته و در این میان در حقیقت یك نوع بیع و شری شده. عقیدهٔ بنده آن است اگر به هر نحوی که میسر است پولی فراهم آورده، به ترکمان داده، البته استرداد اسرا ممکن خواهد بود. اگر چنانچه عرضی که کردم رفتار شود یقین دارم اسرا حتی در بخارا و تمسك هم باشند پیدا خواهد شد. (*مذاکرات*، ص۹۳)

مسئله راه پس گرفتن اسرا خود مبحثی بود نامعین. آیا باید بازخریدشان کرد و یا از راه قشون کشی؟ حاکم استرآباد تلگرافی به وزارت داخله فرستاد، که در جلسهٔ یکشنبه دوم صفر در مجلس قرائت شد، مبنی «بر اینکه فعلا استرداد اسرا به طور خریداری و دادن وجه اسلم و اصلح است. حال تکلیف چیست؟» (*مذاکرات*، ص۱۰۹) میرزا محمود خوانساری در تأیید بازخرید گفت:

بر تمام اولیای دولت و وکلای محترم معلوم شده است که مرتکب این کار سالار مفخّم بجنوردی است. از قرار تحقیق صحیح سالار مفخّم بجنوردی ترکمانهای طایفه یموت را به این کار دعوت و تشویق نموده، وارد خاك بجنورد کرده، سیورسات و بلد راه داده و دستورالعمل به آنها داده، وارد سرحد قوچان کرده، بعد از کشتن چند نفر اشخاص و غارت پنجاه هزارتومان اموال و بردن شصت و دو نفر زن به اسیری دوباره به خاك بجنورد و از آنجا به محل خود رفتند. بعد از فروش اسرا و اموال غارت شده نصف تمام آن وجه را به سالار مفخّم دادند و دو نفر از آن اسرا معلوم شد از اهل بجنورد هستند، آنها را گرفته، بلاعوض به صاحبانشان رد کرده. حال چه ضرر دارد همین وجه را از

خود سالار مفخّم گرفته، بدهند و اسرا را استرداد نموده، به صاحبانش برسانند و مجازات سالار مفخّم را هم که مرتکب این فعل شنیع شده به موجب قانون محمدی ص بدهند. لیکن آن دخترهایی که از قوچان و سایر جاها فروخته اند باید آصف الدوله و شجاع الدوله قوچانی از عهده برآیند. ربطی به اسرای قوچان ندارد. (*مذاکرات*، ص۱۰۹)

مذاکرات مجلس در این زمینه به نتیجه نمی رسید. از طرفی وزیر داخله حاضر به قبول مسئولیت امر نبود، و خبر عزیمت آصف الدوله از مشهد به قصد تهران نیز بهانه ای برای تعویق هرگونه اقدام در این زمینه شده بود. از طرف دیگر وکلای مجلس، شاید تحت فشار اعتراض مردم، مصمم بودند که به هیئت وزرا اجازه ندهند به روشهای مرسوم گذشته قضیه را فیصله دهند:

باز این موضوع فیمابین افراد ملت با یك هیجان شدیدی مطرح [بود] و همه روز به وکلا فشار می آوردند و مجازات مرتکبین این عمل را خواستارند. آصف الدوله از خراسان حرکت کرده، بین راه است، این چند روزه خواهد رسید. به این واسطه بیشتر بر حرارت ملت افزوده شده.[۲۰]

اینکه در مجلس عنوان شده بود دختران قوچان و اسرای باشقانلو را دولت با پرداخت وجهی بازخرید کند مایه اعتراض جراید شد. برخی روزنامه های مشروطه خواه به طنز آن را رواج برده فروشی نامیدند. *آذربایجان* تحت عنوان «اخبار تهران» نوشت:

روزنامهٔ *الوداع* می گوید که در این زودی در شهر قوچان یك بازارگاه عمومی به عمل آمده و از اطراف ایران همه قسم کنیز و غلام به جهت فروش به آنجا خواهند آورد. افواه است که در افتتاح این بازار شخص اعلیحضرت هم حضور داشته و تهنیت خالصانهٔ خودشان را به ملت حضوراً خواهند فرمود.[۲۱]

و در همان شماره تحت عنوان «حکمت» نوشت:

۲۰ـ محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، ص۲۷۹.

۲۱ـ *آذربایجان*، ۶ (۱۵ صفر ۲۷/۱۳۲۵ مارس ۱۹۰۷): ۶.

ده چیز با ده چیز توام اند و از مصاحبت همدیگر ناگزیرند:
(اول) طهارت در فرنگ مآب سرحد ندیده
(دویم) اخبارات صحیحه پارَمال و چغار و چندار
(سیم) طلایی خالص و بیغش در منزل مشاق و کیمیاگر
(چهارم) راستی و پشتکار در وافورکش
(پنجم) شرم و حیا در عملجات اموات
(ششم) سلیقه و پاکی در دکان کله پزی و حمامهای ایران
(هفتم) جرئت و تهور در جماعت کاشان
(هشتم) حریت و آزادی در شهر قوچان
(نهم) امانت و وطن پرستی در میرزا علی اصغر خان [امین السلطان]
(دهم) پاکی و نظافت در شهرهای آذربایجان و کوچه های تبریز.[۲۲]

در شمارهٔ دیگری، تحت ستون «قاموس»، «مترجم» *آذربایجان* «المظلوم» را «ایران و ایرانیان»، «الخیال» را «عود استبداد به ایران» و «التجاره» را «اسرای قوچان» معنی کرد.[۲۳] روی جلد دو شماره از *آذربایجان* نیز به همین مضمون اختصاص یافت.[۲۴]

دهم صفر ۱۳۲۵ (۲۲ مارس ۱۹۰۷) آصف الدوله به تهران وارد شد و این خود شور جدیدی فراهم آورد:

چند روزی که از ورود آصف الدوله گذشت، شورش و انقلاب در مردم پدیدار گردید. هر روز عصر تا یك ساعت از شب گذشته در جلو مجلس هنگامه برپا می کردند. در هر گوشه یك نفر از واعظین و ناطقین حرف می زدند و مردم را به اتحاد می خواندند و می گفتند: «ایها الناس از کسی اندیشه ننمایید و نترسید. در نهایت جد و جهد ایستادگی نمایید. استرداد اسرا را بخواهید. مرتکب این کار را جداً مطالبه نمایید.» از استرداد اسرا گذشته، در

۲۲ـ *آذربایجان*، ۶ (۱۵ صفر ۲۷/۱۳۲۵ مارس ۱۹۰۷): ۷.

۲۳ـ *آذربایجان*، ۱۳ (۱۵ ربیع الثانی ۲۸/۱۳۲۵ مه ۱۹۰۷): ۷.

۲۴ـ *آذربایجان*، ۱۳ (۱۵ ربیع الثانی۲۸/۱۳۲۵ مه ۱۹۰۷) و ۱۴ (۲۴ ربیع الثانی۶/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷). بنگرید به صفحات ۹۷ـ۹۶.

«دختران نورس قوچان را مژده بادا»

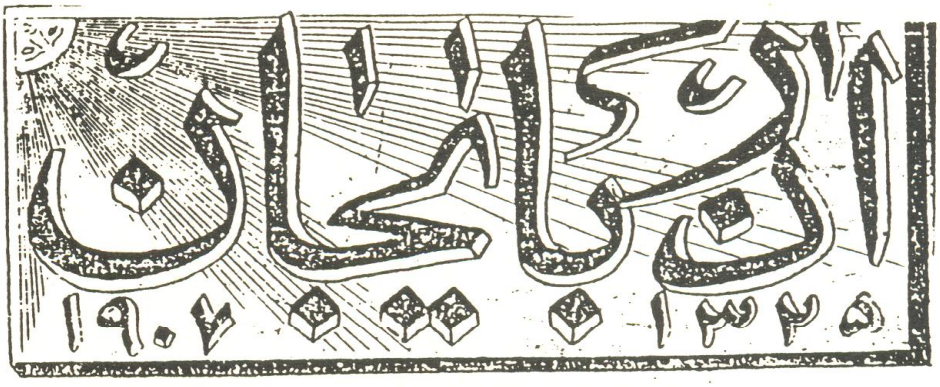

نمره ۱۳

اضف الدوله حاکم خراسان ایرانیان را مثل مرغ خانگی به روسها می فروشد

آذربایجان، ۱۳ (۱۵ ربیع الثانی۱۳۲۵/۲۸ مه ۱۹۰۷).

«دختران نورس قوچان را مژده بادا»

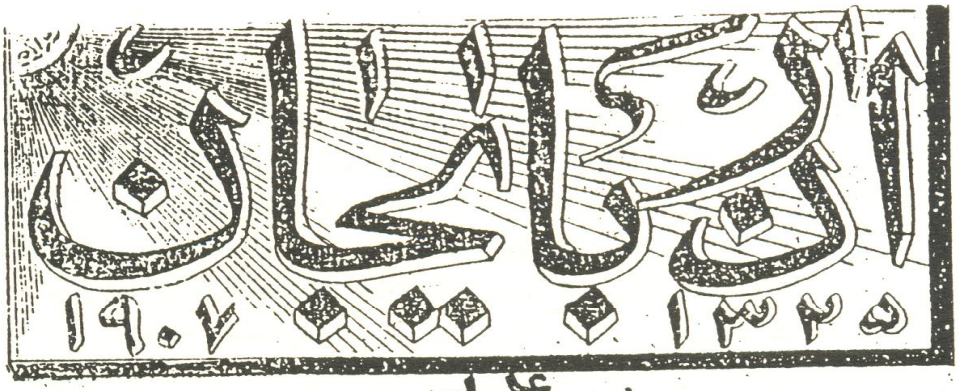

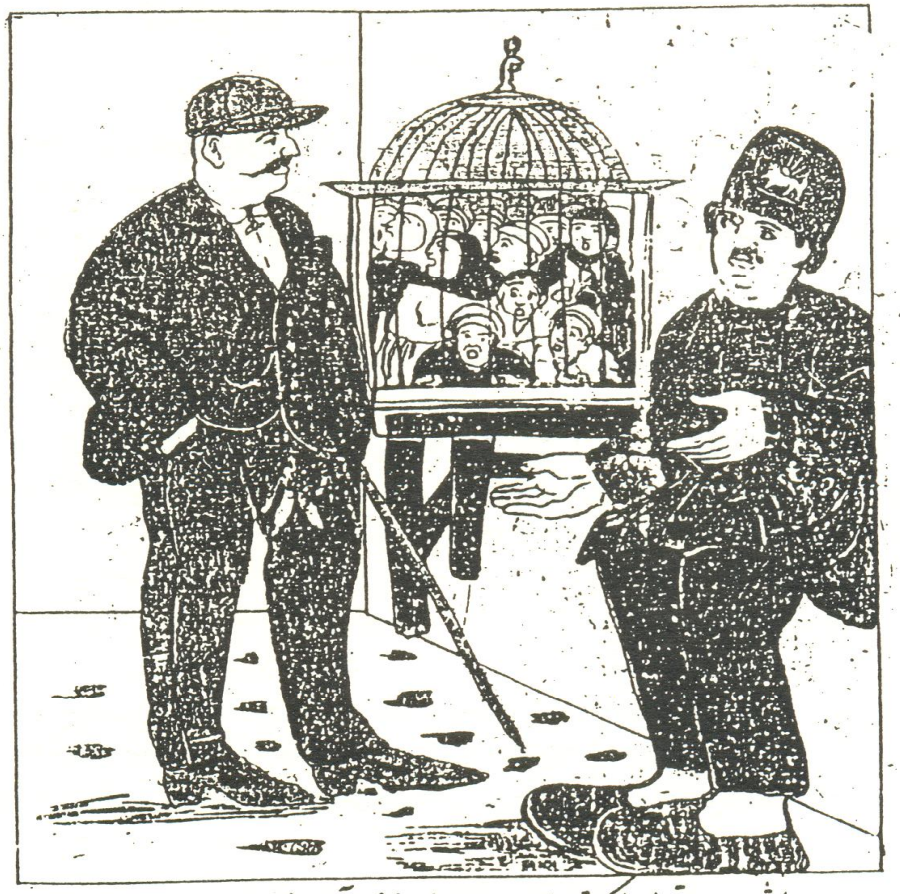

شجاع الدوله حاکم قوچان در اسیر فروختن آن نوجوان

آذربایجان، ۱۴ (۲۴ ربیع الثانی۱۳۲۵/۶ ژوئن ۱۹۰۷).

حقیقت اصلاح کلیهٔ امورات داخله را می خواهند. ختم عمل تیولات را می خواهند. اصلاح تفاوت عمل و تسویه بودجه و سایر مطالبی که مدتها است در مجلس شورا و انجمنها گفتگو و مطرح کرده اند. . . . در این وقت سعدالدوله از مجلس بیرون آمدند و جماعت را خواستند، زبان نصیحت گشودند. بدواً از همراهی ملت اظهار امتنان کردند و بعد از بیانات مفصل چند روزی مهلت خواستند که صبر کنند «تا ما ترتیبات اصلاح این کار را مرتب داشته، مشغول کار شویم.» . . . قرار شد در این روزها در عدلیه آصف الدوله و سالار را استنطاق نمایند. اظهار داشتند که با حضور جماعتی از نمایندگان ملت و هیئتی از وکلاء و وزرا، آصف الدوله و سالار مفخم را تحت استنطاق خواهند آورد. هر کدام که مرتکب این حرکت و اسباب فروش دختران قوچانی شده اند، بعد از استرداد اسرا، به مجازات قانونی خواهند رسید.[۲۵]

لغو مناسبات تیولداری و روش تسعیر خود بی ربط به بحثهای دختران قوچان نبود. لایحه ای که ناصر الملك وزیر مالیه به مجلس شورای ملی تقدیم کرده بود، توجه خاصی به وضع خراسان مبذول می داشت. ماده سوم پیشنهادی اصلاحات مالیه مبنی بر آن بود که:

دو سال قبل از این چند نفر ممیز خراسان رفتند و در سیستان و قوچان و غیره هشتاد هزار تومان اضافه از سابق بازدید نمودند و بر مالیه آنجاها افزودند. ولی آصف الدوله سی هزار تومان از آن هشتاد تومان را به اسم خودش و پسرهایش و بستگانش فرمان اضافه مواجب و مستمری و غیره صادر کرده و چون به هیچ وجه استحقاق نداشته اند باید به وزارت مالیه نوشته شود که آن سی هزار تومان را برگردانند.[۲۶]

ماده بعدی نیز به خراسان مربوط می شد: «(چهارم) تفاوت ممیزی خراسان است که هنوز در دستور العمل آنجا نوشته نشده، باید نوشته بشود و از این باب دیناری مواجب به اسم اشخاص منظور نگردد.» (*مذاکرات*، ص۱۲۶)
مجد الاسلام کرمانی در گزارش خود از این بحثها و در تأیید لغو مناسبات

۲۵. محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، صص ۲۸۵ ـ ۲۸۴.

۲۶. *ندای وطن* ۱: ۱۸ (۱۱ صفر ۱۳۲۵/ ۲۶ مارس ۱۹۰۷): صص ۳-۱. نقل از ص ۱.

تیولداری چنین به خوانندگان *ندای وطن* توضیح داد:

> در تمام ولایات ایران سه قسم مالیات از رعیت گرفته می شود: قسم اول آن مالیاتی است که . . . بر هر قریه و مزرعه جمع نموده اند . . . و آن را اصل مالیات می نمایند. قسم دویم آن است که هر حاکمی که حکومت شهری را استدعا نموده و به او نمی داده اند، مبلغی اضافه از مأخذ دستورالعمل دولتی قبول کرده تا آنکه حکومت را به او بدهند. . . . این قسم مالیات را تفاوت عمل می نمایند. . . . قسم سیم عنوان عوارضات اسم و عنوان مخصوصی ندارد بلکه در هر جا مباشرین جزو به اسامی مختلفه می گیرند.[۲۷]

وی در پایان گزارش خود افزود:

> در مسئله سیم هم همگی با صدای بلند فریاد زدند که البته باید برگردد و آصف الدوله با آن خدمات نمایان که به دولت و ملت کرده است مستحق این است که تمام آنچه از مال دولت و ملت خورده پس بدهد و شرحی تجلیل از آصف الدوله نمودند که ما از درج آنها می گذریم.[۲۸]

«شورش و انقلاب مردم» در خارج از مجلس توأم با پیگیری ماجرا در درون آن بود. در جلسهٔ ۱۳ صفر، آقا سید حسین پرسید: «حال سه ماه است در خصوص اسرای قوچان و آصف الدوله گفتگوها شده. چرا تا به حال از وزیر داخله خواسته نشده که چه اقدام کرده اند و الان سه روز است آصف الدوله آمده است. چه کرده اند؟ باید اسرا برگردند. علاج این کار چیست؟» (*مذاکرات*، ص ۱۲۰) در جلسهٔ بعد (شنبه ۱۵ صفر ۲۷/۱۳۲۵ مارس ۱۹۰۷)، بار دیگر بحث بی نتیجه ماندن این موضوع زمینه ای برای مشخص تر کردن ویژگیهای نظام مشروطه فراهم آورد:

> آقا میرزا ابوالحسن خان ـ عرض دارم در چند روز قبل در مسئله قوچان اینجا مذاکره شد، گریه ها کردند، رقّتها دست داد، به وزارت داخله نوشتند، هنوز اثری نبخشیده. می گویند حکومت خراسان چهار روز است وارد شده. اگر

۲۷. *ندای وطن* ۱: ۱۸ (۱۱ صفر ۱۳۲۵/ ۲۶ مارس ۱۹۰۷): ص ۲.

۲۸. همانجا.

آقایان همراه هستند وزیر داخله را بخواهند و بپرسند چه اقدامی در این خصوص کرده اند. *مسئله که در مجلس شورای ملی مذاکره می شود باید منتج نتیجه شود.*

. . .

وکیل التجار ـ این را باید دانست که بی نتیجه ماندن کارها تقصیر خودمان است. منحصر به مذاکرات نیست که بی نتیجه می ماند، بلکه سایر کارها هم که اخذ رأی می شود همینطور بی نتیجه می ماند. اگر آن قانون راشی و مرتشی که وضع شده، نوشته می شد، به صحهٔ همایونی می رسید، امروز این طور باز منصب فروشی و حکومت فروشی نمی شد.

سعد الدوله ـ . . . آیا نباید انجمن تحقیقی معین شود که رسیدگی نمایند به کارهای این حکومتها با حضور مدعیهای آنها؟ خود حکومتها هم می گویند تقصیر ما چیست؟ چه جواب خواهید داد؟

آقا سید حسن تقی زاده ـ *تکلیف مجلس دو چیز است وضع قانون و نظارت قانون. نظارت اهم است اگراین طور نباشد مجلس می شود اطاق دفتر عرایض* . . . در باب حکومت خراسان و مسئله فروختن دخترها وزیر داخله باید محکمه تشکیل نماید که تحقیق شده و مجازات داده شود. به هیچ کدام اینها اقدام نشد.

سعد الدوله ـ اتصالا رعایا اینجا هستند و جلو وکلا را می گیرند. رعایای عراق از دست حاج آقا محسن و رعایای شیراز از دست قوام الملك . . . *باید انجمن تحقیق منعقد شود که رسیدگی نماید.* رعایا عارض و حکام خودشان عارض که ما مظلوم واقع شده ایم. حالا که عدلیه منعقد است و خوب هم کار می کنند. . . .

احسن الدوله ـ خیلی مزه دارد که بعد از اینهمه گفتگو هنوز مشتبه است و نمی دانیم که این وزرا به این رنگ و روغنها رنگ بردار نیستند؛ چنانچه تا حال هرچه گفته شده نشنیده اند، یعنی گوش شنوا ندارند. . . .

. . .

آقا سید حسن تقی زاده ـ . . . این مطالب را روی هم بگذارید یك کلمه می گویم و آن یك کلمه این است که در خصوص مسامحه وزرا یا مأمورین آنها یك سدی گذاشته شود . . . وزیر داخله و وزیر عدلیه کی حکومت خراسان را مجازات داده و اسرا را استرداد خواهند نمود؟ *باید حدی معین شود برای اینها اگر معین نشود نمی شود.* . . .

آقا میرزا ابوالحسن خان ـ اینکه در باب اسرای قوچان و آصف الدوله عرض کردم در روزنامه (طیمس انگلیس) خوانده ام که عین مذاکرات این مجلس را تماماً نوشته، حتی مسئله آن دخترهایی که در تفلیس فروخته شده و چهارصد و چیزی بالا دخترها که به ترکمانان فروخته اند. . . و آن این است: (حکام بلاد از رعایا پول می خواهند و رعایا برای دادن پول باید اطفال خود را بفروشند) در این صورت همچو مطلب مهمی که در چنین روزنامه که در تمام دنیا مشهور است درج و منتشر شود، ما او را مسکوت عنه بگذاریم، محل ایراد و ملامت مردم تمام ممالك دنیا خواهیم شد. *البته باید وزیر داخله را خواست و جداً مطالبه کرد که در این خصوص چه اقدامات کرده اند.*[۲۹]

در پایان جلسه مجلس تصمیم گرفت وزیر عدلیه و وزیر داخله و وزیر مالیه را به مجلس فراخواند. وزرای مزبور در جلسهٔ سه شنبه ۱۸ صفر حاضر شدند. در این جلسه به چند وجه قدرت مجلس در مقابل وزرا و شاه مورد آزمون و کشمکش شد. احضار آصف الدوله، اگرچه به تقاضای وزیر داخله و از راه صدور دستخط ملوکانه روی داده بود، از جانب مشروطه خواهان پیروزی قدرت مردم و ضرورت راه و رسم عدل مشروطه دانسته شده، نشانهٔ تبعیت وزرا از مجلس شد. وکلا عزل حکام را نتیجهٔ «اجماع مردم» ـ که می تواند با تکیه به معنای فقهی اجماع معنای رأی عموم باشد و یا به معنای خاص تجمع مردم و فشار بر مجلس ـ خواندند. در سطوح مختلف، وکلا برای وزرا تعیین تکلیف کردند. به ویژه در مورد «دخترهای قوچان». برای رعایت اصول جدید عدل مشروطه مجلس از وزیر عدلیه خواست که کمیسیون مخصوصی برای رسیدگی به این مطلب تشکیل شود. در ابتدا رئیس مجلس مواردی را که وکلا از وزرا سؤال دارند مطرح کرد: «دو فقره هم راجع است به آصف الدوله و استرداد اسرا. سعدالدوله می خواهند این سؤالات را بنمایند.» ولی سعدالدوله مطلب را به این فقره محدود نمی دانست و بحث را به برخی «سؤالات اصلی»، «حقوق دولت و ملت»، کشاند:

سعدالدوله ـ سؤالات منحصر به همینها . . . نیست. چند فقره سؤالات

۲۹. *مذاکرات*، صص۱۲۱ـ۱۲۰، تاکیدها از من. در روزنامهٔ *تایمز* لندن، تحت عنوان اخبار ایران، خبرهای مذاکرات مجلس نیز گزارش می شد. در دو شماره، بحثهای مربوط به دختران قوچان گزارش شده است. بنگرید به:
The Times, February 22, 1907, p. 5; and February 27, 1907, p. 5.

اصلی است که باید استفسار شود. اولا عموما عرض می کنم *وزراء حافظ حقوق دولت و ملت هستند و این مجلس مجلس سیاسی مملکت است.* . . . این اوقات کارهای عمده اتفاق افتاده از جمله عزل شاهزاده ظل السلطان و حکومت تنکابن و خراسان. *اینها را کی عزل کرد؟ دولت عزل کرد یا مردم اجماع نموده عزل کردند؟* البته نباید مغرور شویم که از اجماع مردم شد، *بلکه دولت عزل کرد برحسب اجماع مردم و استدعای مجلس.* هرگاه وزرا حاضر می شدند و اسناد دفاعیه اظهار می داشتند و تحقیقات به عمل می آمد، شاید بعضی یعنی همین حکام معزول امروز بعضی گفتگوها نکرده و طعن نمی زدند که ما را به جهت چه معزول کردید؟ *گمان نمی کنم حالا دیگر صحیح باشد با سلطنت مشروطه (و کنستیتوسیون) بدون استنطاق و تحقیق کسی معزول شود.* چون وزارت داخله حاضر نشدند و اسناد دفاعیه حاضر نکردند. . . . آن چیزی که راجع به وزارت عدلیه است بدواً کمیسیونی تشکیل بدهند، در خصوص این حکام معزول شده، که در آنجا تحقیق شود. اگر تقصیر داشته اند، معزول شده اند بسیار خوب والا ترضیه بخواهیم. *مگر ما نمی خواهیم ترقی نمائیم؟ مگر ما نمی خواهیم مملکت ما ترقی نماید؟ مگر ما نمی خواهیم اشاعه عدل و مساوات* شود؟

وزیر عدلیه ـ آنچه که نسبت به عدلیه گفتید، البته همه می دانید ده پانزده روز است که عدلیه به من رجوع شده. . . . دوم کاری که کردم از اشخاصی که ترکی و عربی و فرانسه خوب می دانند کمیسیونی ترتیب داده، راحتی آنها را فراهم کرده، مشغول ترجمه قوانین هستند . . . این کارها مدت و مرور زمان می خواهد. معهذا چون تراکم عارضین زیاد و بعضی عرایضی که فوتی بود برای رسیدگی به آنها ترتیب چند اطاقی داده و عرض حال و احضار نامه چاپی قرار گذاشته. (*مذاکرات*، صص۱۲۴-۱۲۳، تأکید از من.)

پس از ماهها «مذاکرات» بی نتیجه، سعدالدوله دیگر حاضر به قبول «مدت و مرور زمان» نبود:

سعد الدوله ـ این ترتیبات را شنیده ایم بسیار خوب است . . . ولی نمی شود مردم را معطل گذاشت. عجالتاً یك کمیسیونی ترتیب بدهید، به جهت همین حکام و به رعایا بنویسید هرکس عرض و تظلمی دارد بیاید اینجا رسیدگی و احقاق حق شود. اما یك مسئله ای است که خیلی اهمیت دارد و آن

رشوه است، . . . هر وقت توانستید رشوه را از میان بروید آن وقت این مملکت ترقی خواهد کرد.

وزیر عدلیه ـ . . . . من یك نفر قول می دهم و متعهد می شوم یك دینار یك شاهی خودم و کسانم تا حال نگرفته اند و نخواهند گرفت. حال کسی محرمانه گرفته است، نمی دانم.

سعد الدوله ـ اینها را نمی توان قبول کرد. *وقتی که یك وزیری مقابل همچو مجلس پارلمانی مسئولیت قبول کرد باید از هر جهت امورات وزارتخانه خود را مرتب نماید* و قطع رشوه یك راهی دارد و آن دادن مواجب است به اجزاء به اندازه کفاف . . . . بعد از تشکیل دادن کمیسیون حکام بعضی عارضین اینجا هستند که نمی توانیم بگذریم . . . اینها را جناب رئیس رجوع می کنند به وزارت عدلیه. *طوری بفرمائید که دیگر کسی از متظلمین اینجا نیاید. این مجلس که عدالت خانه نیست.* و از جمله چیزهایی که خیلی اهمیت دارد مسئله خراسان است و استرداد اسرا و مسئله مسئله شرعی و عرفی ما است. در *این خصوص ترتیباتی که می دهید راپورتش را البته به مجلس خواهید داد* و جناب وزیر داخله جواب سؤالات مرا ندادند. (مذاکرات، ص ۱۲۴، تأکید از من.)

پس از این سؤال و جواب با وزیر عدلیه، و پافشاری مجلس که وزیر عدلیه گزارش کارها را به مجلس بدهد، نوبت به بازخواست وزیر داخله رسید:

آقا میرزا ابوالحسن خان ـ . . . . پریروز در مجلس صحبت از اسرای قوچان و آصف الدوله شد و قرار شد از جناب وزیر داخله استفسار شود که در این خصوص چه اقدام کرده اند. حال می خواهیم بدانیم چه اقدامی شده تا همانطور که تفصیل اسرا و فروش دخترها در روزنامه ها درج و منتشر شده، همانطور هم عدالت اعلیحضرت را در استرداد اسرا نوشته و منتشر سازند.

وزیر داخله ـ استرداد اسرا تهیه لازم دارد. اما در باب آصف الدوله. چند مجلس با او گفتگو شد. می گوید «کمیسیونی از وزرا و سایرین در دربار یا در عدلیه بشود. اگر مدلل کردند که این کار به توسط من شده از تمام شئونات خود معزول و هرچه بگویند حاضرم.»

آقا میرزا ابوالحسن خان ـ اما در خصوص آصف الدوله مگر حضرتعالی خاطرتان نیست. آن روز در مجلس در این باب گفتگو شد، گفتید آصف

الدوله تقصیر کرده و از این جهت معزول شد. . . . در باب استرداد اسرا فرمودید تهیه لازم دارید. قبول داریم ولی آن کسی که مرتکب این کار شده به آن شخص چه مجازات داده شد.

وزیر داخله ـ مجلسی از وزرا ترتیب دادیم. بعد از مذاکره و مشاوره راپورت آن نوشته شده و موشح به دستخط همایونی گردید. باید مجری شود.

آقا میرزا محمود ـ . . . چندی قبل امیراعظم تلگراف نموده بودند که این کار را سالار مفخم کرده است. در این صورت عرض می نمایم آیا به قانون اسلام این شخص چه مجازاتی باید بشود؟

وزیر عدلیه جواب دادند هرچه حجج اسلام معین نمایند. و بعد راپرت وزارت داخله در باب استرداد اسرائی که موشح بود به دستخط همایونی قرائت شد که نتیجه و خلاصه آن قریب به این مضمون بود. تمام وزرا اینطور رأی دادند که به جهت وجه مخارج استرداد اسرا سی و پنج هزار تومان حکومت همان وقت قوچان و بجنورد بدهند . . . و این سی و پنج هزار تومان به استراباد نزد شخص امینی فرستاده می شود که به توسط امیر اعظم به مصارف قشون کشی برسد . دستخط همایونی به طوری که نوشته شده معمول و مجری شود و در این موقع مذاکره و مشاجره زیاد به میان آمد. آقای سعد الدوله اظهار داشتند که *در کدام محکمه حاکم قوچان و بجنورد و خراسان را محاکمه کرده اند که ببینم مجازات آنها همین است؟* (*مذاکرات*، صص ۱۲۵-۱۲۴، تأکید از من.)

اگرچه مذاکرات این جلسه از نظر روشن کردن مسئولیت تک تک وزرا و وزارتخانه ها در مقابل مجلس مهم بود، ولی از لحاظ پیگیری مسئولین «ماجرای قوچان» مذاکرات این جلسه بدون تصمیم خاصی تمام شد.

حکایت دختران قوچان و ناتوانیهای مجلس

بی نتیجه ماندن پی در پی مذاکرات مجلس در زمینهٔ چگونگی رسیدگی به ماجرای دختران قوچان و زنان باشقانلو نشانهٔ آن بود که آزمون قدرت بین «صدای

ملت» و وزرا توازن ساده و تعیین شده ای نداشت؛ سنجشهایی متغیر و تغییرپذیر بود. چند روز بعد، ۲۹ صفر، بحثها از سر گرفته شد. یکی از وکلا از رئیس مجلس پرسید:

در باب حضور آصف الدوله جهت رسیدگی و استرداد اسرا جواب چه می فرمائید؟ جواب داده شد که یادداشت شده به وزارت داخله در این خصوص اخطار شود. یکی از وکلا اظهار داشت چند روز قبل که در این باب مذاکره به میان آمد قرار شد آصف الدوله اینجا حاضر شده، با حضور وزارت عدلیه با چند نفر از طرف ایشان در اطاق علیحده رسیدگی و تکلیف معلوم شود. یکی دیگر اینکه آصف الدوله در مجلسی اظهار داشته که «سلطنت ایران مشروطه شده به من ربطی ندارد من از استبداد خودم دست برنمی دارم.» . . .

آقا میرزا سید محمد مجتهد ـ اما آصف الدوله مکرر به من پیغام داده است که «من حاضرم در هر جا که بگویند حضور به هم رسانیده، آنچه به گردن من وارد بیاورند از عهده برآیم.» در این صورت او شخص عاقلی است، نباید چنین حرفی زده باشد. البته اگر چنین اظهاری نموده باید جزای او را داد. . . .

بعد چنین عنوان شد سردار افخم لاریجانی که سابق حکومت استرآباد را داشت، در مسئله اسرا اطلاع کامل دارد و راه استرداد آنها در دست او آسان است. خوب است وزارت داخله در مجلس حضور به هم رسانیده و او را هم بخواهند که در این خصوص گفتگو شده، قراری گذارده شود و شاید غیر از پول دادن راه دیگری داشته باشد. (*مذاکرات*، ص۱۳۱)

در اینجا بحث از استرداد اسرا به کارکرد مجلس و وزرا کشانده شد. آقا سید عبدالله ابراز داشت که مردم می گویند «مجلس خوب کار نمی کند» و خود افزود که «ما وکلا هنوز معنی اصلی وکالت را نمی دانیم. وکیل ملت باید تمام اقوام و کسان و پدر و برادر خود را فراموش کرده و از هرمنفعتی که دارد دست کشیده، جز کار کردن برای ملت کار دیگری برای خود فرض نکند.» (*مذاکرات*، ص۱۳۱) پس از بحث در بارهٔ افزایش ساعات کار مجلس، «بعضی اظهار داشتند طرف ما هیئت وزراست. یا باید آنها تنظیمات ادارات خود را نوشته به مجلس بفرستند که مطرح شود، یا باید کمیسیونی از وکلا تشکیل یافته، در اینجا این تنظیمات را بنویسند. والا ما قانون داریم و شرع مطهر چیزی از حیث قوانین فروگذاشت نکرده، حال وزرا تکاهل نموده، تنظیمات ادارات خود را نمی نویسند، باید هیئتی از طرف مجلس معین

شده، بنویسد. در این صورت این همه نشستن ما در مجلس چه فایده دارد؟»
(*مذاکرات*، ص۱۳۲) آقا سید عبدالله مجتهد پرسید:

«وزرا کی تکاهل کرده اند؟ هر وقت تکاهل کردند ما حاضریم که از آنها اقدام به کار را بخواهیم. پس ما برای چه به این مجلس می آییم؟ فقط برای حفظ حقوق این مجلس مقدس است که حاضر می شویم.»
بعضی از وکلا جواب دادند در خصوص آصف الدوله که خائن یك ملت است، این همه گفتگو شده، چه اقدامی از طرف وزرا شده؟ عمده جهت و نکته این است که نه وکلا خود را ملزم در کار مجلس می دانند و نه رؤسا. این مجلس وقتی مجلس می شود که وکلا کار این مجلس را مثل نماز واجب بدانند. (*مذاکرات*، ص۱۳۲)

آقا سید عبدالله پاسخ داد:

پیش، عقیده بنده این بود که در هرجا کاری خلاف قانون می شود، از طرف دولت است. ولی حالا می گویم که از طرف مجلس است. تا کی باید مسامحه نماییم؟ با هر وزیری گفتگو می نماییم جواب صحیحی نمی دهد . . . تمام اینها را می توانیم به یك فصل که در نظامنامه اساسی اضافه کرده اند، علاج نماییم و آن این است هر وزیری که یك مطلبی به او سه دفعه اخطار شد اقدام نکرد باید عزل او را خواست. (*مذاکرات*، ص۱۳۲)

مسئله جوابدهیِ وزرا در مقابل مجلس در مجلس اول مبحث مورد مبارزه و مشاجرهٔ دایم بین این دو نیرو بود و از راه این مشاجرات هر یك حیطهٔ قدرت خود را شکل می داد. این سنجش قوا شاید بیش از هر مورد دیگر بر متن بحثهای مربوط به دختران قوچان و زنان باشقانلو شکل گرفت. بازخوانی مذاکرات مجلس، نود سال پس از این مشاجرات، اگر ملال آور نباشد به نظر غیرعقلانی و بی منطق می نماید. گهگاه یك بحث بارها تکرار می شود، بدون آنکه به تصمیم مشخصی منجر شود. وکلا از یك بحث به بحث دیگر رفته، دوباره به بحث چند جلسهٔ پیش باز می گردند. ولی این بحثهای تکراری غیرعقلانی و بی منطق نبود: اجرای مکرر، تمرین نمایشِ متنی تازه بود که وکلا و وزرا فی البداهه و در آنِ واحد هم می نوشتند، هم تمرین می کردند؛ به اجرا می گذاشتند و تغییر می دادند؛ آفرینش متنِ نظام نوی سیاسیِ

مشروطیت بود.
در جلسهٔ سه شنبه ۹ ربیع الاول ۱۳۲۵ (۱۹ آوریل ۱۹۰۷) یکی از وکلا چنین عنوان کرد:

«چنین مذاکره شد که در مطلب اهم حرف بزنیم. حال سه ماه است که از وزارت داخله استرداد اسرای قوچان را خواسته ایم. کو؟ چه کرده اند؟ و چه اقدام نموده اند و چند دفعه وعده دادند؟ کدام نتیجه را بخشید؟ آیا این مطلب مهم نیست؟» جواب داده شد که هر وقت از استرداد اسرا صحبت می شود پای آصف الدوله را داخل نموده، مذاکره او می شود که باید در مجلس حاضر شود یا نشود و مطلب شخصی شده، مقصود از میان می رود. ما باید به هر طوری که هست استرداد اسرا را جداً بخواهیم. گفتند تا وزارت داخله را نخواهیم به جهت استرداد اسرا، تکلیف معلوم نمی شود. پس خوب است برای روز پنجشنبه دعوت شود. (*مذاکرات*، ص۱۴۷)

گذشته از مبارزهٔ قدرت میان مجلس و وزرا، مسئلهٔ جوابگوییِ اشرافیت مطرح بود. طفره رفتن آصف الدوله در شرایط سیاسی روز تنها یك معنی می توانست داشته باشد: قانون مردم و اشرافیت دو قانون جدا هستند. اشارهٔ وکلا به این شایعه که آصف الدوله گفته است «سلطنت ایران مشروطه شده به من ربطی ندارد، من از استبداد خودم دست برنمی دارم» بیان این مشکل بود که قدرتمداران کهن به این آسانی حاضر به واگذاریِ قدرت و امتیازات خویش نبودند، مجلس و شیوه های حکومتیِ تازه را به بازی نمیَ گرفتند. *آذربایجان* به طنز نوشت که آصف الدوله ملت را مدیون و ممنون خویش نیز می داند:

آصف الدوله در برائت ذمهٔ خود صریحاً بیان می نماید ایرانیانی که من در محل مأموریت خود فروخته ام انکار ندارم، ولی چیزی که ملت را مشتبه گذاشته همانا مسئله قیمت است که عوام هنوز ملتفت نشده و باعث هیجان مجلس می شوند و حال آنکه من خدمتی به دولت کرده، از چهار تومان الی ده تومان هر نفری را فروخته و وجه گرفته ام. ولی مفرضین که هر یکی را بیست و سی تومان قلمداد کرده اند باید ترضیه بخواهند، در حالتی که در بلوچستان مضنه دو تومان است و خواهش دارم که مجلس در این باب تحقیقات به عمل

آورد و از مغرضین هم مجازات به عمل آید.[۳۰]

در مقالهٔ دیگری از قول «خبرنگار بی سیم ما» در تهران مذاکرات هیأت وزرا و تجاهل آنان در مورد دخترفروشی در خراسان چنین به سخره گرفته شد:

چند روز بود که هیأت وزرا در دربار همایون در فروش دختران توابع مملکت خراسان سخت مذاکرات نموده و موقع جغرافی بجنورد را زیر بحث آورده و می خواستند صریحاً بفهمند که آیا حقیقتاً بجنورد از توابع آذربایجان است و یا اینکه کرمان که مأموری معین شده و از پی تحقیقات برود. بعد از مباحثات زیاد وزیر داخله دو ساعت مبهوت مانده و قرار داد که شبانه که از فرزند غیررسمی خود که معاون وزارت است تحقیق نموده و تحصیل جواب نماید. فردای همان روز با کمال بشاشت خبر آورد که قرار بر این گذاشتیم که مسیو نوز را خواسته و حل این مشکل را از او طلب نمائیم. شاید در آنجا گمرکخانه داشته باشد.[۳۱]

نویسندهٔ دیگری در مقاله ای که به شکل نامهٔ اعتراضیِ یك خواننده به «جناب مدیر محترم» *آذربایجان* نوشته شده بود، نوشت:

واقعا از روزنامه های ایران عموماً و از جریدهٔ آذربایجان شما خصوصاً چیزی نفهمیدیم الا اینکه برداشته صفحات روزنامه را با اخبارات دروغ و نسنجیده پر کرده و با بعضی مطالبی که ابداً به درد دنیا و آخرت ما ایرانیان نمی خورد خاطر پریشان خوانندگانش را پریشان تر می نمایید. مثلا برداشته و می نویسید که آصف الدوله دخترهای خراسان و قوچان را فروخت. خوب فروخت و ما هم می دانیم فروخته است. اولا اینکه به عالم روزنامه نویس چه ربطی دارد که آصف الدوله در خراسان دخترها را فروخته؟ مگر روزنامه نویس حاکم مملکت است که به کارهای دولتی مداخله نماید؟ فرضاً بگوییم که حق دخالت را هم دارند. پس چرا صدق مطلب را نمی نویسند؟ چرا ملتفت نمی شوند که اقلاً این روزنامه های شما به نصف کرهٔ ارض می رود و در هر جا می خوانند. فلان

۳۰. *آذربایجان*، ۹ (۷ ربیع الاول ۱۳۲۵/۱۷ آوریل ۱۹۰۷): ۷.

۳۱. «اخبار متفرقه»، *آذربایجان*، ۱۱ (۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۵/۶ مه ۱۹۰۷): ۳.

روس و انگلیس و ارمنی از کجا بفهمد که آن بیچاره من جمیع الجهات هزار و هشتصد نفر را فروخته و شما که در روزنامه های خودتان با لفظ «دخترها» که علامت جمع است شرح داده و نوشته اید آیا ملاحظه نمی نمایید که خوانندگانش خیال خواهند کرد که آن بیچاره تمام دخترهای خراسان را فروخته به روسها و ترکمنها؟ آنوقت شماها در پیش نفس خودتان مسئول نخواهید بود؟[۳۲]

اینکه جراید مبحث فروش دختران قوچان را با جوش و خروش، به زبان جدی و به طنز سیاسی، به نظم و به نثر، به نوشته و کاریکاتور، دنبال می کردند، مجلس را نیز زیر فشار دنبال کردن این مطلب نگاه می داشت و به وکلایی که همان جوش و خروش را در داخل مجلس داشتند نیروی دنبال کردن این ماجرا را می بخشید. در جلسهٔ شنبه ۱۳ ربیع الاول ۱۳۲۵ بار دیگر بحث مجلس به اسرای قوچان اختصاص یافت و سرانجام به دو تصمیم منجر شد. زمینهٔ آغاز بحث خبری بود از استرآباد مبنی بر استرداد چند نفر از اسرا، ولی مضمون مورد مشاجره باز هم کشمکش بین مجلس و وزرا شد. استرداد دختران قوچان بار دیگر متن آزمایش پاسخگویی دولت در مقابل ملت شد:

یکی از وکلا عنوان اسرای قوچان را نموده، چنین بیان کرد که شش نفر از اسرای قوچان برگشته اند. باید از این حیث از وزارت داخله اظهار امتنان نمود. آقای دکتر ولی الله خان در این موقع این عنوان را کردند که نواب والا امیرخان سردار . . . در دو هفته قبل، هفت نفر زن که در جزو اسرای قوچان محسوب می شدند، استرداد کرده اند و دوتای از آنها از خراسان است، دو تا از حوالی استرآباد، یکی از قزوین و یکی هم از ساوجبلاغ مکری. . . .

یکی از وکلا ـ معلوم می شود این هفت نفر ربط به اسرای قوچان ندارد. باید از جناب دبیرالملك که معاون وزارت داخله هستند، جویا شد چه اقدام در این خصوص شده؟

دبیرالملك ـ از بابت اسرا یك اردویی امیراعظم زده و مشغول حرکت هستند و از قرار تلگرافی که امیراعظم کرده اند پول لازم است و آن قرارداد را هم که وزارت داخله راپورت داده بود مجلس قبول نکرد که پول از آن دو نفر گرفته شود. (*مذاکرات*، ص۱۵۲)

۳۲ـ *آذربایجان*، ۱۴ (۲۴ ربیع الثانی ۶/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۳ و ۶. نقل از ص۳.

علاوه بر این، روشن شدن حدود و ثغور وزارتخانه های مختلف نیز اکنون برای نهادینه شدن آنها ضروری شده بود:

دبیرالملك ـ تمام محاکمات که با وزیر داخله نیست و محاکمات عالیه هم که حالا نداریم. اگر با عدلیه است دیگر ربطی به وزارت داخله ندارد. از ما عزل حکومت بود، عزل کردیم. وانگهی این مسئله از سه سال قبل شده، آن وقت مسئولیت نبود. حالا که مسئولیت به میان آمده ما بدینجا رسانیده ایم. . . . علی العجاله شق ثالثی نیست. امیراعظم پول خواسته. یا اینکه تصدیق نمایید از آن دو نفر پول گرفته شود یا واگذار کنید خود وزارت داخله به هر عنوان هست پول را بگیرد. (*مذاکرات*، ص۱۵۲)

وکلا از سویی بازخرید اسرا را صحیح نمی دانستند، ولی از سوی دیگر به لحاظ ضعف قوهٔ نظامی دولت و خطر امکان درگیری با ارتش روسیه، فرستادن قوای نظامی را هم چاره نمی دیدند:

یکی از وکلا چنین جواب داد چطور می شود تصدیق کرده، پول داد، اسرا را گرفت. فردا ترکمان بیاید باز ببرد؟ پس قوهٔ قهریه شما چه شده.
یکی دیگر از وکلا بیان نمود که این فرمایشات صحیح است وقتی که یکی از رعایای خود خاك مرتکب جنایتی شد البته باید به قوه جبریه جزا داد. اما اینجا یك نظر پلتیکی در میان است و امروز سرحد بودن استرآباد را با دولت همجوار می دانید. پس خوب است امروز به هر طوری هست، بدون قوه جبریه پس گرفته شود . . . . عقیده من این است که اگر پنج هزار نفر هم کشته شود و اسرا استرداد شود بهتر از این است که با پول پس گرفته شود. (*مذاکرات*، ص۱۵۲)

در اینجا بار دیگر بحث وکلا به حیطهٔ حقوق و تکالیف مجلس به عنوان قوه مقننه باز گشت:

یکی از وکلا چنین عنوان نمودند که تکلیف ما نیست این حرفها را بزنیم. تکلیف ما وضع قانون است. *تکلیف شما در هیئت وزرا مسئول صحیح بودن است . . . در این مسئله دو ماه است که اوقات خود را ضایع کرده اید و*

حال آنکه در هیچ جا معمول نیست که همیشه مجلس به این طور کارها برسد. . . . مجلس. . . اخطار نماید به وزارت داخله یا به هر وزارتخانه که راجع است. اگر اقدام کرد خیلی خوب. والا باید مجلس را متقاعد نماید که چرا اقدام نکرده یا اینکه باید استعفا بدهد . . . .

ویکی دیگر از وکلا اظهار داشت ما وکلا که جمع شده ایم اینجا یك تکلیفی داریم. حتی الامکان باید این خدمت را به طور صلاح انجام بدهیم. من می گویم این مجلس هم به تکلیف خود عمل نکرده. اول تکلیفِ مجلس وضع قانون است. (*مذاکرات*، ص۱۵۲)

باآنکه وکلای مجلس می کوشیدند بیشتر و بیشتر حیطهٔ تکالیف مجلس را به قانونگذاری محدود کنند، ولی در این دورهٔ اولیه از نخستین مجلس مشروطه هنوز قوای متمایز سه گانه در حال شکلگیری بود و از طریق همین «مذاکرات تکراری»، که گهگاه کاسهٔ صبر وکلا را نیز سرریز می کرد، این تمایزها معنا می یافت. یکی از اثرات مهم «حکایت دختران قوچان» همین بود که فراموش نشدنی بودن آن در فکر و ذکر ملت وکلا را ناچار به «تکرار این آزمونها» می کرد:

یکی از وکلای آذربایجان چنین عنوان نمود. . . گویا ما یك تقصیری داریم و آن فراموشکاری است. یك مسئله را می گوییم سه ماه می گذرد و بحران می شود. این مسئله استرداد اسرا در تمام روزنامجات دنیا نوشته شده و باید ما تعقیب نماییم و به گمان من مجازات مرتکبین مقدم است از استرداد اسرا. آن روز گفته شد مرتکبین را در محکمه که کمیسیونی هم از مجلس بشود حاضر نمایند. نکردند و نخواهند هم کرد. . . . باید به جهت انجام آن [هرکاری که به هر وزارتخانه رجوع می شود] یك مدتی معین کرد. . . پس همین طور به جهت استرداد اسرا وقت قرار بگذارید.

جواب داده شد اول تحقیق است بعد مجازات و استرداد.

. . .

یکی از وکلا اظهار کرد مکرر عرض کرده ام که کاغذ و مرکب و قلم کار نمی کند. این صحیح است مجلس باید قانون وضع کند و بنویسد، ولی آن کاغذ مجری می خواهد کاغذ کار نمی کند. امروز صراحتاً عرض می کنم این هیئت مجریه با این مجلس موافق نیست . . . .

یکی دیگر از وکلا اظهار داشت . . . برای تحقیق و مجازات دو هفته

کفایت و برای استرداد اسرا مدت زیادتر لازم دارد و گمانم این است که این دو مسئله را از هم جدا نماییم.

. . .

یکی دیگر از وکلای آذربایجان چنین عنوان نمود تا حال ده دفعه دیده ام که این مذاکره استرداد اسرا به میان آمده و حقیقتاً از حس اسلامیت خودمان تعجب می کنم. واقعا ترکمانها این زنها را برده اند و این همه مذاکره شد. چه نتیجه گرفته ایم؟ بلکه می خواهم مطلب را برگردانم. آخر آنها هم خواهران ما هستند. اگر حس اسلامیت داشته باشیم نباید ماها بخوابیم. من نمی دانم چرا آنقدر بی غیرت شده ایم. چرا اسلامیت ما ضعیف شده ؟ (*مذاکرات*، صص۱۵۳-۱۵۲، تأکید از من)

سرانجام در این جلسه، بنا به پیشنهاد رئیس مجلس و به اتفاق آرا تصمیم گرفته شد:

اولا اشخاصی که مظان ارتکاب هستند باید در محکمه عدلیه حاضر شده، محاکمه شوند. پس از ثبوت و تحقیق به مجازات برسند و این تحقیق و مجازات از تاریخ ذیل تا ۱۵ روز بیشتر طول نکشد. ثانیا وزارت داخله به ترتیب صحیح اقدام در استرداد اسرا نموده، از تاریخ ذیل[۱۳ ربیع الاول ۱۳۲۵] *تا ۴۰ روز تمام استرداد شوند و به هیچوجه عذر غیرموجهی پذیرفته نخواهد بود.* (*مذاکرات*، ص۱۵۳)

این تصمیم اکنون مسئله شکلگیری نهادهای عدلیه را پیش کشید:

گفته شد مدعی اینها در محکمه عدلیه کی خواهد بود؟ رئیس جواب دادند در همه جا همیشه از طرف اشخاصی که نمی توانند زور پیدا کنند و مظلوم هستند مدعی العمومی پیدا کرده اند که در محکمه ها از طرف آنها حاضر شده، مدعی می شود. حال اینجا آن ترتیب نیست. چند نفری را که آدم بصیر و امین باشند آقایان حجج اسلامیه معین می کنند که بروند در محکمه عدلیه مدعی باشند یا چند نفری از طرف مجلس بروند حاضر باشند. یکی از وکلای آذربایجان اظهار داشت یك اعلانی لازم است بشود که هرکس ادعایی دارد بیاید، شاید در عشق آباد و سایر جاها مدعی پیدا شود. (*مذاکرات*، ص۱۵۳)

روزنامه ها، برخی از پیشنهاد و عمل بازخرید اسرا انتقاد می کردند، آن را رواج برده فروشی می دانستند؛ و برخی دیگر، اگرچه از استرداد آنان خشنود بودند، نگران آن بودند که «افسوس که احدی در مقام مؤاخذه از آصف الدوله که سبب بوده است و حکومت قوچان و بجنورد که تقریباً مباشر بودند نیست.»[۳۳]

گذشته از رهیابی روابط قوه مقننه و قوه مجریه، و پاسخگویی دولت در مقابل ملت، رسیدگی به معضل دختران قوچان رهیابی روشهای قانونی جدید را نیز می طلبید؛ لزوم ایجاد منصب مدعی العموم و ایجاد رابطهٔ مستقیم بین مجلس و عدلیه و مردم از راه اعلان عمومی. تا این زمان حکایت «دختران قوچان» دیگر به همه کار می آمد. نه تنها بسیاری از روشهای حکومتی جدید از این راه ساخت و پرداخت یافته، صیقل می گرفت، هر کس برای کار خود از آنان بهره می جست. نویسنده ای که از «خواص قانون» سخن داشت نوشت: «اگر دارای قانون باشیم دوشیزگان وطن عزیز و عرض و ناموس ابنای شریف ما را به ثمن بخسی نمی فروشند که فلان الدوله را دارای کرورها و مشتی بیچارگان را نگران ناموس و عصمت.»[۳۴] زارعی از رشت به اینکه وکلای مجلس قواعد مالك رعیتی را صحه گذاشته بودند اعتراض کرده، افزود:

> البته باید امضا کنند. آخر وکیل زارعین به قانون نظامنامه [انتخابات] حق ندارد در مجلس بیاید. وکلا هم همه ملاك هستند. زارعین که به حکم جور بنده بودند به حکم ملت کنیز و غلام شدند. چه خوب بود آزادمردان در دورهٔ آزادی این بستگان به زنجیر عبودیت را خلاص نمایند یا عوض دختران قوچان بفروشند، شاید شکمی سیر و آبی به راحت بنوشند و لباسی بپوشند.[۳۵]

نامه ای از کرمان به *ندای وطن* در بارهٔ تعدیات حکام آنجا و سابقهٔ فروش رعایا در آن ولایت نوشته، و از سردبیر روزنامه، که خود اهل کرمان بود، پرسید چرا «این همه از آصف الدوله و فروختن رعایای قوچان عقب کرده و از کرمان صرفنظر

۳۳. *ندای وطن*، ۲۶ (۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵/ ۳۰ آوریل۱۹۰۷): ۳.

۳۴. «دانشمندی می نگارد»، *تمدن* ۱: ۱۱ (۲۹ صفر ۱۳۲۵/ ۱۳ آوریل ۱۹۰۷):۳-۴. نقل از ص۴.

۳۵. *مجلس* ۱: ۶۸ (۲۵ صفر ۱۳۲۵/ ۹ آوریل ۱۹۰۷): ۲.

فرموده اید؟»[۳۶]

بی توجهیهای مکرر وزارت داخله به خواستهای مکرر مجلس در مورد پیگیری مسئولان فروش دختران قوچان و به اسارت رفتن زنان باشقانلو سرانجام در روز ۱۶ ربیع الاول ۲۶/۱۳۲۵ آوریل ۱۹۰۷ به رأی مجلس مبنی بر عزل وزیر داخله انجامید؛ با ۷۹ رأی سفید (موافق)، یك رأی آبی (مخالف) و ده نفر ممتنع. (*مذاکرات*، ص۱۵۵). از آنجا که در این کابینه وزیر الوزرا و وزیر داخله هر دو یکی بود (وزیر افخم)، این رأی در واقع رأی به سقوط کابینه بود. این نخستین رأی عدم اعتماد مجلس در دوران مشروطیت بود. اگرچه مورخان اهمیت این رأی را متذکر شده اند، ولی مبحث «دختران قوچان» را که منجر به این رأی شد شایستهٔ ذکر ندانسته اند.[۳۷]

با بازگشت اتابك از اروپا کابینهٔ جدید تشکیل شد. در جلسهٔ ۲۰ ربیع الاول اتابك در مقام رئیس الوزرایی هیئت وزرای جدید را به مجلس معرفی کرد و خود وزارت داخله را نیز به عهده گرفت. وزارت عدلیه این کابینه بر عهدهٔ فرمانفرما بود. تغییر وزیر این سؤال را پیش آورد که وزیر جدید نسبت به مسئولیتهای وزیر سابق چه موقعیتی دارد. آیا در نظام مشروطه وزارتخانه داریم یا وزیر؟

پنجشنبه ۲۵ ربیع الاول، محتشم السلطنه، معاون وزیر داخله، در مجلس حضور یافت و از جانب اتابك پیام آورد که «در باب استرداد اسرا هم فرمودند خواهش شود که قبول زحمت نموده، یك کمیسیونی ترتیب بدهید. راپرتی است به نظر برسد و از روی شور و مشورت اقدام در این باب شود.» (*مذاکرات*، ص۱۶۲) تا این زمان مجلس حساسیتهای خاصی نسبت به این مسئله آفریده، و آموخته بود چگونه با طفره رفتنهای دولت مقابله کند:

آقای تقی زاده ـ یکی دیگر مسئله مجازات آصف الدوله است که مانده. چون مسئله استرداد اسرا را با مجازات آصف الدوله از هم جدا کردیم، باید سریعاً به مجازات آصف الدوله اقدام شود.

. . .

حاجی محتشم السلطنه ـ . . . این (۱۵) روز مهلت که برای محاکمه و

۳۶. *ندای وطن*، ۳۱ (۸ ربیع الثانی ۲۱/۱۳۲۵ مه ۱۹۰۷): ۳-۴. نقل از ص۳.

۳۷. بنگرید به آدمیت، *ایدئولوژی*، ج۲، صص۳۹-۳۸.

مجازات آصف الدوله معین شده در زمان وزیر داخله سابق بوده، حالا باید به اقتضای وقت تغییر داده شود.

آقای تقی زاده ـ دو مطلب است که یکی برای مجلس از اهم امور است و یکی برای دولت. اما اولی مسئله آصف الدوله است که مدت سه ماه یا بیشتر یا کمتر به مذاکره آن مشغول شدیم و در تمام روزنامه های دنیا نوشته شد. حالا باید حکماً نتیجه برای این قرار بدهیم . . . *تغییر وزارت ربط به وزارتخانه ندارد. باید تمام اجزا و دفتر آن وزارتخانه به طوری که در همه جا معمول است مشغول کار باشد* . (*مذاکرات*، ص۱۶۲. تأکید از من)

در یك ماه بعد چندین بار دیگر مسئلهٔ تشکیل کمیسیون عدلیه و تکلیف عدلیه نسبت به دادرسی و رسیدگی به محاکمه و مجازات آصف الدوله بحث شد.[۳۸] علاوه بر این، به دنبال پیشنهاد یکی از وکلای آذربایجان، در روزنامهٔ *مجلس* اعلانی بدین شرح گذاشته شد:

اخطار

از طرف مجلس مقدس شورای ملی

به عموم هموطنان و قاطبهٔ نوع بشر، از سکنهٔ ایران و غیرهم، از طرف مجلس مقدس شورای ملی اعلان می شود که هر کس از حال دختران و زنانی که در کلیه سرحدات خراسان به تراکمه فروخته اند یا اسیری برده اند مطلع است معلومات خود را کتباً با امضا و تعیین مکان اقامت خود نوشته و به وسایل ممکنه به مجلس محترم شورای ملی اظهار نماید تا از روی بصیرت اقدامات لازمه برای استخلاص و نجات آنها به عمل آید.[۳۹]

۳۸ـ بنگرید به مذاکرات جلسات ۲۷ ربیع الاول، ۳ ربیع الثانی، ۱۵ ربیع الثانی، ۲۶ ربیع الثانی، در *مذاکرات*، به ترتیب صص۱۶۴، ۱۶۷ـ۱۶۶، ۱۷۵ـ۱۷۴، ۱۸۲.

۳۹ـ *مجلس* ۱: ۹۰ (۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۵/۱۲ مه ۱۹۰۷): ۳.

حکایت دختران قوچان و گفتگوهای ملی

پیش از چاپ این اعلان نیز در جراید مشروطه، به شکل مقاله و گزارش و مکتوب، از بسیاری نقاط خراسان (از جمله از قوچان، طرّن، استرآباد، شیروان، و مشهد) مطالب بسیاری در بارهٔ جزئیات ماوقع به چاپ رسیده بود.[۴۰] در «مکتوب از قوچان»، نگارنده در عکس العمل به انتشار خبر برائت ذمهٔ آصف الدوله از خود نوشت:

همچو مشهود می شد که ایالت سابق خراسان یعنی آصف الدوله خود را بری الذمه از این ظلمها کرده و تمام را می خواهد هنوز خودش نیامده به عهدهٔ حکام جزء یعنی سهام الدوله و شجاع الدوله وارد بیاورد. در باب حاکم سابق بجنورد که بنده اطلاع درستی ندارم؛ ولی در باب حاکم سابق قوچان که خودم بوده و می داند این است که به عرض می رساند:

چند سال بود که در سرحدات قوچان ملخ زیادی پیدا شد که به کلی محصول آنجاها را تمام کرد، به طوریکه رعیت بیچاره برای آذوقهٔ سالیانه گلیم پاره شده و دیگچه کهنه و حصیرتیکه فروختند. زمانی بود که آصف الدوله تقریباً دو سه ماه بود وارد مشهد شده بود و شجاع الدوله هم متعاقب او از طهران به مشهد وارد شد. قریب یك ماه مشهد بود. در این بین از قوچان در خصوص ملخ خوارگی که مکرر عریضه به حضور آصف الدوله و شجاع الدوله عرض شد ابداً جواب نیامد، تا آنکه شجاع الدوله از مشهد حرکت کرده، آمد به قوچان. سرکله و غیره حواله داد تا رسید به مالیات از سرحدات لاوصول است یعنی به واسطه ملخ خوارگی نمی توانند بپردازند. در جواب نوشته بود که باید خود را و عیالشان را بفروشند مالیات دیوان را دهند.

. . .

و از تعدیات و ظلمهای فاحش که مدیر و هژبر به سر رعیت بدبخت فلکزده آوردند عرض نمایم. گریه راه گلویم را می گیرد. . . . اجمالا عرض می کنم بعد از قتل هفتاد نفر فقیر بیچاره و بی ناموسی که به سر اهل و عیال

۴۰. برای نمونه بنگرید به *ندای وطن*، ۲۲ (۲۹ صفر ۱۳/۱۳۲۵ آوریل ۱۹۰۷): ۲؛ ۲۳ (۲ ربیع الاول ۱۶/۱۳۲۵ آوریل ۱۹۰۷): ۹-۶؛ و ۲۵ (۱۳ ربیع الاول ۲۷/۱۳۲۵ آوریل ۱۹۰۷): ۸-۶.

آن مظلومان آوردند، همان شب در منزل آن دو نفر و کسان آنها کمتر از ده زن و دختر رعیت بیچاره نبوده. خلاصه سالار مکرم، که الان در مشهد تشریف دارند، آصف الدوله با توپ و سرباز فرستاد که به همراهی شجاع الدوله از رعیت فلکزدهٔ قوچان مالیات وصول نمایند. سالار مکرم وقتی رسید شجاع الدوله از عمل سرحد مراجعت کرده بود؛ این دختر فروشیها از آنجا ناشی شد. بیچاره رعیت دید جانش در معرض تلف است؛ لابد دست عروس و دختر و خواهرش را می گرفت و به خارجه می فروخت که از دست مسلمانان ظالم خلاص شود.[۴۱]

نگارنده سپس ماجرای عزل شجاع الدوله و جانشینی امیر حسینخان، پسر آصف الدوله، را به حکومت قوچان نوشته و فهرستی از اشخاصی را که به جرم هواداری شجاع الدوله ناچار به پرداخت جریمهٔ نقدی شده بودند به نام و جزئیات آورده، از تعدیات میرزا ابوالقاسمخان که همراه حاکم جدید قوچان بود مفصل نوشت؛ از جمله ظلمهای او آنکه گندم خرواری پنج تومان را خرواری سی تومان از رعیت می گرفت و «رعیت لابد است که عیال خودشان را فروخته، قیمت گندم بدهند والا شاهسونها [آصف الدوله از شاهسونها بود] زنها را پاهایش بر درخت بسته، چوب می زدند یا قزاقهای هژبردیوان با زنهای رعیت مرتکب عمل شنیع می شدند و یا تخم مرغ گرم کرده به مردم مصرف می کردند.»[۴۲]

نگارندهٔ دیگری از شیروان نوشت که «خود چاکر صاحبان اسرا را دیده ام و فریادهای جانگداز آنها را شنیده ام در وقتی که آمده بودند عریضهٔ خود را به پستخانه بدهند که به طهران به حضور مشیرالدوله صدراعظم برسانند.»[۴۳] وی سپس دربارهٔ دخترفروشی به ترکمانان و بردن دخترها به عشق آباد و فروش آنها به روسها نوشته، چنین ادامه داد:

والله این حکام از شمر و سنان ابن انس بیرحم تر هستند و شقاوتشان از خولی زیادتر است. کدام مسلمان راضی می شود که برای ده تومان یا پنج تومان

۴۱. *ندای وطن*، ۲۲ (۲۹ صفر ۱۳۲۵/۱۳ آوریل ۱۹۰۷): ۲ و ۲۳ (۲ ربیع الاول ۱۳۲۵/۱۶ آوریل ۱۹۰۷): ۶.

۴۲. *ندای وطن*، ۲۳ (۲ ربیع الاول ۱۳۲۵/۱۶ آوریل ۱۹۰۷): ۶.

۴۳. *ندای وطن*، ۲۳ (۲ ربیع الاول ۱۳۲۵/۱۶ آوریل ۱۹۰۷): ۷.

فایده که به او می رسد ناموس خودش و اهل وطنش را که دختر و خواهر او هستند به دست خارج مذهب بسپارد که در روسیه ... باری، به ذات پاك خدا قسم است که دستم یارای نوشتن ندارد. تفصیل این قضیه را در شمارهٔ ۲۹ روزنامهٔ *چهره نما* نوشته ام، تکرارش دل نویسنده و خواننده را می شکند. حالا تمام مردم منتظرند ببینند از مجلس اقدس مبارك ملی دربارهٔ مرتکبین این عمل چه حکمی صادر می شود. واویلاه اگر باز هم به مسامحه بگذرد یا به رشوه.[۴۴]

ندای وطن، در همین شماره، علاوه بر دو مکتوب فوق، شرحی را نیز که در انجمن خراسان، معروف به انجمن معدلت رضوی، در این باره قرائت شده و در روزنامهٔ *بشارت* به چاپ رسیده بود، همراه با نامه ای از طژن، در سرحد روسیه، و تلگراف حاجی عبدالله از آنجا به مجلس شورای ملی در این باره را نقل کرد که در آن تعداد دختران فروش رفته هزار تن گزارش شده بود.[۴۵]

اکنون، پس از چاپ اعلان در روزنامهٔ *مجلس*، دورهٔ تازه ای از نامه ها و شهودات عینی هم در *مجلس* و هم در دیگر روزنامه ها نشر یافت.

ندای وطن، تحت ستونی به عنوان «دخترفروشی»، نوشت که جز از آنچه سابقا در این باب به چاپ رسانده است از این پس مرتباً در شماره های روزنامه اخبار و اسناد معتبر مربوطه را خواهد نگاشت. در این شماره «شرحی را که یکی از واعظین محترم خراسان»، به نام حاجی ملا حسن ذاکر خایرودی، نگاشته درج کرد.[۴۶]

در همین شماره، مجد الاسلام کرمانی، در اشاره به این ادعای آصف الدوله که کسی از او متظلم نیست، نوشت:

خیلی عجب است! چند روز قبل در وزارت جلیله عدلیه بودم. حضرت والا شاهزاده فرمانفرما [وزیر عدلیه] به منشی آصف الدوله نصیحت می کرد و پیغام می داد که من نمی توانم از احقاق حق متظلمین صرفنظر کنم. یا شما خودتان آنها را ببرید و به هر قسم می توانید راضی شان کنید و یا آنکه حاضر بشوید، جواب صحیح دارید بدهید، والا من ناچارم به تکلیف مسئولیت خودم

۴۴ـ همانجا.

۴۵ـ *ندای وطن*، ۲۳ (۲ ربیع الاول ۱۳۲۵/۱۶ آوریل ۱۹۰۷): ۹ـ ۸.

۴۶ـ بنگرید به بخش «حکایت»، صص۱۸ـ۱۷.

رفتار کنم. حالا ایشان می نویسند من مدعی ندارم.[۴۷]

در روزنامهٔ *مجلس* نیز در پاسخ به این اعلان چندین مکتوب و تلگراف به چاپ رسید. نامه ای با «امضای محفوظ» جزئیات حملهٔ ترکمانان یموت به باشقانلو را تشریح کرده، سبب آن را چنین دانست که پس از عزل شجاع الدوله از حکومت قوچان، شجاع الدوله توسط خواهر خود که عیال برادر سالار مفخم بود از او «خواهش کرد تا تراکمه را محرک بشوند تا بیایند طایفه باشکانلو را اسیر و غارت کنند.»[۴۸]

نویسندهٔ دیگری، تحت عنوان «حقیقت نگاری از عشق آباد»، پس از اشاره به اعلان شمارهٔ نود روزنامهٔ *مجلس*، نوشت:

> ما اگر بخواهیم تقریباً تاریخ وقایع سی ساله یعنی از زمانی که روسها ممالك ماوراء بحر خزر و ترکستان و غیرذلك را که از حدود ملکیت وطن ما مجزی و تصرف کرده و همجوار جابر مملکت خراسان و استرآباد ما شده اند بنگاریم، خیلی وقت لازم دارد و از موضوع هم خارج می شویم. پس تاریخ چندگانه این حدود و تمام ممالکی که از وطن ما استملاك و تصرف کرده اند به قلم مورخین عالم بصیر خبیر رجوع می کنم که انشاء الله یك دوره کتب صحیحه مؤثره تألیف و در جزو پرگرام مکاتب ابتدایی و رشدیه قرار بدهند و فقط خلاصه وقایع سه سالهٔ مالك الرقابی آصف الدوله و حکام جزو و مباشرین ولایات خراسان را فصل به فصل نگاشته، تقدیم می داریم که در روزنامهٔ مبارکهٔ *مجلس* برای آگاهی درج شود.[۴۹]

نگارنده سپس «فصل اول» نوشتهٔ خود را به «اسیری (۶۲) نفر زن و بچه طایفه باشکانلو» اختصاص داده، پس از ارائه جزئیات ماوقع، وی دربارهٔ راه استرداد اسرا چنین نظر داد:

۴۷ـ همانجا، ص ۷.

۴۸ـ *مجلس* ۱: ۱۱۹ (۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷): ۳ـ۴. نقل از ص۳.

۴۹ـ *مجلس* ۱: ۱۴۴ (۱۳ جمادی الثانی ۱۳۲۵/ ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۷): ۳ـ۴؛ ۱۴۶ (۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۵/ ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۷): ۳ـ۴. نقل از ش ۱۴۴، ص۳.

از بابت استرداد اسرا، آنچه تا امروز در روزنامجات خوانده شده است، اجرای هیچ کدام مفید نیست. زیرا که اگر بخواهیم به قوه جبریه اسرا را استرداد نماییم مضار بسیار دارد، از جمله ترکمان تبعه خودمان را از دولت و ملت مأیوس و به تابعیت روس مأنوس خواهیم کرد و این کار برای پلتیك ایران بسیار مضر است. . . . و اگر بخواهیم به دادن پول آنها را مستخلص و به صاحبانشان تسلیم بکنیم، این کار هم برای آینده یك نوع بدعت و عادت زشتی شده و تراکمه به این تجارت رواجی خواهند داد.

از اینها گذشته، در این مدت دوسال ترکمانان با زنان و دختران البته رسم زناشویی به عمل آورده اند و همه قسم رابطهٔ خانوادگی و خویشاوندی را با هم دارند. هر دو طایفه از تبعه و ملت ایران و شریك نفع و ضرر خودشان و ما هستند.

پس صلاح کار این است که همان مبلغ سی و پنج هزار تومان را که از برای جبران این کار درباریان قرار داده اند از آصف الدوله و شجاع الدوله و سردار مفخم به عنوان جرم بازیافت و موقتاً در بانك ملی امانت بسپارند تا بعدها خسارات وارده باشکانلوها به تحقیق معین و جبران شود. . . .

قرار ترتیب استرداد اسرای باشکانلو را هم این طور می توان داد: سالار مفخم و شجاع الدوله همین طور توقیف باشند و از آنها قویا خواسته شود که با همان کارکنان زبردست و لطایف الحیلی که طایفه یموت را دعوت به این کار کردند، حالیه همان طور گماشتگان خودشان را به یموت فرستاده و این ۶۲ نفر اسیر را با خویشاوندان جدید آنها حرکت داده به دهات ترکمان آورده، در حضور کمیسیون صحیح که از طهران به آن محل قبل از وقت فرستاده خواهد شد آشتی و منزل بدهند و به تدریج اختلافات مابین آنها را تسویه بکنند.[۵۰]

فصل دوم این حقیقت نگاری، «دایر به جهات برده فروشی قوچانیان»، با خلاصه ای از روزگار سخت قوچانیان از زلزلهٔ سال ۱۳۱۲ به بعد شروع شده،[۵۱] و بعد به فشارهای دورهٔ حکومت آصف الدوله اشاره کرده، آن را معادل «افتتاح بازار برده

۵۰- همانجا، ش ۱۴۴، صص۳-۴.

۵۱- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه بنگرید به: شاکری، *ترکنامه*، «زلزله های متوالی قوچان»، صص۱۱۴-۱۱۰.

فروشی و محشر بیرحمی» برشمرد.[۵۲]

در نامهٔ دیگری، «میرزا سید علیخان، نواده مرحوم میرزا جعفرخان مشیرالدوله»، یکی از مأموران خط چاپارخانهٔ خراسان و عشق آباد، گزارشی به عنوان شاهد عینی نوشت.[۵۳]

علاوه بر این نامه ها و گزارشها، حکایت دختران قوچان و اسرای باشقانلو همچنان در دیگر انواع نوشتارهای روزنامه های مشروطه ورد کلام بود. از ۲۵ صفر که دولت به حاکم استرآباد، امیراعظم، فرمان فرستاده بود تا چه با پول چه از طریق لشکرکشی در استرداد اسرای باشقانلو بکوشد، روزنامه ها کوچکترین خبر از اقدامات امیراعظم را به تفصیل و با تحسین چاپ می کردند. در سایر نوشته های اخلاقی ـ سیاسی نیز مثال این حکایت کاربرد خود را داشت. در سلسله مقالاتی مناظره ای و طنزآمیز، تحت عنوان «مذاکرهٔ ملانصرالدین با شیخ بهلول»، بخشی به بحث مالیاتهای گزاف و دیگر اجحافات حکام نسبت به رعایا اختصاص داشت که به سبب این تعدیات رعایا ناچار بودند دختران خود را به ترکمانان بفروشند.[۵۴] در مناظره ای دیگر بین کربلایی تقی مشروطه طلب و مشهدی محمد نقی مستبد از جمله موفقیتهای مجلس اجبار دولت به شروع تحقیقات و محاکمهٔ مسببین فروش دختران قوچان برشمرده شد: «مگر ما همان مردمی نیستیم که محاکمه و مجازات فروشندگان اسرای قوچان را از دولت خواستیم و پیش برده و می بریم؟»[۵۵]

حاج محمد علی سیاح در سفر خود به رشت شنید که پسران آصف الدوله را می ترسانند که مردم شاید آنان را به خاطر خشم شان علیه پدر بکشند:

> من بیست و هفتم ماه صفر سنهٔ ۱۳۲۵ قمری (فروردین۱۲۸۶شمسی) به طرف رشت و روسیه رهسپار شدم. . . . مشهدی عباس نام دیلمقانی را دیدم. از او پرسیدم که: «شنیده ام که امین السلطان به لباس زنانه وارد شده؟» گفت: «معلوم نیست، لکن من پسران آصف الدوله و عباس خان مهندس باشی را دیده، گفتم زود بروید که اگر فدائیان بدانند شما پسران آصف الدوله هستید

۵۲ـ *مجلس* ۱: ۱۴۴ (۱۳ جمادی الثانی ۱۳۲۵/۲۴ ژوئیه ۱۹۰۷): ۴.

۵۳ـ بنگرید به بخش «حکایت»، ص ۲۲.

۵۴ـ *ندای وطن*، ۲۵ (۱۳ ربیع الاول ۱۳۲۵/۲۷ آوریل ۱۹۰۷): ۸ـ۶.

۵۵ـ «سؤال و جواب مشهدی محمد نقی و کربلایی تقی یا مکالمهٔ مستبد و مشروطه طلب»، *رهنما* ۱: ۳ (۱۰ رجب ۱۳۲۵/ ۲۰ اوت ۱۹۰۷): ۳ـ۱. نقل از ص۲.

که شهرت داده اند او عده ای از اهل خراسان را به ترکمانان فروخته، البته شما را می کشند.'»[۵۶]

از میان روزنامه های تهران، شاید از همه انتقادی تر، نوشته های *روح القدس* در این باره بود. سردبیر *روح القدس* شیخ احمد تربتی، سلطان العلماء خراسانی [که بعد به روح القدس معروف شد] خود اهل خراسان بود.[۵۷] باآنکه روزنامه در تهران به چاپ می رسید، به اخبار مربوط به خراسان توجه خاصی مبذول می داشت و گزارش جلسات انجمن خراسانیهای مقیم تهران را مرتباً چاپ می کرد. در نخستین شمارهٔ روزنامه به تشکیل انجمنها در تهران و به خصوص انجمن خراسانیها، به عنوان محافظین دارالشورا اشاره شده، و از اهالی خراسان خواست که هرکس «که شاکی و متظلم باشد در طهران به انجمن خراسان اطلاع و رجوع بدهد که انشاء الله به همت سلطان خراسان علی ابن موسی الرضا همه گونه رفع ظلم از او خواهد شد.»[۵۸] در همین شماره «خلاصهٔ مذاکرات انجمن خراسانیها»، به تاریخ ۴ جمادی الثانی، چاپ شد. در این جلسه مکتوبی از قوچان قرائت شد که نویسندهٔ آن، نصرت الملك قزوینی به طعنه نوشته بود: «انجمن مقدس خراسان را تبریك عرض می کند. از قرار معلوم ولایت قوچان از اسلام و ادارهٔ ایران خارج شده و باید در تحت تعدیات و ظلم برقرار باشد.»[۵۹] *روح القدس* نه تنها مرتب اخبار مربوط به مذاکرات مجلس در این باره را چاپ می کرد، بلکه از این حکایت دائم در بحث سایر مسائل روز، به ویژه مطلب آزادی جراید، به عنوان مثال اخلاقی استفاده می کرد. در سرمقالهٔ انتقادی خود نسبت به کارکرد مجلس و هیئت وزرا ابراز نگرانی کرد که «نمی دانیم به جهت گفتن حرف حق خودمان مثل شاهزاده یحیی میرزا و شاهزاده سلیمان میرزا در تحت استنطاق واقع خواهیم گشت و به عوض مجازات سالارالدوله و آصف الدوله مجازات

۵۶- سیاح، *خاطرات*، ص۵۷۳.

۵۷- برای اطلاعات بیشتر در بارهٔ روح القدس، بنگرید به مقدمهٔ محمد گلبن در کتاب محمد گلبن، ویراستار، *روح القدس (مجموعهٔ روزنامه)* (تهران: چشمه، ۱۳۶۳). بازخوانیِ من از روزنامهٔ *روح القدس* از بازچاپ مجموعهٔ روزنامه در این کتاب است.

۵۸- *روح القدس*، ۱ (۲۵ جمادی الثانی ۵/۱۳۲۵ اوت ۱۹۰۷): ۴.

۵۹- همانجا.

داده خواهیم شد؟»[۶۰] در شمارهٔ بعد روزنامه، تحت عنوان «راپرت شهری»، گزارشگر از مشاجره ای بین «یك تن فرنگی مآب» و «یك نفر عمله»، همگی «سوار واگن»، نوشت. آغاز مشاجره از آنجا بود که یك نفر «داش وار مست و لایعقل» سر راه واگن را گرفت. عمله این کار را تقصیر وزرا و سایرین دانست که تحریك می کردند. فرنگی مآب اعتراض کرد که این کار به تحریك هیچ مستبدی نبوده، نشانهٔ آن است که مردم ایران هیچ وقت آدم نخواهند شد. عمله در پاسخ گفت که «تحریك مخصوص لازم نیست. مجازات نکردن گناهکار و الواط و اشرار مفسدین را آزاد می کند که هرکار بخواند بکنند.» و البته آصف الدوله از شمار مفسدینی است که «مجازات نمی کنند و مبری و منزه می دارند از تمام عیبها.»[۶۱] سرمقالهٔ شمارهٔ بعد که به شکل خطابی به «قلم»، تحت عنوان «افسوس بر بستگی و شکستگی قلم»، نوشته شده، با این جملات آغاز شد: «ای قلم! ای آرایش دهنده قوه عقلیه و ای زینت افزای قوهٔ فکریه! تا کی برقه پوش در پس پرده خفا مستوری؟ نقاب از روی خود بردار و بنما روی زیبا را.» پس از مدح قلم، نگارنده، به شیوهٔ عاشقان دلخسته، گله کرد که اکنون چه شده که روی از او برتافته و با دیگران پرداخته؟ «چرا به چنگال مستبدان گرفتار و به چنگ روبه صفتان دچار» شده؟ طبیعت قلم که:

> منحرف از جاده ظلم و استبداد است چرا اکنون عروس حجله نشین استبداد گشته؟ تا چند تو را می گردانند که حقوق ارامل و ایتام را مضمحل نما؟ تا چند به تو تکلیف شاق می کنند که ارباب حقوق را غائب متوفی قلم ده و دربارهٔ فلان ظالم مستبد مثل آصف الدوله و دیگران انعام و مستمری برقرار نما؟ . . . تا کی باید به واسطهٔ تو حکام دست تعدی به نوامیس مملکت دراز کنند و دختران ایرانی را مثل اسرای روم و فرنگ به خارجه بفروشند و در عوض مجازات به مناصب عالیه برسند؟[۶۲]

۶۰ـ «و ایدناه بروح القدس»، *روح القدس*، ۲ (۴ رجب ۱۳۲۵/ ۱۰ اوت ۱۹۰۷): ۳ـ۱. نقل از ص۲. دربارهٔ انتقادهای یحیی میرزا و سلیمان میرزا از وکلای مجلس که منجر به بحث شدیدی در مجلس و طرح پیشنهاد محاکمهٔ آنان و عذرخواهی آنان از وکلا شد، بنگرید به *مذاکرات*، صص ۲۳۲ـ۲۲۹؛ و همچنین به آدمیت، *ایدئولوژی*، ج۲، صص۱۲۱ـ۱۱۶.

۶۱ـ *روح القدس*، ۳ (۱۱ رجب ۱۳۲۵/۱۷ اوت ۱۹۰۷): ۴ـ۲. نقل از ص۳.

۶۲ـ «افسوس بر بستگی و شکستگی قلم»، *روح القدس*، ۴ (۲۲ رجب ۱۳۲۵/۲۸ اوت ۱۹۰۷): ۲ـ۱.

سرمقالهٔ شمارهٔ بعد، «خدایا ما را از شر حشرات حفظ کن!»، به انتقاد از اوضاع سیاسی روز، پس از قتل اتابك و کشته شدن عباس آقا، قاتل وی، و انتقاد از تمجید روزنامه ها و برخی از وکلای مجلس از اتابك اختصاص داشت و به صورت سلسله سؤالهای خطابی «به شما چه که؟» نوشته شده بود. این سؤالها با «به شما چه که امین السلطان در تمام صدارت خود به این ملت و مملکت خیانت کرد؟» شروع شده، پس از مرور صدارت امین السلطان و قتل او و انتقاد از بدگویی روزنامه نویسها از عباس آقا («به شما چه که فلان روزنامه نویس از حشرات پول گرفته . . . بنویسد یکی از اشرار آذربایجان اتابك اعظم را کشت؟») و بدکرداری با جنازهٔ او («به شما چه که یك نفر غیرتمند در تمام اهالی طهران پیدا نشد که بپرسد این جوان ناکام فدائی و قتیل راه وطن و ملت را که غسل داده، که کفن کرده، که دفن کرده؟»)، به سایر مسایل سیاسی روز رسید و در محتوای این سلسله سؤالها پرسید «به شما چه که چرا آصف الدوله و غیره را به جزای خود نمی رسانند و چرا اسرا را استرداد نمی نمایند؟ . . . چرا آصف الدوله را برای فروختن و اسیری دختران قوچانی و بجنوردی مجازات نمی دهند و . . . به جای مجازات خلعت و بعضی مأموریتهای سری می دهند؟»[۶۳]

این احساس بدبینی نسبت به پایداری وکلا در مقابل دربار و دولت دایرهٔ گسترده ای داشت و گذشته از مطبوعات در گفتگوهای بین مردم مجتمع در بهارستان و وکلا بیان می یافت. این تجمعات از یك سو در مذاکرات داخل مجلس به وکلا در مقابل دولت قدرت می داد؛ از سوی دیگر گفتگوهای بین مردم و وکلا در صحن خارج از مجلس، در باغ و میدان بهارستان، وکلا را جوابگوی مردم نگه می داشت. شاید بتوان گفت همین جوابگویی وکلا در مقابل مردم تکیه گاه و توانبخش آنان در برابر دولت بود. یکی از موارد بارز این آزمونها و نمایشهای قدرت، تظاهرات ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵ بود. روز ۱۲ ربیع الثانی با رسیدن خبر قتل و غارتهای سواران

۶۳ـ «خدایا ما را از شر حشرات حفظ کن!»، *روح القدس*، ۵ (۱ شعبان ۵/۱۳۲۵ سپتامبر ۱۹۰۷): ۴ـ۱. برای برخی دیگر سر مقاله ها، مقاله ها و نامه هایی با مضامین مشابه در *روح القدس* بنگرید به: نامهٔ بدون عنوان به مدیر، *روح القدس*، ۱۱ (۱۳ رمضان ۱۷/۱۳۲۵ اکتبر ۱۹۰۷): ۳ـ۱؛ «مکتوب انزلی و آذربایجان»، همان شماره، صص۴ـ۳؛ «کارخانهٔ نوظهور یا هیئت وزراء»، ۱۲ (۲۵ رمضان ۲۹/۱۳۲۵ اکتبر ۱۹۰۷): ۳ـ۱؛ «بشارت»، همان شماره، ص۳؛ پاسخ *روح القدس* به «مکتوب ترس از تبریز»، ۱۷ (۲۱ محرم ۱۹/۱۳۲۶ فوریه ۱۹۰۸): ۴؛ «مکتوب قفقاز»، ۲۱ (۲۶ صفر ۲۶/۱۳۲۶ مارس ۱۹۰۸): ۴ـ۳؛ پاسخ *روح القدس* به «نالهٔ یکی از هموطنان»، ۲۵ (۳ ربیع الاول ۱/۱۳۲۶ مه ۱۹۰۸): ۳.

پسر رحیم خان (سردار نصرت) از تبریز، بحث حاد و پرهیجانی در مجلس درگرفت. در پایان این بحث مجلس از دولت خواست تا در سه مورد فوراً اقدام کند: توقیف و عزل رحیم خان، برکناری بیوك خان (پسر رحیم خان) از سرکردگی سواران و تضمین امنیت تبریز.[۶۴] روز بعد، در پشتیبانی از خواستهای مجلس و اعتراض به سهل انگاریهای دولت، بازار تهران تعطیل و تظاهرات عظیمی در میدان بهارستان برگزار شد. این تظاهرات یکی از مهمترین تظاهرات سیاسیی بود که دولت را متوجه قدرت مجلس، یعنی توان بسیج مردم، کرد.[۶۵] در عین حال، این تظاهرات صدای مردم را به گوش وکلای مردم می رساند. تظاهرکنندگان خواستهای خود را به سه خواست مجلس افزودند («جمعی از طرف ملت به مجلس خبر دادند که حاصل مستدعیات ما راجع به چند فقره است.»[۶۶]؛ از جملهٔ «مستدعیات ملت» محاکمه و مجازات آصف الدوله بود. بنا به گزارشهای *حبل المتین* و *ندای وطن* رئیس مجلس و برخی از وکلا «برای اسکات و تفرقه مردم» می کوشیدند، اما «مردم قناعت ننمودند و جداً ایستادگی کردند.»[۶۷]

بنا به گزارش *ندای وطن*:

> طرف عصر در صحن باغ بهارستان مجال تردد و حرکت نبود. . . . جناب تقی زاده از بالا مردم را مخاطب نموده، نصیحت فرمود که شما باید به وکلای خودتان اعتماد و اطمینان داشته باشید تا آنها بتوانند برای شما کار کنند. به علاوه شما ملت مشروطه طلب هستید و ملت مشروطه طلب باید در کمال بردباری و حوصله رفتار نماید تا در انجمن انسانیت وحشی خوانده نشود. . .

۶۴ـ بنگرید به *مذاکرات*، صص۱۷۴ـ۱۷۳. برای بحث اهمیت سیاسی این «حادثه» بنگرید به: آدمیت، *ایدئولوژی*، ج۲، صص۷۴ـ۶۹.

۶۵ـ بنگرید به «اخبار داخله: سبب انقلاب»، *حبل المتین* (تهران) ۱: ۲۵ (۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۵/ ۲۷ مه ۱۹۰۷): ۲ـ۱؛ «اخبار داخله و مذاکرات مجلس»، *حبل المتین* (تهران) ۱: ۲۷ (۱۶ ربیع الثانی۱۳۲۵/۲۹ مه ۱۹۰۷): ۳ـ۱ [بنا به این گزارش، در این تظاهرات «قریب پانصد نفر زن» نیز شرکت داشتند. همچنین شاگردان مدارس «لایحه ای چند قرائت نمودند.»]؛ و «خلاصهٔ مذاکرات مجلس دارالشوری»، *حبل المتین* (تهران) ۱: ۲۹ (۱۹ ربیع الثانی۱۳۲۵/۱ ژوئن ۱۹۰۷): ۳.

۶۶ـ «اخبار داخله و مذاکرات مجلس»، *حبل المتین*، ص۱.

۶۷ـ «بلوای طهران»، *ندای وطن* ۱: ۳۳ (۱۹ ربیع الثانی ۱۳۲۵/ ۱ ژوئن ۱۹۰۷): ۳ـ۲: نقلها از ص۲.

.الان ما وکلا که نماینده شما ملت هستیم قرار داده ایم که رحیم خان را حبس و توقیف نمایند تا در وزارت عدلیه درباره او محاکمه شود و اگر غیر از این اقدامی بشود از وظیفهٔ تمدن و تربیت خارج است، چرا که تا تقصیرات او استنطاق و به طور عدالت محاکمه نشود هیچ قسم مجازات را مستحق نیست. و اگر در وسط خیابان پاریس یك نفر در حضور هزار نفر آدم آدمی را بکشد، پلیس و غیره ابداً مزاحم او نمی شود جز آنکه او را توقیف و به محکمه عدلیه جلب می نمایند و یك نفر حاضر نیست سیلی به او بزند و یا بدون محاکمه او را مجازات نمایند، بلکه اول محاکمه و استنطاق و بالاخره مجازات.[۶۸]

مردم با آنکه حرفهای تقی زاده را «تصدیق کردند»، از قولهای او در بارهٔ مجازات آیندهٔ رحیم خان چندان مطمئن نبودند: «شما بعینه همین مطالب را در مورد مجازات آصف الدوله گفتید و الان چندماه است به طهران آمده، خواهرهای ما را به دست تراکمه و ارامنه سپرده و با همان پولها مشغول عیش است و احدی متعرض او نیست. از اینجهت، ما دیگر نمی توانیم به این فرمایشات اطمینان پیدا کنیم.»[۶۹] تظاهرات و تجمعات مردم در بهارستان تا روز بعد که وزیر عدلیه، فرمانفرما، «دستخط همایونی» مبنی بر توقیف رحیم خان و عزل او از «کلیه شئونات» را برای عموم قرائت کرد، ادامه یافت.

با ورود آصف الدوله به تهران، مجلس اعلان دیگری نیز در روزنامهٔ *مجلس* به چاپ رساند:

از طرف مجلس محترم شورای ملی
اعلان انجمن عرایض

چون به قانون دول مشروطه شرعاً و عرفاً حفظ حقوق و شرافت عموم اهالی لازم است و جمعی به موجب عرایض تلگرافی و کتبی از جناب متولی باشی قم و جناب آصف الدوله حکمران سابق مشهد مقدس شاکی و متظلم شده اند و محض رسیدگی و احقاق حق بر حسب امر مبارك همایونی هر دو شخص محترم احضار به طهران شده اند، بنا به اظهارنامه وزارت عدلیه در این مدت احدی از عارضین در دیوانخانه حاضر نشده و مطالب خود را پیشنهاد نکرده است. لهذا

۶۸ـ «بلوای طهران»، *ندای وطن*، صص۳ـ۲.

۶۹ـ همانجا، ص ۳.

اعلان می شود اشخاصی که از جناب متولی باشی و جناب آصف الدوله شاکی و مستظلم هستند، اگر از تاریخ حال الی چهل روز دیگر یا خودشان و یا وکیلشان در دیوانخانه عدلیه حاضر نشوند و تعرضات خودشان را کتباً اظهار نکنند که احقاق حق بشود، بعد از انقضای مدت مزبور اظهارات عارضین کان لم یکن و از درجه اعتبار به کلی ساقط خواهد بود و در این مدت چهل روز وکلای جناب متولی باشی و جناب آصف الدوله همه روزه و در صورت لزوم خودشان به شخصه در دیوان عدلیه حاضر خواهند بود. به تاریخ ۲۲ شهر ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و بیست و پنج.[۷۰]

اشارهٔ اعلان مجلس به گزارشها و شایعه هایی بود که گویا آصف الدوله از خود برائت ذمه کرده و گفته است که هیچ کس از او شاکی نیست. نشریهٔ *کشکول* در این باره به طنز نوشت:

در خصوص نسبت دخترفروشی در قوچان و سایر نقاط خراسان که به حضرت اشرف حاجی آصف الدوله امیرنویان داده بودند و او را سبب وقوع این اعمال شنیعه می دانستند، در وزارت جلیلهٔ محاکمات حسب الامر مجلس مقدّس شورای ملی مجلس محاکمه تشکیل داده شده شد و با حضور نمایندهٔ ایشان کاملاً در این عمل رسیدگی به عمل آمد و معلوم شد که تقصیری بر ایشان نبوده و ایشان از این تهمت مبرا هستند و هر تقصیری که هست بر عهدهٔ ملخهای نانجیب است. توضیح آنکه از طرف جناب آصف الدوله فقط مالیات و عوارضات حواله شده، ولی چون در آن سال در آن حدود ملخ خواری شده و مردم حاصلی نداشته اند که بتوانند مالیات دیوان و تقدیمات حکمران را بپردازند و مأمورین دیوان هم سخت گرفته اند، لهذا اهالی ناچار شده اند که دخترهای خود را بفروشند تا از عهدهٔ ادای مالیات دیوان و تقدیمات حضرت حکمران و حقوق مأمورین و غلق محصلین برآیند. بنابراین هیچ گناهی بر حکمران معظّم نیست. هرچه هست زیر سر ملخهای بی انصاف است و برائت ذمّهٔ آصف الدوله ثابت شد و یك فوج سار از قزوین مأمور شدند که فوراً به حدود خراسان بروند و ملخها را به مجازات شرعیّه برسانند تا دیگر این گونه

۷۰. مجلس ۱: ۱۰۶ (۲۴ ربیع الثانی ۶/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۳.

تعدیات نکنند و الحمدلله این مطلب هم به زودی و خوبی تمام شد.[۷۱]

آصف الدوله که تا به حال کوچکترین عکس العملی به این بحثها نشان نداده بود و محلّی به مذاکرت مجلس نمی گذاشت، با فرستادن نامه ای در پاسخ به نامهٔ وزارت داخله به وی، بالاخره به سکوت خود پایان داد و صلاحیت مجلس را پذیرفت. این نامه در جلسهٔ ۲۷ ربیع الثانی مجلس خوانده شد:

رقعه وزارت داخله قرائت شد. قریب به این مضمون در مسئله اظهارات مجلس ملی راجع به جناب آصف الدوله جوابی نوشته اند. سواد آن فرستاده شده. جواب آصف الدوله قریب به این مضمون بود: (البته می دانید که تهمتی به این بنده زده اند. ابداً در خراسان تا حال چنین امری اتفاق نیفتاده. شأن و غیرت ایل زعفرانلو و غیره بالاتر از اینها است که نسبت فروش دختر به آنها داده شود. یك نفر پیدا نشده که بگوید در زمان سلطنت قاجاریه چنین کاری در خراسان اتفاق افتاده. معهذا به جهت تحقیق به هر طور که مجلس صلاح بداند حاضرم.)

آقا میرزا فضلعلی آقا ـ یك مثلی معروف است که می گویند از بدهکار همین که مطالبهٔ طلب را نکردی طلبکار می شود. حالا مسئله آصف الدوله است. حال گذشته ها را صرفنظر کرده هیچ گویا خیال دارد چیزی هم از حکومت بجنورد گرفته شود. (*مذاکرات*، ص۱۸۶)

در همین جلسه سرانجام شش نفر از جانب مجلس برای نظارت بر کمیسیون عدلیه برای رسیدگی به اتهامات علیه آصف الدوله و سایر متهمین اسرای قوچان و باشقانلو انتخاب شدند: آقا سیدحسن تقی زاده (وکیل آذربایجان)، آقا محمد یزدی وکیل التجار(وکیل رشت)، آقا سید مهدی سقط فروش (وکیل تهران، صنف قهوه چی)، آقا میرزا محمود خوانساری (وکیل تهران، اصناف صحاف، مذهب، کاغذفروش، و کتابفروش)، آقا سید حسین بروجردی (تهران، اصناف آهنگر، نعلبند، میخ بر، نعلساز، و طارمی ساز)، و آقا میرزا بابا (وکیل قوچان).

کمیسیون رسیدگی به ماجرای فروش دختران قوچان و اسارت زنان باشقانلو از تاریخ ۸ جمادی الاول ۱۳۲۵ آغاز به کار کرد. درهمان روز علی اکبر دهخدا، در ستون «چرند پرند» *صور اسرافیل* تصنیف خود را از زبان حال دختران قوچان چاپ

۷۱. *کشکول*، ۹ (۲۲ ربیع الثانی ۴/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۱.

کرد.[۷۲]
این تصنیف خود بازگوییها یافت. محیط مافی گزارش داد:

این اوقات بیشتر از مذاکرات و گفتگو و اکثر شورش و انقلابات، استرداد اسرای قوچان است. جراید آزاد ملی نیز مطالب زیاد در این باب می نویسند. از جمله جریدهٔ *صور اسرافیل* در هر نمره در قسمت «چرند پرند» شرحی در این خصوص می نویسد. من جمله در نمرهٔ چهارم این جریده اشعاری از زبان اسرای قوچانی می نویسد.[۷۳]

و پس از بازنویسی این اشعار افزود:

با اینکه این اشعار فکاهی نوشته شده، ولی از خواندن آن بدن هر ایرانی حساس وطن پرست به لرزه می آمد که اغلب وزرا و رؤسای مملکت تا چه اندازه فاقد احساسات بشریت بوده اند که از این واقعهٔ جانسوز متأثر و متألم نمی شدند. هیچ بی عصمتی بالاتر از این نیست که حاکمی راضی به فروش ناموس رعیت بشود که ناموس و عصمت مسلمانان به دست اجانب گرفتار شوند.[۷۴]

نویسندهٔ دیگری، «خادم ملت، م ـ د»، به استقبال شعر دهخدا رفته، تصنیف مشابهی ساخت. وی شبی پس از خواندن «جراید فارسی» که از «نقاط مختلفه ایران آبونه کرده»، خود را در جلوی «حاکم وجدان که عدلیهٔ مملکت تن است بر کرسی مقصرین نشسته» و با مدعیهایی «مانند شرف ملیت، تربیت اجباری، حقوق وطن پرستی» مقابل دیده، سرانجام خود را در عالم خواب «در تماشاخانهٔ ایرانی» یافت که «کارگران و جالسین آن همه ایرانی بودند و روی صفحهٔ نظامنامهٔ آن با خط جلی نوشته شده (این تماشاخانه صرف محض تجسم فضایح ایران است).» در آنجا «گویا آمر وجدانی و مخاطبی روحانی یا رفیقی موهوم و متکلمی معدوم» وی را مخاطب قرار داده «که بلی ایرانیان را اسم وطن جز در خواب به نظر نیاید، و این یگانه معشوق حقیقی و محبوب واقعی جز در عالم خیال به نظر آنان جلوه ننماید.»

۷۲ـ بنگرید به بخش «حکایت»، صص۳۵ـ۳۳.

۷۳ـ محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، ص۲۸۶.

۷۴ـ همانجا، ص۲۸۷.

نویسنده با تمام این رنجها و عتابها «خود را به تماشا» کشیده:

ولی چه دیدم. دیدم جوقی از بنات جمیله و دوشیزگان ایرانیه را با البسه مخصوصه در آن حوزه داخل نمودند و امر به تغنی کردند (در اینجا از صاحب تیاتر پرسیدم اینها کیانند و در این حالت از چسانند؟ جواب داد «اینها رعایای بلوچستانند که از ظلم حکام هرساله هزارها به اطراف و اکناف برده شده، به مصرف فروش می رسند.») در این حرف بودم که دختران بالاجماع اما با سبکی وقارآمیز نوای این غنا را ساز نمودند.

بیار ای باد عنبر بوی ایران — خدا کسی فکر ما نیست
ببر از ما پیامی نزد اخوان — خدا کسی فکر ما نیست
بگو ای ملت آخر جهل تا کی — خدا کسی فکر ما نیست
بگو ای دولت آخر ظلم تا کی — خدا کسی فکر ما نیست
بگو ای مستبد رحمی به ما کن — خدا کسی فکر ما نیست
زمام ملعنت از کف رها کن — خدا کسی فکر ما نیست
اساس معدلت فوراً به پا کن — خدا کسی فکر ما نیست
جفا کردی بیا قدری وفا کن — خدا کسی فکر ما نیست

هفده و هیجده و نوزده و بیست
او که این حرفها را بشنود کیست؟

(یك نفر دختر ده ساله به تنهایی)

بزرگان جمله اندر عیش و راحت — خدا کسی فکر ما نیست
ضعیفان غرق دریای جهالت — خدا کسی فکر ما نیست
ز جور و ظلم و طغیان و تطاول — خدا کسی فکر ما نیست
فتاده مملکت اندر تزلزل — خدا کسی فکر ما نیست
وطن امروزه سرتاسر خرابست — خدا کسی فکر ما نیست
دل ما مستمندان چون کبابست — خدا کسی فکر ما نیست
وطن یکسر ز دست ما به در شد — خدا کسی فکر ما نیست
هزاران سوز و ناله بی اثر شد — خدا کسی فکر ما نیست

هفده و هیجده و نوزده و بیست
او که این حرفها را بشنود کیست؟

(تمام دخترها بالاجماع)

خدایا تا به کی باید تحمل — خدا کسی فکر ما نیست
نمانده صبر و طاقت نی تأمل — خدا کسی فکر ما نیست
اساس مستبدین را تو بر هم — خدا کسی فکر ما نیست
بزن ای موجد و خلاق عالم — خدا کسی فکر ما نیست
ز دریای خزر هم تا سجستان — خدا کسی فکر ما نیست
ز آذربایجان تا بحر ایران — خدا کسی فکر ما نیست
همه زیر نفوذ دیگرانست — خدا کسی فکر ما نیست
نه مخفی بلکه ظاهر بر جهانست — خدا کسی فکر ما نیست

هفده و هیجده و نوزده و بیست
او که این حرفها را بشنود کیست؟

(سه نفر از دخترها هم ترانه)

هزاران درد بیدرمان داریم — خدا کسی فکر ما نیست
افین و ناله و افغان برآریم — خدا کسی فکر ما نیست
خدایا رحمتی بنما بر ایران — خدا کسی فکر ما نیست
نظر فرما به حال این فقیران — خدا کسی فکر ما نیست
فغان کز ظلم و استبداد مردیم — خدا کسی فکر ما نیست
امید معدلت در گور بردیم — خدا کسی فکر ما نیست
دریغا طاقت و صبر از کفم رفت — خدا کسی فکر ما نیست
فسوسا روح و راحت از دلم رفت — خدا کسی فکر ما نیست

هفده و هیجده و نوزده و بیست
او که این حرفها را بشنود کیست؟

(تماشاچیان همه با هم)
(شاباش! شاباش!! شاباش!!!)
زنده باد دورهٔ عدل و داد!!
پاینده مباد ظلم و بیداد!!
تف بر خائنان دولت و ملت!!
اف بر دزدان دین و مملکت!!

نویسنده در اینجا از همهمهٔ تماشاچیان از خواب بیدار شد.[۷۵]

هم در این تصنیف و هم در تصنیف دهخدا، آوازخوانی دختران قوچان ندای وجدان ملت شد. دختران از ملت و از مجلس می خواستند که به فکر آنها باشند و آنان را از هجر وطن برهانند. ملت در این آوازخوانی تماشاچی دختران است و در صحنهٔ سیاست ملی تماشاچی تلاشهای وکلا. در هر دو جا «نظارت» ملت بر اجراکنندگان، ملت را مسئول توفیق اجرا می کند. در تصنیف ملت است که باید «حرفها را بشنود» و پیام دختران را «نزد اخوان» ببرد. در صحنهٔ سیاست ملی نیز حضور مردم بود که مبحث «دختران قوچان» را در دستور کار مجلس نگه می داشت.

همچنان که در خواب خادم ملت م ـ د، اکنون در کوششهای دادخواهان دختران قوچان نیز صحنهٔ تماشا و نظارت از مجلس به عدلیه منتقل می شد. به قول *حبل المتین*، ملت:

> باید در محاکمات نهایت دقت و مراقبت را داشته، اغلب اوقات برای تماشا و نظارت بایستی در موقع محاکمه حاضر باشند، زیرا که مدار تمدن و ترقی امم و ملل عالم بر استحکام اساس عدالت است و حفظ عدل اولین وظیفهٔ ملت بیدار است. . . . بدین ملاحظه است که در اروپا خلق در محکمه حاضر شده، بسا می شود تمام دیوانخانه پر از جمعیت می گردد. البته واقعه درایفوس در خاطرها مرکوز است که در موقع محاکمه به اندازه ای ازدحام می شد که پلیس مجبور به جلوگیری می گردید ـ ـ کاش این جمعیتی که ملت هر روزه در بهارستان می نمایند بعضی اوقات در وزارت عدلیه می شد. آخر در مجلس شوری که صحبت از کلیات است آمدن مردم هر روز آنقدرها لزوم ندارد. سلمنا که حالیه لازم باشد یك سال دیگر ابداً اهمیتی نخواهد داشت زیرا که وضع قانون کمتر قابل تقلب است. ولی همه تقلبات و پامال شدن حقوق در وزارت عدلیه ممکن است واقع شود.[۷۶]

۷۵. م ـ د، «رؤیای صادقه یا تقلید از روزنامهٔ شریفهٔ *صوراسرافیل*»، *حبل المتین* ۱۵: ۶ (۱۶ رجب ۲۶/۱۳۲۵ اوت ۱۹۰۷): ۱۲ـ۱۱.

۷۶. «محاکمهٔ آصف الدوله و سالار مفخم (یا رعایا در وزارت عدلیه اعظم)»، *حبل المتین* (تهران) ۱: ۴۷ (۱۰ جمادی الاول ۲۲/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۴ـ۱. نقل از صص ۲ـ۱.

عنوان اضافهٔ گزارش این محاکمه در *حبل المتین* «یا رعایا در وزارت عدلیه اعظم» این گزارشها را شبیه به سناریوهای تئاتر و یا رمانهای رایج این دوره می کرد که عبارتهای اضافه در عنوان اغلب اشاره به پیام اخلاقی و یا سیاسی آنها داشت. حضور رعیت در خانه عدالت معنای مشروطه و پیام این محاکمه دانسته شد.

زمان آن است که ما نیز همراه رعایا و تماشاچیان به وزارت عدلیه برویم.

«تساوی شاه و گدا»

اعلیحضرتا! تمام این مفاسد را مجلس عدالت، یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم، که در آن انجمن، به داد عامهٔ مردم برسند، *شاه و گدا در آن مساوی باشند*، . . . مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد، خرابیها آباد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد.[1]

«تساوی شاه و گدا» در مقابل قانون یکی از خواستهای اساسیِ مشروطه طلبان بود. مخالفان این خواست به خوبی از نتایج چنین امری واقف بودند. تساوی در برابر قانون ثبات بسیاری از سلسله های مراتب موجود جامعه را به خطر می انداخت. درباریانِ مخالف مشروطه نگران عواقب آن بر امتیازات اشرافی و منافع مالی خود بودند. نَاظم الاسلام کرمانی در شرح جلسه ای که عین الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه در اوایل ربیع الاول ۱۳۲۴ (بهار ۱۹۰۶) در باغشاه برای مشورت با رجال درباری و وزرای دولتی در مورد اجرا یا عدم اجرای دستخط شاه در مورد تأسیس عدالتخانه تشکیل داده بود نوشت که احتشام السطنه «صلاح دولت را بر اجرای دستخط» می دانست. در مقابل: «وزیر دربار (امیر بهادر) گفت: خیر چنین نیست، صلاح دولت بر عدم اجرای دستخط است، البته باید این دستخط اجرا نشود. چه اگر عدالتخانه بر پا شود آن وقت پسر پادشاه با بقال مساوی خواهد بود و نیز دیگر هیچ حاکمی نمی تواند دخلی بکند و راه دخل امناء دولت مسدود خواهد شد.»[2] از سوی دیگر، بخشی از رهبران دینی، مشروعه طلبان، نگرانِ عواقب تساوی مسلمان و غیرمسلمان بودند. در لوایح شیخ فضل الله نوریَ، در دوران تحصن در شاه عبدالعظیم، یکی از مواردی که به عنوان انتقاد از مواضع مشروطه طلبان مطرح می شد مطلب مساوات بود: «و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده، ذمی و مسلم خونشان متکافو باشد و با همدیگر در آمیزند و به یکدیگر زن بدهند و

۱ـ از عریضهٔ اول آقای طباطبایی به مظفرالدین شاه، نقل از کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش اول، ج۲، ص ۴۰۵، تاکید از من.

۲ـ همانجا، ص۳۸۵.

زن بگیرند (زنده باد مساوات)!»[۳]

این شعار مشروطه خواهان، پس از صدور فرمان مشروطه و تشکیل مجلس اول، از راه آزمونهای مشخصی معناهای ملموس و چندگانه یافت. بسیاری از این آزمونها با آزمون مفاهیم «زن» و «مرد»، زنانگی و مردانگی، آزمون مرزهای سروری مرد بر زن، شکل گرفت.

«خبر» زیر نمونه ای از این دست است. خبر حاکی از آن است که در دولت مشروطه و حکومت قانون کسانی که تبعیت دولتهای روس یا انگلیس را پذیرفته بودند دیگر از امتیازهای قانونی سابق نمی توانستند استفاده کنند، پس با تابع روس یا انگلیس می توان مطابق قانون مملکت و به تساوی با تابع ایران رفتار کرد. زمینهٔ خبر حکایت دفاع از ناموس جنسی/اسلامی است:

> روز چهارشنبه ۱۲ صفر ۱۳۲۵ - از سبزوار خبر رسیده است که یك نفر خارج مذهب با زن مسلمانی جمع گشته، مردم ازدحام کرده، هر دو را کشته اند. گویا مرد ارمنی بوده است و رعیت دولت روس. لکن چون مرد ارمنی خلاف قانون مذهب و مملکت [رفتار] نموده است، لذا امری اتفاق نخواهد افتاد.[۴]

به عبارت دیگر اکنون که حاکمیت ملت و قانون محرز شده، با آنکه مرتکب جرم رعیت دولت روس است بدون واهمه از عواقب دخالت خارجی می توان وی را مجازات کرد.

در مورد دیگری سخن از تساوی زن با امام جمعه شهر بود:

> دو روز بعد [۱۴ جمادی الاولی ۱۳۲۸] ضعیفه [ای] از دست آقای امام جمعه در عدلیه تظلم کرد. از محکمه جناب امام را احضار می نمایند؛ بر امام ناگوار می شود. جناب آقا سید عبدالله مطلع می شوند؛ رقعهٔ مؤاخذه به وزارت عدلیه نوشته که تأدیب و تنبیه اعضای محکمه را حاوی بود. این رقعه، زیاده از حد موجب تحیر و ایرادات عدلیه و نطاقین انجمنها گردیده که: این زحمتها، قتلها، غارتها، خرابیها، تغییرها به جهت این بود که این

۳. هما رضوانی (ویراستار)، *لوایح آقا شیخ فضل الله نوری* (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، ص ۲۸.

۴. کرمانی، *تاریخ بیداری*، بخش دوم، ج۴، ص ۱۲۱.

موهومات مرتفع شود. زنی تظلم کرده، جناب آقا را احضار کرده اند به جهت جواب. آقا هم خودشان نمی آیند، وکیلی بفرستند. رنجش لازم ندارد، مؤاخذه نمی خواهد که حالا به اشکال مختلف آقایان مورد اعتراض بشوند که در صورتی که حضرت امیر المؤمنین، علیه السلام، در محضر شریح قاضی به جهت دعوی یهودی حاضر شده باشد، احضار آقای امام اهمیتی نداشته که تنبیه و تأدیب اعضای محکمه را لازم داشته باشد. ناچاراً، شب رفتم خدمت آقای آقا سید عبد الله؛ اظهار تأسف زیاد کرده که این اقدامات و گرفتاریها و اسیریها و صدمات، برای چه بود؟ برای آزادی و عدالتخواهی و مساوات و مواسات و حق خواهی. زنی در عدلیه تظلم کرده، که بر حسب قانون مدعی و علیه را خواسته اند؛ این مؤاخذات را لازم نداشته. در خدمت حضرت حجت الاسلام، مدلل کردم که بی موقع اعتراض فرموده اند.[۵]

به جز این «واقعات اتفاقیهٔ» روزمره، یکی از مهمترین موارد معنایابیِ «عدل مظفر» در سال اول نظام مشروطه، محاکمهٔ مقصرین ماجرای قوچان بود. در اینجا دو رعیت از «تکمران از نواحی قوچان»، به نامهای علی و یوسف، در مقابل شش نفر ناظر از جانب مجلس شورا و هیئت منصوب از جانب وزارت عدلیه و نماینده ای از جانب وزارت امور خارجه، به استنطاق دو تن از اشراف و سرداران، آصف الدوله و سالار مفخم، پرداختند. استنطاق و تحقیق از روز پنجشنبه ۸ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷ آغاز و رأی کمیسیون عدلیه در روز ۲۰ جمادی الاول/ ۲ ژوئیه صادر شد. جزئیات چگونگی این محاکمه متن نگارش منش و کنش عدل نو شد. جراید مشروطه خواه این محاکمه را روز به روز دنبال کردند و از راه گزارش آن بسیاری نکات سیاسی را بازگفتند. روزنامهٔ *محاکمات*، به مدیریت مجد الاسلام کرمانی، که می توان گفت در این دوره روزنامهٔ شبه رسمیِ وزارت عدلیه بود، از همین روز شروع به انتشار کرد. در نخستین شماره، *محاکمات* خود را چنین وصف کرد: «این جریده یك قسم تاریخی است که در او ثبت می شود محاکمات عمدهٔ وزارت جلیلهٔ عدلیه و محاکمات مهمهٔ تجارت و خارجه و ذکر مدعی و مدعی الیه و اسناد صحیحهٔ طرفین و حکم قطعی در قطع مخاصمه و قوانین مدونهٔ مصححهٔ محاکمات تدریجاً درج می شود. عرایض متظلمین به شرط معروفیت و اطمینان به

۵. شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه*، ج۲، ص۵۲۲.

صحت درج می شود.»[۶] و «در تعیین مسلك روزنامه» نوشت:

مجالس عدلیه در تمام عالم روزنامهٔ مخصوصی دارد که عموم مردم را از هر نقطه باشند از نتایج محاکمات اتفاقیه مستحضر سازد و این کار چندین نتیجه دارد:

(اول) عموم مردم که در دولت مشروطه حق نظارت در اعمال وزارتخانه ها دارند به حق خودشان رسیده اند و هر وقت در هر مقام از رئیس محاکمات یا اجزاء آن اقدامی منافی عدالت دیدند به او اخطار می نمایند. . . .

(دویم) در هر مطلب مهم که طرح می شود و اسناد از طرفین می خواهند، محتمل است اشخاصی در اطراف باشند که اطلاعات صحیحه از آن مطلب داشته باشند؛ از خواندن روزنامه مسبوق می شوند که در عدلیه فلان مسئله مطرح شده و به توسط همان روزنامه اطلاعات خود را به مجلس محاکمه اخطار می نمایند. چنانکه الان که محاکمه آصف الدوله در باب دخترفروشی در سرحدات خراسان شروع شده و آصف الدوله بالمره انکار نموده است که ابداً در دورهٔ سلطنت قاجاریه چنین اتفاقی در سرحدات خراسان نیفتاده است، روزنامه این مطلب را انتشار می دهد و از تمام مردم استدعا می نماید که هرگونه اطلاعی در این امر دارید با اسناد صحیحه به روزنامه اطلاع بدهید تا درج شود و اجزاء مجلس محاکمه بخوانند و مستحضر گردند و هکذا.

(سوم) بعد از ثبوت و صدور حکم قطعی در مطلبی ثبت آن حکم در روزنامه رسماً باعث استحکام ابدی و حفظ آن حکم از هرگونه احتمال است....

چهارم همین که مطالب مدعی و مدعی علیه و سؤال و جواب آنها مرتباً ثبت شود عموم مردم می خوانند و طرف حق را تمیز می دهند و در موقع صدور حکم اجزاء محاکمه را متهم به قصور یا ملاحظه نمی توانند بنمایند.

پنجم مدعی و مدعی علیه همین که مطالب خود را در روزنامه نوشته دیدند قهراً خجالت می کشند از اینکه مطالب بی ربط بگویند یا دعاوی بی جا بنمایند.[۷]

محاکمات از شمارهٔ دوم به بعد مرتباً و به تفصیل جزئیات سؤال و جوابهای

۶ـ *محاکمات*، ۱ (۸ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷): ۱.

۷ـ «تعیین مسلك روزنامهٔ *محاکمات*»، همانجا، ص۲.

«کمیسیون رسیدگی به اسرای قوچان» را چاپ می کرد. گهگاه هر چهار صفحهٔ نشریه به این مذاکرات اختصاص می یافت. نخستینِ این گزارشها با مقدمه ای در بارهٔ فواید عدل شروع شد:

بزرگترین مناصب متصوره در عالم حکومت به عدل است، چه اگر حکومت عادلانه در مملکتی باشد احدی تجاوز به حقوق دیگری نخواهد کرد و تمام بی اعتدالیها که در دنیا واقع شده و می شود به این جهة است که حکومت عادله نداشته اند و بدیهی است اگر دزد بداند که در محکمهٔ عدالت به طور تحقیق به کار او رسیدگی می نمایند و مطابق حکم قانون به او مجازات می دهند هرگز به دزدی اقدام نخواهد کرد. اگر آصف الدوله و سالار مفخم تصور می کردند که روزی می آید و با رعیت قوچانی مقابل می نشینند و به عدل و انصاف میانه آنها محاکمه می شود، سوار ترکمان را با دندان خود پاره پاره می کردند و نمی گذاشتند از قوچان اسیر ببرند.[۸]

پس از این مقدمه اعضای «مجلس محاکمه» چنین معرفی شدند:

حضرت والا شاهزاده فرمانفرما وزیر عدلیه اعظم، جناب مستطاب حاجی محتشم السلطنه معاون وزارت جلیله داخله، جناب سالار منصور، جناب ممتاز الدوله رئیس هیئت مقننه و دارالترجمه وزارت عدلیه، جناب عدالة السلطنه رئیس یکی از مجلس تحقیقات با معاون دویم اطاق خودشان جناب اقتدارالدوله، جناب آقا میرزا حسین خان منشی کل عدلیه، جناب دبیرمخصوص معاون تحریرات راجعه به دولت روس از طرف وزارت جلیله خارجه با اسناد متعلقهٔ این کار که در وزارت خارجه ضبط بوده است. جناب مطیع السلطنه مأمور مخصوص از طرف اعلیحضرت همایونی. برای نظارت از وکلای محترم مجلس هم شش نفر انتخاب شده بودند که در این محاکمه حاضر باشند و نظارت کنند جناب وکیل التجار رشت، جناب آقا سید مهدی، جناب آقا میرزا محمود خوانساری، جناب آقا سید حسین بروجردی، جناب حاجی میرزا بابا وکیل قوچان. جناب تقی زاده هم از منتخبین هستند ولی امروز حاضر

۸ ـ «محاکمه در خصوص اسرای قوچان»، *محاکمات*، ۲ (۱۳ جمادی الاول ۲۵/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۴-۱. نقل از ص۱.

نبودند.[۹]

علاوه بر این، بنا به این گزارش «دو نفر منشی از طرف عدلیه مشغول نوشتن مذاکرات شدند. مدیر محترم جریدهٔ *حبل المتین* یومیه و مدیر روزنامهٔ رسمی *محاکمات* هم حاضر و کلمه به کلمه می نوشتند.»[۱۰] علاوه بر *حبل المتین* و *محاکمات*، برخی دیگر نشریات نیز، نظیر *مجلس*، این مذاکرات را مرتب نقل می کردند. روزنامه هایی نظیر *کشکول* و *صوراسرافیل* نیز قلم طنز را به کار نقد این مذاکرات گرفتند.[۱۱] اهمیت این محاکمه از همان لحظهٔ اول برای همهٔ شرکت کنندگان آشکار بود. *محاکمات* نوشت:

> به عموم هموطنان بشارت می دهیم که بحمدالله و المنه این اول مجلس محاکمهٔ قانونی بود که در ایران ایجاد شده و هموطنان عظام را لازم است که این روز فیروز را عید ملی قرار بدهند و همه ساله تاریخ هشتم جمادی الاولی را به یادگار این فرخنده روز جشن ملی ترتیب بدهند. چه امروز روزی است که از حرف گذشته به فعل شروع شده، مقدمات را دور انداخته اند و به نتیجه پرداخته اند (الیوم انجزت الامال ماوعدت) (و ادرك المجد اقصی ماتمناه) و هر

۹. همانجا.

۱۰. همانجا، صص۲-۱. گزارش محاکمه در این شماره های *حبل المتین* (تهران)، سال اول، به چاپ رسید: شماره ۴۷ (۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۵/۲۲ ژوئن ۱۹۰۷): ۴-۱: ۴۸ (۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۵): ۴-۳: ۵۱ (۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۵): ۳-۱: ۵۲ (۱۶ جمادی الاول ۱۳۲۵): ۳-۱: ۵۴ (۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۵): ۲-۱: ۵۵ (۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۱ ژوئیه ۱۹۰۷): ۴-۳: ۵۸ (۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۵): ۳-۱: ۵۹ (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۵): ۴-۲: و ۶۱ (۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۵): ۱.

۱۱. از جمله ناظرین این محاکمه علی اکبر دهخدا بود که در ستون «چرند پرند» *صوراسرافیل* در بارهٔ این محاکمه طنز می نوشت. پس از پایان آن از زبان نالهٔ یك «روزنامه چی» نوشت: «بله. یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچکی نبود. یك وزارت عدلیه بود. یك آصف الدوله و یك مسئله اسرای قوچان بود. از اینها گذشته یك روزنامه چی بود، بله یك مدت هم در وزارت عدلیه مجلس استنطاق بود. این روزنامه چی هم هر روز برای کسب اخبار در آنجا حاضر بود. استنطاق هم تا نزدیکیهای ظهر طول می کشید. هوا هم گرم بود. توی خانهٔ روزنامه چی هم جز پنیر و سبزی چیزی نبود.» (*صور اسرافیل*، ۶ (۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۵/۴ ژوئیه ۱۹۰۷): ۸.)

قدر شکرانه این نعمت عظمی را به جا بیاوریم حق آن را ادا نکرده ایم، چرا که کمتر نتیجهٔ محاکمه قانونی این است که ظالم و مظلوم از یکدیگر ممتاز می شوند و کلمه حق ظاهر می شود و دیگر کسی جرئت اقدام به ظلم نخواهد کرد. خداوند نعمت عدالت را بر ما مستدام بدارد و از چشم بد حسود محفوظ بماند و خدا بکند دولت مستعجل نباشد.[۱۲]

شرایط اجرای این محاکمه، یعنی این مطلب که روزنامه ها جزء به جزء آن را گزارش می دادند، انجمنها بحث می کردند، ناطقین در خطابه های خود روایت می کردند، آن را نمایشی بر صحنهٔ ملی ساخته بود. شرکت کنندگان از این جنبهٔ نمایشیِ محاکمه، یعنی این مطلب که زیر نگاه و تحت نظر یك ملت سخن می گویند، کاملاً آگاه بودند و در جلسات استنطاق نهایت قدرت خطابی و اجراییِ خود را به کار می گرفتند. فرمانفرما، وزیر عدلیه، گشایش محاکمه را فرصتی برای تدریس ابتدائیات درس قضاوت کرد: «وزیر عدلیه: 'در هر محاکمه باید مدعی و مدعی علیه و دعوی معلوم باشد. حالا مدعی کیست و دعوی چیست؟'» در پاسخ: «گفتند: 'مدعی ناموس ملت است، چرا که وقوع این حادثه به ناموس ملت لطمه زده.'» *محاکمات* فاعل پاسخ مذکور را روشن نکرد: «گفتند». بدین ترتیب «گفتند» فاعلی عمومی پیدا می کرد. آنچه گفته شده حقیقتی همگانی و ملی شده، فرمانفرما منطق این حقیقت همگانی را باید پاسخگو می شد:

وزیر عدلیه: این ملاحظه صحیح است و به این اعتبار تمام ماها، بلکه تمام افراد ملت مدعی هستند. ولی ملاحظهٔ ترتیب در محاکمه لازم است و در محاکمات قانونی در خارجه یك نفر مخصوصا از طرف دولت و ملت منتخب می شود، به اسم (مدعی العموم) که در این گونه مواقع انشاء دعوی بنماید و مطالبه حقوق نوعیه یا شخصیه بکند. ولی ما هنوز موفق نشده ایم تشکیل اداره مدعی العموم بدهیم. لهذا مدعی مخصوص لازم است.[۱۳]

«مأمور مخصوصی که از طرف اعلیحضرت همایونی برای انتظام این مجلس و

۱۲. «محاکمه در خصوص اسرای قوچان»، *محاکمات*، ۲ (۱۳ جمادی الاول ۱۳۲۵/۲۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۱-۴. نقل از ص۲.

۱۳. همانجا.

نظارت معین شده» بود پیشنهاد کرد «دو نفر قوچانی که مدعی هستند حاضرند. اجازه می دهید بیایند و انشاء دعوی بنمایند.» وزیر عدلیه گفت: «البته آنها را به مجلس بیاورید.» تعیین «دو نفر قوچانی» به عنوان «مدعی مخصوص» در آنِ واحد دو اثر داشت: یکی آنکه «ماجرای قوچان» را به عواقب حادثهٔ دوم، یعنی آلامان ترکمانان در رمضان ۱۳۲۳ از راه بجنورد، محدود کرد و بدین ترتیب قدمی قانونی در راه «فراموشی» و «صرفنظر» کردن از مسئولین دخترفروشی در قوچان برداشته شد. خواهیم دید که در تمام این محاکمه سؤالها از آصف الدوله به مطلب حملهٔ ترکمانان محدود بود و ماجرای دیگر مورد بحث مردم و مجلس، یعنی فروش دختران رعایا به ترکمانان برای پرداخت مالیات به آصف الدوله، هرگز مورد مؤاخذه قرار نگرفت. دومین اثر این تعیین آن بود که جریان را از مسئله ای ملی و همگانی به ادعایی خصوصی بدل کرد.

تا قوچانیان را بیاورند، وکیل التجار از فرصت استفاده کرده، با تاکید بر اهمیت این نمایش «عدل مظفر» ملاحظات رفتار شرکت کنندگان را گوشزد کرد:

وکیل التجار: این مجلس نهایت اهمیت را دارد، چرا که عارض ناموس مملکت است و معروض مثل آصف الدوله که تقریبا شخص سیّم دولت است و باید خیلی محترمانه مذاکره شود.

آقا سید مهدی: ابداً محتاج به این سفارش نیست، چرا که همه می دانیم و لوازم احترام مجلس را مراعات خواهیم کرد.

محتشم السلطنه: ماها فقط برای نظارت به این مجلس آمده ایم و حق مذاکره نداریم. مذاکره و سؤال مختص است به وزیر عدلیه.[۱۴]

در این موقع «دو نفر قوچانی» به صحنه وارد شدند و «به امر وزیر عدلیه» نشستند. امر وزیر عدلیه در آنِ واحد امر وزیر به مدعی و امر یك شاهزاده به دو رعیت بود. وزیر عدلیه با پرسش «شما اهل کجا هستید؟» بالاخره رسیدگی به اصل مطلب را شروع کرد. برای نخستین بار اکنون داستان آلامان ترکمانان در چهاردهم رمضان ۱۳۲۳ از زبان یوسف و علی، «دایی و خواهر زاده» ای از اهالیِ تکمران قوچان که از یك سال و نیم پیش برای استرداد اسرای خود به تهران آمده بودند، بازگویی یافت. در بین کلام این دو نفر وزیر عدلیه با سؤالهای خود روایت آنها را کارگردانی می کرد:

۱۴ـ همانجا.

ماها چادرنشین هستیم و به اصطلاح در ابهٔ خودمان خوابیده بودیم. چهاردهم ماه مبارك رمضان ۱۳۲۳ مقارن نماز صبح قریب پانصد سواره ترکمان با چند نفر بجنوردی بر سر ما ریختند که ماها با لباس خواب از چادرها بیرون دویدیم. از شخص بجنوردی، کدخدا خداداد قتلیش باشد، پرسیدیم که شما کجا آمده اید؟ کجا می روید؟ فوراً گلوله به طرف من انداختند. به من نخورد و پدرم و خواهرزاده ام را با گلوله کشتند و چادرهای ما را غارت کردند و شصت و دو نفر هم اسیر از ما بردند. از خانه خودم پنج نفر، از چادر پسر عمویم دو نفر، از یك خانه دیگر چهار نفر، از خانه دیگر سه نفر، دو نفر را هم کشتند.

عدلیه: کلیهٔ چقدر اسیر بردند و چند نفر کشته شدند و اسرا مرد بودند یا زن و اموال چه اندازه بردند؟

ج: شصت و دو نفر اسیر بردند و اسرا پسر و دختر حتی طفل هم بردند و دوازده نفر را هم کشتند. اما اموال: مردها که کشته شدند، زنها هم که اسیر شدند، دیگر کسی نبود که مقدار مال را بداند. ولی آنچه تخمین کردیم و صاحبانش باقی ماندند معادل چهل و چهار هزار تومان اموال غارت کردند. چهار نفر هم گلوله خوردند و مجروح شدند.

عدلیه: آیا این قضیه در خاك بجنورد واقع شد یا در سامان و قوچان؟

ج: محل ما متصل است به خاك بجنورد، ولی جزو قوچان است.

عدلیه: حاکم قوچان در آن موقع که بود؟

ج: در آن روز حاکم امیر حسین خان پسر آصف الدوله بود.

عدلیه: حاکم بجنورد که بود؟

ج: سالار مفخم.[۱۵]

در پاسخ به سؤالهای بعدیِ وزیر عدلیه معلوم شد که برخی از اهالی فوراً به شیروان رفته، قضایا را تلگرافیَ به حاکم قوچان خبر دادند، ولی از آنجا که می اندیشیدند «که خود حکومت بجنورد این اسباب را فراهم کرده و به ترکمانها راه داده است» تلگرافی به او نفرستادند. جمعی دیگر از جمله یکی از دو نفر قوچانیِ حاضر به «شاوجای» محلِ قزاق باشی حکومت بجنورد، رحیم دادخان، رفته، ماجرا رَا به او

۱۵ـ همانجا، صص۳ـ۲.

اطلاع دادند، «ولی او اعتنایی نکرد» با آنکه «پنجاه شصت نفر [سوار] حاضر داشت.» وزیر عدلیه در اینجا پرسید: «آیا پیش از این هم ترکمانها به خاك قوچان و بجنورد به تاخت و تاز می آمدند؟» پاسخ به این سؤال بار دیگر یادآور آن بود که حملهٔ ترکمانان از دید مردم عمدی و با اطلاع و تحریك خود حکومتیان بوده است: «از وقتی که روس ترکمانها را مسخر کرده است نیامده اند؛ مگر یك مرتبهٔ دیگر [که] آمدند و مال و اسیر بردند و همین اتابك استرداد نمود و گاهی هم به خاك بجنورد می روند و دزدی می کنند ولی هرگز به خاك قوچان نیامده بودند.» علاوه بر این پس از اطلاع از ماجرا «حکومت قوچان و بجنورد ابداً اقدامی نکردند و کسی را نفرستادند.» ترکمانان از طایفهٔ یموت بودند که هیچ سابقهٔ عداوتی با اهالی نداشتند، از خاك بجنورد آمدند و از همان خاك بازگشتند. سیورسات ترکمانان را دهات سر راه، همه در خاك بجنورد، می دادند و شانزده نفر از اهالی بجنورد همراه ترکمانان بودند. شصت نفر سوار مقیم قتلیش نه تنها در مقابل ترکمانان نایستادند، بلکه وقتی چند نفر از اهالی محل می خواستند با سد معبر به کمك اسرا برسند («معبر سوار از قتلیش راه تنگ و باریکی است دو نفر تفنگدار اگر دم دروازه جلوگیری می کردند ترکمان نمی توانست عبور کند.») آنها را «گرفتار کرده، دستهای شان را بستند که نتوانند ممانعت کنند.»[16]

اهالی جوابی از قوچان به تلگراف خود نشنیدند، پس «خودمان رفتیم قوچان. گفت باید به شهر مشهد نزد آصف الدوله بفرستم و نفرستاد. خودمان رفتیم سبزوار به آصف الدوله تلگراف کردیم. . . . جواب آصف الدوله این بود که 'هفت نفر مأمور فرستادم بجنورد. به طهران هم اطلاع دادم. شما هم به طهران عرض کنید.' مأمور هم رفت بجنورد، ولی هیچ کار نکرد.»[17]

در اینجا سؤالهای وزیر عدلیه از «قوچانیها» تمام شد و «گفته شد که دیگر با قوچانیها کاری نیست. بروند. از آصف الدوله سؤال کردند که شما در این مطلب چه اطلاعی دارید و در آن موقع کجا بودید؟» معنای این امرِ وزیر عدلیه به خروج قوچانیها در موقع استنطاق از آصف الدوله از نگاه وکلای ملت مخفی نماند و در جلسهٔ بعد «تصحیح» شد. در این جلسه بنا بود سؤال و جواب با آصف الدوله و سالار مفخم که در جلسهٔ اول شروع شده بود ادامه یابد، ولی قبل از شروع تقی زاده تذکر داد:

۱۶. همانجا، صص۳-۴.

۱۷. همانجا، ص۴.

تقی زاده ـ طرفین را بفرمائید حاضر کنند زیرا که در محاکمه قانوناً باید طرفین یکدفعه وارد یکدفعه خارج شوند.

وزیر ـ بلی در موقع محاکمه چنین است که می فرمائید، ولی اینجا فعلا استنطاق است و برای استنطاق حضور یکی یکی لازم است.

تقی زاده ـ عرض بنده این است اگر محاکمه است باید طرفین حاضر باشند و اگر استنطاق است چرا وقت استنطاق قوچانیها آصف الدوله و سالار هر دو حاضرند ولی وقت استنطاق آصف الدوله و سالار قوچانیها را مرخص می نمائید. باید اساس تساوی همیشه در عدلیه ملحوظ باشد.

وزیر ـ چشم. بعد از این، این نکته ملاحظه می شود. قوچانیها را حاضر کنید.[۱۸]

گزارشها و یادداشتهای معاصران از این صحنه ها نشانگر آن است که نه تنها معنای حقوقی این حرکت که معنای آن در زمینهٔ «تساوی شاه و گدا» در برابر قانون مدّ نظر بود. محیط مافی، که جزئیات این محاکمه را در کتاب خود به تفصیل بازگفته است[۱۹]، در شرح جلسهٔ اول «همنشینیِ» قوچانیها با آصف الدوله و سالار مفخم را از نظر نینداخت: «اعضای محکمه حاضر شدند، دو نفر قوچانیها را هم ورود دادند. به اشارهٔ وزیر عدلیه بر صندلی، پهلوی آصف الدوله و سالار، قرار گرفتند.»[۲۰] و اعتراض تقی زاده به غایب بودن قوچانیها از جلسهٔ دوم را، که در آن «آصف الدوله و سالار مفخم هم حاضر، در صندلی مخصوص مقصرین جلوس کردند»[۲۱] چنین

۱۸ـ «محاکمهٔ آصف الدوله و سالار مفخم (با رعایای قوچان در وزارت عدلیه)»، *حبل المتین* (تهران) ۱: ۵۱ (۱۵ جمادی الاول ۲۷/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۳ـ۱. نقل از ص ۱. گزارش *محاکمات* از این مکالمه تاحدودی متفاوت است. بنگرید به ص ۳ از «بقیه محاکمات آصف الدوله و سالار مفخم در خصوص اسرای قوچان»، *محاکمات*، ۳ (۱۷ جمادی الاول ۲۹/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۴ـ۱.

۱۹ـ محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، صص۳۲۲ـ۳۲۱، ۳۳۸ـ۳۲۵، ۳۷۵ـ۳۷۲، ۳۸۳ـ۳۷۷، ۳۹۲ـ۳۸۵، و ۴۰۱ـ۴۰۰. سبک نگارش محیط مافی حاکیِ آن است که خود از تماشاچیانِ این محاکمه بوده است.

۲۰ـ همانجا، ص۳۲۵.

۲۱ـ همانجا، ص۳۳۴.

بازگفت: «همگی حاضر بودند، غیر از دو نفر قوچانی [که] حاضر نبودند، آقا سید حسن [تقی زاده] وکیل تبریز به وزیر عدلیه اظهار داشتند: 'چرا در موقع استنطاق قوچانیها نیستند؟ آصف الدوله و سالار حاضرند. در موقعی که نوبت استنطاق آصف الدوله و سالار می شود، قوچانیها را مرخص می نمایید. *باید در عدلیه نکتهٔ تساوی همیشه منظور باشد*. بعد از مذاکرات قوچانیها حاضر می شوند.»[۲۲] مجدالاسلام کرمانی نیز در توصیف آخرین جلسهٔ این کمیسیون نکتهٔ مشابهی را یادآور شد: «دو نفر رعیت قوچانی هم آمدند و حضرت وزیر اظهار فرمودند که صندلی برای آنها بگذارید که آنها هم محترما در مقابل مدعی علیه بنشینند و فرقی میان آنها گذارده نشود.»[۲۳]

در تصویر *آئینه غیب نما* از این صحنه، عارضین، آصف الدوله، اجزای دیوانخانه، وزیر عدلیه، وکلای مجلس، معاون وزارت خارجه، معاون وزارت داخله، همگی بر صندلی و کنار هم نشسته اند و خناس و وردستانش سخت نگران اوضاع جدید هستند. یکی از آنها می گوید: «سبحان الله! اینهم کار شد؟ شخص برود حکومت کند، حالا با رعیت در یك صندلی نشسته،محاکمه کند؟» و خناس حیران است: «عجب! عجب! زحمتهای من بی نتیجه ماند. یعنی بعکس شد. کسی باور می کرد آصف الدوله با عارض خود به مساوات در دیوانخانه محاکمه کنند؟ وزیر عدلیه این کار ها چه است می کند؟ مردم را هوش می آورد. خاك بر سر من کنند که تمام شد استبداد. پادشاه دیوانخانهٔ عدالت باز کرد؛ وکلای مجلس حضور دارند، وزیر از روی قانون رسیدگی می کند. دیگر این سفر حکومت باید درست رفتار کند.»[۲۴]

سید جمال واعظ در موعظه ای «در معنی حقوق» به همین امر اشاره کرد:

> و سلطنت ایران شد دولت و سلطنت مشروطه، به این معنی که حقوق و حدود هرکسی معین باشد و احدی نتواند از حدود خود تجاوز کند و حاکم بر همه همان کلمه قرآن و قانون باشد. به این معنی که تا چندی قبل ممکن نبود مرد فقیر ضعیف بیچاره با یك نفر حاکم مستقل یا یك نفر متشخص مقابل شود و اصلا تصور این مطلب را نمی کردیم. حالا نمردیم و با چشم خودمان دیدیم که

۲۲ـ همانجا، ص۳۳۷.

۲۳ـ «بقیه محاکمه سالار مفخم در خصوص اسرای قوچان»، *محاکمات*، ۷ (۲۷ جمادی الاول ۱۳۲۵ /۹ ژوئیه ۱۹۰۷): ۴ـ۱. نقل از ص۱.

۲۴ـ بنگرید به صفحهٔ ۱۴۶. *آئینه غیب نما*، ۸ (۲۹ جمادی الاول ۱۳۲۵/۱۱ ژوئیه ۱۹۰۷): ۲.

حکایت دختران قوچان ۱۴۶۰

وتساوی شاه و گدا،

آئینه غیب نما، ۸ (۲۹ جمادی الاول ۱۳۲۵/۱۱ ژوئیه ۱۹۰۷): ۲.

آصف الدوله فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و سالار مفخم حاکم قوچان با دو نفر مرد زارع فقیر قوچانی برابر و وزیر عدلیه اصلا فرقی مابین آنها نمی گذارد. . . . از برکت اتحاد و اتفاق و زیر سایه مجلس مقدس شورای ملی . . . می بینیم که حاکم و محکوم برابر هم نشسته و بدون خوف و ترس فقیر اقامه حجت خود را می نماید و وزیر عدلیه در کمال درستی از روی قانون حکم می کند.[۲۵]

علاوه بر «همنشینی» افراد، آداب نوی معاشرت که حاکی برابری در مقابل قانون باشد در این گونه مجمعها آگاهانه به اجرا گذاشته می شد. زمانی که در یکی از جلسات کمیسیون، امیراعظم، حاکم استرآباد برای ارائه اطلاعات خود در این زمینه به مجلس محاکمه وارد شد، محیط مافی گزارش نوشت که «در این وقت امیراعظم وارد شدند. چون در موقع محاکمه تواضع ممنوع است جزو سایرین بر صندلی قرار گرفت.»[۲۶]

استنطاق فرمانفرما از آصف الدوله و سالار مفخم در جلسهٔ اول آغاز شد. اهمیت سؤال و جواب با این دو نفر، بیش از آنکه در تعیین حقیقت بوده باشد، شاید در این بود که رعایا و وکلا، و کسانی که از بالاترین درجه های سلسله مراتب اجتماعی بودند در یك جمع و کمابیش همسنگ سخن می گفتند. آصف الدوله در پاسخ به سؤال فرمانفرما («از این حادثه کی مطلع شدید؟») تکیه به حرف «قوچانیها» می کرد: «همان قسم که قوچانیها عرض کردند، روز سیّم مطلع شدم که از شیروان راپورت تلگرافی رسید.»[۲۷] وزیر عدلیه در میان سؤال از آصف الدوله که «در قوچان چه اقدامی کردید؟» از وکیل قوچان شهادت می طلبید: «از این مطالب

۲۵ـ «موعظه آقای آقا سید جمال الدین در معنی حقوق»، *الجمال*، ۱۷ (۷ جمادی الثانی ۱۸/۱۳۲۵ ژوئیه ۱۹۰۷): ۳ـ۲.

۲۶ـ محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، ص۳۸۰. رسم تواضع در مجلس نیز بحث و کنار گذاشته شده بود. مطابق ماده ۳۱ از فصل دوم نظامنامهٔ داخلی مجلس که در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۴/۱۳۲۴ اکتبر ۱۹۰۷ تصویب شد، «تواضع کردن و ادای بعضی رسومات که اسباب تفرقه حواس باشد در مجلس ممنوع است.» بنگرید به *مذاکرات*، ص۱۰، همچنین ص ۱۷ برای بحث سعدالدوله در این باره. همچنین بنگرید به آدمیت، *ایدئولوژی*، ج۱، صص۳۷۴ـ۳۷۳.

۲۷ـ «بقیه محاکمات آصف الدوله و سالار مفخم در خصوص اسرای قوچان»، *محاکمات*، ۳ (۱۷ جمادی الاول ۲۹/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷): ۱.

که گفته شد چه اطلاعی دارید؟» و او در پاسخ بی تردید سخن می گفت: «میان مردم آفتابی بود که سالارمفخم مخصوصاً ترکمانها را دعوت کرده است که بیایند در خاك قوچان تاخت و تاراج کنند.»[۲۸] در این سؤال و جوابها آصف الدوله سالارمفخم را مسئول عبور ترکمانان گوکلان و یموت از خاك بجنورد دانست و اعضای محاکمه را به اسناد وزارت داخله و خارجه در این باب رجوع داد. بنا به پاسخهای او، خود نیز وظیفهٔ حکومتی را اجرا کرده، ماجرا را تلگرافی به اطلاع دولت در تهران رسانده بود. دولت نیز رشیدنظام را برای رسیدگی اعزام داشته بود. سالارمفخم هرگونه اطلاع قبلی از حمله را انکار، و اظهار کرد که ترکمانها از سرحد روس آمدند و نه از خاك بجنورد. پس از بازگشت آنها، توسط تلگراف آصف الدوله از ماجرا مطلع شده و دیگر کاری از دستش ساخته نبوده است. آصف الدوله حرف او را تکذیب کرد:

آصف الدوله: معلوم است از راه بجنورد آمده و رفته اند و بین خاك ایران و روس که سالار عرض کرده، غیر از بجنورد جای دیگر نیست.

دبیر مخصوص: حرکت پانصد نفر سوار از خاك روس به ایران ممکن نیست که به وزارت خارجه راپورت نرسد.

آصف الدوله: صحیح است. از خاك روس حرکت پانصد سوار محال است این طور آسوده بیایند و برگردند و ناچار از همان بجنورد آمده اند و اگر رجوع به نقشه بفرمایید معلوم می شود که راه ترکمان به قوچان منحصر است به دو راه: یکی از سرحد روس، دیگری از بجنورد. و چون از سرحد روس ممکن نیست ناچار از طرف بجنورد آمده اند. قوچان سرحد ایران و روس است به سرحد استراباد و خاك بجنورد از طرف شمال منتهی می شود به مساکن گوکلان و یموت و راه آنها به قوچان منحصر است به عبور از بجنورد.[۲۹]

فرمانفرما با استفاده از تجربیات خود از حکمرانی در ولایات ناباوریِ خود را از گفته های سالارمفخم نشان داد: «با آن اطلاعاتی که ماها خودمان در حکومت کردن اطراف مملکت تحصیل کرده ایم این حرف به هم نمی خورد.»[۳۰] در پایان جلسهٔ اول قرار شد آصف الدوله و سالارمفخم هرچه در این باب می دانند همراه با هر مدرك و سندی

۲۸ـ همانجا.

۲۹ـ همانجا، ص۳.

۳۰ـ همانجا، ص۲.

که دارند در اختیار مجلس محاکمه قرار بدهند. سالارمفخم در جلسهٔ بعدی نوشتهٔ خود را در «پاکتی به وزیر عدلیه تقدیم داشت.»، ولی آصف الدوله که خود را مبری از هر خطا، و این گونه پاسخگویی را دور از شأن اشرافیِ خویش می دانست، از این کار سر باز زد و مورد توبیخ و موعظهٔ فرمانفرما واقع شد:

عدلیه: پنجشنبه این طور قرار دادیم که آصف الدوله تمام اطلاعات خود را مشروحاً نوشته، بیاورند. و از آصف الدوله سؤال کردند که آیا معلومات خود را نوشته و آورده ای یا خیر؟

آصف الدوله: من گمان کردم اطلاعات مأمورین دولتی را خواستید.

عدلیه: اطلاعات مأمورین را از خود آنها خواهم گرفت. به شما مربوط نیست. آنچه از شما می خواهیم این است که از ابتدای وقوع این حادثه تا به امروز، آنچه معلومات دارید، هر قسم اقدامات کرده اید، به ضمیمهٔ اسنادی که بر برائت ذمه خود دارید، و هر قدر در مقام مدافعه از خودتان می توانید اقامه برهان بنمایید، مشروحاً نوشته به عدلیه بدهید.

آصف الدوله: من حاضرم، ولی رشیدنظام و حاج علی اکبرخان سرهنگ از طرف دولت مأمور شده، به بجنورد رفتند و تحقیقات صحیحه نموده اند و راپرتهای معتبره به دولت داده اند. اگر آن صورتها را بخواهید و بخوانید آنچه لازم داشته باشید از آنها مفهوم خواهد شد.

عدلیه: تکلیف ما این است که بر فرض خودمان هم اطلاعات داشته باشیم از شما هم بپرسیم. چنانچه در مجلس قبل از شما پرسیدم که در آن تاریخ شما در خراسان چه می کردید و حال آنکه می دانستم شما حکومت داشتید، به این دلیل که یك اسب هم از خراسان برای من فرستادید. ولی تکلیف دیوانخانه این است که عرض می کنم.

آصف الدوله: غرضم این است که اگر آن اسناد را ملاحظه بفرمایید، شاید بنده را بی طرف بدانید چرا که در آن اسناد تا یك درجه مطلب شسته رفته شده و آنجا ثابت شده که من از این محاکمه بی طرف صرف هستم.

عدلیه: همین مطالب را که الان به من می گویید، با ادعای بی طرفی خودتان، با تحقیقات مأمورین و اطلاعات و اقدامات شخصی خودتان، با صورت راپرتهای ممهور مأمورین را مشروحاً نوشته، به عدلیه بسپارید.[۳۱]

۳۱ـ همانجا، صص۳ـ۴.

برای تفهیم بیشتر راه و رفتار عدلیهٔ جدید، فرمانفرما توضیح داد که خود شخصا به دیدار امیراعظم رفته است که اطلاعات مربوط به این حادثه را از او بگیرد و با این وصف به او سؤال کتبی داده است و از او جواب کتبی خواسته است. وی سپس پاسخ کتبی امیراعظم را قرائت کرد. امیراعظم در پاسخ خود با ارائهٔ جزئیات بیشتری از واقعه از یك سو کوشیده بود نشان دهد که «اسرای قوچانی به تحریك سالارمفخم برده شده»، و از سوی دیگر به این گمان بود که این اقدامات کنونی بیهوده است چرا که اکنون «هر یك از این اسرا صاحب چند بچه از ترکمانها شده اند که خود آنها ابداً میل آمدن ندارند. تراکمه هم آنها را به این آسانی از دست نخواهند داد، بلکه هر اسیری را به امیری ترجیح می دهند.»[۳۲]

در این موقع یکی از قوچانیها بی تاب شد: «ای خدا! ای مسلمانها! این چه وضع است؟ دختر مرا که به اسیری برده اند، الان زن مراد مرکان خرتوتی است که از رعایای سالار است.»[۳۳] سالار جواب داد: «مرادمرکان از طایفه گوکلان است. پدر من او را آورد در خرتوت و چندین سال در خاك ما بود. بعد چون بنای دزدی و شرارت را گذاشت، من او را از خاك خودمان بیرون کردم و الان در استرآباد است.» وکیل التجار بر لایحهٔ امیر اعظم ایراد گرفت که «نوشته هر کدام از اسرا صاحب چند بچه از ترکمانها شده اند و در ظرف دو سال ممکن نیست چند بچه پیدا شود.» وزیر عدلیه اعتراض او را وارد ندانست «چرا که غرض امیراعظم این است که آنها علاقه پیدا کرده اند. به علاوه، حالا دو سال زیادتر است و دو طفل ممکن است.»[۳۴]

در ادامهٔ این بحث بسیاری اسناد و تلگرافهای مربوط قرائت شد که جمع مسئولان را گسترده تر کرد: حاکم وقت استرآباد، سردار افخم، که ترکمانان در حیطهٔ حکومت او سکنی داشتند و رئیس ایل، مفاخر الملك، که «ایل بدون اجازهٔ او نمی

۳۲- «بقیه محاکمه سالارمفخم در خصوص اسرای قوچان»، *محاکمات*، ۴ (۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۳۰ ژوئن ۱۹۰۷): ۴-۱. نقل از ص۱.

۳۳- گزارش *حبل المتین* گاه تفاوتهای مهمی دارد. مثلا در اینجا نقل از قوچانی ادامه دارد: «که رعیت همین سالار بی انصاف است و الان در بجنورد است. باز می گوید من تقصیر ندارم.» و گزارشگر *حبل المتین* خود افزود: «مقداری بر خود زد. جمعی از حضار به گریه افتادند.» *حبل المتین* (تهران) ۱: ۵۱ (۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۲۷ ژوئن ۱۹۰۷): ۳-۱. نقل از ص۲. گزارشهایی از این گونه اهمیت نمایشگونهٔ این محاکمه را به مثابهٔ «اجرای عدل مظفر» نشان می داد.

۳۴- «بقیه محاکمه سالارمفخم در خصوص اسرای قوچان»، *محاکمات*، ۴ (۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۳۰ ژوئن ۱۹۰۷): ۴-۱؛ نقل از صص۲-۱.

توانسته حرکت کند، فرضا سالار هم دعوت کرده باشد» به جمع مقصرین اضافه شدند.

از نتایج مهم قانونیِ مرور این تلگرافها و احکام آن شد که فرمانفرما خط ابطال بر احکامی که تحت نظام سابق صادر شده بود کشید. زمانی که یکی حاضرین پیشنهادی بر مبنای استفاده از حکم قبلی دربار در این زمینه کرد (بنا به این حکم «چون برای استرداد قوچانیها سی و پنجهزار تومان وجه نقد لازم است که با آن وجه مخارج تجهیز اردو شود و به زور از ترکمانان گرفته شود و یا به آن مبلغ از آنها خریداری شود، قرار شد که بیست هزار تومان از آن وجه را از سالار مفخم حاکم بجنورد و پانزده هزار تومان از حاکم قوچان گرفته شود.»)، فرمانفرما گفت:

> این صورت ابداً اعتباری ندارد. اگر چه خود من هم مهر کرده ام، ولی مستند به هیچ قانونی نیست. تاکنون معمول نبوده که وزرا و امرا نوشتجات را بخوانند و مهر کنند. نفهمیده و نخوانده مهر می کردند. . . . آخر خود من هم حاضر بودم و می دانم مطلب از چه قرار است. هر وقت شماها در مجلس به وزیر داخله سخت می گرفتید بیچاره به دست و پا می افتاد و برای استخلاص از داد و فریاد شماها این جور قرارها می داد. و الا اگر سالار مقصر است چه مناسبت دارد که به پانزده هزار تومان از او قناعت کنند و به چه دلیل از مجازات او صرفنظر شود؟ اگر مقصر نیست چرا پول از او گرفته شود؟ از همه گذشته حاکم قوچان چه تقصیر دارد؟ مقصود این است که تحقیقات سابق به کار ما نمی خورد. ما باید خودمان با کمال دقت مطالب را بفهمیم و حکم کنیم.[۳۵]

از جمله نامه ها و تلگرافهای قرائت شده نامه ای بود از قوچان به یوسف و علی که آنها به صدراعظم وقت، عین الدوله، تقدیم کرده بودند. مضمون کاغذ «آنکه اولا شرحی تأسف از بابت اسرا اظهار داشته بودند. ثانیاً از بابت طول مسافرت علی و یوسف شکایت نموده بودند. ثالثاً از مباشرین مالیات شکایت کرده بودند که با اینکه مورد این قسم خسارات واقع شده اند و هر چه داشته اند غارت شده، باز مباشرین سخت گرفته، مطالبه مالیات می نمایند. دیگر آنکه راپرت داده بودند که همان سرکرده های ترکمانان که به آلامان آمده بودند با سالار مراوده می نمایند.» و مضمون جواب صدر اعظم آنکه «در خصوص اسرای شما اقدامات لازمه شده و می شود. اما در باب

۳۵ـ همانجا، ص۴.

مالیات دیوان البته باید بدهید.»[۳۶] اشاره به وصول مالیات صدای آصف الدوله را برآورد: «با اینکه از طهران حکم شده بود مالیات بدهند، من مراعاتاً نگرفتم.»[۳۷]

ولی اکنون، «قوچانیها» گفتهٔ آصف الدوله، حکمران سابق خراسان، را تکذیب کردند: «مباشرین شما با کمال سختی گرفتند، بلکه صدمه آنها بر ما بیشتر از چپاول ترکمانان بود.» حضور قوچانیها در موقع سؤال از آصف الدوله و سالار مفخم امکان رویارویی کلام آنان را با هم، به شکل کلامهایی همسنگ، فراهم آورده بود. وقتی سالارمفخم انکار کرد که وی مراوده ای با ترکمانها داشته است، «قوچانیها» باز تکذیب کردند: «ما خودمان آنجا بودیم و دیدیم که ترکمانها نزد شما می آمدند و می رفتند.»

در پایان جلسهٔ این روز فرمانفرما از «قوچانیها» پرسید که اکنون در کجا منزل دارند، چند وقت است در تهرانند و گذران شان از کجاست؟ آنان جواب گفتند که در کاروانسرایی متصل به میدان توپخانه منزل دارند، «سال گذشته موقع جو درو» به تهران آمده اند، و تا «موقعی که عین الدوله صدر اعظم بود مخارج ما را می داد. بعد از عزل او ملکی در ولایت داشتیم فروختیم و خرج کردیم. حالا مدتی است که دیگر خرجی نداریم. روز ها می رویم به عملگی و با کمال سختی گذران می نماییم.» *محاکمات* در اینجا اضافه کرد که «تمام حاضرین را رقت دست داد.» و فرمانفرما مطیع السلطنه را مأمور کرد تا «مادامی که این حضرات آسوده نشده و در طهران متوقف اند، از قرار روزی یك تومان ماه به ماه از سالار گرفته، به آنها بدهید.» سالار فوراً اظهار اطاعت کرد. و فرمانفرما «خطاب به حاضرین» این تصمیم را چنین توضیح داد: «اینکه می گوییم سالار بدهد برای این است که مدخلیت او در این کار بیشتر بوده و الا از آصف الدوله هم می گرفتیم.» وی سپس به «قوچانیها» اطمینان خاطر داد که «بروید آسوده باشید. انشاالله به زودی اسرای شما را استرداد نموده، به شما تسلیم می کنیم.»

با این دلگرمیها تقی زاده هم اظهار امیدواری کرد: «امروز عالم انسانیت متوجه به این محکمه است و امیدواریم طوری بشود که همیشه حقوق انسانیت محفوظ بماند.» بنا به گزارش *محاکمات*، آقا سید حسین در عرض راه به آقای تقی زاده گفته بود: «ما امروز رو به شرف می رویم. یعنی به مجلسی می رویم که اگر در

۳۶- همانجا، ص۴.

۳۷- «بقیه محاکمه سالار مفخم در خصوص اسرای قوچان»، *محاکمات*، ۵، (۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۵/۴ ژوئیه ۱۹۰۷):۴-۱. نقل از ص۱.

آن مجلس به طور حقانیت محاکمه شود، شرف مملکت محفوظ می ماند و اسباب امیدواری تمام ملت می شود.»[۳۸]

در جلسهٔ بعد تعداد حاضرین و احضارشدگان افزایش یافت. بنا به گزارش *محاکمات*: سردارافخم (حاکم سابق استرآباد)، شجاع الدوله (حاکم سابق قوچان)، معزز الدوله (برادر آصف الدوله)، امیرالملك (خواهرزاده او)، امیر حسین خان (پسر آصف الدوله و حاکم وقت قوچان)، مدیردیوان و هژبردیوان قوچانی «برحسب احضار تازه به مجلس آمده بودند.» وکیل الرعایا، وکیل همدان، نیز در آنجا بود. حضور وکیل دیگری از مجلس تصادفی بود؛ وی برای نظارت بر محاکمهٔ دیگری از مجلس انتخاب شده، به عدلیه آمده بود. این حضورِ تصادفی موقعیتی شد برای تمرین درس دیگری از نظام پارلمانی:

> آقا میرزا محمود خوانساری اظهار داشت که وکیل الرعایا برای محاکمه پسر نقیب از مجلس انتخاب شده و آمده اند. هر وقت موقع آن محاکمه است معین فرمایند تا در آن موقع شرفیاب شوند.
>
> عدلیه: موقع آن محاکمه یك ساعت بعد از ظهر است. ولی حالا لازم نیست بروند، همین جا بمانند و تماشا کنند.
>
> آقا میرزا محمود: غرض این است که از وکلای مجلس خلاف قانون اقدامی نشده باشد. حالا که می فرمایید بمانند، می مانند.[۳۹]

این جلسه به سؤال و جواب با سردارافخم، امیراعظم (حاکم وقت استرآباد) و رشیدنظام (که از جانب عین الدوله مأمور استرداد اسرا شده بود) گذشت. در میان این سؤال و جوابها دیگران، از جمله مجدالاسلام کرمانی، آصف الدوله، سالارمفخم، داوطلبانه یا در پاسخ به سؤالهای فرمانفرما، در تکذیب یا تأیید سخنان این دو صحبت می کردند. آخرین روز محاکمه با سؤال و جواب با هژبردیوان و مدیردیوان قوچانی (مأموران مالیاتی آن ناحیه)، ارائه اطلاعاتی از جانب مجد الاسلام کرمانی و صفوة السلطنه، خواندن تلگرافها و گزارشهای وزارت خارجه پایان یافت. در این روز بود که رأی عدلیه در این باره صادر شد، ولی این رأی تا زمانی بعد مسکوت گذاشته شد. دلایل این سکوت را بعداً خواهیم دید.

۳۸. همانجا، صص۲-۱.

۳۹. همانجا، ص۲.

با آنکه این رأی در تاریخ ۲۰ جمادی الاول صادر شد، متن آن در *محاکمات* در شمارهٔ ۳۰ جمادی الثانی، یعنی چهل روز بعد، به چاپ رسید.[۴۰] متن رأی چنین بود:

بعد از استنطاق متعدد و مجالس مفصل و خواندن و دیدن اغلب نوشتجات، با حضور وکلای دارالشورای ملی، آرای کمسیون عدلیه قرار و محاکمه و مجازات بر این قسم داده می شود:

اولا: مقصر در باب اسرا سالار مفخم است با رأی همه اجزای کمسیون اعم از عدلیه و وکلای مجلس.

(مقصر دویم) سردار افخم است که حاکم وقت استرآباد بوده است.

[سیم] امیر حسین خان پسر آصف الدوله است.

[چهارم] فقط مماطله آصف الدوله است.

[پنجم] مفاخر الملك و اکرم الملك می باشند که هنوز آنها برای استنطاق حاضر نشده اند. احضار آنها منوط به امر مبارك است.

عقاید کمسیون عدلیه در مجازات این اشخاص، مطابق نمره، تقصیر ایشان را از قرار تفصیل ذیل معین می کنند:

سالار مفخم: باید به کلی سلب شئونات نظامی از او بشود. حکومت بجنورد هم از او خلع نمایند. یك سال هم جیره و مواجب سوار را، که در آن سنه به خرج دستورالعمل بجنورد منظور شده است، باید به دولت نقد برسانند و تقبل استرداد اسرا را علی قد مقدور بکنند. چنانچه از عده اسرا چند نفری را نتوانست حاضر کند، هر نفری را سیصد تومان وجه نقد به صاحبان اسرا بدهد؛ خودشان بروند بخرند. و باید توقیف باشد تا مراتب مسطوره به موقع اجرا گذاشته شود.

سردار افخم، که حاکم وقت استرآباد بوده و بایستی در آن موقع مجاهدات فداکارانه بنماید، به هیچ وجه اقدامی ننموده، باید یك درجه از مرتبهٔ نظامی او کاسته شود و پنج هزار تومان جزای نقدیه بدهد و یك سال هم مصدر خدمات دولتی نباشد.

نمره ۳، امیر حسین خان، پسر آصف الدوله، باید تا دو سال به هیچ وجه

۴۰. «رأی کمسیون عدلیه در خصوص اسرای باشقانلو»، *محاکمات*، ۱۴ (۳۰جمادی الثانی ۱۳۲۵ / ۱۰ اوت ۱۹۰۷): ۲-۳. برای عکس این رأی و نامهٔ ضمیمهٔ فرمانفرما بنگرید به صفحات ۱۵۶-۱۵۷.

به مأموریت دولتی مأمور نشود، زیرا که پس از شنیدن این خبر اقدامات سریعانه ننموده است و باید سه هزار تومان جزای نقدی بدهد.

نمره ۴، آصف الدوله، به واسطه تلگرافاتی که عین الدوله در دست دارد و تحقیقات خارجی، اظهارات خودش را به مبادی عالیه کرده است. تقریباً تبرئه از تقصیر این کار دارد؛ ولی قصوری که عدلیه نسبت به او می دهد این است که چرا بیشتر از آنچه نوشته و گفته است اقدام ننموده. لهذا باید دوهزار تومان جزای نقدیه بدهد.

مفاخر الملك و اکرم الملك شخصاً حاضر نبودند و محاکمه حضوری نشده است.

کمسیون عدلیه در این موقع، به اقتضای حال امروزی مملکت، مجازات را همین قدر کافی می دهد [می داند].

{محکمه ابتدایی حقوق}

رأی اجزای کمسیون وزارت عدلیه ۹ نفر امضا کرده اند؛ وکلای مجلس ۶ نفر

{امضای دیوانخانه}

این حکم محکمه ابتدایی و اجرای کمسیون عدلیه که در باره مقصر و قاصر نسبت به اسرای باشقانلو مجازات معین کرده اند صحیح است. استنطاقات و تحقیقات همه با حضور شش نفر از وکلای مجلس شده است و حکم را اجزای ابتدایی و کمسیون عدلیه نموده اند. باید مجری و ممضی و اعلان شود.

{صدر دیوانخانه}

{دستخط اجراء وزیر}

دیوانخانه عدلیه این حکم را تصدیق دارد.

عبدالحسین فرمانفرما (وزارت عدلیه)

با آنکه کمیسیون عدلیه «در این موقع، به اقتضای حال امروزی مملکت، مجازات را همین قدر کافی» دانست، بدبینی و دلسردی نسبت به این حکم، حتی قبل از چاپ آن در روزنامه ها و ادامهٔ بحث آن در مجلس، از نوشتهٔ آنانی که در عدلیه حضور داشتند هویداست. محیط مافی نوشت: «آیا اسراء بدبخت استرداد می شوند؟ ابداً هیچوقت نخواهد شد. پس این همه جوش و خروش ملت برای توقیف

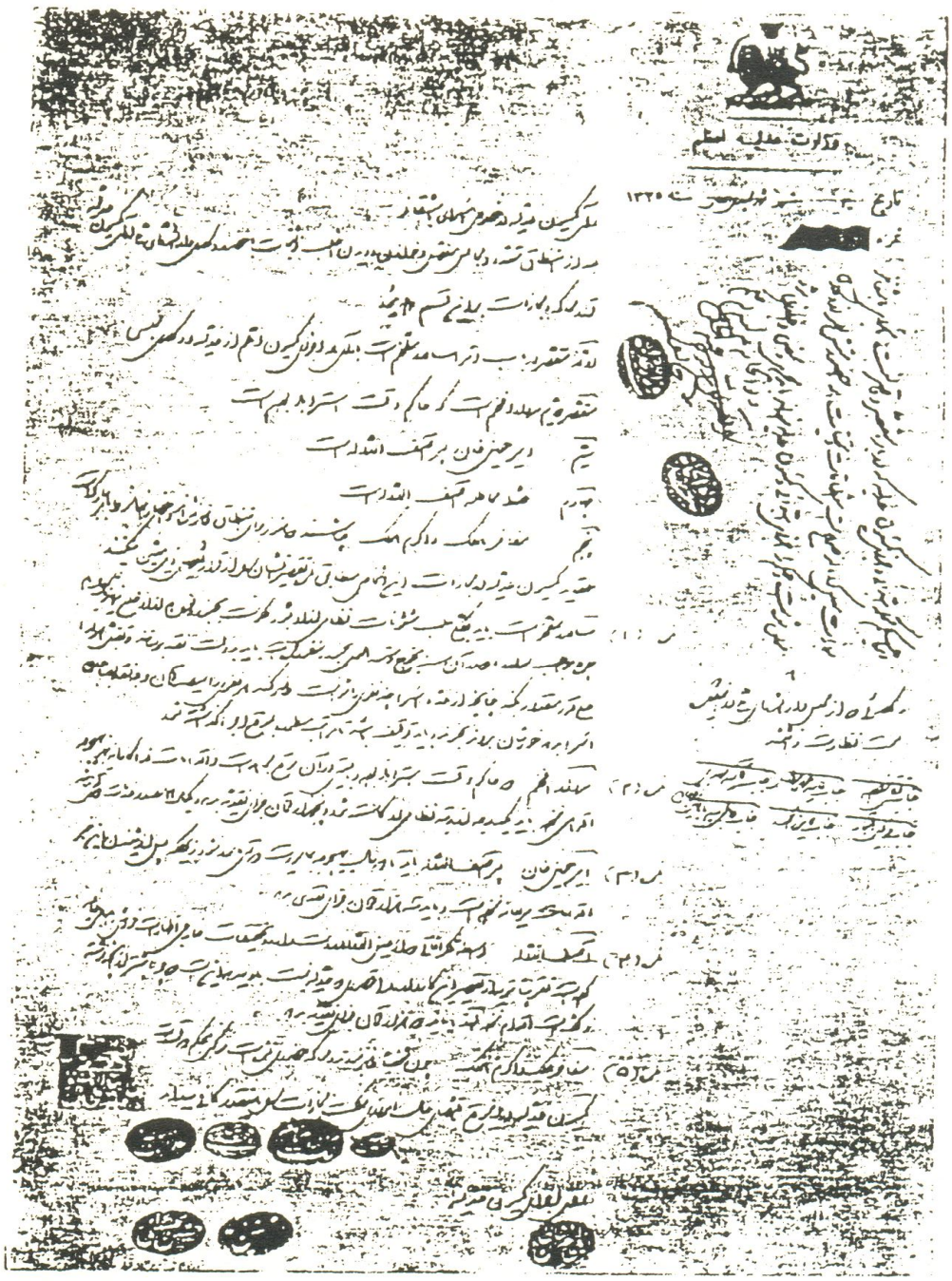

وزارت عدلیه اعظم

بتاریخ ..... سنه ۱۳۲

نمره

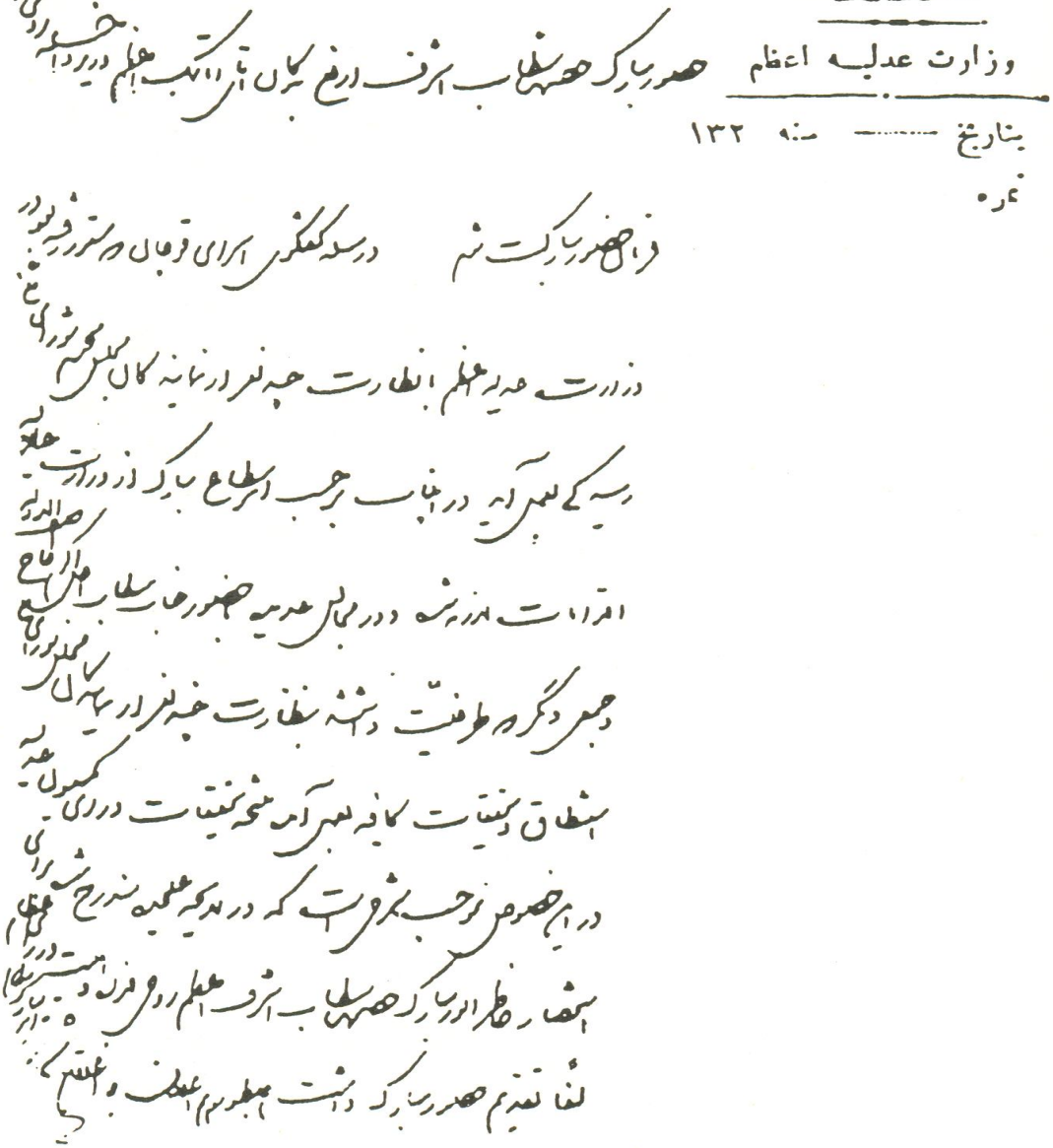

عکس «رأی کمسیون عدلیه در خصوص اسرای باشقانلو» و نامه قرمانفرما. از: ابراهیم صفائی، *رهبران مشروطه* دوره دوم، شامل هیجده بیوگرافی و شرح حال جالب و شگفت انگیز حوادث مهم نهضت مشروطه ایران (تهران: جاویدان، ۱۳۶۳)، صص۴۱۳-۴۱۲.

سالار بود یا برای استرداد اسرا؟»[۴۱]
کشکول به زبان طنز تلخی دربارهٔ پایان این محاکمه چنین نوشت:

در خصوص اسرای قوچان بعد از مدتی تحقیق و تفتیش بالاخره ثابت شد که این چند نفر به کلی بی طرف هستند و برائت ذمّهٔ آنها معلوم شد: جناب مفاخرالملك، جناب اکرم الملك، جناب سالار مفخّم، جناب شجاع الدوله، جناب امیرحسینخان. اما مقصّرین که حتماً در این کار مدخلیّت تامّه داشته اند اشخاص مفصلهٔ ذیل هستند:

بخت، اتّفاق، چرخ فلك، روزگار، بی نظمی دستگاه دیوان، عدم مسئولیّت قانونی، نبودن مجازات در مملکت، رواج رشوه در دستگاه امنای دولت، عدم مراقبت رؤسای ملّت. لهذا از طرف وزارت جلیلهٔ عدلیّهٔ اعظم حکم قطعی صادر شد که این چند مقصّر را از خاك ایران تبعید نمایند. ولی مقصّرین هرکدام به جایی پناهنده شده اند. بعضی سرطویله ... بعضی در توپخانه، بعضی در حضرت عبدالعظیم، بعضی در بهارستان، و علی الحساب وزارت عدلیّه آن قدر قدرت ندارد که بتواند بستهای هزارساله را بشکند و مقصّرین را به مجازات برساند. لهذا قرار شد پانزده سال این محاکمه تعطیل و متارکه باشد و بعد از پانزده سال که اقتدار در دوایر دولتی مطابق مسئولیتشان می شود، مجدّداً به محاکمه شروع شود و بحمدلله این کار هم به خوبی تمام شد.

(ایضاً)

مفاخرالملك و اکرم الملك، رؤسای ایل چموردوچی، عریضه ای به وزارت عدلیّه فرستاده اند که ما بر حسب حکم دولت و اصرار امیراعظم می خواستیم اسرا را استرداد کنیم، ولی چون بسیاری از آنها صاحب اولاد شده اند از انصاف دور بود که میان مادر و فرزند و زن و شوهر جدایی اندازیم. لهذا عجالةً صرفنظر کردیم.[۴۲]

نارضایی عمومی در مورد نتیجهٔ این محاکمه ناظر بر آن بود که نه تنها مجازاتها کافی دانسته نمی شد، بلکه تمامی پرسشها و پاسخها و محاکمه محدود به

۴۱ـ محیط مافی، *مقدمات مشروطیت*، صص۴۰۱ ـ ۴۰۰.

۴۲ـ *کشکول*، ۱۲ (۲۴ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۶ ژوییه ۱۹۰۷): ۱.

دومین داستان، یعنی دعوت سالار مفخم از ترکمانان و حمله به باشقانلوها و اسیر بردن، شده بود. داستان اول که در دوران پیش از صدور فرمان مشروطه تنها داستانی بود که مبحث بازگویی مردم بود و در مذاکرات مجلس بیش از داستان دوم دل وکلا را به رقت، بارها اشك آنان را آورده بود، در این کمیسیون که قرار بود به هر دو موضوع رسیدگی کند به کل مسکوت گذاشته شد. دلایل احتمالی و عواقب این سکوت را در مذاکرات بعدی مجلس در این زمینه خواهیم دید. گفتنی است که گزارشهای نشریهٔ *محاکمات* نیز، که در آغاز عنوان «محاکمه آصف الدوله و سالار مفخم در خصوص اسرای قوچان» داشت، از شمارهٔ ۴ به بعد به «محاکمه سالار مفخم در خصوص اسرای قوچان» تغییر کرد.

پس از پایان محاکمه، سالارمفخم به حکم وزیر عدلیه «به ملاحظه عدم فرار . . . در یکی از حجرات عدلیه توقیف» ماند. حبس یکی از سالاران، که تا به حال جوابگوی کسی نبودند، خود حادثه ای گفتنی و دیدنی بود. نویسندهٔ *حبل المتین* در ستون «اخبار شهری» پس از درج خبر افزود: «پنجشنبه نگارنده به وزارت عدلیه رفته و او را در حبس مشاهده نمود.»[۴۳]

اکنون بدعت دیگری در تاریخ عدل نو گذاشته شد: سالار مخفم تقاضای استیناف کرد. به نظر می رسد این تقاضای استیناف یکی از عواملی بود که وزیر عدلیه را ناگزیر از علنی کردن رأی کمیسیون کرد. بنا به مقدمهٔ مفصلی که *محاکمات* به هنگام چاپ رأی کمیسیون نوشت:

> بعد از آن [تعیین رأی کمیسیون] چندی در این کار بنا به مصالحی وزیرعدلیه عنوان مجازات و انشای حکم را معوق داشت. مکرر هم از مجلس مطالبه شد. ولی حضرت وزیر صلاح در افشای حکم ندانست، تا آنکه سالار مفخم جناب میرزا احمد خان حیدری را به وکالت انتخاب نمود و مشارالیه یادداشتی به وزارت عدلیه فرستاد، برتوقیف سالار مفخم اعتراض نمود و تجدید محاکمه یا (استیناف) خواست. وزیر عدلیه مجبور شد که حکم عدلیه را در باره مقصرین عیناً اظهار نمایند و چون وکیل سالار استدعای استیناف نموده بود و استیناف بنا به قوانین مقرره بایستی در محکمه اعلی از محکمه بدایی بشود و در مجلس بدایی به ریاست شخص وزیر عدلیه و نظارت وکلای عظام مجلس شده بود، استیناف آن البته بایستی یا در مجلس مقدس شورای ملی یا در مجلس شورای وزرا شود. به علاوه بسیاری از وکلای مجلس مجازات معینه

۴۳. «اخبار شهری»، *حبل المتین* (تهران) ۱: ۶۱ (۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۵/ ۷ژوئیه ۱۹۰۷): ۱.

را کافی ندانستند، حتی آنکه بر وزیر عدلیه اعتراض نمودند و البته وزیر عدلیه ملتفت است که این محاکمه اول محاکمه مهمه قانونی است که در دوره تمدن در مملکت پیش آمده و طرف او اشخاص معروف ذی شأن هستند و پای جان در میان است؛ یعنی دوازده نفر کشته شده اند و پای ناموس ملت در میان است؛ یعنی شصت و دو نفر را به اسیری برده اند و به قول فقهای عظام اصل موضوعی دارد و با این درجه اهمیت البته از این قبیل احتمالات داده می شود. و در قضیه محاکمه درایفوس در فرانسه، با آنکه اهمیت آن تا این درجه نبود، به کمال زیادتر دوره محاکمه به طول انجامید و چندین وزیر مجبور به استعفا و انفصال شدند و یکی از وزرا مجبور به خودکشی شد تا آنکه انتخاب مسیو (لوبه) به ریاست جمهور مقرر شد. مشارالیه مسند ریاست را به این شرط پذیرفت که ملت از قضیه درایفوس صرفنظر نمایند و صریحاً گفت شرف فرانسه ازمیان رفت و این قدر روزنامه های عالم به عدالت فرانسه اعتراض کردند که نماند روزنامه، حتی روزنامه های فارسی، مگر آنکه عمده بحث آنها از مسئله درایفوس بود. بنابراین نقلی ندارد که وزیر عدلیه در این محاکمه متهم شود و وکلا مورد اعتراض واقع گردند و رفع تمام این حرفها به این خواهد شد که در مجلس شورای ملی از ابتدای امر به این محاکمه رسیدگی نمایند و مقصر و اندازه تقصیر و کیفیت مجازات به حکم محکم شرع مقدس اسلام و تعیین علمای اعلام معلوم گردد، و الا هم مجلس هم عدلیه هم وکلا مورد اعتراض واقع خواهند شد؛ چنانکه الان آقامیرزا احمدخان وکیل سالار مفخم (و سردار افخم) صدور این حکم را خلاف عدالت می دانند و هر دو لایحه به مجلس فرستاده اند و ما هر دو لایحه را درج می نماییم بدون اینکه ابداً تصرفی در عبارات آن کرده باشیم یا کلمه از رأی خودمان اظهار داریم و اطلاعات و عقیدهٔ شخصیه خود را عجالة محفوظ می داریم.[۴۳]

مجدالاسلام کرمانی، اگرچه در *کشکول* به زبان طنز و در *ندای وطن* به زبان

۴۴- «متعلق به محاکمه در خصوص اسرای باشقانلو»، *محاکمات*، ۱۴ (۳۰جمادی الثانی ۱۳۲۵ / ۱۰ اوت ۱۹۰۷): ۲. در بارهٔ «قضیه درایفوس» نوشته بسیار است. برای بازنگریهای تازه ای در بارهٔ اهمیت آن در شکلگیری فرهنگ سیاسی فرانسه، بنگرید به:

Richard Griffiths, *The Use of Abuse: The Polemics of the Dreyfus Affair and Its Aftermath* (Oxford: BERG, 1991), and
Norman Kleeblatt (ed.), *The Dreyfus Affair: Art, Truth and Justice* (Berkeley: University of California Press, 1987).

نقد، به این محاکمه و نتایج رأی آن اعتراض نوشته بود، در *محاکمات* بی طرفیِ «عدل مظفر» و رعایت اصول و راه و رسم جدید عدالتخواهی را پاس می داشت. مقدمهٔ او بر چاپ لایحهٔ استیناف وکیل سالارمفخم نیز از ابراز عقیده خودداری کرده، اهمیت قضایی این امر را از لحاظ قضای عرفی متذکر شده، استیناف سالار مفخم را بدل به موقعیتی برای آموزش درس رسوم قضایی جدید کرد:

چون مطابق قواعد صحیحه هر مقصری ولو در نفس امر هم مقصر باشد قبل از ثبوت و انشای حکم در حکم متهم است و اطلاق لفظ جانی شرعاً وقتی بر متهم می شود که در محضر حاکم شرع نافذالحکم گناه او ثابت و از طرف قاضی انشای حکم به لفظ حکمیت و قضیت در باره او صادر شود. اما در محاکم قانونی عرفی وقتی متهم جانی و مقصر می شود که بعد از استنطاقات صحیحه در مجلس بدایتی و تجدید نظر درمجلس استیناف و عجز متهم از مدافعه معین شود. این نکته را هم ناگفته نمی گذاریم اگر شخصی در وسط خیابان ژانزلیزه مرتکب جنایت عظیم شود و چندین نفر را بکشد، هزار نفر هم حاضر باشند و ببینند، قبل از محاکمهٔ رسمیهٔ قانونی ابداً حکم جانی و مجازات قاتل در باره او نمی شود و در وقت محاکمه یك نفر از طرف متهم وکالت می نماید و تا اندازه ای که ممکن است از طرف موکل خود مدافعه می نماید و هر چه وکیل بیشتر در مدافعه اصرار کند، حقیقت امر بهتر واضح می شود تا برسد به جایی که خود متهم مجبور می شود که ثبوت تقصیر خود را اعتراف نماید یا وکیل او از مدافعه عاجز شود. آن وقت قاضی باکمال اطمینان می تواند حکم جانی و تعیین مجازات بر متهم بنماید و غرض از این مقدمه آنکه نباید هموطنان عظام متعجب شوند که چرا شخص محترم از طرف فلان شخص متهم وکالت می نماید و از کسی که خیانت او قریب به اثبات است مدافعه می نماید؛ چرا که عین این مدافعه اسباب کشف حقیقت خواهد شد. بعد از تمهید این مقدمه چون این محاکمه اولین محاکمه قانونی بود، لهذا باید تا آخر قانونی تمام شود و جناب میرزا احمد خان حیدری که از اشخاص قانونی مملکت است از طرف سالار مفخم قبول وکالت نموده، که در مجلس استیناف از موکل خود به اندازه ای که تکلیف وکالت اوست مدافعه نماید و قبل از استدعای استیناف عریضه به وزارت عدلیه تقدیم داشته و سواد آن عریضه را با لایحه از طرف خودشان برای درج *محاکمات* به اداره فرستادند. ما نیز نظر به ادای وظیفه خود

هر دو را عیناً درج می نماییم و عقیده خودمان را عجالةً محفوظ می داریم.[۴۵]

پس از این مقدمه، *محاکمات* نوشته های وکیل سالارمفخم را به چاپ رساند:

(لایحه جناب آقامیرزا احمدخان حیدری دام مجده)

خدمت ذی شرافت جناب مستطاب عمدة العلما آقای مدیر محترم جریده *ندای وطن* و *محاکمات*، دامت افاضاته.

چون صورت استنطاق جناب آقای سالارمفخم دام اقباله در مسئله اسرای قوچان در جریده *محاکمات* جناب عالی درج شده است و در این موقع مشارالیه به جهت مدافعه و حفظ حقوق خود در محکمه وزارت عدلیه اعظم به این بنده وکالت داده است؛ اولا: بدیهی است جناب مستطاب عالی در خصوص ابنای وطن عزیز تصور نخواهید فرمود که مقصود بنده از قبول این وکالت حمایت از شخص سالارمفخم است که مقصر به قلم رفته بلکه امیدوارم علم و انصاف جناب عالی و سایر آقایان تصدیق خواهد فرمود که تکلیف وکیل در حضور قاضی قضیه کشف حقیقت واقعه و حفظ حقوق است. ازهمین راه است که در محاکمات تمام دنیا به جهت جانی و مظلوم وکلای حقوقدان باید وکالت نماید تا از این مباحثهٔ آنها قاضی قضیه بتواند بدون اشتباه حقیقت مطلب را فهمیده، حکم را به حقانیت بکند و امروز که به حمدالله از دولت مشروطیت مملکت ایران صاحب محکمه به عدل شده است و منتظریم که این محاکمه حافظ حقوق ملت ایران باشد. تصور می کنید بر هر فردی از افراد لازم است که همت بر این بگمارد که نواقص قضاوت در محاکم مدنی مملکت روز به روز کم شده به زودی انشاالله تکمیل بشود. این مقصود هم حاصل نمی شود، مگر اینکه، به طوریکه در میان ملل متمدنه معمول است، در قضاوتخانه ها مدعی و مدعی علیه حفظ حقوق خود را به ارباب علم حقوق تفویض کنند. این است برای اینکه تاکنون در مملکت ما این ترتیب محاکمه معمول نبوده است، این بنده قبول کرده که نمونهٔ مرافعه صحیح را در پیش قاضی به ابنای وطن عرضه بدهد. و اما تشخیص حق از باطل و گناه از ثواب مربوط به وکیل نیست؛ آن بسته به احساسات قلبیه قاضی عادل منصف است. ثانیاً صورت عریضه خود را که در ایراد به توقیف سالار به وزارت عدلیه اعظم تقدیم کرده است لفّاً خدمت

۴۵- «بقیه محاکمه سالار مفخم در خصوص اسرای قوچان» ، *محاکمات*، ۱۱ (۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۵/۲۳ ژوئیه ۱۹۰۷): ۲-۱.

باشرافت عالی ارسال نموده، مستدعی است به جهت اطلاع قارئین محترم جریدهٔ *محاکمات* از درج آن مضایقه نخواهند فرمود و از جراید و روزنامجات داخله و خارجه هم که محاکمه سالارمفخم را در مسئله اسرای قوچان درج کرده اند مخصوصاً خواهشمند است که همین مکتوب بنده را درج بفرمایید.[۴۶]

این مطلب که مجد الاسلام کرمانی این محاکمه را مهم تر از محاکمهٔ درایفوس در فرانسه می خواند اغراق لغوی نبود. نه تنها این محاکمه، به قول او، «اولین محاکمه قانونی» نظام مشروطه بود، این نخستین باری بود که در جراید این زمان از کسی به نام «شخص قانونی» و در لایحه احمدخان حیدری از «وکیل حقوقدان» نام می رفت، وکیلی که نه هر کسی بلکه، «به طوریکه در میان ملل متمدنه معمول است»، تنها از «ارباب علم حقوق» تواند بود. این وکیل بین عقاید و منافع خود و موکل تمایز قایل شده، اتکای او نه بر آداب محاکم شرعی و یا حتی عرفیِ سابق، که به رسوم اقتباس شده از نظامهای اروپایی بود: «در محاکمات تمام دنیا» بدین گونه عمل می شود. «تشخیص حق از باطل و گناه از ثواب مربوط به وکیل نیست» و حیدری خود «برای اینکه تاکنون در مملکت ما این ترتیب محاکمه معمول نبوده است» این مهم را به عهده گرفته بود.

هر دو طرف این مکالمهٔ قانونی، مجدالاسلام کرمانی و آقامیرزا احمدخان حیدری، هدف اصلی خود را روشن کردن مبانی جدید حقوقی و رفع «نواقص قضاوت در محاکم مدنی مملکت»، در شرایط جدید می دانستند: «امروز که به حمدالله از دولت مشروطیت مملکت ایران صاحب محکمه به عدل شده است و منتظریم که این محاکمه حافظ حقوق ملت ایران باشد»؛ به یك کلام تمرینی در نمایش و اجرای شناخت حق و ناحق، ظلم و عدل، در نظام تازهٔ حکومتی. حیدری هدف خود را چنین بر شمرد

۴۶. همانجا، ص۲.

که « نمونهٔ مرافعه صحیح را در پیش قاضی به ابنای وطن عرضه بدهد. »[۴۷]

به دنبال این مقدمهٔ حیدری «سواد عریضه» ای که وی به تاریخ ۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵ به فرمانفرما فرستاده بود، به چاپ رسید. در این عریضه حیدری ابتدا به حبس موکل خود در عدلیه اعتراض کرده، آن را «خلاف قوانین شرع انور و عرف می داند» و به این جهت «لازم التغییر»، چرا که «هیچ محل شبهه و تردید نیست که امروزه در دولت متبوعه معظم اساس و مبنای کلیه احکام قضات حقوق مدنی و جنایتی وزارت عدلیه اعظم و سایر جاها خارج از موازین شرع مقدس و یا خلاف احساسات عادلانه و منصفانه قاضی قضیه نمی تواند بوده باشد.» پس از این آغازه، حیدری به این فرض اشاره کرد که «شاید قاضی محکمه جنایتی که به کار موکل بنده رسیدگی می کند، مبنای حکم توقیف خود را بر قوانین جاریه در محاکم جنایتی دول خارجه که در بعضی موارد به مستنطق اختیار می دهد که در بدو تحقیق مرتکب به جنایت را حکم به توقیف و حبس بدهد قرار داده است.» حیدری این کار را از نظر رعایت اصول قانونی مشروطه مردود شمرده، چرا «که در مملکت ما قوانین خارجه مادامی که از مجلس مقدس شورای ملی نگذشته و به تصویب اکثریت وکلا نرسیده و ذات مقدس ملوکانه امضا نفرموده اند دارای اعتبار نمی توانند بشوند و استدلال به چنین قوانین خارج از تکلیف مأمورین دولت و اطاعت ملت است.» خواهیم دید که در بحثهای بعدیِ مجلس در بارهٔ این حکم عدلیه نیز یکی از مشکلات بحث فقدان قوانین جدید جزایی بود. با تمام این ملاحظات، حیدری از این فرصت برای تدریس برخی ابتداییات محاکم اروپایی بهره جست:

> معذلك بعضی از موارد را که در خارجه مستنطق قانونا می تواند جانی را در ابتدای تحقیق به جهت سد راه فرار از مجازات قانونی به حکم خود توقیف نماید لازم می داند خاطرنشان قضات محترم محاکم جنایتی وزارت عدلیه اعظم بنماید تا اینکه تصور نفرمایند که حکم توقیف موکل بنده موافق قوانین

۴۷ـ با وصف این توضیحات، به نظر می رسد که دفاع حقوقی از سالار مفخم به معنای دفاع از اعمال او تعبیر شده بود و سرانجام این مطلب احمد حیدری را ناچار به استعفا از وکالت وی ساخت: «برای اینکه از صاحبان اسرای باشقانلو و مردم دیگر که وکالت بنده را از سالار مفخم مانع استرداد اسرا می دانستند وفع اشتباه بنماید، به موجب همین اعلان استعفای خود را از وکالت مزبور اطلاع می دهد و حال آنکه خدای واحد شاهد است اصل مقصود از قبول این وکالت معلوم کردن مقصرین و مرتکبین حقیقی این قضیه و تسهیل استرداد اسرا بود.» این «اعلان» که تاریخ ۲۵ رجب ۱۳۲۵ را داشت در *حبل المتین* (تهران) ۱: ۱۱۷ (۷ شعبان ۱۳۲۵/۱۶ سپتامبر ۱۹۰۷): ۴ چاپ شد.

خارجه هم صحیح بوده است. قوانین خارجه به جهت سلب آزادی از انسان این طور حکم می کند:

اولا: هیچ صاحبمنصب و مأمور دولتی و غیره نمی تواند کسی را توقیف نماید، مگر اینکه تقصیر و گناه مرتکب معلوم شده، کتبا به او اعلان بکنند.

ثانیاً: مأمور باید حکم توقیف یا حبس خود را مستند به فصل قانون نماید که شخص مرتکب به جنایت بتواند صحت حکم مأمور را ممیزی نماید.

ثالثاً: به جهت سد راه فرار از مجازات مستنطق می تواند مجنی را فقط در مواردی که مجازات جانی را در سلب جمیع اختیارات و حقوقات شخصی مدنی و از پنج سال زیادتر حبس بداند توقیف نماید تا حکم محکمه صادر شود، ولی در موارد دیگر مستنطق لازم است به جهت سد طریق فرار جانی اکتفا به گرفتن ضامن و اعتبار پولی و قراردادن در تحت نظارت پلیس و گرفتن التزام از خود مرتکب بنماید، مخصوصاً تاکید است که در سلب آزادی ازجانی نهایت ملاحظه را مستنطق باید به عمل بیاورد، زیرا که بسا دیده شده و می شود مستنطق حکم به توقیف مجنی کرده و متوقف در محاکمه جنایتی بی تقصیری خود را ثابت نموده است؛ مثل درایفوس معروف.[۴۸]

خامساً: موکل بنده نظامی و منصب امیرتومانی و شئونات دیگر در نظام دارد. در این صورت فرضاً هم محکمه جنایتی قبل از اصدار و اعلان حکم می خواست حکم به توقیف مشارالیه بدهد لازمه رعایت قانون آن بود که اقلا بدانند صاحبمنصب نظامی دولت را قبل از آنکه پادشاه مملکت که فرمانفرما و رئیس مستقل و مستقیم لشکر است، مادامی که از جانی نظامی سلب اعتبارات نظامی را نفرموده است، توقیف او نباید خارج از اداره نظام باشد. کلیةً، قانوناً و عدلاً، کسی را می توان حبس و توقیف کرد که مقصر و تقصیر او در محاکم مملکت رسیدگی و ثابت شده، حکم قطعی صادر شده باشد. به این جهت قبل از صدور حکم باید محکمه این قبیل اشخاص را به عنوان متهم بشناسد نه مقصر. علیهذا موکل بنده که امروزه متهم به گناه قصور در ایفای وظایف حکومتی خود و دعوت تراکمه به خاك قوچان به جهت نهب و غارت اهالی است که در صورت ثبوت به ما معلوم نیست مجازات قانونی این چنین تقصیر یك نفر حاکم در مملکت ما چیست و منبع و مجرای آن قانون که حکم به مجازات خواهد کرد کجا است و قانون امروزی حکم به ماسبق

۴۸- در اصل متن قسمت «رابعاً» نیست.

خود هم نمی تواند بکند، پس چگونه عدل و انصاف اقتضا خواهد کرد شخص محترمی را که سرحددار مملکت و سالهای سال، پدر بر پدر، به خدمات نمایان دولت معروف بوده و صاحب شرف و آبروست به هوای نفسانی توقیف و حبس باشد. گذشته از اینکه این توقیف موکل خود را خلاف انصاف و قانون تمام دنیا می داند، مخصوصاً یك نوع اهانتی است که به ذات مقدس همایونی وارد می آید که صاحبمنصب نظامی را قبل از حکم قطعی توقیف نمایند و اگر چنین حکم واقعاً تغییر نکند باید عموم مردم از جهت حقوق بشری و شرفی خودشان در زیر سایهٔ مبارك بندگان ذات مقدس همایونی که مظهر عدل الهی هستند مأیوس شوند. به جهات و دلایل معروضهٔ فوق توقیف موکل خود را به حضور مبارك ایراد و پروتست کرده و ضمناً مستدعی است امر و مقرر شود که حکم توقیف مشارالیه را که برخلاف قانون صادر کرده اند منسوخ فرموده و به قید ضمانت یا التزام از توقیف مرخص فرمایند، تا حکم قطعی محکمه درحق ایشان صادر شده، به مدلول آن رفتار شود.[۴۹]

میرزا احمدخان حیدری عریضه ای نیز به مجلس شورا فرستاد. دریافت کنندگان این عریضه ها خود گویای دگرگونی «مراجع عدل» و «ارباب قدرت» در مملکت بود. دوسال قبل از آن، زمانی که رعایای باشقانلو نخستین عرایض خود را برای دادخواهی فرستادند، دریافت کنندگان عرایض صدراعظم وقت و شاه بودند. اکنون مدیر روزنامهٔ *محاکمات*، وزیر عدلیه، و مجلس شورا مراجع عدالتخواهی شده بودند.

در عریضهٔ خود به مجلس میرزا احمدخان حیدری اشاره به رأی مجلس برای تعیین هیئتی از وکلای مجلس که از علما باشند کرد. این هیئت قرار شده بود با مرور حقایق تصمیم تازه ای برای نوع و مقدار مجازات مقصرین بگیرد.[۵۰] میرزا احمدخان حیدری، به جای تجدید نظر در حکم، خواستار تجدید محاکمه بود. گفتنی است که برای توجیه این خواست تأکید وی، نظیر دادخواهان قوچانی، وکلای مجلس، و روزنامه نگاران و واعظین وقت، بر اهمیت ملیِ این محاکمه بود:

از بدیهیات است که وظیفهٔ مجلس شورای ملی بلکه فردافرد ملت ایران

۴۹ـ همانجا، صص۳ـ۲.

۵۰ـ در فصل بعد جزئیات بحث مجلس را که به این تصمیم منجر شد خواهیم دید.

است که اولا دراسترداد اسرا و ثانیاً در تعیین مسببین و مرتکبین حقیقی این قضیه، مجازات و سیاسات آنها جهد وافی و سعی بلیغ بفرمایند و همچنین بر عهدهٔ مجلس شورای ملی و ملت است که نگذارند در این مورد ترتیبی پیش آید که بی گناهی از راه اشتباه مورد سیاست و مجازات شده و مقصر واقعی از میان برود. در این صورت محل شبهه و تردیدی نیست که حصول این نیت و الحاح این مقصود که از فرایض ملی است به جز از راه تحقیق و رسیدگی و محاکمه صحیح به عمل نمی تواند بیاید. لذا در صورتی که مجلس و ملت بخواهند حقیقةً مسئله را مکشوف و مقصرین واقعی را به دست بیاورند، لازم است از اول در این کار رسیدگی و استنطاق و محاکمه کرد. زیرا عدم اعتبار و صحت محاکمه سالارمفخم در وزارت عدلیه به طوری روشن و مبرهن است که بنده لازم نمی داند در این عریضه خود به جهت اثبات بی اعتباری محاکمه و استنطاق مزبور دلایل و براهین اقامه نموده، خاطر محترم آقایان را تصدیع دهد. بنابراین تمام رسیدگی محاکمه وزارت عدلیه و نتیجهٔ آن را در باره موکل خود رد نموده، بدون اینکه در تقصیر و بی تقصیری موکل خود اظهاری بکند، استدعای عاجزانه از حضور آقایان و پیشوایان دین و حجج اسلام و مبعوثین ملت آنکه، حالا که مجلس شورای ملی اراده فرموده است که به کار محاکمه قضیه اسرای قوچان مداخله نماید، مقرر فرمایند هیئتی از علمای وکلا معین شده با یکی دو نفر از حجج اسلام با حضور مدعی و مدعی علیه و شهود از اول شروع کرده، استنطاق و رسیدگی و محاکمه بفرمایند تا حکم محاکمه چنین قضات را بتواند در باره موکل خود حکم قطعی و بحق و واجب الطاعه بشناسد. دیگر آنکه موکل بنده هیچ متهم به این نیست که خودش و یا کسانش قتل نفس کرده اند که جانی فرض شده توقیف بشود. مستدعی است مقرر فرمایند به ضمانت شخص معتبری، که هر وقت بخواهند او را حاضر نمایند، سالار را از توقیف خارج نمایند و یا آنکه حاکم قوچان و سردارافخم که در این قضیه متهم هستند نیز حکم به توقیف صادر نمایند که رعایت عدالت شده باشد.[۵۱]

خواهیم دید که این تقاضای آزادی سالارمفخم به قید ضمانت خود موجب

۵۱- «فهرست عرض و استدعای وکیل سالارمفخم، میرزا احمدخان حیدری، به مقام منیع مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه»، *محاکمات*، ۱۴ (۳۰ جمادی الثانی ۱۳۲۵/ ۱۰ اوت ۱۹۰۷): ۳-۴.

بحثهای مهمی در مجلس شد. علاوه بر سالارمفخم، اکنون سردار افخم نیز به مجلس شورا «عرض حال» نوشته، تقاضای «عدل و انصاف» کرد. وی حکم عدلیه را در مورد خود «بیرون از حد انصاف و برخلاف انتظار امر عدالت پرستی» دانست و برای اثبات بی گناهی خود متذکر شد که در زمان حکمرانیِ او گوکلان، بنا به امر سپهسالار، از حکمرانی او منتزع و به سالار مفخم سپرده شده بود و علاوه بر این در ناحیه ای «بدون تلگرافخانه و پستخانه و هیچ گونه قوای دولتی» و با در نظر گرفتن هزینهٔ گزاف و نیاز به قشون سنگین برای مقابله با ترکمانان بر او چه تقصیری وارد است؟[۵۲] با همهٔ این اوصاف، سردار افخم نوشت که وی به محض رسیدن خبر حملهٔ ترکمانان، به دولت معروض داشته و

> تکلیف و استعداد خواستم و دولت هم جواب داده است که استرداد اسرا از سالار مفخم خواسته شد و به بنده تکلیفی مقرر نفرمودند دیگر چه تقصیری بر بنده وارد می آید؟ . . . اگر مقصرم باید تقصیرات بنده را به ثبوت برسانند. هرگاه قاصرم چه تقصیری بر بنده است؟ . . . جبران این حکم را از وکلای محترم خواهان است.[۵۳]

مسئله «اسرای قوچان» اکنون از وزارت عدلیه به مجلس شورا تغییر مکان، و از بحث عدل و قانون نو به حیطهٔ کشمکشهای سیاسیِ بین قدرت نو و کهن تغییر محیط داده بود.

۵۲ـ «عرض حال سردارافخم به مجلس مقدس شورای ملی رفع الله قواعده»، *محاکمات*، ۱۴ (۳۰ جمادی الثانی ۱۳۲۵/ ۱۰ اوت ۱۹۰۷): ۴.

۵۳ـ *محاکمات*، ۱۵ (۳ رجب ۱۳۲۵/۱۳ اوت ۱۹۰۷): ۱.

«که خواهد برد تا مجلس پیامم؟»

سؤال علی اکبر دهخدا، از زبان «دختران قوچانی»، نشانهٔ آن بود که مشروطه خواهان مجلس شورا را مسئول سرنوشت اینان و دیگر مسائل مملکتی می دانستند: مجلس صدای ملت و مکانی بود که توانِ دگرگونی اوضاع را داشت. برای آنکه دختران قوچانی به وطن بازگردانده شوند، پیام آنان باید به گوش مجلسیان می رسید. اگرچه «محاکمهٔ سالارمفخم در خصوص اسرای قوچان»، نخستین «محاکمهٔ قانونی»، چشم امید ملی را به اجرای عدل از طریق وزارت عدلیه دوخته بود، در پایان محاکمه رأی صادره مسکوت گذاشته شد و به نظر نمی رسید مشمر کوچکترین ثمری، چه در زمینهٔ مجازات مقصرین و چه برای استرداد اسرا بوده باشد. این ناتوانی یا بی میلیِ عدلیه در اجرای حکم عدالت به زودی مبحث جدی مذاکرات مجلس شد و در زمینه هایی چون ضعف اجرایی دولت، چگونگی رابطهٔ مجلس، یعنی قوهٔ مقننه، با قوهٔ اجراییه، ماهیت قوانین جزایی نظام نو، و ناتوانی مجلس در مقابل کارشکنیهای استبدادطلبان داستان دختران قوچان را متن مشاجره و مبارزه و تعیین حیطه های قدرت کرد.

قانون سیاست و سیاستِ قانونی

ده روز پس از صدور رأی کمیسیون عدلیه در جلسهٔ شنبه ۲ جمادی الثانی ۱۳۲۵/ ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۷، آقا میرزا محمود خوانساری مطرح کرد که « فقرهٔ دیگر در خصوص سالارمفخم است. نوشته است من مقصر نیستم، در صورتی که در حضور شش نفر از وکلا محاکمات شد و تقصیر او مدلل گردید. نمی دانم وزیر عدلیه به چه ملاحظه او را سیاست و مجازات نمی کنند و در خصوص آصف الدوله در باب

فروش دخترها در عدلیه حاضر نمی شود با اینکه وزیر عدلیه گفتند نباید ییلاق بروید، معذلك رفته است.»[1] تقی زاده در ادامهٔ صحبت میرزا محمود افزود:

در خصوص آصف الدوله می گویید حاضر نمی شود و در این شهر نیست. گمانم این است حاضر نشود بهتر است و افتضاح ما کمتر. به جهت اینکه از پارسال که فرمان مشروطیت صادر شده نزدیك است بالمره مجازات از میان برود. یك نفر را به مجازات نرسانیده، چنانچه می بینیم پس از چند محاکمه و ثبوت تقصیر حالا می گویند [سالارمفخم] تب کرده و باید از او ضامن گرفت و او را رها کرد. در صورتی که مثل آفتاب روشن شده که ترکمن را دعوت کرده و مسلمان را به اسیری داده. می گویند سی هزار تومان بدهد با ضامن و خلاص شود و حال آنکه چندی قبل چهل هزار تومان می داد. به موجب حکمی که نوشته شده بود قرار بود که مجازات بدنی داده شود. حال معلوم نیست درباره او چه خواهد شد. هنوز حکم علنی خوانده نشده و شرعاً و عقلا مجازات او لازم است و باید قطع شئونات بشود. حالا به این ترتیب می خواهند او را خلاص نمایند.[2]

آقا میرزا محسن ـ فردا جداً از عدلیه بخواهید اگر مسامحه شد جداً باید مجازات او خواسته شود.

حاج سید نصرالله ـ گمان ندارم اگر در این باب مجازات داده نشود، دیگر در ایران تقصیری پیدا شود که متعقب به مجازات باشد. البته مجلس باید در این باب سختگیری نماید.

آقا سید حسن تقی زاده ـ مخصوصاً دسته بندی کرده و محرك شده و سردارها اجماع کرده اند که نمی گذاریم او مجازات شود. اگر این طور پیشرفت حاصل نماید دیگر در این مملکت مجازات نمی شود به احدی داد. هر صنفی این دسته بندی را می کنند.

۱ـ *مذاکرات*، ص۲۲۱. از این پس در این فصل رجوع به *مذاکرات* در متن آورده خواهد شد. *حبل المتین* در بارهٔ ییلاق رفتن آصف الدوله، در ستون «اخبار شهری»، به طنز نوشت: «آصف الدوله چون از محاکمه قدری کسل شده و گرمی هوا نیز اذیت می کرده، به ییلاق تشریف فرما شده و از دردسر آسوده شده اند!!!» *حبل المتین* (تهران) ۱: ۷۲ (۹ جمادی الثانی ۱۳۲۵/ ۲۰ ژوئیه ۱۹۰۷): ۳.

۲ـ روشن نیست این گفتهٔ تقی زاده که «قرار بود که مجازات بدنی داده شود» عطف به چه مطلب است. در حکم عدلیه برای هیچ یك از محکومین مجازات بدنی در نظر گرفته نشده بود.

قرار شد که وزیر عدلیه سه شنبه بیایند به مجلس.
(*مذاکرات*، ص۲۱۱)

سه شنبه ۵ جمادی الثانی ۱۶/۱۳۲۵ ژوئیه ۱۹۰۷ وزیر عدلیه برای پاسخگویی به مجلس آمد. در برابر سؤال آقامیرزامحمودخوانساری در باب مجازات سالارمفخم، فرمانفرما ابتدا در دفاع از خود، از عادی بودن حملهٔ ترکمانان ولی بی سابقه بودنِ محاکمهٔ سالار سخن گفت و بعد به ملاحظات سیاسیی که اجرای مجازات را مخالف مَصالح مملکت کرده بود اشاره کرد:

اولا باید بدانید این مسئله که ترکمان می آمدند در آن حدود به اسیری می بردند، اول کار نیست. . . . این مسئله در زمان سردارهای بزرگ معمول بوده است. همین طور که از آن طرف می آمدند اسیر می بردند، از این طرف هم می رفتند به غارت می آوردند و این مطلب معمول بود. تا حال هم چنین محاکمه نشده بود که حال در سایه مشروطیت انجام گرفت. استنطاقات علنی شد که هیچ کسی هم ایراد ندارد، محرمانه هم با اجزای دیوانخانه و با وکلا مشاوره در باب مجازات او کرده بودیم و برهمه هم مسلم بود که سالار مقصر است. پس از ثبوت تقصیر هم بلافاصله او را محبوس داشتم. هرچه هم اصرار کردند که ضامن بدهند قبول نشد. ما این محاکمه را همین طور محفوظ داشتیم و در این محاکمه پای سردارها درکار بود که تاکنون چنین چیزی ندیده بودند. گفتم باشد تا یك مجلس هم با وزرا مشورت نماییم. یك مسئله دیگری هست و آن این است چون این مطلب مسئله قضاوت و جنایت است، گفتم در مجلس فوق العاده که شش نفر از علمای وکلا حضور داشته باشند حکم شود؛ مادامی که ما قانون نوشته نداریم. از روی دماغ شخصی هم نمی شود همه کار را کرد. چند روز قبل آمدم این کمیسیون وکلا را بخواهم. وکلای تبریز نبودند. امروز هم آمده ام به جهت همین مسئله. حالا هر طور صلاح است همان قسم رفتار شود و آن حکم علنی شود. (*مذاکرات*، ص۲۱۳)

این جملهٔ فرمانفرما که «از روی دماغ شخصی هم نمی شود همه کار را کرد» در بحثهای بعدی مَثَل شد: هر زمان که مشکل نداشتن قانون پیش می آمد به این گفتهٔ فرمانفرما اشاره می شد. از مشکلات عمدهٔ ماهها و سالهای اول نظام مشروطه تدوین قوانین یکدست عرفی برای ایجاد نظام جدید قضایی بود. شرعی ـ عرفی بودن

محاکمات و اختیارات مستقل حکام شرع و عرف نشانهٔ هرج و مرج و بی عدالتی، یعنی یکی از دلایل ظلم کهن، دانسته می شد. در مقاله ای «از طرف مجاهدین قفقاز از شعبهٔ تفلیس»، دربارهٔ مشکلات نظام جدید و بحثهای مجلس، م - ح - ر- زاده نوشت:

یکی از نوشتنیها این است که سابق در مسئله سالار مفخم و بعضی دیگر چند روز بحث و گفتگو شد. بعضی می گویند حجج اسلام باید مجازات شرعی ایشان را بدهند و وزارت عدلیه مجازات عرفی اش را. اولا این اوقات، مجلس باید به این جور کارها اوقات خود را ضایع ننماید. همین که تقصیر مشارالیه ثابت شد وزارت عدلیه او را محبوس نماید تا به وقتی که دیوانخانه های عدلیه منظم و قانون عدلیه مجری شد. آن وقت از روی قانون به آنها مجازات داده شود. . . ثانیا در صورتی که مجلس مجازات ایشان را الان لازم دانست، خوب مگر در ولایت چند قانون می باشد؟ یکی قانون شرع یکی قانون عرف؟ این هم همان کارهای ایام سابقه است. قانون و مجازات باید یکی باشد؛ در یك مملکت دو تا قانون دو نفر مفتی نمی باشد.[۳]

ولی مسئلهٔ نبود قوانین جدید و کشمکشهای سیاسیِ قدرت جدایی ناپذیر بود. فرمانفرما یکی را ملاحظهٔ دیگری عنوان کرده بود: زمانی که یکی دیگر از وکلا، دکتر ولی الله خان نصر، کوشید این دو مطلب را متمایز کند، فرمانفرما عدم اجرای حکم مجازاتی را که صادر شده بود صلاح اوضاع سیاسی بر شمرد:

دکتر ولی الله خان: اینکه فرمودید مطلب به ملاحظه اینکه پای سردارها در میان است در مجلس مطرح شود، البته بدیهی است که هر گفتگویی که به میان بیاید لابد شخص طرف به یك طایفه ای بستگی دارد. اما اینکه فرمودید به جهت صدور حکم کمیسیونی منعقد شود حاجت به کمیسیون نیست. حکم شرع ما یکی است. یك نفر از علما و حجج اسلام که حکم فرمودند کافی است.

وزیر عدلیه: چون مطلب اهمیت داشت و تا حال کسی چنین حکمی را ندیده بود گفتم این طور باشد. والا بدیهی است مطلب جزئی رجوع به وزرا نمی

۳- م - ح - ر- زاده ، «از طرف مجاهدین قفقاز از شعبهٔ تفلیس»، *مجلس* ۱: ۲۲۲ (۱ ذیقعده ۱۳۲۵/ ۷ دسامبر ۱۹۰۷): ۴؛ و ۲: ۱ (۲ ذیقعده ۱۳۲۵/۸ دسامبر ۱۹۰۷): ۳-۲. نقل از بخش دوم مقاله، صص۳-۲.

شود، حکم شرع هم یکی است.

آقا سید حسن تقی زاده: در اینکه ترتیب عدلیه طوری ظاهرش مرتب است که ایراد نمی شود گرفت حرفی نیست. ولی عمده نتیجه است که آن مجازات است و این مطلب به کلی از این مملکت رفته. بنده آن روز عرض کردم اگر بنا بشود سرداری در تحت قانون گرفتار شود و سایر سردارها جمع شوند و اغتشاش نمایند، بنده هم فردا گرفتار می شوم سادات جمع می شوند و اغتشاش می نمایند. آن وقت قانون از میان خواهد رفت. عمده مجازات است، کمیسیون هم به عقیدهٔ بنده لازم نیست. زیرا شما که رئیسید نشسته اید. حاجت به بودن وکیل هم نیست که هر وزیری یك کاری داشته باشد از وکلا بخواهد و این کم کم معمول می شود. این شخص دو مجازات دارد، یك مجازات شرعی؛ آن معلوم است، و یکی هم عرفی؛ که خیانت به رعیت و دولت کرده است. پس در این صورت کمیسیون فایده ندارد. این طور که حضرت والا فرمودند ما یك رأی داده ایم، اجزای عدلیه هم یك رأی دیگر و حال آنکه حکم باید با عدلیه باشد. از قراری که شنیده ام رأی وکلا را که مهر کرده بودند در مجلس عدلیه آن ورقه را در مجلس وزرا اظهار داشته اند، فرموده اند «این رأی وکلا است، تکلیف چیست؟» در همه جا اجزای وزارتخانه از طرف دولت مستقیماً معین می شوند ولی این جا آن طور نیست، بلکه به عکس بسته و تابع وزیر وقت است و رأی همه برگشت می کند به یك رأی که آن رأی شخص وزیر باشد.

وزیر عدلیه: . . . حکمی که وکلا نوشته، مهر کرده اند برای خود من است، هنوز ابراز نداشته ام. اینکه گفتید وزیر باید مختار باشد اگر مرا امین می دانید یك ماه هم از من نپرسید که چرا این مجازات به تأخیر افتاده، شاید من چنین صلاح دانسته ام.

آقا میرزا فضلعلی آقا: در اینکه ما باید به وزرا اطمینان داشته باشیم حرفی نیست. ولی باید اطمینان به گفتن نباشد. باید ترتیب آثار بشود. امروز ما محتاج به دو چیز هستیم. از یك جا عنوان شرعیه می شود: می گویند فلانیها اشکال تراشی می کنند، نمی گذارند کار پیش برود، این یك دسته از دوستان ما هستند. یك دسته دیگر هستند که اگر یك لغزشی از ما دیدند می گویند «دیدید نتوانستید موافق شرع کار بکنید؟» ما گرفتار این دو امر شده ایم. یك جای دیگر هم دشمنها چادرها برپا کرده اند، می خواهند طوری ما را متهم نمایند. پس دراین صورت به گفتن نمی شود، باید کاری کرد که در عدلیه

تمام بشود. طوری هم باشد که محل ایرادی نباشد و مثل معروفی است که انگشتی که شرع ببرد خون ندارد و تا حکم به این درجه نباشد ما نباید او را حکم بدانیم. بعد از آنکه عموم گفتند که یك نفر مقصر و در حق او اقدامی خواهد شد، مادامی که این محاکمه به حدی نرسد که محل ایراد نباشد حق ندارید مجری دارید. (*مذاکرات*، ص۲۱۳)

اشارهٔ آقامیرزا فضلعلی آقا و نگرانیِ او معطوف به بالاگرفتن بحثها و فعالیتهای مشروعه طلبان علیه نظام مشروطیت بود. دو هفته قبل از این تاریخ شیخ فضل الله نوری و هوادارانش بست خود را در حضرت عبدالعظیم شروع کرده بودند و به نشر روزنامه و لوایح علیه مجلس مشغول بودند.[۴] یکی از مهمترین مطالب مورد توجه مشروعه خواهان این بود که نظام مشروطه به تعطیل قوانین شرع می انجامید. در این شرایط چگونگی حکم و اجرای حکم در مورد سالارمفخم به این بحث گره خورده، وکلای مجلس تحت این فشار که مبادا به نقض قانون شرع متهم شوند عمل می کردند. تکیه تقی زاده بر تفاوت سیاست شرعی و عرفی، که «از قدیم هم معمول بوده»، نه به خاطر حفظ دو دست قوانین شرع و عرف که شاید به خاطر همین ملاحظات سیاسی روز بود:

آقا سیدحسن تقی زاده: وقتی که شخص به مملکت و دولت و رعیت خیانت، گذشته از حکم شرع، کرد، یك سیاست عرفیه دارد، از قدیم هم معمول بوده و این قابل شبهه نیست. خود حجج اسلامیه هم امورات را از دیوانخانه عدلیه می خواستند که اجرا شود. این مطلب منافی با شرع نیست، البته سیاسات باید هرچه زودتر مجری شود.

. . .

وزیر عدلیه: . . . الان حجج اسلام حاضرند، وکلا هم حضور دارند، حکمش را بفرمایند من فردا صبح مجری دارم.

وکیل الرعایا: آیا اگر سردار خائن را دولت نخواهد مواجب بدهد این خلاف شرع است یا سردار خائن را نخواهند در سرحد بگذارند این مطلب خلاف شرع است؟

در این موقع آقای حاجی خمامی رفتند و جمعی از وکلا و رئیس ایشان را مشایعت کردند و مجلس به قدر نیم ساعت تعطیل شد.

۴- بنگرید به: رضوانی، *لوایح شیخ فضل الله نوری*.

(*مذاکرات*، صص۲۱۴-۲۱۳)

نظیر بسیاری موارد دیگر، بحث در اینجا قطع شد و دیگر در این جلسه به این مطلب برنگشت. بحث مفصل بعدی که به مشاجرات تندی بین وکلا و فرمانفرما انجامید دو هفته بعد، روز سه شنبه ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۲۵، رخ داد. در این بحث ابتدا فرمانفرما توضیحاتی در بارهٔ کارکرد کمیسیون عدلیه داده، به تقاضای استیناف سالار مفخم اشاره کرده، گفت که حکم را به شورای وزرا نشان داده و آنان اجازه داده اند که وی حکم را در مجلس بخواند و گفته اند که باید با نظر «دو نفر از وکلای علما و هیئت عدلیه» نتیجه آخری گرفته شود. در این جا برای نخستین بار رأی کمیسیون عدلیه در مجلس قرائت شد. در پایان قرائت رأی، فرمانفرما تأکید کرد که «تا امروز هیچ محاکمه عرفیه در این مملکت به این درجه دقت نشده، این زحمت را مدتی است که کشیده ایم. این اشخاص همه اعتراض دارند که بعضی اسناد دوباره پیدا کرده و بعضی دلایل دارند بر تبرئه ذمهٔ خود و این ترتیب حکم ثانی لازم دارد.» (*مذاکرات*، ص۲۱۹) این گونه عرضهٔ رأی کمیسیون و قرائت آن در مجلس به «اذن شورای وزرا» و طرح استیناف به پیشنهاد شورای وزرا، به معنای بیشتر ارج گذاشتن رأی وزرا (منتخبین شاه) بر رأی وکلا (منتخبین ملت) بود. دانسته یا ندانسته مثل آن بود که فرمانفرما وکلا را به مصاف قدرت بطلبد. تبادل کلامی که در این بحث بین فرمانفرما و وکلا شکل گرفت بسیاری از کشمکشهای وکلا و وزرا را در صحنهٔ سیاست به نمایش گذاشت. امکان «تبرئه ذمهٔ» سالار مفخم صدای اعتراض وکلا را یکی پس از دیگری بلند کرد. وکلا از سویی خود را زیر نگاه ملت و چشم ملت را دوخته به «عدل مظفر»، و از سوی دیگر «ایران و آبروی ملی» را زیر نظر فرنگستان می دیدند. به قول آقا میرزا محمود: «بحمدالله تقصیر سالار مفخم بر تمام مملکت روشن است و تمام ملت هم چشمشان به این عدلیه است و همچنین در فرنگستان منتظر نتیجه اینجا هستند. آیا کسی که شصت و دو نفر اسیر به ترکمان داده هنوز مقصر نیست با این دلایل و شواهد واضحه؟» (*مذاکرات*، ص ۲۱۹) تقی زاده به تمامی جریان، از نحوهٔ محاکمه گرفته تا نوع تصمیم گیری دربارهٔ حکم نهایی اعتراض داشت و نگران هرج و مرج قضایی و اثرات جریمه های پولی بود:

> بنده بر سر تا پای این عمل اعتراض دارم و تمامش را باعث افتضاح می پندارم. به این ترتیب که رسیدگی شده درست رسیدگی نشده. آصف الدوله با سالار مفخم در یك جا نشسته بودند و قوچانیها بیرون می رفتند که آنها استنطاق

بشوند. به این ترتیبات به موجب دوسیه های وزارت خارجه مثل آفتاب معلوم شد که ترکمان را سالار مفخم دعوت کرده و دوازده نفر مردم را کشته. عین الدوله با آن حال باز می بینیم از روی انصاف تلگرافهای متعدد نموده، گمان بود که ممکن نیست بیست هزار تومان بدهد و خلاص شود؛ بعد از آمدن در اینجا وزرا سی و پنج هزار تومان قرار دادند که بدهند. در ایران هرکاری با پول درست می شود. ولی در فرنگستان اگرچه پول می گیرند اما جزو جزا و مجازات است، ترتیب اصلی از میان نمی رود. حال اگر از او جزای نقدی گرفته شود در فرنگستان می گویند که ایرانیها پول گرفتند و اغماض کردند. در موقع محاکمه اجزای عدلیه از همه قسم آمده نشستند و گوش می دادند که اکثریت با آنها بیفتد. بعد از همه اینها وکلا جمع شده گفتند به موجب شرایع آسمانی قتل این شخص واجب است، لااقل شئونات و مواجب او قطع و اسرا استرداد شوند. ولی بعد ازآن که من رأی به قتل دادم گفتند نمی شود. تمام اجزای عدلیه لرزیدند و گفتند سردارها اینجا هستند. بالاخره بعد از گفتگو قرار شد پنج سال حبس و مواجب او مقطوع و شئونات او سلب شود. من آشکارا می گویم که از ۱۴ جمادی الثانی پارسال [۱۳۲۴ق]، بعد از دستخط مشروطیت، مجازات از این مملکت برداشته شده و هرچه هرج و مرج شود به واسطه همین است و امروزه این مسئله که نظر تمام دنیا به آن است و در تمام روزنامه ها درج شده، باوجود این اگر مجازات صحیح داده نشود، اسباب افتضاح خواهد شد. (*مذاکرات*، ص ۲۱۹)

فرمانفرما نسبت به اتهام رشوه گیری «برائت ذمه» کرد:

وزیر عدلیه: آیا من چیزی گرفته ام؟
آقا سیدحسن تقی زاده: ثابت نشده گرفته اید یا نگرفته اید.
وزیر عدلیه: غرضی دارم؟
آقا سید حسن تقی زاده: آن هم معلوم نیست. (*مذاکرات*، ص ۲۱۹)

پس از بحثهایی دیگر تقی زاده باردیگر به مسئلهٔ رشوه برگشت:

آقا سید حسن تقی زاده: گفتم رشوه نمی گذارد که هیچ امری در این مملکت صورت بگیرد، ولی در این امر گفتم غیرت کنند و رشوه نگیرند.

معهذا پدر زن سالار به این در و آن در افتاده و پول می دهد. حتی در خانهٔ وکلا هم می رود و خانه رئیس هم شنیدم که رفته است و می دانم که دوهزار تومان به یك شخصی داده است.

وزیر عدلیه: آیا به من داده است ؟

آقا سید حسن تقی زاده: شما را نمی دانم، ولی به یك شخص روزنامه نویسی داده است که او را نگهداری کند.

رئیس: اینکه گفتید به خانه من آمده است، نیامده است. یك روزی پسر وزیرنظام آمد در مجلس که مرا ملاقات کند آنهم ملاقات نکرد. حالا معلوم شود که اسناد را بیاورند در مجلس یا کمیسیون بشود. (*مذاکرات*، ص ۲۲۰)

برای رسیدگی به تقاضای استیناف سالار مفخم فرمانفرما پیشنهاد کرد که مجلس «شش نفر از علمای وکلا و شش نفر از عدلیه» انتخاب کند تا آنان حکم نهایی را تعیین کنند. ولی نمایندگان راضی به محاکمه مجدد نبودند و با در نظر گرفتن مدارك موجود و «شهادتهای عینی» و مدارك وزارت خارجه و تلگرافهای مبادله دلیلی برای «استیناف» نمی دیدند. «استیناف» را سرپوشی بر «مسامحه» می دانستند و عمیقاً نگران آن بودند که اگر مقصرین این ماجرا به مجازات نرسند اوضاع مملکت به کلی برخواهد آشفت. به قول تقی زاده:

شواهد این کار به اندازه ای فراوان است که در محکمه هرکدام از وکلا می گفتند دیگر بس است، حالا معلوم شد، امیر اعظم تمام مطالب را مثل آفتاب روشن کرده است. اینکه می گویند سند تازه به دست آمد، بیشتر از آنها به دست ما آمده. از روزنامه های روسی که ترجمه کردم پیش آقا میرزا محمود است و از کار پرداز عشق آباد و از اهالی آن که تمام جزئیات آن را شرح داده اند و اسنادی که در دفتر وزارت خارجه و غیره است. این شخص به حکم شرع مفسد فی الارض است. با آن قتلهایی که کرده است باید به دار زده شود. اگر بازهم مسامحه شود ایران از سابق بدتر خواهد شد. (*مذاکرات*، ص ۲۲۰)

رئیس مجلس کوشید تا راه تفاهمی باز کند:

آن ترتیبی که باید وزارت عدلیه پیدا کند هنوز پیدا نکرده. به یك شکلی مشغول بوده و رسیدگی شد. به نظر وکلا یك سیاست و مجازاتی آمد و به نظر

اعضاء عدلیه هم سیاستی آمده است. این است که نوشته شد و هنوز هم حکم شرعی داده نشده پس راه چاره باز است. یك امعان نظر ثانوی لازم دارد. حال هر طور صلاح است یك مجلسی تشکیل بشود تا آن امعان نظر ثانوی به عمل بیاید. (*مذاکرات*، ص ۲۲۰)

ولی برخی از وکلا، با در نظر گرفتن اهمیت این مسئله و نقش وکلای مجلس در جریان محاکمه و رأی اولیه، هرگونه «امعان نظر ثانوی» را تضعیف نیروی مجلس در مقابل دولت می دیدند. به قول احسن الدوله: «با این ترتیبات که پیش آمد به شرافت وکلا برمی خورد. این ترتیب استیناف غیر از تضییع وکلا چیزی دیگر نیست. خوب است بعد از این وکلا پای خود را شکسته ببینند و دیگر داخل در این کارهای فوق العاده نشوند.» (*مذاکرات*، ص ۲۲۰)

سرانجام قرار بر آن شد که «صبح شنبه مجلس علنی با حضور حجج اسلام و وزارت عدلیه با بودن تماشاچیان آن اسناد ملاحظه شود و اشخاصی که در این باب اطلاعات دارند توضیح بدهند. آنچه حکم اسلام شد وزارت عدلیه بدون عذر و مسامحه اجرا دارد.» (*مذاکرات*، ص۲۲۰)

ولی این تصمیم مشکلات اجرایی خود را داشت. بارها در مجلس این مطلب که کار آن قانونگذاری است نه اجرای قانون و یا مرجع تظلم و محکمهٔ عدل بودن مطرح شده بود. این موضوع که تصمیم فوق با «قوه مقننه» شدن مجلس در تناقض می افتاد در جلسهٔ بعدی مجلس (۲۱ جمادی الثانی) توسط حاج سید عبدالحسین شهشهانی مطرح شد:

روز سه شنبه بعد از گفتگوی زیاد قرار شد روز شنبه به جهت سالار مفخم در مجلس گفتگو شود. آنچه به گمان بنده می رسد و خود را مکلف می دانم این است که این گونه امورات از وظیفه مجلس خارج است و ما به این مجلس نیامده ایم از برای قطع و فصل دعاوی شرعیه و عرفیه؛ بلکه وظیفه ما وضع قوانین است و پس چنانچه رسیدگی به جزییات را ما داخل وظایف مجلس کنیم کار منجر به اشکال خواهد شد. پس باید اصلاح هر کاری را از رئیس مسئول او خواست. (*مذاکرات*، صص۲۲۱-۲۲۰)

آقا سید باقر در تأیید صحبت شهشهانی افزود: «حق مجلس این است که رفع

ظلم را از وزیر مسئول بخواهد.» (*مذاکرات*، ص۲۲۱) ولی حسنعلی خان توجه وکلا را به شرایط خاص این دورهٔ اول مجلس که دورهٔ گذار از نظام کهن به نظام نو بود جلب کرد:

در جاهایی که این چنین کارها راجع به مجلس نیست آن جاهایی است که تکلیف وزارتخانه ها را معین نموده اند. این مجلس ما امروز قریب یك سال از افتتاحش گذشته است و در این مدت به هیچ وجه به وظایف خود رفتار نکرده. وزارتخانه های ما تاکنون هیچ درست نشده. مخصوصاً بنده بر وزارت عدلیه ایرادات زیاد دارم. وزارت به اسم که نمی شود. وزارت عدلیه قضات می خواهد. به صرف اینکه ترتیب اطاقها را مرتب کردند، اطاق ابتدایی، اطاق تحقیق، اطاق استیناف، و غیره و غیره دایر کردند کار درست نمی شود. در همه جا اعضای هر اطاقی از یکدیگر ممتاز هستند ولی در اینجا از این اطاق برخاسته، در اطاق دیگر مجلس منعقد می کنند. باری با این حال و این بی ترتیبی ادارات مجلس باید به تمام کارها رسیدگی نماید و مواظبت کند. (*مذاکرات*، ص۲۲۱)

این شرایط ویژه که مجلس را وادار به دخالت مستقیم در کار وزارتخانه ها می کرد، وکلا را در مواضع متضادی قرار می داد. مثلا با آنکه حسنعلی خان گفته بود با «این بی ترتیبی ادارات مجلس باید به تمام کارها رسیدگی نماید» در ادامهٔ همین مذاکرات به شرکت وکلا در محاکمه سالار مفخم ایراد گرفت:

حاجی معین التجار: شش نفر از وکلا در آن محاکمه حاضر بودند.

حسنعلی خان: در همین جا بنده ایراد دارم. وکلا چرا باید به وزارتخانه ها بروند؟ وکلا باید در مجلس وضع قوانین بکنند. کراراً گفته ام وکلا نباید با وزارتخانه ها مراوده داشته باشند یا وساطت کنند. . . .

حاجی معین التجار: تمام مجلس در این خصوص رأی دادند.

آقا سید حسن تقی زاده: آقایان می گویند وظیفه مجلس نیست. گویا پریروز تکلیف مجلس بود و امروز تکلیف مجلس نیست. معلوم می شود حضار امروز غیر از حضار پریروز باشند. آن روز آراء در این باب قریب به اکثریت بوده. چنانچه تکلیف مجلس نبود از اول باید اقدام به این کار نکنند و چهار ماه داد و فریاد نمی کردند و روزنامه ها را از این محاکمه پر نمی ساختند. البته هر کس در هر باب می تواند اظهاری بکند. ولی در این مسئله سالار

مفخم هر کس بدون تعمق و تأمل حرفی بزند باعث رنجش خاطر و احتراق قلب یك ملت می شود. باید اگر یك هفته هم حاجت باشد مجلس فوق العاده تشکیل داده شود و از روی دقت رسیدگی به عمل آید. (*مذاکرات*، ص۲۲۱)

رأی ملت

ادامهٔ این بحث در مورد نقش مجلس در این محاکمه و نقش شش نفر وکلای مجلس در وزارت عدلیه مطلب بسیار مهم دیگری را پیش کشید: معنای رأی وکلا به هنگام تصمیم وزیر عدلیه. یکی از واژه هایی که در ماههای اول مجلس اول تغییر مفهوم داد «رأی» بود. این واژه که ابتدا بیشتر به معنای رایج روزمرهٔ آن، یعنی ابراز عقیده در مورد مطلبی، گرفته می شد، به تدریج به معنای اخص پارلمانیِ آن یعنی ابراز عقیده ای که تصمیم گیرندهٔ بحثی است و به لایحه ای نیروی قانونی می دهد، دگرگونی یافت. در پیوند نزدیك با این دگرگونی، تصویر مجلس از خود نیز تغییر کرد: در ابتدا بحثهای مجلس به بحثهای مشاوره ای بی آغاز و بی پایان می ماند، مجلس واقعا مجلس شور بود؛ وکلا از یك بحث به بحث دیگر رفته، باز به بحث اول باز می گشتند، بدون اینکه به تصمیم مشخصی برسند و یا الزاما هدف از بحث را به نتیجهٔ تصمیم گیرنده رسیدن، اخذ رأی، بدانند. در معنای جدید پارلمانیِ خود، یعنی ابراز عقیده ای مصمم، در واقع «رأی» به معنای فقهیِ خود شباهت داشت، با این تفاوت که آنچه به رأی وکلا وزنهٔ اجرایی می داد نه فقیه و مجتهد بودن، که منتخب ملّت بودن بود: وزنهٔ تعیین کنندهٔ رأی آنان نیروی ملت بود و نه نیروی فقاهت. ولی در بسیاری از بحثهای مذاکرات مجلس در دورهٔ اول ایهام کلمهٔ رأی هنوز برجا بود. مثلاً در یکی از بحثهای اولیه در مورد زنان باشقانلو در جلسهٔ ۱۳ ربیع الاول ۲۳/۱۳۲۵ آوریل ۱۹۰۷، به هنگام بحث اینکه چه راهی برای استرداد اسرا ارجح است، دبیرالملك گفت: «حال دو رأی پیدا شد: یکی استرداد اسرا به قوه جبریه . . . یکی هم پول دادن.» (*مذاکرات*، ص ۱۵۳) وی سپس «رأی» خود را در بارهٔ فواید و مضار هر یك از این دو «رأی» بیان داشت. اگرچه در این جلسه در مورد این دو راه استرداد اسرا اخذ رأی نشد و بنابراین رأی دبیر الملك ابراز عقیده ای ماند که نیروی رأی ملی، رأی پارلمانی، نگرفت، در همین جلسهٔ مجلس در مورد اینکه عدلیه باید اشخاص «مظان ارتکاب» را محاکمه کند و وزارت داخله باید

در عرض چهل روز اسرا را استرداد کند «اخذ رأی» شد. به عبارت دیگر در مذاکرات یك مبحث در یك جلسه رأی به هر دو معنی متناوباً به کار گرفته شد. این ایهام رأی در بحثهای کنونی مجلس آزمون جدیدی یافت. معنای رأی وکلا در وزارت عدلیه چه بود؟ ابراز نظر یا رأی مصمم؟

حاج محمد اسمعیل آقا: تاکنون عدلیهٔ ما منظم نشده. قوانین آن اداره هم از مجلس نگذشته. کراراً هم وزیر عدلیه در همین مجلس اظهار داشته که «تا هنگامی که قانون عدلیه از مجلس نگذشته، من مجبورم از روی دماغ خودم کار بکنم، پس از اتمام قانون هرگاه من تخطی کردم حق شما است ایراد بکنید.» حالا در باب مجازات سالارمفخم بنده یك صورتی دیدم که پای آن ممهور بود به مهر وکلا. این حکم از روی چه میزان صادر شد؟ اگر حکم عرفی است ابداً به آنها ربطی ندارد، در عهده وزیر مسئول است و اگر از روی شرع است باید همان قسم که در شرع معین شده مجری شود.

آقا سید حسن تقی زاده: این مجازات که در عدلیه ترتیب داده شد به اکثریت آرا معین شده. شما اولا معین کنید که این حکم شرعی است یا عرفی.

حاج محمد اسمعیل آقا: وکلا فقط برای رسیدگی رفتند که معلوم شود مقصر هست یا نیست.

آقا سید حسن تقی زاده: شما اگر می دانستید که این حکم عرفی است پس چرا وکلا را فرستادید؟ ما هم که رفتیم در جزو نظار بودیم و به طوری که ثابت شد هیچ کس شك ندارد و همه می دانند که ترتیب محاکمه عرفی بود. مجلسی تشکیل داده بودند جمعی از اجزای عدلیه و وکلا و از هر کدام رأی می خواستند و هر کس هرچه به نظر داشت می گفت و این معلوم است که این ترتیب از روی وجدان است و پس از ختم محاکمه حکم با نظار نیست. هرکس این را بگوید غلط است. آنچه راجع به نظار است رأی دادن است که بگوید به نظر من این طور رسید و اینکه مهر شد، خبط شده و ما را گول زده، مجبور کردند. ما در مهر کردن راضی نبودیم. هر کس بگوید این حکم است غلط گفته است. در این موقع خیانتی که شد همین بود که به ما گفتند مهر کنید و به ملاحظه اینکه وزارت عدلیه می خواست این نوشته را به مجلس وزرا ارائه بدهد و اگر مانعی در آنجا به نظر بیاید بگوید این رأی وکلا است. از این رو ما را اجبار کردند. تاکنون هم من این مطلب را نگفته بودم حالا می گویم و

می توانم تقصیر عدلیه را در این موقع ثابت کنم. در هیچ جا اینطور اعضا کسی از برای عدلیه معین نمی کند. در اینجا یك مشت اعضا از قبیل شربتدار و قهوه چی جمع می کنند که اکثریت آرا با آنها باشد. از من رأی خواستند رأی خودم را گفتم. به آنها که رسید [فرمانفرما] گفت این طور نیست و خودش رأی داد. سایر اجزا متابعت کردند. در سر مجازات که رسید خواست رأی بدهد من نگذاشتم. گفتم باید نوشت. اجزا گفتند بایست در این باب صحبت کنیم. بالاخره نگذاشتند نوشته شود. بعد قرار شد در یك اطاق خلوت نشسته، اتفاق رأی حاصل کنیم. ما وکلا یك رأی دادیم اعضای عدلیه هم رأی خود را بردند پیش وزیر عدلیه، تغیّر کرده، دور انداخت که این طور نمی شود. در صورتی که اتفاق آرای وکلا و اعضا باشد وزیر عدلیه حق ندارد به میل خود رفتار نماید. (*مذاکرات*، ص۲۲۱)

درهمین بیان تقی زاده ایهام رأی از یك جمله به جملهٔ دیگر روشن است. وی می گوید: «آنچه راجع به نظار است رأی دادن است که بگوید به نظر من این طور رسید.»، یعنی رأی به معنای ابراز نظر. ولی فرمانفرما با مهور کردن «رأی عدلیه» به مهر وکلا، به ابراز نظر آنان وزنهٔ «رأی» پارلمانی داده بود تا در مقابل مقاومتها و مخالفتهای احتمالیِ هیئت وزرا بتواند بر این وزنه تکیه کند: «بگوید این رأی وکلا است»، یعنی این تصمیمی است، نه فقط ابراز نظری، که وکلا گرفته اند نه او. افزون بر این برآشفتگیِ تقی زاده از نوع رفتار فرمانفرما با «ابراز نظر» وکلای مجلس و اجزای عدلیه زمانی معنا دارد که وی توقع می داشته است که وزیر عدلیه «ابراز نظر» را «رأی مصمم» بداند: «در صورتی که اتفاق آرای وکلا و اعضا باشد وزیر عدلیه حق ندارد به میل خود رفتار نماید.» این استفادهٔ دوگانه از رأی بیان دوگانگیِ معنای رأی در این مرحله از تکوین آداب پارلمانی نظام نو بود. روشن شدن این ایهام از راه کشمکشهای قدرت در این نظام، از جمله و شاید به ویژه در ادامهٔ این بحث، شکل گرفت.

حاج محمد اسمعیل آقا تأکید کرد که وکلا برای نظارت رفته بودند و نباید در موقع تعیین مقصر و مجازات «حکم» می دادند. ولی وکیل التجار با استفادهٔ «رأی» به معنای ابراز نظر «رأی وکلا» را حکم نمی دانست: «از وکلا حکم داده نشده، فقط رأی بوده و در این هم بی ترتیبی نبوده.» (*مذاکرات*، ص۲۲۱) آقا سید حسین اعتراض داشت که مجلس «رأی» خود را با این بحثها بی ارج کرده است:

اولا در خصوص این کمیسیون مجلس رأی داد. بهتر این است در مواقع رأی دادن مجلس اخطار کنند و بگویند صلاح نیست تا بعد باعث ایراد و اسباب سستی مجلس نشود. آن روز که ما را معین کردند به اکثریت آراء بود. پریروز هم اینجا در حضور وزیر عدلیه گفته شد که این مجازات کم است. امروز یك نفر رأیش برگشته، سایرین هم با او موافقت دارند این ترتیب مجلس نیست. (*مذاکرات*، ص۲۲۲)

ولی حاج امین الضرب بین رأی مجلس و رأیی که وکلا در وزارت عدلیه دادند تمایز قایل بود: «از روز اول که شش نفر معین شد به جهت این بود که بدانند سالار یا دیگری تقصیر دارند یا نه و هرچه به نظرشان رسید آن را نوشته به مجلس ارائه بدهند نه اینکه حکم یا رأی بدهند. . . . تکلیف مجلس محاکمه نیست. . . . مجلس باید فقط نظارت در اهمال وزرا داشته باشد نه خودش محاکمه کند.» (*مذاکرات*، ص۲۲۲) ولی برخی دیگر وکلا همچنان بر آن بودند که اهمیت این مورد خاص («چطور می شود که شصت و دو نفر زن برود و باز مجلس کار نداشته باشد؟» *مذاکرات*، ص۲۲۲) و شرایط حاکم بر کشور («ما یك محکمه صحیحی نداریم مجلس شورای ملی قائم مقام آن محکمه است از برای احقاق حق مظلومین یعنی در موارد مهمه باید مجلس رسیدگی کند.» *مذاکرات*، ص۲۲۳) دخالت مستقیم مجلس را در این مورد ایجاب می کرد.

سرانجام پس از بحثی طولانی، مجلس تصمیم گرفت کمیسیونی مرکب از سه نفر وکلای خراسان، شش نفر همان وکلای نظار و شش نفر هم از علمای وکیل در حضور حجج اسلام کار استیناف را عهده دار شود. با این حال، این بحث مرجعی شد که در آینده مجلس حدود جدایی مقننه از عدلیه و اجراییه را آگاهانه مدّ نظر قرار دهد. مثلاً در جلسهٔ ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵، آقا سید محمد تقی به سخنرانیهای یحیی میرزا و سلیمان میرزا که در آن برخی وکلا متهم به دریافت رشوه شده اند و انعکاس این سخنرانیها در *حبل المتین* اعتراض کرد. (*مذاکرات*، ص۲۲۹) حاجی محمد اسماعیل آقا پیشنهاد کرد که «باید اولا این شخصی که این نطق را کرده بخواهید در محکمه محاکمه بشود و مجازات شود و بعد *حبل المتین* هم که آن نطقها را نشر داده، در موقع خود مسئول است.» (*مذاکرات*، ص۲۳۰) بعد از مدتی بحث حاجی محمد اسماعیل آقا پیشنهاد کرد:

در این باب مذاکره کفایت می کند. حالا نتیجه گرفته شود، رأی بدهند

که آنها را خواسته، محاکمه شود. ولی این محاکمه در کجا باید باشد؟

آقا سید عبدالحسین شهشهانی: در مجلس باید باشد تا همه بدانند.

حاج معین التجار: در مجلس در حضور حجج اسلام باشد. (جمعی گفتند در عدلیه محاکمه شود.)

آقا سید حسن تقی زاده: این امر نباید به مجلس راجع شود.

آقا میرزا محمود: کلیه هیئت مجلس در این باب مدعی هستند و مدعی نمی شود که حاکم شود. وانگهی از فردا هر کاری راجع به مجلس خواهد شد پس باید رجوع به عدلیه شود. (*مذاکرات*، ص۲۳۱)

پس از مدتی بحث وثوق الدوله گفت: «گفتگو در این است که محاکمه این اشخاص با کی باشد. رفتن وکلا را در دیوانخانه عدلیه بعد از عمل سالارمفخم مجلس نسخ کرده و اینجا هم که صحیح نیست.» (*مذاکرات*، ص۲۳۲)

یا در جلسهٔ ۲۴ رجب ۱۳۲۵ در بحث لایحه ای از طرف انجمن جنوبی راجع به دستگیری احتشام السلطنه و چگونگی استنطاق و حبس وی و نقش مجلس آقا میرزا محمود خوانساری گفت:

گویا مجلس بیش از این حق ندارد در این مطالب صرف وقت نماید. عده ای مرکب از شش نفر منتخب شود که فقط نظارت در استنطاق داشته باشند. آن وقت ببینیم اگر تقصیری ندارد به زودی مرخص شود والا به مجازات برسد.

. . .

آقا سید عبدالله مجتهد: اینهایی که گفته شد موافق مقصود ماست. مطلب این است که مجلس بیش از این مبتلا به این کارها نباشد و از وظیفهٔ خود خارج نشود و مثل حکایت سالارمفخم نباشد که بی نتیجه بماند.

. . .

آقا میرزا طاهر: چون عدلیهٔ صحیح نداریم نظارت باید باشد.

حاج میرزا آقا: آیا این نظارت برای چیست؟ آخر مثل مسئله سالار نشود.

آقا سید حسین: اگر عدلیه داریم لازم به رفتن نظار نیست، اگر نداریم بروند.

آقا میرزا محمود: امروز چشم تمام انجمنها به این مجلس است. ما نمی توانیم به آنها جواب بدهیم که تکلیف مجلس نیست نظارت داشته باشد و حال

آنکه سالها در این مملکت عادت شده که بی خود مردم را گرفته اند. چه ضرر دارد که هیئتی فقط برای نظارت برود؟ (*مذاکرات*، صص۲۷۳-۲۷۲)

و به همین منوال در بحث ۵ شعبان ۱۳۲۵ در مورد شکایات تنکابن از مظالم پسر سپهدار و اینکه چگونه به این امر رسیدگی شود، در برابر پیشنهاد آقا میرزا محسن که «کمیسیونی معین شود که ناظر در رسیدگی باشند تا زودتر این عمل تمام شود»، اسدالله میرزا یادآور شد که «این مطلب صحیح نیست، چنانچه در باب سالارمفخم شد و پشیمانی برای مجلس حاصل شد. اگر باید کسی برود دو نفر از خارج که محل اطمینان مجلس باشند بروند.» (*مذاکرات*، ص۲۸۷)

ترک نفاق و بروز وفاق

سرانجام روز یکشنبه ۲۴ جمادی الثانی۳/۱۳۲۵ اوت ۱۹۰۷، که قرار بود در حضور وزیر عدلیه و وکلای علما و سایر منتخبین مجلس باردیگر «قضیه اسرای قوچان» رسیدگی شود، فرارسید. ولی در این روز، وقایع دیگری به کل این بحث را تحت الشعاع قرار داده، فرمانفرما را که تا چند روز پیش مورد حملهٔ وکلا بود به قهرمان ملی و محبوب مجلس بدل ساخت. بحث مجلس با لایحه ای که آقا محمد وکیل التجار نوشته بود و شخصاً قرائت کرد شروع شد:

از قراری که این دو روزه تلگراف خبر می دهد بعضی از عشایر سرحدی عثمانی با عده ای از سرباز سرحد ساوجبلاغ از حدود خود تجاوز نموده و عشایر سرحدی ایران زد و خورد مختصری هم کرده اند. اولا عرض می کنم که بنده یقین دارم ممکن نیست از این حرکت دولت علیه عثمانی و سفیرکبیر این دولت مسبوق بوده باشند و گمان نمی رود که در عهد بیستم که تمام دول در صدد حفظ حقوق عمومی بوده و هر یك نیز در حفظ نوع خود هزار گونه مجاهدات نموده، بذل جان و مال می کنند و اگر یك نفر خاج پرست در اقصی بلاد شرق به غلط کشته شود از تمام اروپا به ملاحظه اتحاد مذهبی و عیسویت صداها بلند شده، تا احقاق حق نشود ساکت نمی شود، دولت عثمانی که به ملاحظه مذهب و

اسلامیت ما باید برادروار دست اتحاد داده، در حفظ حقوق مسلمین تمام عالم بکوشیم، بدون جهت و مقدمه این گونه اقدامات نماید. پس معلوم است که به دلیل عقل و نقل این مسئله برخلاف میل و اطلاع دولت واقع شده و یقین است به زودی رفع این غائله ناگوار را نموده، ترضیه خاطر منهوبین، و اگر مقتولی هم باشد، به عمل خواهد آمد. ولی لازم است طرف دیگر مسئله را هم به طور صراحت عرض نمایم که اگر بعضی تصور نمایند که به واسطهٔ اتفاقات داخله و انقلابات وارده وقتی یافته، می توانند تعدی به حدود ایران نمایند، خیالی بس خام است. این حکایت به عین حکایت مختصر اقدامات طایفه الوار است که چندی قبل عرض نمودم که اختلاف بین اهالی ایران یا گفتگوی این دولت و ملت همان حکایت برادر با برادر و پدر با فرزند است و این اتفاقات حق نمی دهد به دیگران که مداخله در امورات داخله ایران نمایند و تعدی در حدود ایران کنند، بلکه در این صورت باید یقین بدانند که تا در ایران یك نفر ایرانی نژاد باقی است، هرگز غیرت ایرانیت او قبول نخواهد کرد که کسی تعدی به یك وجب خاك پاك ایران نماید و اگر سابق به عنوانات دیگر بعضی تصرفات شده، باید گفت که «این سبو بشکست، آن پیمانه ریخت». پس بنده از طرف عموم ملت ایران، که گویا مخالف نداشته باشد، به صدای بلند عرض می کنم تا یك قطره خون در بدن ایرانیان مطلقاً باقی است کسی را نمی گذارند تخطی در حدود نماید. این پنبه را از گوش بکشند و نگذارند این ملت نجیب که بعد از سالهای دراز از خواب غفلت بیدار شده، نمی خواهد به فکر زندگی افتد آسوده مشغول امورات داخله خود باشد و الا به تاریخ رجوع نموده، ملاحظه نمایند که

«همان منزل است این بیابان عور که گم شد در او لشگر سلم و تور».

وزیر عدلیه: باید گفت زنده باد خون ایرانیان.

(*مذاکرات*، ص۲۲۷)

در ادامهٔ این بحث وکلا یکی پس از دیگری احساسات ملی خود را علیه این تجاوز ابراز داشته بر اتفاق دولت و ملت در دفاع از خاك ایران تأکید کردند:

آقا میرزامحمودخوانساری: گویا اینها نمی دانند این ایران همان ایرانی است که یکی از آحاد این ملت شاه اسمعیل بود که در تاریخ شرح حالات او معلوم است و یکی نادر بود. باید بدانند که تا یك نفر از ایران باقی است نمی گذارند که کسی به تعدی پا به خاك ایران بگذارد.

حاجی معین التجار: امروز باید ملت ایران یك اتفاق و حرکتی نشان بدهد که بر تمام دول همجوار بیداری و تنبه این ملت آشکار و معلوم گردد و آن اتفاق به طور حقیقت صورت نخواهد بست، مگر به برداشتن نفاق در داخلهٔ مملکت و حاضر شدن در راه وطن از جان و مال تا بدانند مادامی که یك فرد از افراد این مملکت باقی است. امکان نخواهد پذیرفت که دست به این مملکت دراز کنند.

. . .

وزیر عدلیه: این ملت باید بداند و به سایرین بفهمانند که اگر کسی طمع داشته باشد به ایران بداند که اگر چیزی به دست خواهد افتاد خاك و صحرای غیرمزروع خواهد بود؛ جنبنده ای از اهالی این مملکت به تبعیت آنان تن در نخواهند داد و تا جان دارند نخواهند گذاشت.

آقا میرزافضلعلی آقا: هر وقت اتفاقی افتاده ملت غیور ایران در کمال جلادت مردانگی خود را ظهور و بروز داده اند. چنانچه بین خودشان هم اگر نفاقی بوده به وفاق و یکجهتی مبدل نمودند، چنانچه تاکنون در مواقع مهمه محسوس گردید. اینك هم عشایر سرحدات به اقتضای اسلامیت، اعم از سنی و شیعه، با کمال شجاعت مهیا و از بذل جان و مال و ترك اهل و عیال نکته فروگذار نیستند و با نهایت اتفاق کوشش خواهند کرد که تا یك قطره خون در عروق ایرانیان باقی است نگذارند احدی دست طمع به آب و خاك موروثی آنها دراز کند.

(*مذاکرات*، صص۲۲۸-۲۲۷)

پس از ابراز احساسات مشابه از جانب وکلای دیگر، برخی به زبان شرعی و نقل از قرآن در بارهٔ تکلیف مسلمانان به هنگام اختلاف بین شان، برخی به زبان ملی، تلگرافهایی که از انجمن ملی ارومیه رسیده بود قرائت شد. بنا به نقل *مذاکرات* مجلس:

به حدی مضامین تلگرافات مهیج و حزن انگیز بود که از روی بی طاقتی اشك از چشم حضار جاری، غیرت اسلامیت با حمیت ایرانیت تواماً به هیجان آمده، وکلای غیور تاب جلوس و ترتیب از نطق خود نداشتند، حالت غریب و وضع عجیبی دست داد، جمعیت فوق العاده که همیشه اضافه از عده ای که به وسیله بلیط محض میمنت و مبارکی و ادای ذمه خود در پاس این اساس مقدس همه

روزه در مجلس رسمی حاضر می شوند، در صحن اول عمارت بهارستان ازدحام داشتند، امروز پس از استحضار اجمالی از وضع مجلس و استنباط حدوث و عروض وقعه تازه هجوم آورده با اینکه حراس و حجاب ابواب در هر دری با نهایت غلظت جلوگیری کردند، فایده ای نبخشیده، بالاخره از ریاست مجلس اجازه خواستند و به یکمرتبه متجاوز از پانزده هزار جمعیت به داخل مجلس ریخته، هیجان و اضطراب غریبی نمودار شد، یکدل و یکجهت در حفظ و وقایهٔ اساس مملکت از جانب خود و عموم افراد ملت جاناً و مالاً، عرضاً و شرفاً داد همراهی زدند. (*مذاکرات*، ص۲۲۸)

علاوه بر تلگراف مشابهی از انجمن تبریز، در این بین تلگرافی نیز قرائت شد که از طرف وزیر داخله به فرمانفرما فرستاده شده بود: «بندگان اقدس اعلیحضرت نواب والا را به ایالت مستقله و سرداری آذربایجان مأمور و مقرر فرموده اند، دوروزه حرکت نمایید.» بنا به *مذاکرات*، با شنیدن این تلگراف «شاهزاده فرمانفرما با یك حالت رقت انگیزی اظهار داشتند 'والله باید با جان و مال حاضر شویم که خاك ما از دست نرود.'» در ادامهٔ بحث، همدلی دولت و ملت به تعارفات متقابل بیان یافت. یکی از وکلا، حاج امام جمعه، فرمانفرما را «حاکم ما» خطاب کرد و فرمانفرما متقابلا سید عبدالله بهبهانی را «رئیس ملت» خواند. پس از بحثها و هیجانهای بسیار تصمیم بر آن شد که تلگراف زیر به انجمنهای تبریز و ارومیه و ساوجبلاغ مخابره شود:

از وصول اخبار موحشه که از سرحدات می رسد، تجاوزات غیرمشروع عشایر و عساکر سرحدی عثمانی را اعلان می دهد تمام ملت متأثر و مهیای همه قسم جانبازی هستند و البته خاطر آقایان مستحضر است که ملت ایران در این گونه مواقع همه وقت داد غیرت داده اند و از جان و مال و ناموس خود در حفظ دین و وطن خود مضایقه نکرده اند، دولت علیه هم با تمام قوت و قدرت برای جلوگیری از این حوادث حاضر است و اولین اقدام دولت این است که حضرت اشرف والا شاهزاده فرمانفرما را که از کفات رجال و سرداران محترم و شاهزادگان معظم است و سابقه اطلاعات از احوالات آن حدود دارد با تصویب مجلس شورای ملی و تصدیق آقایان حجج اسلام به حکومت و فرمانفرمایی آذربایجان و ریاست و فرماندهی کل قشون آن حدود منتخب فرموده اند و شاهزاده فرمانفرما حکومت آذربایجان را به مشروطگی قبول نمودند و فوق آنچه

شماها انتظار دارید به مجلس مساعدت خواهد کرد و البته برعهده تمام انجمنها است که با خیالات عالیه او مساعدت نمایند. (*مذاکرات*، ص۲۲۹)

زبان این تلگراف، تأکید آن بر اینکه «شاهزاده فرمانفرما حکومت آذربایجان را به مشروطگی قبول نمودند» بدین لحاظ مهم است که انجمن تبریز بیش از دیگر انجمنها نگران فشارهای دربار بر مجلس و کوتاه آمدن وکلا در مقابل این فشارها در مورد اساس مشروطیت بود. با این اطمینان خاطر متقابلا مجلس از انجمن می خواست که «با خیالات عالیه او مساعدت نمایند.» فرمانفرما نیز به نوبهٔ خود در نمایش وفاق ملی کوتاهی نمی کرد: «شاهزاده فرمانفرما به تمام مجلسیان اطمینان داد که در این مأموریت از بذل جان و مال مضایقه ننمایند.» مجلس در پاسخ نه تنها از فرمانفرما تشکر کرد، بلکه از وکلایی که در بحثهای مربوط به اسرای قوچان با او جدل کرده بودند خواست از او عذرخواهی کنند: «مجلسیان اظهار نهایت تشکر از حسن نیت او نمودند و خدمات او را نسبت به اداره کردن وزارت جلیله عدلیه ستودند و از اینکه بعضی از وکلا دو روز قبل به ایشان توهین کرده اند، در روزنامه *مجلس* هم نوشته شده بود از طرف مجلس امر شد که معذرت خواسته شود.» (*مذاکرات*، ص۲۲۹)

برخلاف احساسات حاکم بر مجلس، خارج از مجلس نسبت به عقب افتادن محاکمهٔ سالار مفخم بدبینی بیشتر بود. *حبل المتین* در گزارش این جلسهٔ مجلس تصریحاً نوشت که «رسیدگی و تحقیقات امر سالار مفخم . . . از بابت امر سرحدی . . . تاخیر و تعویق» افتاد.[۵] و در سرمقالهٔ دیگری نوشت که روشن نیست چرا با آنکه اخبار حملات و اغتشاشهای مرزی ماهها‌ست به تهران می رسیده، مطلب تا به حال مسکوت مانده بود؛ شاید اکنون «نبودن فرمانفرما . . . در *طهران* لازم بود!!!»[۶]

شنبهٔ بعد، ۳۰ جمادی الثانی، فرمانفرما برای خداحافظی به مجلس آمد و با ذکاوت تمام پشتیبانی وکلا را خواست، چرا که اکنون که او «با تمام جان کوشش کرده»، برای «رفع اغتشاشات» و «مدافعه در مقابل عثمانی» به آذربایجان می رود، «بعد از فضل خدا باید توجه مجلس عقب سر من باشد.» (*مذاکرات*، ص۲۳۸)

نفاق بین دولت و ملت، به قول وکیل التجار «برادر با برادر»، اکنون کنار گذاشته شد. دختران قوچان و خواهران اسیر، که ماهها مایهٔ نفاق «برادر با برادر» و باعث توهین وکلا به وزرا شده بودند، اکنون از صحنهٔ سیاست ملی کنار رفتند تا

۵. *حبل المتین* (تهران) ۱: ۸۳ (۲۶ جمادی الثانی ۶/۱۳۲۵ اوت ۱۹۰۷): ۳.

۶. *حبل المتین* (تهران) ۱: ۸۴ (۲۷ جمادی الثانی ۷/۱۳۲۵ اوت ۱۹۰۷): ۱.

فضا برای «اتفاق و وفاق»، «یکجهتی و یکدلی» ایرانیان در مقابل از دست رفتن «یك وجب خاك پاك ایران» باز شود.

«رأیها می ماند، می پوسد.»

بدین ترتیب با عزیمت فرمانفرما به آذربایجان برای مقابله با «عشایر و عساکر» عثمانی، چند روزی بحث اسرای باشقانلو مسکوت ماند؛ ولی انگار این مطلبی نبود که بیش از مدتی کوتاه تحت الشعاع حوادث دیگر قرار گیرد. اما اکنون مسئلهٔ مسئولیت اجرایی تصمیم کمیسیون عدلیه، با نبودنِ فرمانفرما، پیچیده تر شده بود. در جلسهٔ سه شنبه ۳ رجب ۱۳۲۵، آقا سید محمد تقی تلگرافی را از شیروان به امضای «کدخدایان و ریش سفیدان» قرائت کرد: «مکرر در خصوص استرداد اسرا و مقتولین باشکانلو عرض شده، احقاق حق نشده. اگر رعیت هستیم چرا به عرضمان رسیدگی نمی شود. اگر نیستیم اجازه بدهید به خاك روسیه برویم. تمام در تلگرافخانه متحصن، منتظر تعیین تکلیف هستیم. امروز اینجا فردا در روز قیامت مسئول خدا و رسول خواهند بود.» (*مذاکرات*، ص۲۴۱) رئیس مجلس توضیح داد که «این مطلب، . . . به واسطهٔ پیش آمدن مطالب ارومیه، در عهدهٔ تعویق و تأخیر ماند. امروز رأی داده شود که چه باید کرد.» آقا میرزافضلعلی آقا پیشنهاد کرد که همان تصمیم قبلی مجلس معمول شود. آقا سید حسین نگرانِ آن بود که شاید با تعیین وزیر جدید رأی عوض شود، ولی صدیق حضرت گفت: «وزیر تغییر کرده، وزارتخانه که به جای خود باقی است.» این نیز یکی از مطالب مهم نظام جدید بود، یعنی جدا شدن نهاد وزارت از شخص وزیر. پیگیریِ مسئلهٔ «دختران و اسرای قوچان»، علیرغم تغییرات متعدد وزرا، یکی از راههایی شد که این جدایی تثبیت یافت و نهادی شد.

آقا سید حسین مطلب مسکوت ماندهٔ دیگری را مطرح کرد: «در خصوص آصف الدوله هم هیچ اقدامی نشد. گویا پای او به کلی خارج شد و حال آنکه اول باید با او محاکمه شود.» در تأیید این حرف او، حاج سید عبدالحسین شهشهانی، یکی از وکلای خراسان، افزود: «این عرایض که از شیروان رسیده، طرف در این مطالب آصف الدوله بود و آن مسئله که در سابق در عدلیه گفتگو شد طرف آن سالار مفخم بود و در ضمن هم از آصف الدوله گفتگو بود. گویا آصف الدوله هم برای محاکمه حاضر

نیست پس چه باید کرد؟»

برخی دیگر وکلا نگران بی اثر ماندن تصمیمهای مجلس و یأس مردم بودند و اجرای تصمیم قبلی را مهم تر از ادامهٔ تحقیقات بیشتر می دانستند. به قول وکیل الرعایا: «به حدی این کار مهم است که هر قدر در آن تسامح شود اسباب مأیوسی مردم است. عجالةً تقصیر این مرد معلوم است؛ لازم به تحقیق نیست.» (*مذاکرات*، ص۲۴۱) «مأیوسی مردم» نشانی از بی اثری رأی مجلس بود (حاج امام جمعه: «به قول احسن الدوله رأیها می ماند، می پوسد.» *مذاکرات*، ص۲۴۲) و قضاوتی بر کارکرد نزدیك به یك سال مجلس. احسن الدوله پرسید: «از روزی که ما آمده ایم هر روز می بینیم از هر طرفی یك وقعه اتفاق می افتد، همه را ما هیچ می پنداریم. قتل می شود هیچ، زن اسیر می شود هیچ، ما خودمان هم دست به دست وزرا داده، مسامحه می کنیم. می گویند بفرمایید بالا؛ به همین راضی می شویم و سکوت می کنیم. آخر انصاف بدهید هیچ کاری برای ملت صورت داده اید؟» (*مذاکرات*، ص۲۴۲)[۷]

ناتوانی مجلس از وادار کردن مقامات اجرایی که تصمیمهای مجلس را به اجرا گذارند، یکی از مضامین دائم مذاکرات مجلس شده بود. این موضوع نه تنها به مسئله کشاکش قدرت بین نمایندگان ملت و وزرا، بلکه در مورد وزارت عدلیه به موضوع تساوی عموم در برابر قانون پیوند می خورد. عدم اجرای تصمیمهای مجلس در این زمینه، معادل نبودن مجازات برای خواص شده بود. در بحثهای مربوط به این مطلب عدم اجرای مجازات سالارمفخم ترجیع بند مذاکرات مجلس شده بود. مثلا در جلسهٔ ۱۲ رجب ۲۱/۱۳۲۵ اوت ۱۹۰۷، بحث مجلس در بارهٔ آن بود که چرا حُکّام و عدلیه در پیگیری جرم و مجازات افراد مختلف تفاوت قائل می شوند. در اشاره به قتل بصیرخلوت به دست علیرضاخان نامی که بصیر خلوت را قاتل پدر خود می دانسته، و دستگیری و کشتن فوریِ علیرضاخان، یکی از وکلا، حاجی سید مرتضی گفت:

> مجلس شکایت می کرد که در این مملکت مجازات نیست. اگر از طرف ملت هرقدر کشته شود مجازاتی در بین نیست، اما همین که یك نفر در مقام تقاص خون پدر خود برآید و قاتل پدر خود را بکشد فوراً سر او را می برند. من به

۷. برای بحثی شدیداً انتقادی در زمینه کارکرد مجلس و وزرا در این زمان بنگرید به سرمقالهٔ *حبل المتین* تحت عنوان «جمله عالم آکل و مأکول دان»، در *حبل المتین* (تهران) ۱: ۹۵ (۱۰ رجب ۲۰/۱۳۲۵ اوت ۱۹۰۷): ۲-۱.

آواز بلند می گویم که این مطلب بطلان دستخط مشروطیت است اگرچه با قلم روی کاغذ نیامده، ولی با کارد و خون روی خاك ریخته است. (*مذاکرات*، ص۲۵۵)

آقا میرزا سید محمد مجتهد توضیح داد که این قتل را «آقا سیدعبدالله [بهبهانی] حکم فرمودند.» ولی این توضیح دیگر در نظام مشروطیت پذیرفتنی نبود. وکیل الرعایا در احترام به رأی آقا سیدعبدالله گفت «البته عقیدهٔ مسلمانان این است که قاتل را باید کشت؛ و اینکه سلب امنیت را مستمسك کردند، آیا امنیت فقط باید در ربع فرسخی دربار باشد یا اینکه باید در تمام مملکت باشد؟ خوب است نظری هم به سایر جاها معطوف دارند. طهران پایتخت است. علناً گلوله می آید در خانه، بر آن ضعیفه می خورد و هیچ تحقیق نمی شود.» بنا به گفتهٔ وکیل دیگری، آقا میرزا محمود خوانساری، علیرضاخان حکم در دست داشته است که بصیرخلوت پدر او را کشته بود، چند ماه هم بود که عارض بود، «مملکت ما مشروطه است یا خدای نخواسته مشروطه نیست؟» این بحثها برای وکیل دیگری، آقا سیدحسن، موارد دیگر عدم اجرای عدل را تداعی کرد: «پس در باب سالارالدوله و سالار مفخم و آصف الدوله چرا سیاست نیست؟» (*مذاکرات*، صص۲۵۶-۲۵۵)

و یا در جلسهٔ ۲۸ رجب ۱۳۲۵ در بحث تعدیات سپهدار وکیل التجارگفت:

مدتی است که هرچه در اینجا مذاکره می شود از اغتشاش ولایات به حرف می گذرد و رفع نمی شود. منتهی خیلی که سختگیری می شود، آن شخص را تغییر می دهند و کس دیگری به جای او می گذارند. باید مجدانه اقدام کرد تا تحقیق شود، هر کس خیانتش معلوم شد از تمام شئونات خلع شده و آن وقت مجازات داده شود.

آقا سید حسن تقی زاده: . . . اگر عکس این روزنامه های مجلس را پهلوی هم بگذاریم معلوم می شود که چیست. این مسئله هم می رود روی مطلب دیگر، مثل مسئله سالار مفخم می شود. اول آنها را درست کنید بعد به این مسئله بپردازید. اگر بنا است به صرف گفتن تمام شود اقدام نکنید والا کوشش کنید تا به یك جائی منتهی گردد. (*مذاکرات*، ص۲۷۷)[۸]

۸. برای یادآوریهای مشابه از «مطلب» یا «ماجرا» یا «حکایت سالار مفخم»، در این مباحثات، بنگرید به *مذاکرات*، ۱۷ رجب، ص ۲۶۳؛ ۱۹ رجب، ص ۲۶۵؛ ۲۴ رجب، صص۲۷۳-۲۷۲.

ناتوانیهای نظام مشروطه مورد بحث و اعتراض جراید و انجمنها نیز بود. زمانی که پس از قتل اتابك، دولت به سرعت به دستگیری و مجازات «مسببین قتل اتابك» اقدام کرد، *روح القدس* در سرمقالهٔ انتقادیی نوشت: «اگر باید مجازات داد، چرا سالارالدوله را که خون چندین مردم بیگناه را ریخته، مجازات نمی دهند؟ چرا آصف الدوله را برای فروختن و اسیری دختران قوچانی و بجنوردی مجازات نمیدهند؟»[۹] همین نشریه از جلسهٔ ۱۸ جمادی الثّانی انجمن خراسانیان مقیم تهران چنین گزارش داد:

در فقرهٔ اسرای قوچان مقداری گفتگو و مذاکره شد. اظهار شد که ناموس رعیت ناموس دولت است. چگونه به غیرت دولت می گنجد که زن و بچه رعایای قوچان در دست ترکمانها و غیر ایشان اسیر باشند و بعضی زنها و دخترها از مردهای ترکمان حامله باشند و هیچ کس در فکر نیست. پس از مذاکره قرار شد به مجلس عریضه ای از انجمن بنویسند و استدعا کنند که مجلس استرداد اسرا را از دولت بخواهد.[۱۰]

گفتنی است که انجمنها مخاطب خود را نه دولت که مجلس می دانستند. چندی بعد انجمنهای تهران عریضهٔ مشابهی به مجلس فرستادند:

به شرف عرض ساحت مقدس امنای ملت دامت برکاتهم می رسانیم:
این جور که می کشیم تا کی؟
در مسئلهٔ اسرای قوچان و آن ظلمهای فوق العادهٔ فوق الطاقه که گوش دل اهالی دو روی کره را به درد آورده و زیاده از دو ماه در مجلس مقدس مذاکره و در وزارت عدلیه محرك و مقصر و تقصیر معلوم گردید؛ آیا تا کی عیالات مسلمانان باید در دست دشمن و این بیچاره های متظلمین در طهران درب منزل این و آن سرگردان باشند؟ آیا عرق عصبیت ملیت اسلامیت شما حکم می نماید که این امر همین قسم در بوتهٔ اجمال و اهمال باشد؟ مستدعی است تکلیف

۹- «و ایدناه بروح القدس: خدایا ما را از شر حشرات حفظ کن!»، *روح القدس*، ۵ (۱ شعبان ۵/۱۳۲۵ سپتامبر۱۹۰۷): ۴-۱. نقل از ص۳.

۱۰- «خلاصهٔ مذاکرات انجمن خراسانیها، ۴ شهر جمادی الثانیه، مکتوب از قوچان»، *روح القدس*، ۱ (۲۵ جمادی الثانی ۵/۱۳۲۵ اوت ۱۹۰۷): ۴.

عموم انجمنان را در این موضوع معین فرمایند. ادام الله ایام اجلالکم.[11]

بحث مجدد مجازات سالار مفخم و استرداد اسرای قوچان در جلسهٔ ۸ شعبان ۱۳۲۵ مجلس پیش آمد. سبب بحث، ولی، عریضه های انجمنها و اعتراضهای جراید نبود. آقا سید عبدالله مجتهد گزارش داد که نامه ای از سالار مفخم داشته است: «به من نوشته است که 'من می روم، اسرا را بر می گردانم.' در این صورت ماندن او [در محبس عدلیه] فایده ای ندارد.» (*مذاکرات*، ص۳۱۶) بعضی از وکلا «گفتند که سالار مفخم مقصر است، باید مجازات شود.» ولی آقا سید عبدالله مجتهد اصرار داشت که تا «او نرود نمی تواند اسرا را استرداد نماید، ضامن گرفته شود، برای این کار؛ بعد از این به تقصیراتش هم رسیدگی خواهد شد.» (همانجا) بحث در اینجا رها شد. ولی دو جلسه بعد، ۱۲ شعبان، رئیس مجلس گزارش داد که سالار مفخم نامه ای به مجلس نوشته است، اگر رأی مجلس باشد نامه «قرائت و تحقیق شود.» این بار دامنهٔ بحث بالا گرفت. بعضی از وکلا، مثلا دبیر رسائل، معتقد به توافق با این درخواست سالار مفخم بودند: «اگر او ضامن می دهد که برود اسرا را برگرداند، ماندن او فایده ندارد.» (*مذاکرات*، ص۳۲۲) ولی دیگران این درخواست را نتیجهٔ مسامحهٔ مجلس و دولت و راهی برای فرار سالار مفخم از مسئولیت می دانستند:

صدر نطنزی: بنا بود که او مجازات شود. اگر مجازات می شد اسباب عبرت دیگران گردیده و این اتفاقات واقع نمی شد. حال هم اگر او مجازات نشود اسباب تجری سایرین خواهد شد.

آقا میرزا محمود خوانساری: قریب ده ماه بود که در اینجا داد و بیداد شد که اسرای ما برگردند. ما با کسی غرض شخصی نداریم و نمی خواهیم قبل از استنطاق کسی به مجازات برسد. مجلس هم باید حقوق همه را ملاحظه نمایند، حالا که این طور است، اگر می خواهد اسرا را استرداد کند برادران و اقوام و کسان دارد، آنها اسرا را برگردانند. آن وقت امید است ملت از تقصیر او بگذرد و مستخلص شود. اما اگر بخواهد برود گمان نمی کنم ملت و مجلس چنین اجازه را بدهند.

حاج سید عبدالحسین شهشهانی: یکی از عیبهای بزرگ مملکت ما این است وقتی که مجازات به اشخاص بزرگ رسید مجازات داده نمی شود و واسطه

۱۱ ـ «صورت عریضه ای است که از طرف انجمنهای طهران به مجلس شورای ملی در بابت استرداد اسرای قوچان نوشته شده»، *روح القدس*، ۷ (۱۳ شعبان ۱۷/۱۳۲۵ سپتامبر ۱۹۰۷): ۴.

زیاد می شود. سایرین هم می خواهند تأسی به آنها نمایند. این چند نفر که پسر آصف الدوله و خود آصف الدوله و سردارافخم و سالارمفخم که کارشان راجع به عدلیه شد، چون آنها محترم بودند ملاحظه کردند. در این مدت بعد از زحمات زیاد خواستند استیناف کنند، هرچه گفته شد که این کار راجع به عدلیه است، ربطی به مجلس ندارد، گفته شد که حکم شرعی او معلوم بشود. در این داد و بیداد خلط مبحث شده، اسباب نجات او شد.

حاج امام جمعه: شش ماه است که از ولایت آمده ام و این صحبت را شنیده ام. مردم ما را تربیت شده می دانند. بیست دفعه مذاکره شد. جمعی شهادت علمی دادند که این شخص شصت نفر زن فروخته. حالا توسط می کنند. آیا می خواهید ما آدم بشویم؟ چون این مرد استیناف خواسته بود اینجا مذاکره شد و ترتیب آن مجلس را دادند و گفتند این مرد باعث قتل دوازده نفر شده و کسی که باعث قتل شود باید دائماً حبس باشد. آیا حالا می خواهید این زنهایی که اسیر شده اند به ما سرزنش کنند که در این مدت با این همه فریاد و فغان چه کردید؟

آقا میرزا محمود خوانساری: گمانم این است خود این که می گوید می روم اسرا را می آورم اقرار حضوری است به فروختن آنها.

آقا سید مهدی: . . . این مرد ترکمن را دعوت کرده اشخاصی که خواستند جلوگیری کنند تهدید کرده و نعل و میخ فرستاده معهذا می خواهند او را خلاص نمایند. (*مذاکرات*، ص۳۲۲)

نامهٔ سالار مفخم به سید عبدالله بهبهانی و طرح این نامه از جانب او در مجلس به «وساطت» تعبیر یافت؛ رفتاری که در نظام نو پذیرفتنی دانسته نشد. به قول وکیل الرعایا: «مطلب قابل توسط نیست.» (همانجا) و در مقابل وساطت سید عبدالله که « نوشته است من اسرا را می روم می خرم و بعد هم اگر مجازاتی هست بشود.» آقا میرزا محمود راه حل دیگری پیشنهاد کرد: « این مطلب پول لازم دارد. پول بدهد بخرد، به ملّت رد کند؛ شاید ملّت از تقصیر او بگذرد و او را ببخشند.» حاج امام جمعه نیز در تأیید این امر افزود:

هر مطلبی در اولش تعجّب و تحیّر دارد، همینکه مدتی شنیده شد آنوقت تأسف و تعجب از میان می رود. مثل همین مسئله اسرا. روز اول که من شنیدم خیلی حیرت داشتم، ولی حالا گویا استعجاب آن از میان رفته. در باب

مجازات سالار مفخم همین طور که گفتند مجازات او باشد بعد از استرداد اسرا، حالا یك ماهه از او التزام بگیرند که اسرا را مسترد نماید و خودش هم حبس باشد. (*مذاکرات*، ص۳۲۲)

و عاقبت رئیس مجلس نتیجه گرفت: «پس قرار شد اینکه تا آخر ماه رمضان اسرا را استرداد کند و خودش محبوس باشد تا اسرا استرداد شوند. (*مذاکرات*، ص۳۲۲)

این مهلت «آخر ماه رمضان» را ناقدان کارکرد مجلس تبدیل به مهلتی برای خود مجلس کردند. زنی از «اتحادیهٔ غیبی نسوان» در نامه ای به *ندای وطن* ابتدا کارنامهٔ مجلس را به نقد کشید و سپس تا آخر ماه رمضان به آن مهلت بهبود اوضاع داد، «والا اگر در خود چنین پیشرفت نمی بینند و می خواهند باز هم به ترتیب سابق پیش بروند، . . . همه استعفا از کار خود بدهند و . . . چهل روز هم کار را به دست ما زنها واگذارند»:

مدت چهارده ماه است که اوضاع مشروطه برپا شده، شب و روز عمر شریف خودمان را صرف خواندن روزنامه ها که بفهمیم مجلس دارالشورای ملی چه گفت و چه کرد. . . . هزاران لایحه از اطراف خوانده شد و در خصوص آنها مذاکرات زیاد شد. جواب و نتیجه چه شد؟... هیچ. . . . الحق معنی مشروطه و قانون همین است که ما می بینیم؟ معلوم می شود وکلای ما مجلس را برای تفنن خودشان برپا کرده اند. مجلس پارلمنت برای اجرای قانون است. پس کو قانون شما؟ پس چه شد مجلس سنای شما؟ کو عدلیه شما؟ گویا تمام را مصالحه کرده اند فقط به خواندن لایحه و ندادن جواب. . . . در مملکت دو چیز لازم است: یا استبداد یا قانون. ما که نقداً هیچ کدام را نداریم. یك استبداد کاملی داشتیم، از دست ما گرفتید. در عوض قانون لازم بود، آن را هم ندادید. در مملکت ما زر و زور لازم است. زر که ندارید، پس شما وکلا زورتان بر ما ملت است. . . . چرا قانون به دست ما نمی دهید که هر کس در هر کجا که هست تکلیف خود را بداند؟. . . بیشتر از این عرض نمی کنم. . . همینقدر عرض می کنم اگرچه زن هستم و به قول آقایان ناقص عقل و ردیف بشر محسوب نمی شویم، از مرحمت پدران مان هم که فضل و کمالی نداریم . . . امروز بر احدی پوشیده نیست که هر بیوه زنی به این مجلس دارالشورای ملی حق دارد و ما امروز حقوق خودمان را می خواهیم. . . . دیگر تاب و توانائی نداریم، دیگر

صبر و حوصله نداریم. . . . اگر وکلای محترم ما توانستند یا می توانند تا سلخ رمضان قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی دهند که آسایش خلق فراهم شود، زهی شرف و سعادت. والا اگر در خود چنین پیشرفت نمی بینند و می خواهند باز هم به ترتیب سابق پیش بروند، ما به توسط همین عریضه خبر می دهیم که همه استعفا از کار خود بدهند و رسماً به توسط روزنامه *ندای وطن* به ما ها خبر داده، چهل روزی هم کار را به دست ما زنها واگذارند و به شرط آنکه عار نداشته باشند . . . ما وکلا انتخاب می کنیم، وزرا انتخاب می کنیم. . . . باری قانون صحیح می کنیم، نظمیه را صحیح می کنیم، حکام تعیین می کنیم، دستورالعمل ولایات می فرستیم، ریشه ظلم و استبداد را از بیخ می کنیم، ظالمین را قتل می کنیم، انبارهای جو گندم متمولین را می شکنیم، کمپانی برای نان قرار می دهیم، خزانه های وزراء را که از خون خلق جمع و در سردابها گرو کرده اند بیرون می آوریم، بانك ملی بر پا می کنیم، عثمانی را عقب می نشانیم، اسرای قوچان را عودت به خانه های خود می دهیم، قنوات شهری را صحیح می کنیم و آب سالم به مردم می خورانیم، کوچه و خیابانها را تنظیف می کنیم، کمپانی برای شهر معین می کنیم و بعد از تمام این کارها تا سلخ رمضان کارها منظم شده و ماها از خدمت استعفا کرده، رسماً اعلان و اعلام می کنیم که بقیه را دیگران اصلاح کنند. والا اگر تا سلخ رمضان خودتان اسباب آسایش حال عموم را فراهم نکردید و به ما هم واگذار نکردید..... همینقدر عرض می کنم زنها می توانند آنچه که می خواهند. بیشتر از این عرضی ندارم.[۱۲]

به جز چالش «اتحادیهٔ غیبی نسوان»، برای استرداد اسرا راه حلهای دیگری نیز مطرح می شد. جمعی از قوچانیها می خواستند با توقیف اموال یموت اسرا را پس بگیرند، ولی مجلس این راه را از «اخلاق مردانگی» به دور دانست:

رئیس: مسئله دیگری که لازم است این است که گویا از طرف یموت بعضی مال التجاره به قوچان برده بودند. قوچانیها تلگراف کرده اند که اگر اجازه داده شود ما این اموال را توقیف کنیم تا اسرا را بدهند. به عقیده من

۱۲ ـ «مقالهٔ مخدرات»، *ندای وطن* ۱: ۷۰ (۲۳ شعبان ۱۳۲۵/۲ اکتبر ۱۹۰۷): ۴-۲. نقل از ص۲. برای پاسخ زن دیگری به نام زرین به این نامه، بنگرید به «مکتوب یکی از مخدرات»، *ندای وطن* ۱: ۸۰ (۶ رمضان ۱۳۲۵/۱۴ اکتبر۱۹۰۷): ۳-۲.

این ترتیب گروکشی صحیح نیست.
آقا میرزا سید محمد: گرو کشیدن غلط است.

. . .

حاج سید نصرالله: شرع ما اجازه نمی دهد. آنها برای بیع و شری آمده اند. اموال آنها را نباید توقیف کرد. اسرا را باید به مردانگی گرفت. (گفته شد صحیح است.)
(*مذاکرات*، ص۳۳۱)

برخی دیگر از جراید نگران فراموشی مجازات آصف الدوله بودند. در سرمقاله ای تحت عنوان «همزهٔ وصل»، سید حسن کاشانی ابتدا با اشاره به آنچه در «زمان طفولیت» در درس علم نحو و صرف دربارهٔ همزهٔ وصل آموخته بود (که در اول کلام خوانده می شود ولی در وسط کلام خوانده نمی شود، یعنی «در وقت نوشتن نوشته می شود، ولی در هنگام تکلم بیچاره ساقط می گردد و ابداً اسمی از او برده نمی شود، گویا در عالم وجود ندارد و در جزء اموات گردیده است.») آغاز کرده، اوضاع «بعضی اشخاص» را به همزهٔ وصل تشبیه کرد که در ابتدای کلام، وقتی صحبت نام و نشان است حضور دارند، ولی در وسط کلام، زمانی که «موسم عدالت و مساوات» است، از میانه مفقود می شوند. وی افزود: «خدا را خوش نمی آید اینطور اینها معدوم الاثر و مفقود الخبر گشته، در خفایای گمنامی مستتر شوند.» و در ادامهٔ این مقدمه نوشت:

یکی از آنها جناب آصف الدوله است که در موقع گرفتن حکومت ایالت وسیعه خراسان و پوشیدن خلعت والیگری و ایالت پناهی و عزل و نصب حکام جزء و فرستادن امیر حسینخان آقازاده مکرمشان را به قوچان و تسعیر غله دیوان و بردن منافع فراوان و مداخلهای بی پایان و ریاست کلیه مثل همزه در اول کلام همه جا سرشناس و دارای اهمیت و اعتبار هستند. . . . در گرفتن و بستن و کشتن و زنجیر کردن و ده هزار بیست هزار و پنجاه هزار جریمه کردن و مواجب قشون را گرفتن و بدانها ندادن و مالیات را در موقع ملخ خوارگی یکتومان سه تومان گرفتن و همه ماهه یك دستخط مرحمت به افتخار ایشان صادر شدن و همان را وسیلهٔ تسلط قرار دادن و اهالی خراسان را به نان شب محتاج کردن و رعیت را برای گرفتن جریمه به فروش دختر مجبور کردن و سی هزار تومان از اصل مالیات سیستان در حق خود و گماشتگان مواجب و مرسوم مقرر کردن و

. . . در همهٔ این موارد شخص شخیص و مسلم کل آن وجود محترم شمرده می شدند. . . اما در مقام مجازات گناهان و محاکمه و یافتن جزای اعمال نمی دانم چه حادثهٔ غریبی پیش آمد یا در وسط کلام واقع شدند که به درج کلام ساقط گردیدند. نه احدی را صحبت گناهان ایشان است و نه کسی را حرف مجازاتش در زبان. در عین گفتگو یکمرتبه به ییلاق تشریف بردند و مدتی به راحت و خوردن اغذیهٔ لذیذ و آب گوارا گذرانیده، بعد از مراجعت هم اسمی از ایشان نشنیدیم مگر در بعضی جراید زمزمهٔ لیاقت و کاردانی شان را تلاوت نموده. . . راستی عجب جنس ایرانی نجیب است که با دشمنان خود که هزاران صدمات از دستشان دیده اینطور مدارا می کنند و از مجازاتش صرفنظر می فرمایند. . . . لکن بعضی رفقای من بدخیالند و این فتوت بعد از غضب را بر مطالب دیگر حمل می کنند. . . . باری چه شد که آصف الدوله از جلگهٔ مقصرین خارج شد؟ بعضیها تصور می کنند که در عدلیه بیگناهیش ثابت شد. لکن من که خودم در این محاکمه از اول تا آخر حاضر بودم و همه مذاکرات و استنطاقات را نوشتم چنین مطلبی نبود و بیگناهی ایشان ثابت نشد؛ بلکه قرائن واضحه دلالت کرد که مبدأ همه مفاسد طمع آصف الدوله بود که پسر بی قابلیت وافوری خود را به قوچان فرستاد و با وجود پانصد سوار بیکفایتی او وقوع چنان آلامانی را دعوت کرد. پس ناچار باید گفت آصف الدوله همزهٔ وصل است که به درج کلام ساقط شد.[۱۳]

اگرچه انجمنها و جراید و بسیاری از مشروطه خواهان نگران ناتوانیهای مجلس بوده، بر انتقادهای خود می افزودند، از سوی دیگر جمعی از طرفداران نظام کهن دست مصالحه به سوی مجلس دراز کردند. این از درِ آشتی آمدن، چه به خاطر ترس از عواقب کشتن شدن اتابك بوده باشد، و چه واقعا برخی از اینان اکنون تغییر عقیده داده و مشروطه خواه شده بودند، عواقب مهمی برای «دختران قوچان و زنان باشقانلو» داشت. اکنون «سردارها» انجمنی تشکیل داده، لایحه ای به مجلس و عریضه ای به محمدعلیشاه فرستادند. گفتنی است که «انجمن سردارها» سواد عریضهٔ خود «به حضور همایونی» را نیز به مجلس فرستاد. هر دوی این نوشته ها در جلسهٔ ۱۹ شعبان قرائت شد. در لایحهٔ خود به مجلس، سرداران «تاآخرین قدم همراهی خود

۱۳ـ «همزهٔ وصل»، *حبل المتین* (تهران) ۱: ۱۲۴ (۱۶ شعبان ۱۳۲۵/ ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۷): ۱ـ۲.

را با این اساس مقدس [مشروطیت] اظهار» داشتند و خدا را گواه گرفتند «که مقاصد باطنی ما همین است که عرضه داشته ایم و حصول اطمینان برادران خود را در این راه خواهانیم که از هر جهت مالاً و جاناً در پیشرفت این اساس مقدس کوتاهی نکنیم.» (*مذاکرات*، ص۳۲۹)

این لایحه امضای بیست و دو نفر را داشت که دو نفر آنان را از حکایت دختران قوچان می شناسیم: آصف الدوله و سردارمفخم و نفر سومی در هفته های بعد به صحنهٔ این داستان وارد خواهد شد: سپهدار که تا این زمان تعدیات خودش در رشت و پسرش در تنکابن چندین بار مورد بحث مجلس بود. در عریضهٔ خود «به حضور همایونی»، سرداران پیشنهاد کردند که برای «اصلاح کار»:

> مقرر شود تمام وزرای مسئول در یك مجلس حاضر شوند و از وکلای مجلس محترم شورای ملی هم به قدر معتدبه بیایند، با حضور چاکران، تکالیف کلی و جزیی را، که دیگر راه عذر و حرف برای هیچ کس نماند، معین کنند؛ به این معنی که تکالیف عموم از شاه و گدا معلوم و محدود شود و آنچه نتیجهٔ آرای عموم شد اعلیحضرت همایونی هم دستخط و امضاء کنند. به این معنی که دیگر در راه ترقی مملکت و مساعدت در پیشرفت صلاح عموم و اساس مشروطیت حرفی نگفته و رأیی نهفته نماند و هر کس به خیال خود انگشتی نتواند برساند و اگر اعلیحضرت را غیر از آنچه عرض شد رأی و میلی باشد، صریحاً عرض می کنیم به طور حتم از نوکری و چاکری مأیوس باشید که به غیر از وطن پرستی و ملت دوستی و اطاعت مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه تکلیف و خیالی دیگر نداریم. (*مذاکرات*، ص۳۲۹)

در پاسخ به این اتمام حجت «انجمن سردارها»، محمدعلیشاه همراهی خود را با مشروطیت که «شاهنشاه مرحوم به ملت مرحمت فرمودند و بعد هم ما خودمان امضا . . . فرمودیم» و مجلس که «خودمان به ملت داده» اعلام داشته، از پیشنهاد آنان که جمعی از وزرا و وکلا و سرداران مسائل نظم مملکت را گفتگو کرده، قراری بدهند استقبال کرد. (*مذاکرات*، صص۳۳۰-۳۲۹) در پایان قرائت این مکتوبات، مستشارالدوله گفت که سردارها «رسول محترمی فرستاده اند و اجازه خواسته اند که به مجلس بیایند.» اگرچه در این موقع تقی زاده از دخالت سرداران در امورمجلس شورا ابراز نگرانی کرد («این قسم مجلس [رفع اختلافات مملکتی] از وظیفهٔ آنها خارج است. امرا و سرداران باید بنشینند و در امورات عسکری مشورت کنند، اما

ترتیب قوانین حق مجلس شورای ملی است، به آنها ربطی ندارد.»)، اشتیاق دیگر وکلا به مصالحه با سرداران احساس غالب بر مجلس بود. آقا میرزا ابوالحسن خان گفت: «این فرمایش آقای تقی زاده خیلی صحیح است، ولی آنها را هم باید از این اقدام تبریك گفت، همین حالا هم بیایند خیلی خوب است.» دیگر وکلا نیز از این پیشنهاد پشتیبانی کردند. تا آمدن سرداران بحث اخبار ماکو و خوی زمینهٔ دیگری را برای قبول ضرورت اتفاق با سرداران فراهم آورد. بنا به گزارش *مذاکرات*، «در این موقع هیئت امرا و سرکردگان و رجال که بالغ بر پانصد نفر بودند با یك بشاشت و انبساط فوق العاده ورود به مجلس نموده، عموم وکلای عظام هیئت محترم را از این همت غیورانه تهنیت گفتند.» حجة الاسلام سید عبدالله مجتهد، آقا سیدمحمد تقی هراتی، حاجی امام جمعه و چند تن دیگر از وکلا «هر یك در کمال فصاحت و بلاغت نطقی دلنشین و موثر نمودند.» در واکنش به خطابهٔ حاجی امام جمعه که:

> ای وزرا و امرا و سرداران و بزرگان ایران که همه حاضر هستید! آیا انصاف است با بودن شماها اجانب به خاك ما طمع نمایند؟ شما ایرانیان غیرت دارید، حمیت دارید، دین دارید. چه شده غیرت شماها؟ کجا رفته حمیت و تعصب و دینداری شماها؟ آیا ایران وطن عزیز و مملکت چندین هزارسالهٔ ما نیست؟ آیا پدران و گذشتگان ما دفین این خاك نیستند؟ چرا باید با وجود شما همسایه به خاك ما تازد، خون برادران ما ریزد، زنها را شکم درد، اطفال را سربردارد؟ کو غیرت؟ کو حمیت؟ کو دین اسلام و غیرت مسلمانی؟ غیرت کنید! حمیت کنید! جمعیت کنید!

اکثر مجلس به گریه درآمده، «صداها به گریه بلند شد، سپهدار برخاسته بگفت 'تا قطره خون در بدن داریم نمی گذاریم کسی یك وجب از خاك ما ببرد، با جان و مال و همه هستی در راه ملت حاضریم.' سایر بزرگان نیز همین را اظهار کردند.» (*مذاکرات*، ص۳۳۰) سه روز بعد هیئت دیگری از «امرا و سرکردگان و رجال» به مجلس آمده، قسم نامهٔ اتحاد وبرادری با ملت را قرائت و یك یك قسم یاد کردند. این بار تعداد از بیست و دو نفر به شصت و دو نفر افزایش یافته بود.

اگرچه عکس العمل مجلس به این اقدام سردارها تماماً مثبت و خوش بینانه بود، برخی جراید برخورد متفاوتی داشتند. به ویژه عضویت کسانی چون آصف الدوله و سالار مفخم توجه و بدبینی آنان برانگیخته بود. *حبل المتین* عضویت آصف الدوله را مغایر اهداف و ادعاهای «انجمن سردارها» دانسته، نوشت:

اما آصف الدوله مغرور نشود و تصور نکند که به این الفاظ قلم محو بر سیئات اعمال قبیحه اش کشیده خواهد شد، زیرا که جگر ملت از ظلمهای شدیدش به قسمی محترق است که به این آبها اطفائش ممکن نیست. اولا محال است تا حیات دارد مصدر اعمال دولتی گشته، دوباره بر اورنگ طغیان و عصیان جلوس کند. ثانیاً تا مجازات نیابد، آنچنان مجازاتی که اسباب عبرت عموم حکام گردد، محال است ملت او را رها کنند و اگر انجمن واقعی خیال اصلاح دارد و دم از ملت پرستی می زند، نباید او را راه به خود داده، از او همراهی کنند؛ وگرنه همه دعاوی شان باطل خواهد بود. ثالثاً اسرای قوچان و دختران مسلمان که فروخته باید استرداد نماید و هرگز دست برنخواهیم داشت تا این شخص مجازات قانونی یابد و جزای بدکاری در کنار گیرد.[۱۴]

بحث مفصل بعدی «اسرای قوچان» در مجلس اندکی پس از این مصالحه سردارها و به سبب شکایت قوچانیها درگرفت. در جلسهٔ ۲۷ شعبان، رئیس مجلس عریضه ای از «صاحبان اسرای قوچان» را، که خطاب به انجمن مرکزی نوشته شده بود، خواند:

مدت دو سال است دعاگویان کدخدا علی و یوسف، صاحبان اسرای قوچان، به جهت شصت و دو نفر اسیر و اموال منهوبه معطل ماندیم و ثابت نمودیم. چندی در صدد برآمدند و حالا گویا فراموش شده و حالا بعضی در صدد استخلاص سالارمفخم برآمده اند که حقوق ما ضایع شود. هرگاه چنین باشد مأیوس شده، ناچاریم به بلاد خارجه رو آوریم. چون تشکیل انجمنها برای احقاق حقوق مظلومین است، آنها را به حق خدا قسم می دهیم که راضی نشوند مشارالیه رها بشود و به مجازات نرسد که استرداد حقوق و اسرا نخواهد شد. (*مذاکرات*، ص۳۳۵)

آقا میرزا ابوالحسن خان متذکر شد که «این عریضه به انجمن نوشته شده، نه به

۱۴- *حبل المتین* (تهران) ۱: ۱۲۷ (۲۰ شعبان ۱۳۲۵/ ۲۹ سپتامبر ۱۹۰۷): ۳. لحن سرمقالهٔ «همزهٔ وصل» که قبلا نقل شد و اشارات این مقاله در مورد محال بودن احراز مصدر دولتی توسط آصف الدوله این سؤال را پیش می آورد که آیا از همین زمان صحبت وزارت آصف الدوله (که در کابینهٔ بعدی وزیر داخله شد) در کار بوده است؟

مجلس»، ولی «گفتند فعلا انجمن جواب می خواهد.» آقا میرزا محمود تصمیم مجلس را، مبنی بر تعیین ضرب الاجل برای وزارت داخله تا آخر رمضان برای استرداد اسرا، یادآور شده، پرسید آیا «از مجلس اقدام شده یا خیر؟ اگر شده که باید آنها صبر نمایند تا آن موعد برسد.» (همانجا) رئیس پاسخ داد که «هنوز از طرف مجلس اقدام نشده. علت تأخیر آن است که این حرفها در سابق هم خیلی مذاکره شده و اینکه تاکنون ترتیبی پیدا نکرده از این جهت است که باید یك پولی او بدهد به اشخاصی که می توانند اسرا را استرداد نمایند. چون دیدم این مطلب فراهم نبود و مجلس هم به طور حتم حکم نکرده بود، اقدامی نشد.» این پاسخ رئیس بار دیگر به تکرار اجرای تمام بحثهای قبلی این موضوع انجامید: آیا لازم است مجلس اجرای احکام کمیسیون عدلیه را («استرداد اسرا و سلب از شئونات») از وزارت عدلیه بخواهد؛ آیا تقاضای استیناف سالارمفخم و سردارافخم وارد است؟ و یا استیناف به خاطر آن بود که وکلا مجازاتها را کافی ندانستند، پس حالا که به دلیل حوادث آذربایجان و درگیریهای مرزی با عثمانی دنبال کردن تقاضای استیناف از جانب مجلس تأخیر افتاده، همان حکم قبلی خوب است اجرا شود؟ آیا اسرا را می توان «به مدد خوانین استرآباد» پس گرفت؟ آیا صلاح درآن است که دولت خود سوار بفرستد؟ چرا آصف الدوله هنوز در بارهٔ فروش دختران استنطاق نشده؟

این بحثهای طولانی و تکراری بیان کشمکشی بود که در نظام نو بین دو خواست مشروطه خواهان در این ماجرا پیش آمده بود، یعنی بین نیاز به دادخواهی و رسیدگی به تظلمهای مردمی که تظلم طلبیهای آنان مایهٔ شور و خروش مشروطه بود و نیاز به رعایت حقوق متهم و پیروی از راههای تازهٔ استنطاق و محکمه و استیناف. در این مورد خاص رعایت موازین عدل نو تأخیر اجرای مجازات را تا پایان جریان استیناف می طلبید، ولی این تأخیر تعبیر مصالحه با قدرتمداران کهن و ضعف اجرایی نظام نو را داشت. وکلا از یك جلسهٔ مجلس به جلسهٔ دیگر بین این دو نیاز نظام نوسان می کردند؛ گاه یکی، گاه دیگری را ارجح می دانستند. نتیجهٔ امر این بود که هیچ نتیجه ای گرفته نمی شد. به قول حاجی امام جمعه «من دیگر خجالت می کشم ازاینکه مجلس که خودش را کنگره عدالت می داند هشت ماه است این مسئله مذاکره می شود، هیچ نتیجه نداشت و ندارد. آخر قدری وکلا ملاحظه شأن و احترام خودشان را بنمایند. چیزی را که مطرح، مذاکره، قرار دادند، نتیجه بگیرند.» (*مذاکرات*، ص۳۳۷) در این جلسه، پس از بحثی طولانی، به پیشنهاد رئیس مجلس قرار شد «تا آخر ماه رمضان استرداد اسرا را مجلس بخواهد.» (همانجا) آیا مجلس از سالار مفخم این امر را بخواهد؟ حاج امام جمعه تاکید کرد که «باید مجلس از وزارت داخله

بخواهد، لاغیر.» (همانجا) تأکید بر مسئولیت وزارت داخله، اکنون دیگر برای تعیین حدود و ثغور «قوای سه گانه» نبود، بلکه نهادی کردن ساختارهای نو را متمایز از افراد منصوب نشانه می رفت:

آقا سید حسن تقی زاده: ما یك نقص داریم و آن این است که وزارتخانه نداریم، وزیر داریم. و این ترتیب باعث می شود که هر کاری راجع به یك وزیری می شود، چندی نمی گذرد آن وزیر معزول می شود، وزیر جدید می گوید من اطلاع ندارم. این مطلب استرداد اسرا در سه ماه قبل راجع به وزارت داخله شد و اینها [خویشان قوچانیها که در تهران مانده بودند] به واسطه نداشتن چیزی به زجر گذران می کنند. خودش اینجا به کمیسیون وکلا گفته بود که من قراری در باب استرداد اسرا گذاشته ام. حالا سه ماه گذشته است. نمی دانیم چه اقدامی شده است. اینکه گفته شد تا آخر ماه رمضان، ما نمی توانیم مطمئن شویم تا آن وقت این وزیر داخله وزیر داخله باشد. شاید وزیر دیگری آمد. آن وقت خواهد گفت که من خبر ندارم، باز یك روز ما جمع شده، به وزارت داخله رجوع می کنیم.

آقا میرزا ابوالحسن خان: البته وزیر تغییر می کند، ولی باید وزارتخانه باشد. ما کار به تغییر وزیر نداریم. باید وزارتخانه اصلاح کند.

(*مذاکرات*، ص۳۳۷)

بالاخره رئیس ختم مطلب را اعلام داشت: «مطلب دو تاست. یکی اینکه به وزارت داخله نوشته شود که اسرا را تا غره شوال استرداد کند و دیگر اینکه مخارج این اشخاص را [سالارمفخم] بدهد تا آمدن اسرا و عذر هم در این باب پذیرفته نمی شود. دیگر مطلب ختم است.» (*مذاکرات*، ص۳۳۷)

وزارت آصف الدوله

ولی مطلب به این سادگی ختم پذیر نبود. وزیر داخلهٔ بعدی خود آصف الدوله بود! ناصر الملك وزیر مالیه و رئیس الوزرا در جلسهٔ شنبه ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ هیئت وزرای جدید را معرفی کرد: «آصف الدوله: وزیر داخله؛ صنیع الدوله: وزیر علوم و

فوائد عامه؛ مخبرالسلطنه: وزیر عدلیه؛ مستوفی الممالك: وزیر جنگ؛ مؤتمن الملك: وزیر تجارت و گمرك.» (*مذاکرات*، ص۳۵۷) در مذاکرات مجلس در این روز اعتراضی به این انتصاب به نظر نمی رسد شده باشد، ولی هشت روز بعد در بحث فرستادن قشون به استرآباد جهت دفع حمله ترکمانها، یکی از وکلا، حسنعلی خان، گفت: «کار این مملکت به افتضاح کشیده. پنج ماه از دست یك نفر فریاد می کشند تا اینکه او را عزل می کنند، بعد او را وزیر می کنند. شش ماه از دست یکی دیگر داد می کنند تا زنجیر به گردن او می گذارند، بعد به خواهش یکی دیگر می خواهند مرخص کنند. بنده کاری ندارم که بعدها کسی در مأموریت خود خدمت خواهد کرد یا نه. همین قدر می گویم حالا که مجازات در میان نیست، کاری نکنید لااقل ترویج قبایح هم بشود.» (*مذاکرات*، ص۳۶۶) به عقیدهٔ احمد کسروی، دلیل این سکوت احترام وکلا به ناصر الملك بود:

> نمایندگان خرسندی نمودند و چون ناصرالملك در اروپا درس خوانده بود و در آن روزها به یك اروپادیده ارج می گزاردند چه رسد به یك درس خوانده در آنجا، از این رو ارجمندش می شماردند، و در این هنگام نیز جز پاسداری ننمودند. یك کار شگفت وزیر گردانیدن آصف الدوله بود، زیرا این مرد همان است که از بدخواهان بنام آزادی شمرده می شد که در ماههای نخست مشروطه، مجلس پافشاری کرده، برداشتن او را از والیگری خراسان خواستار گردید، و سپس به عنوان فروش دختران قوچانی او را با دیگران به بازپرس و داوری کشیدند که مجلس پروای بسیاری به آن می نمود و بارها در نشست گفتگوی آن را به میان می آورد، تا آنجا که چون گرایشی از فرمانفرما وزیر عدلیه به آصف الدوله نمودار گردید در مجلس تقی زاده با او پرخاش کرد. چنین کسی اکنون به عنوان یك وزیر قانونی به مجلس شناسانیده می شد. از این شگفت تر آنکه نمایندگان هیچ یك زبان به ایراد باز نکرد (همانا به پاس جایگاه ناصر الملك). تنها روزنامه *آدمیت* که میرزا عبدالمطلب یزدی می نوشت یك گفتار درازی در این باره به چاپ رسانید.[۱۵]

۱۵ـ کسروی، *تاریخ مشروطه*، صص۴۸۰ـ۴۷۹. همچنین بنگرید به: یحیی دولت آبادی، *حیات یحیی* (تهران: عطار/فردوسی، ۱۳۷۲)، ج۲، ص۱۵۲. برای ارزیابی متفاوتی از این انتصاب بنگرید به: آدمیت، *ایدئولوژی*، ج ۲، ص۱۹۹: «از رجال قدیمی رضاقلیخان آصف الدوله وزیر داخله بود که در کاردانی و ارادهٔ نفس او تردید نیست.» به معنای تفاوت در ارزیابیهای تاریخی در فصل آخر این نوشته باز خواهم گشت.

نوشتهٔ معاصران حاکی از اعتراضهایی بیش از یك مقاله ای است که کسروی نام می برد. در نامه ای به ثقة الاسلام، به تاریخ ۲۶ رمضان ۴/۱۳۲۵ نوامبر ۱۹۰۷، مستشارالدوله نوشت: «اگر وضع بدین منوال بگذرد تغییر سلطنت حتمی است. . . امور مملکت روز به روز خراب تر می گردد، آصف الدوله از طرف دولت بدون موافقت وکلا به وزارت داخله منصوب شده، روزنامه ها سخت حمله می کنند.»[۱۶]

نشریهٔ *تمدن* در چاپ خبر اعضای کابینهٔ جدید نام آصف الدوله را سرته و همراه با پنج علامت تعجب (!)چاپ کرد.[۱۷] مجلس از این انتقادها بر آشفته، در یکی از جلسات خود به «روزنامه های مملکت ما [که] غیر از اینکه مطالبی بنویسند باعث نقار شوند دیگر چیزی نیست» و جز بدگویی نمی نویسند «مثل اینکه وزیر داخله را سرازیر می نویسند» سخت حمله شد. (*مذاکرات*، صص۷۵-۳۷۴) چندی بعد در سرمقاله ای انتقادی از اوضاع عمومی کشور *تمدن* به این بحث بازگشت:

> یا اینکه آصف الدولهٔ وطن فروش را با دسته بندی و پارتی بازیها ساعت چهار از خانه خود آورده و به آن عناوین مخصوص ساختگی او را وادار به کار می کنند و از طرفی هم شب در مجمعی به ارباب جراید توصیه می کنند که اگر در مذمت این کابینه چیزی نوشته شود، رشته کار به کلی از هم گسسته خواهد شد. و بعد از آن اگر نام نامبارك این وزیر از غفلت حروفچین وارونه می شود آن وقت جناب . . . در مجلس علنی داد و فریادها می کنند که اسم وزیر را در روزنامه وارونه می کنند و چه و چه.[۱۸]

روزنامهٔ دیگری، *مساوات*، در مقاله ای تحت عنوان «حکایت یا افسانه»، این انتصاب را به نقد کشید. در این حکایت راوی، شب از نیمه گذشته،

> از کثرت فکر و خیال، . . . با خاطر پر از ملال . . . قدم بیرون گذاشته، . .

۱۶- بخشهای مفصلی از این نامه در کتاب زیر به چاپ رسیده است: نصرت الله فتحی، *زندگینامهٔ شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی (۱۲۷۷-۱۳۳۰ هجری) و بخشی از تاریخ مستند مشروطیت ایران* (تهران: انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۲)، صص ۲۲۸-۲۲۶. نقل از ص۲۲۸.

۱۷- «کابینهٔ وزرای جدید»، *تمدن*، ۴۱ (۲۳ رمضان ۱/۱۳۲۵ نوامبر ۱۹۰۷): ۴.

۱۸- *تمدن*، ۵۶ (۹ صفر ۱۲/۱۳۲۶ مارس ۱۹۰۸): ۲.

. نمی دانستم کجا می رفتم. . . . ساعت به ساعت لشکر خیال برای تسخیر مصر وجودم هجوم آور . . . در این حال بیحالی و در این مقام بیهوشی پاره ای صورتهای موحشه به رنگهای گوناگون در پیش چشمم نمایان. . . . با خود گفتم خدایا اینان کیانند؟ . . . آیا سوارهای اقبال السطنه ماکو نیست برای ریختن خون مسلمانان خوی و ارومیه حرکت می کنند؟ یا اردوی جهانشاه خان است در اطراف زنجان، به غارت آن سامان مشغولند؟ یا ترکمانان روسیه است برای تجارت و خریدن کنیز به شهر قوچان و محال استرآباد قدم گذاشته اند؟[۱۹]

این مشاهدات به تدریج خوفناك تر شده، راوی به حال اغما می افتد و در این حال:

ناگهان خود را در جلو قهوه خانه ای دیده و صدای افسانه گویی را شنیده . . . دیدم حکایت می گوید . . . صحبت شاه طهماسب که دومین پادشاه سلسلهٔ صفویه است می کند و می گوید: (حکایت)در زمان سلطنتش ضعیفهٔ شیعه مذهبی در بخارا گرفتار جمعی از مردمان ظالم خداناشناس شده و در زیر فشار ظلم ایشان مانده، آزار و اذیتش می کردند، به جرم آنکه شیعه مذهب است و به گناه آنکه ایرانی است. (ای بیچاره ایرانی!) تا روزی تاجر باغیرتی را می بیند که به وطنش مراجعت و پایتخت ایران می آید. فوری لچك از سر بر می دارد و به آن تاجر داده می گوید «این لچك را برده، به سر شاه طهماسب بینداز و بگو که بسیار ننگ است خود را سلطان ایران دانی و مروج مذهب شیعه خوانی و تاج کیانی بر سر گذاری، اما یك نفر ضعیفهٔ بی دست و پایی که خود را رعیت زادهٔ تو داند و با تو همکیش، در دست دشمن دستگیر باشد.» آن تاجر باغیرت به گفتهٔ آن ضعیفهٔ مردصفت رفتار کرده، حضور شاه رسیده، پیغام را رسانده، شاه طهماسب از فرط عدالت و غیرت لچك را به سر کرده، سران سپاه و سرداران قشون را احضار و خطاب می کند که «من این لچك را از سر بر نمی دارم تا آن ضعیفه بیچاره را خلاص کنید، خودش بیاید از سر من بردارد.» اجمالا آن ضعیفه را خلاص می کنند، می آید، لچك را از سر سلطان بر می دارد و سلطان از او معذرت می طلبد.[۲۰]

۱۹ـ «حکایت یا افسانه»، *مساوات*، ۳ (۲۶ رمضان ۴/۱۳۲۵ نوامبر ۱۹۰۷): ۳ـ۱. نقل از ص۱.

۲۰ـ همانجا، ص۲.

در بازگویی این حکایت، راویِ داستان ملت ایران را شیعه، نه مانند ترکمانان و عثمانیها سنی، نگاشته، همچنانکه که در داستان «دختران قوچان»، در این حکایت نیز ضعیفهٔ ظلمدیده (که در این داستان به خاطر ضعیفه (= زن) بودن و ایرانی بودن و شیعه بودن مورد آزار و اذیت است) استعاره ای است از ملت ایران. با این تفاوت که در آن زمان شاهی با «عدالت و غیرت»، تاج کیانی بر سر، بر ایران سلطنت می کرد و نه شاهی چون محمد علیشاه که ظالم و دشمن ملت باشد. «ضعیفه» لچك، نشانهٔ زن بودنِ، خود را به شاه طهماسب می فرستد، و با به سر گذاشتن این نشانه شاه طهماسب خود را از رتبهٔ مردانگی می کاهد و مصمم است در این مقام کهتر بماند تا سرداران و قشونش شرایطی را که در آن وی بتواند دوباره مدعیِ مردانگی شود به کشور بازگردانند، یعنی ضعیفه را از چنگ ظلم برهانند.[۲۱] راوی «حکایت یا افسانه» در اینجا کارکرد معادل سازیِ نمادین زن با ملت با دختران قوچان را خود از متن بیرون کشیده، می نویسد:

> نمی دانم آیا در تمام خاك روسیه یك نفر تاجر باغیرتی نیست که همت نموده، چارقدهای آن زنان اسیر و دستگیر قوچانی را بیاورد و بر سر تربت پاك شاه طهماسب بیندارد؟ شاید به این واسطه در سران این ملت ایجاد غیرتی نماید. آیا در تمام اطراف ارومیه و استرآباد یك مردی پیدا نمی شود که صدای زنان تازه داغدیده، ضجه و نالهٔ مادران جوانمرده را به گوش آن شاه علیین آرامگاه

۲۱ـ در بارهٔ حجاب به مثابهٔ نماد زن بودن، و بیش از آن، نماد مفهوم ویژه ای از معانی فرهنگی و فلسفیِ بودن، بنگرید به:

Francis Hancock, "The Veil As A Presentational Symbol," unpublished paper, Harvard Divinity School, 1989.

برای بحث این مبحث در زمینهٔ دگرگونیهای فرهنگی و تاریخی قرن اخیر در ایران بنگرید به: فرزانه میلانی، «پیکر زن همچون نماد و نشانه: حجاب و کفش چینی»، *ایران‌نامه*، شماره ۲ (بهار ۱۳۶۹): ۲۶۰ـ۲۴۶. و محمد توکلی طرقی، «زنی بود، زنی نبود: بازخوانی *وجوب نقاب و مفاسد سفور*»، *نیمه دیگر* ۱: ۱۴ (بهار ۱۳۷۰): ۱۱۰ـ۷۷. همچنین:

Farzaneh Milani, *Veils and Words: The Emerging Voices of Iranian Women Writers* (Syracuse: Syracuse University Press, 1992), and Mohamad Tavakoli-Targhi, "Imagining Western Women: Occidentalism and Euro-Eroticism," *Radical America*, 24 (July-September 1990): 73-87.

برای بحث معانیِ نمادینِ «زنان به جامهٔ مردان و مردان به جامهٔ زنان» در آمدن در مقال مشروطه بنگرید به نجم آبادی، «نقش زن بر متن مشروطیت».

برساند و بگوید که ای سلطان عادل و ای شاه باغیرت
سر از خاك تیره برآر و ببین که بی تو خراب است ایران زمین.[۲۲]

تمدن در شمارهٔ بعد از سرته چاپ کردن نام آصف الدوله در مقاله ای انتقادی نوشت:

چیزی که این ایام ناگهان اتفاق افتاده و جهلای قوم را امیدوار ساخته، همانا ارجاع وزارت داخله به آصف الدوله است. عجبا! چه شد با اینکه صفحات جراید ازشرح خیانتهای این مرد پر شد و گوش خلایق از این هیاهو کر گردید، ندانستیم کدام باران رحمت بر این پیکر بارید که یکسره از لوث خباثات منزه و لباس طهارت پوشید؟ علت عزل آصف الدوله چه بود و محاکمه آن در کدام محکمه شد و بی تقصیری او بر کدام قاضی ثابت گردید؟ اگر چنین است، و به قول آقای تقی زاده طهران یکی از مطهرات شده است، پس رحیم خان چلیپانلو و سالارمفخم و غیره هم مدتی در زاویه به ریاضت گذرانده، سالارالدوله هم از خلق کناره گرفته، آنها هم پس مغفورند. . . . امنای ملت! به این حال چطور می توانیم از این پس مطمئن شویم که کسی خیانت ننماید؟ گیرم آصف الدوله تائب شد و از هر گونه لوثی پاك گردید. لااقل بایست او را مصدر چنین شغل بزرگی نکنند که اسباب تجری دیگران شود و حال آنکه این ترتیبات تمام از روی تقلب است، چنانچه می بینیم سپهدار در عزیمت سفر استرآباد فکر بیچارگی ملت را نمی کند، غرضش استخلاص سالارمفخم است و بس.[۲۳]

۲۲ـ «حکایت یا افسانه»، *مساوات*، ۳ (۲۶ رمضان ۴/۱۳۲۵ نوامبر ۱۹۰۷): ۳.

۲۳ـ «العاقبة للظالمین»، *تمدن*، ۴۲ (۲۸ رمضان ۶/۱۳۲۵ نوامبر ۱۹۰۷): ۲ـ۱. همچنین بنگرید به «مطهرات چند است؟»، *حبل المتین* (تهران) ۱: ۱۵۲ (۲۸ رمضان ۱۳۲۵/ ۲۷ اکتبر ۱۹۰۷): ۲ـ۱؛ «کابینهٔ تازه»، همانجا، صص۳ـ۲. (تاریخ میلادی *حبل المتین* در اصل چنین است. تاریخ میلادی *تمدن* از «میقات» استخراج شده است. این تاریخ با تاریخ میلادی شماره های هم تاریخ هجری *مساوات* یکی است، ولی با *حبل المتین* تفاوت دارد.)

دایرهٔ عدل و قشون ملی

عزیمت سپهدار به استرآباد، که تمدن به آن اشاره کرد، در عکس العمل به اخبار رسیده از نواحی شمالی خراسان و استرآباد حاکی از حملات جدید ترکمانها بود. تصادف این اخبار با زد و خوردهای مرزهای غربی کشور که فرمانفرما را به قشون کشی به آن دیار کشیده بود و اخبار اغتشاش ولایات که کمابیش هر روز توجه و بحث مجلس را به خود اختصاص می داد، بحث دختران قوچان را با یکی دیگر از بحثهای مهم مجلس اول پیوند داد: نظام مشروطه، به جای نظام قبلی که امنیت داخلی و حفاظت مرزها را از راه انتصاب سردارها و قشونهای محلی تضمین می کرد، چه راهی داشت؟ از راه این حلقه، انتصاب آصف الدوله و اخبار حملات ترکمانها اکنون با بحث ایجاد قشون ملی و تنظیم بودجه مملکتی که ضامن برقراری نظم داخلی شود گره خورد. در جلسهٔ معرفی هیئت وزرای جدید پس از معرفی، رئیس مجلس گفت: «امروزه که این هیئت جدید انتخاب شده اند، در حالی است که مملکت خراب است، تبریز، استرآباد، جاهای دیگر، تمام مغشوش است و انشاء الله رفع این اغتشاشات به تدریج خواهد شد.» (*مذاکرات*، ص ۳۵۷) حاج سید عبد الحسین شهشهانی نظم مملکت را به اجرای سیاست پیوند زد: «سلطنت با هیئت دولت همیشه قوه اجرائیه را باید مقدمهٔ مجری دارند که مملکت منظم شود. . . . بر آقایان است که بطوریکه امروزه اقتضا دارد در اجرای سیاست شروع نمایند.» و رئیس الوزرا در همآوایی با وکلا اجرای سیاست را از خصایص ورود به دایرهٔ عدل بر شمرده، «چون ما پا به دایره عدل گذاشته ایم، سیاست به موقع هم عدل است»، نظم و سیاست را به وجود «قشون» و «خزانهٔ پر» پیوسته، افزود: «اهم از تمام امور استقرار نظم است که باید داده شود و آن هم نمی شود مگر به واسطه قشون . . . همچنین اصلاح مالیه از اهم امور است و برای این که اعمال جدید در هر امری موکول به پول است. حالا که پول نداریم باید به تدریج اوضاع قدیم را مبدل به اوضاع جدید نماییم.» (*مذاکرات*، ص۳۵۷)

پنج روز بعد خبر حملهٔ جدید ترکمانان مسئله امنیت داخلی را به شکلی حاد و با حساسیت ناشی از سابقهٔ تاریخی حملات ترکمانان مطلب بحث مجلس کرد. تلگرافی از شاهرود خبر از حملهٔ ترکمانان می داد: «در قزوین سی هزار گوسفند بردند و پنجاه نفر را کشته اند و چند نفر را اسیر کردند. اگر علاج نشود باید برویم به ترکمان اطاعت بکنیم.» رئیس مجلس توضیح داد که «سوارهای خراسانی را خبر

کرده اند، فوج شاهرود و بسطام هم جمع می شود. فوج مازندران هم همینطور. سپهدار هم همین دو روزه خواهند رفت.» یکی از وکلا، آقا میرزا ابوالحسن خان، چندان از نیات سپهدار مطمئن نبود: «باید مطمئن شد که سپهدار اینك استرآباد می روند یا خیر؛ می روند به تنکابن.» رئیس مجلس اطمینان خاطر می داد: «می روند رشت و از آنجا به بندرجز و ابداً این سوء ظنها را حاصل ننمایید، نصرالسلطنه نباشد پدر نصرالسلطنه باشد تا این مجلس هست کسی نمی تواند مخالفت نماید. قوه مجلس که جایی نمی رود.» (*مذاکرات*، ص۳۶۳)

سه روز بعد، در جلسهٔ ۲۶ رمضان، کاغذی که از سپهدار به مجلس رسیده بود که در آن آزادی سالار مفخم را خواسته بود:

«عازم استرآباد هستم، دفع تعدیات ترکمانها را خواهم کرد. چیزی که هست پیشرفت کار موکول است به بعضی اقدامات که از طرف مجلس بشود؛ از جمله حالا میان ترکمان اختلاف مذهبی باعث اختلال شده است. کسی که می تواند رفع ترکمان را بکند سوار بجنوردی است. آن هم به واسطه حبس سالارمفخم مشکل است حرکت داده شود. عقیدهٔ بنده این است که سالارمفخم را مجلس مرخص نماید تا با من بیاید. هم اسرا مسترد شود و هم رفع ترکمانها بشود و مجلس و ملت از تقصیر او بگذرد.» (*مذاکرات*، ص۳۶۶)

آقا میرزا محمود به طعنه گفت: «فی الحقیقة باید خیلی از سپهدار ممنون شد که انتظام مملکت را به وجود سالارمفخم پنداشته است. خوب است به جهت رحیم خان هم یك مأموریتی پیدا کند.» (همانجا)

وکیل التجار وکلا را متوجه این نکته کرد که این شرایط ناشی از عدم وجود قشون ملی است: «ما باید یك عده قشونی که حاضر داریم مهیا نماییم که هر وقت لازم شد حاضر باشند. نه اینکه منتظر باشیم اگر محتاج شدیم آن وقت فلان آقا را بخواهیم به هزار زحمت دوهزار تحمیل بنماید.» (همانجا)

اگرچه برخی از وکلا عقیده داشتند که پیشنهاد سپهدار «ترتیب بدی» هم نیست، دیگران از آن سخت برآشفتند. به قول آقا سید مهدی: «اگر سپهدار بدون مقدمه می گفت سالارمفخم را بدهید من ببرم بهتر بود تا اینکه این مقدمات را بچینند.» تقی زاده متذکر شد که مطابق حکم آخری مجلس قرار بود «تا آخر رمضان اگر استرداد اسرا نشود آنچه بایست درباره سالار مفخم مجازات بشود به عمل آید.» (همانجا) و بهتر است «بیش از این در باب سالارمفخم مجلس وقت خودش را تضییع

نکند.» (*مذاکرات*، ص۳۶۷)

اشارهٔ تمدن به سفر سپهدار برای «استخلاص سالارمفخم» و نه به «فکر بیچارگی ملت» مربوط به این نامه بود. گزارش خبر حملات ترکمانان به استرآباد در مجلس و جراید یادآور روزمرهٔ آن اسرای فراموش شدهٔ قبلی شد.[۲۴] مضاف بر آن، این حملات با یادآوری زد و خوردهای مرزی دهه های قبل و تداعی پیوند آن حوادث با از دست رفتن نواحی شمال به روسیه روایتی شد که میان حفظ استقلال ایران، دفع فتنهٔ ولایات، ضرورت تهیهٔ قشون، فراهم آیی امکانات مالیه و استرداد اسرای قوچان پیوند سیاسی و اندیشمانی آفرید. مسئله تشکیل قشون ابتدا در جلسهٔ ۲۸ رمضان (*مذاکرات*، صص۶۹-۳۶۷) مطرح شد. دو روز بعد آقا میرزا محمود خوانساری تلگرافی را که از استرآباد برای وکلا آمده بود در مجلس خواند:

«روز بیست و سیم دوهزار ترکمان سواره نزدیك شهر آمده، صدای تفنگ گوشها را کر ساخت، دو قریه را آتش زده، کریم آبادی و زنگی محله ایها با آنها طرف شده، آنها را نیم فرسنگ عقب نشاندند. مفاخر الملك هفده زن را استرداد کرد و این نشد مگر از تدبیر و همت انجمن و علما. انشاء الله حکومت جلیله هم بعد از ورود اقدامات خواهد نمود و مقصرین را به مجازات می رسانند که تشفی قلوب حاصل شود.» (*مذاکرات*، ص۳۷۱)

تقی زاده بحث را فوراً به بحث قشون ملی پیوند زد: «پریروز اینجا در خصوص سرباز داوطلبانه گفتگو شد و گفته شد که لازم است چون اذهان مردم متوجه به این مطلب است و هیجانی دارند، زودتر باید از روی ترتیب صحیح اداره ای برای این کار تشکیل شده، گرفته شود. سربازهای قدیم هم که از میان رفته، یا به جا هستند، باید در کار آورده، جداً اقدام شود.» (همانجا)

آقا میرزا ابوالحسن خان در ادامهٔ صحبت تقی زاده افزود: «این ترتیب از قوانین اساسی است که باید ایرانی از سن هیجده داخل نظام شود و باید از روی همان قانون سرباز گرفته شود.» (همانجا)

در جلسات بعدی مجلس گزارش اخبار استرآباد، ارومیه و برخی دیگر اغتشاشهای داخلی، زمینهٔ ادامهٔ بحث ضرورت تشکیل قشون ملی را فراهم آورد؛

۲۴- برای نمونه بنگرید به «مقالهٔ یکی از دانشمندان»، *ندای وطن* ۱: ۴-۱۰ (۵ شوال ۱۳۲۵/۱۲ نوامبر ۱۹۰۷): ۳ و *مساوات*، ۴ (۵ شوال ۱۳۲۵/۱۳ نوامبر ۱۹۰۷): ۳ و ۸-۷. (اختلاف تاریخ میلادی در اصل تاریخ دو نشریه است.)

سرانجام در جلسهٔ ۱۲ شوال میرزا ابوالحسن خان نخستین لایحهٔ نظام وظیفه را پیش نهاد: «از آنجا که حفظ و رعایت بقای ایران بر هر ایرانی فرض و متحتم است، چنانچه در سایر ممالك جوانان از سن بیست و یك سالگی داخل در نظام می شوند، در ایران هم جوانان از سن بیست و یك سالگی به موجب قانون نظامی باید در تحت نظام در آیند.» (*مذاکرات*، ص۳۸۸)

از سوی دیگر، مجلس که در ابتدا از پیشنهاد سفر سپهدار به استرآباد استقبال کرده بود، پس از دریافت تقاضای او مبنی بر استخلاص سالارمفخم، اکنون نگران نیات و حرکات او شده بود. شایع شده بود که دولت روسیه با این سفر مخالفت کرده، و بدین سبب سپهدار به بهانه های تازه عزیمت خود را به تأخیر انداخته است. *ندای وطن* در سرمقاله ای تحت عنوان «وطن در خطر است» در انتقاد از «وزرای غافل و وکلای جاهل» نوشت:

بیچاره ها از هیچ جا خبر ندارند، . . . نه وطن می فهمند نه خطر می شناسند. . . . تا یك تلگرافی از طرفی برسد قدری مهملات به هم می بافند و بالاخره می گویند باید به وزیر مسئول رجوع کرد، وزیر مسئول هم در جواب شان می نویسد اقدامات لازمه شده و می شود. باز وکلا می گویند البته باید مجازات سخت داده شود و در این یك سال و نیم یك پشه را هم نتوانسته اند مجازات بدهند، بلی زورشان به ما بدبختها می رسد که تا یك کلمه مشتبه در روزنامه ها پیدا می کنند، فورا یکی می گوید باید مدیر را سوزانید، دیگری می گوید باید به دار کشید، بحمدالله حرف صرف است. . . .

همین که همسایگان محترم، یعنی صاحبان حقیقی مملکت، اشاره می کنند که فرستادن قشون لازم نیست آقایان هم اطاعت می کنند و فرمایشات مطاعه همسایه ها را بر سر و چشم خود می ریزند و حفظ خانه خود را از مدعیها توقع دارند. . . .

با قضیه استرآباد و مهاجمه ترکمانان بر خاك ایران چه باید کرد؟ مگر نه صحرای وسیعه اتك یا اترك را در دوره مرحوم ناصرالدین شاه به روس واگذار کردیم و چشم از سیصد هزار درخانه ترکمان پوشیدیم برای اینکه اقلا از شر حملات آنها آسوده باشیم؟ مرو را دادیم، قهقه را دادیم، دوشاخ را دادیم، فیروزه را دادیم و ... و... و... چرا؟ به ازای چه دادیم؟ که دیگر صدمه از ترکمانان نخوریم. حالا چه شده که دوهزار سوار ترکمان یك ضلع مملکت را چاپیده اند؟ (اذافات الشرط فات المشروط) گویا مقصودشان این است که

استرآباد و گنبدقابوس و بندرجز تا اراضی کلات و اراضی درجز را هم بدهیم و برویم آستارا و اردبیل و انزلی و و و و که در سواحل بحر خزر واقع است. به طریق اولی حل این معما هم از فکر دوراندیش وکلای ما خارج است، چرا که این مسائل مربوط به معاهدهٔ تازه[۲۵] است. . . . آیا هیچ خبر دارید که روسها پروتست کرده اند که تا فلان روز اگر آن حدود را اصلاح و منظم کردید فبها و الا ما ناچاریم قشون وارد کنیم؟ . . . یك نفر سردار وطن پرست مثل سپهدار بفرستیم به استرآباد که اقلا شهر و اطراف شهر را از دستبرد ترکمانان محافظت نماید. بسیار خوب، سپهدار هم حاضر شده، اما می گوید سالارمفخم را که مقصر ملت است مرخص کنید همراه من بیاید تا سواره بجنورد که عالم به حدود و ثغور و مکمن ترکمانها هستند اطاعت کنند و با ما همراهی کنند. . . . آیا می توان از مجازات یك نفر برای حفظ جان چندین هزار نفر صرفنظر کرد یا نه؟ . . . واقعاً سپهدار راست گفته؟ . . . یعنی اطاعت کردن سوار شادلو بجنورد واقعاً موقوف به رفتن سالارمفخم است؟ . . . آیا تحقیق کرده اند که چرا حرکت سپهدار به تأخیر افتاده و در چنین موقعی چرا پایش در رفته؟ آیا واقعاً از درشکه افتاده یا کسی که بر سپهدار مطاعیت دارد او را امر به ترك مسافرت گفته؟[۲۶]

این شایعه در مذاکرات مجلس نیز مطرح شد:

رئیس: یك مطلبی که لازم است اظهار کنم، پریروز در باب رفتن سپهدار به استراباد، بنده عرض کردم از قول کسی که از طرف بعضی از سفرا به او پیغام داده شده بود که ایشان نروند و این مطلب نسبت به سفیر دولت بهیه روس بود. ولی این شهرت و این مطلب بی اصل بود. این است که خاطر نشان وکلای عظام می نمایم که مسبوق باشند، این مطلب دروغ بوده است.

آقا سید حسن تقی زاده: بلی این مطلب شهرت گرفته بود. اگر بی اصل است خوب بود سفیر دولت بهیه روس دو کلمه به وزیر امور خارجه بنویسند که

۲۵ـ اشاره به معاهده ۱۹۰۷ بین انگلیس و روس است. برای جزئیات این معاهده و بحث مفصل آن بنگرید به: کاظم زاده، *روس و انگلیس در ایران*.

۲۶ـ «وطن در خطر است»، *ندای وطن*، ۱۰۱ (۲ شوال ۹/۱۳۲۵ نوامبر ۱۹۰۷): ۳ـ۱. نقل از صص ۲ـ۱.

این دروغ است.

وزیر امور خارجه: سفیر در این خصوص حضوراً به من گفتند که این مطلب بی اصل است و چنین پیغامی داده نشده است. خوب است رفع اشتباه شود. (*مذاکرات*، ص۳۷۳)

با این وصف تأخیر سپهدار، در حالی که اخبار حملات ترکمانها همچنان در مجلس و جراید مطرح بود، باعث بحث و نگرانی مجلس ماند.[۲۷] سپهدار سرانجام پس از آنکه تقاضایش برای آزادی سالارمفخم به نتیجه ای نرسید در تاریخ ۵ شوال عازم گیلان شد، ۷ شوال به رشت رسید و مدتی در همانجا ماند. در جلسهٔ ۱۶ شوال، در بحث لایحه ای که از انجمنهای تهران به مجلس مبنی بر داوطلبی آنان برای تشکیل نظام جدید فرستاده بودند، وکیل التجار متذکر شد:

فقط این کارها به سبب یك چیز است که این طور درهم و برهم است و اغتشاش می شود. مثلا استرآباد به واسطهٔ ترکمانان مغشوش است. یك نفر باحرارت فوق العاده داوطلبانه حاضر می شود که برود آنجا را امنیت بدهد. حالا رفته در رشت نشسته، می گوید هرگاه مستدعیات مرا به جا آوردند خواهم رفت و مستدعیاتش هم قبول شده، باز نمی رود. غرض بنده شخصی نیست، ولی می گویم چرا باید این طور باشد و مسئولیتی در کار نباشد؟ (*مذاکرات*، ص۳۹۳)

در این میان سالارمفخم نیز موقعیت را غنیمت شمرده، در نامه ای «قابل توجه مجلس محترم» و خطاب به مجدالاسلام کرمانی که در *ندای وطن* به چاپ رسید، داوطلب عزیمت به استرآباد شد. بی جهت نبود که آقا میرزا طاهر بر این باور بود که «تمام این تحریکات [حملات ترکمانان] از طرف خود سالارمفخم و اکرم الملك و مفاخر الملك است که این کارها را بکنند تا او را مستخلص نمایند.» (*مذاکرات*، ص۳۶۶) در این نامه سالارمفخم که خود محکوم شده بود که به ترکمانان اجازهٔ غارت و چپاول باشقانلوها را داده و او در دفاع از خود گفته بود که کسی نمی توانست با ترکمن طرف شود، اکنون از جسارت ترکمانان بر آشفته، داوطلب آن شد که تمام سرحدات خراسان را امن و امان کند:

۲۷- برای نمونه ای از بحثهای مجلس در بارهٔ این حملات بنگرید به *مذاکرات*، جلسات ۱۲ شوال، ۱۴ شوال، ۱۶ شوال، ۱۹ شوال، و ۲۱ شوال، صص۱۰۴-۳۸۶.

بر هر فردی از اهالی ایران لازم است در این موقع و وضع حالیه آنچه از دست او برآید کوتاهی نکرده، جاناً و مالاً در حفظ وطن و پیشرفت مشروطیت حاضر باشد. این بنده همه روزه مشغول مطالعه روزنامه جات یومیه و غیره می باشم و از اغتشاش سرحدات استرآباد و خراسان، خدای واحد شاهد است، به طوری پریشان خاطر شدم که به تحریر نمی گنجد. ترکمان که سالهای سال است به طرف شاهراه خراسان عبور نمی توانست بنماید، حالا چقدر جسور شده از خاك سبزوار و مزینان [آمده] و دهات را غارت کرده، اسیر و اموال می برد. شب و روز در فکرم در مدت پنجماه توقیف بنده چه فایده برای دولت و ملت حاصل است و اگر مادام عمر هم بمانم چه فایده خواهد داشت؟ محض استحضار عموم هموطنان عرض می نمایم مرخصم فرمایند، رفته، سرحدات و شاهراه خراسان را به طوری امن نمایم که ابداً تراکمه جرئت عبور ننمایند و با تمام ایل خودم در پیشرفت مأموریت جناب سپهدار تا هر درجه در استرداد اسرا و اموال منهوبه حاضر باشم.[۲۸]

گفتنی است که برای تأکید بر اهمیت پیوندهای ایلی و اهمیت ایلات در تضمین امنیت (و یا ایجاد اغتشاش) در داخل و سرحدات مملکت، سالار مفخم این لایحه را نه به لقب سرداری که به نام ایلاتی خویش، عزیزالله شادلو، امضا کرد.

در داخل مجلس نیز تلاشهایی برای آزادی وی همچنان ادامه یافت. در جلسهٔ یکشنبه ۲ ذیقعده، در بحث اقدامات وزارت جنگ در بارهٔ دفع حملات ترکمانان از خراسان، آقا سید عبدالله مجتهد، شکایت «اعیان و اشراف و علمای خراسان» را از اینکه هنوز «آلات ناریه» ای که قرار بوده است به خراسان برسد فرستاده نشده، به تقاضای آزادی سالارمفخم پیوند زد:

در حدیث است که من سن سنة حسنة فله اجر من عمل بها و من سن سنة سیة فعلیه مثل وزر من عمل بها است. پس هر کس یك عمل خیری را مؤسس شود تا قیامت شریك خیر اوست و همچنین هر کس مؤسس عمل شر شود آن هم تا قیامت شریك وزر و شر او است. شما در آن روز تابستان آمدید اینجا نشسته

۲۸ـ «لایحهٔ سالارمفخم قابل توجه مجلس محترم»، *ندای وطن*، ۱۰۱ (۲ شوال ۹/۱۳۲۵ نوامبر ۱۹۰۷): ۳ـ۴.

و نطق کردید؛ طوریکه همه به گریه در آمدند و عرق اسلامیت به جوش آمد، از این مسئله که خواهران ما را که به قید رقیت و اسارت در آورده اند. آصف الدوله را به واسطه همین مطلب از حکومت معزول کردند و آنها را که طرف بودند حاضر کردند. نمی دانند چه شد که در محکمه تقصیر به گردن سالارمفخم وارد آمد و الان هفت ماه است که در حبس است و سابق هم عریضه نوشته بود. من اظهار نداشتم و می دانم بعضی اظهارات هم از خارج می شود که نمی شود شنید. ولی به موجب همان حدیث که گفتم باید گفت. این شخص دوباره کاغذ نوشته که بودن بنده در حبس فایده ندارد، من ضامن می دهم و پول می دهم و املاك خودم را گرو می دهم که بروم اسرا را مسترد دارم و اگر نکردم دهات مرا ضبط نمایید. اگر حرفهای او مقرون به صدق است، پس عاقل نباید چیزی را که از او نتیجه حاصل می شود از دست بدهد و این شخص اسرا را مسترد می دارد و اگر قبول ننماییم در صورتی است که ما خودمان بتوانیم پول داده باشیم و اسرا را حاضر نماییم. (*مذاکرات*، ص۴۰۶)

آقا سید حسین توضیح داد که قبلا نیز این مطلب طرح شده بود و مجلس قبول نکرده بود. در پاسخ به این سؤال آقا سید عبدالله که «به چه علت مجلس قبول نکرد؟» حاجی علی آقا گفت: «علت را بنده عرض می نمایم. سابق استرداد هفتاد و دو نفر اسیر را می خواستیم. حالا هفتصد نفر شده است.» و آقا سید حسین افزود: «حالا که در حبس است هفتصد نفر شده. وقتی که خلاص شد هفتاد هزار نفر خواهد شد.» آقا میرزا محمود خوانساری پیشنهاد کرد که اگر سالار مفخم «پول می خواهد بدهد همان رشید نظام و دیگران هستند که؛ پول به آنها داده شود و آنها اسرا را مسترد دارند.» (همانجا) ولی وکیل الرعایا پرسید: «اول باید فهمید که استرداد اسرای ایران از تراکمه منحصر به یك شخص شده از برای چیست؟ اگر به تقویت دولت است که قوت دولت منحصر به شخص واحد نیست. اگر جناب رئیس مجازات را تا غرهٔ شوال محول می فرمودند تا حال خود ملت مجازات او را داده بودند و نمی شود یك نفر را که مقصر دولت و ملت است مجدداً او را چنین قوتی بدهند که برود اسباب فساد شود.» (همانجا)

سرانجام تقی زاده از بحث دوبارهٔ مسئلهٔ مجازات (یا عدم مجازات) سالار مفخم به هیجان آمده، گفت:

هیجانی که در انسان پیدا می شود از روی عقل نیست، بلکه از روی عشق است. مجلس شورای ملی به جهت این مسئله داخل در یك هیجانی شد که در

حقیقت در اجرائیات مداخله نموده و یك محکمه عالی برای این مطلب شد و دولت هم اجازه داده بود. بعضیها می گویند که کار را از روی عقل باید کرد. من می گویم در این مواقع باید از روی عشق کار کرد. این مسئله علت خارجی و داخلی و جهات پلتیکی دارد. اگر مجلس بخواهد این مسئله را به جایی نرساند، دیگر حرف او در نظر ملت اعتباری نخواهد داشت. و هروقت که این مسئله یادم می آید از حال طبیعی خارج می شوم و کاش سالارمفخم در حبس می مرد و متذکر این مسئله نمی شدیم. اشخاصی که می خواهند به او رحم بکنند به آن محبوسین بیچاره، یعنی صاحبان اسرا که در خیابانها ویلان و محبوس اند و اکثر روزها اینجا حاضرند و در کوچه و بازار جلوی ما را گرفته، ناله می کنند، رحم نمایند. ما اگر در مجلس جهت این مطلب روضه خوانی می کنیم حق داریم، و قرار بود که تا غره شوال اگر اسرا را مسترد نداشت مجازات شود. ولی معلوم می شود که فراموش کردیم. پس خوب است حالا که مجلس رأی خودش را مجری نداشت، همانطور فراموش مان باشد و به خاطر نیاوریم که بیشتر اسباب افتضاح ما نشود، به همان نحو در حبس باشد تا بمیرد. (*مذاکرات*، ص۴۰۷)[۲۹]

ولی این یاد هنوز فراموش شدنی نبود. عشق و هیجانی که به قول تقی زاده این یاد در وکلا بر می انگیخت، وزیر داخله، آصف الدوله، را دائماً زیر نظر وکلا نگاه می داشت. اکثر بحثهایی که به کارکرد وزارت داخله و به ویژه مشکلات امنیت

۲۹. در ماههای پس از کودتای ناموفق نیمهٔ ذیقعدهٔ ۱۳۲۵/دسامبر ۱۹۰۷ [ماجرای میدان توپخانه]، سیدعبدالله تقاضای آزادی سالارمفخم را باز مطرح کرد. بنگرید به *مذاکرات*، ۶ ذیحجه، ص۴۳۲ و ۱۱ ذیحجه، ص۴۳۵. در بحث ۱۱ ذیحجه، وی ابراز داشت که رحیم خان و سالار مفخم «در این انقلاب اخیره بی نهایت اظهار تعصب و حمیت کردند، زیرا از طرف دولت حکم استخلاص آنها از حبس صادر گردید و اینها راضی نشده، در جواب گفتند که ما محبوس مجلس و ملت هستیم و استخلاص ما هم با آنها است.» وی سپس به نقل حکایتی تاریخی از صدر اسلام پرداخته، بر مبنای قیاس با آن از مجلس خواست که از سالارمفخم تأمین و تضمین گرفته، به او اجازه دهد رفته، اسرا را مسترد دارد. مجلس با این پیشنهاد موافقت نکرد و گزارش ۲۲ محرم ۱۳۲۶ وزارت عدلیه همچنان «حبس نظر» وی را تا استخلاص تمام اسرا شامل می شد (*مذاکرات*، ص۴۶۵). سرانجام با کودتای ۲۳ جمادی الاول ۲۳/۱۳۲۶ ژوئن ۱۹۰۸ وی از زندان عدلیه رهایی یافت. پس از آزادی، امیر بهادر وی را به سردارمعزز ملقب، و به حکومت بجنورد منصوب کرد. بنگرید به «آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست»، *ایران نو* ۱: ۲۵ (۶ رمضان ۲۲/۱۳۲۷سپتامبر ۱۹۰۹): ۴.

داخلی مربوط می شد، با این مبحث پیوند می خورد. در جلسهٔ ۴ ذیقعده، در بحث عدم امنیت در شیراز، نداشتن حاکم به مدت چهل روز و اختلال امور مملکت و ضرر مالی آن، و انتصاب قوام الملك از جانب آصف الدوله به حکومت فارس، در پاسخ به پیشنهاد یکی از وکلا که اعتراض به انتصاب شخص خاصی خارج از حدود اختیارات مجلس است و مجلس فقط حق دارد امنیت آن دیار را از وزیر داخله بخواهد، تقی زاده گفت:

مشروطیت فقط یك چیزی نیست که به هر کس اعتماد دارند آنها را وزیر کنند و وقتی که وزیر شدند هرچه می خواهند بکنند. مطلب دو چیز است: یکی اینکه باید اعتماد داشته باشیم، یکی دیگر اینکه نظارت ما متوجه حال ایشان باشد که چه می کنند. یعنی فرمانروایی با ملت است و ملت فرمان و حکم می دهد که به دست جمعی احکام اجرا شود. پس اگر دیدیم وزیر داخله خبط می کند باید بگوییم. مثلا اگر وزیر داخله بخواهند رحیم خان را حکومت قراچه داغ بدهند، من در اینجا فریاد می کنم و اگر بخواهد سالارمفخم را حکومت قوچان بدهد همچنین. به جهت اینکه اینها یك جماعتی هستند که خون قلب ملت را سالها خورده و مکیدند و باطناً به این قسمها که یاد کردند پاك نمی شوند. ملت وقتی که لفظ آزادی را شنید فوراً رشتی می گوید پس شریعتمدار اینجا چه می کند؟ و شیرازی می گوید قوام الملك چه می کند؟
(*مذاکرات*، صص۴۰۸-۴۰۷)

در جلسهٔ بعد، پنجشنبه ۶ ذیقعده، در بحث اخبار رسیده از آذربایجان مبنی بر تمرد برخی از عشایر کرد آن سامان و اعتراض وکلا به تعلل وزیرالوزرا و وزیر داخله در ارسال قشون به آن دیار، تقی زاده بحث خود را به دخترفروشی پیوند زد:

اگر کسی تقصیر بزرگی بکند یا دختر بفروشد مجازاتی ندارد، مگر نیم ساعت بحران مجلس. این مسئله هم همین طور است. بنده عرض می کنم که من دیگر صبر نمی کنم که یك بی دین در آنجا نشسته، به پارتی بازی و دسته بندی بخواهد پیش بیفتد و صاحب پارك بشود. تا سه روز دیگر اگر سرباز و قزاق فرستادند و اقدامات لازمه به آن طوری که صحیح است شد فبها، و الا ما که وکلای آذربایجان هستیم تکلیفی داریم، عمل می کنیم. لااقل یکی یك تفنگ برداشته، در راه وطن و حفظ ناموس با شرافت کشته می شویم. (*مذاکرات*،

ص ۴۱۰)

در یك هفتهٔ بعد (نهم تا پانزدهم ذیقعده) مجلس و تهران درگیر «وقایع میدان توپخانه» بود.[۳۰] پس از آنکه به سرعت روشن شد طرفداران مجلس و نظام مشروطه با اتکا به شور و هیجان مردم و یاری انجمنهای ولایات راحت تسلیم مشروعه خواهان و استبدادطلبان نخواهند شد، محمدعلیشاه قسم نامه ای مبنی بر حمایت خود از مشروطیت و قوانین اساسی به مجلس فرستاد.[۳۱] در ۱۶ ذیقعده کابینهٔ جدید به وزیرالوزرایی نظام السلطنه به مجلس معرفی شد؛ آصف الدوله همچنان وزیر داخلهٔ این کابینه بود.

با عادی شدن اوضاع، اخبار رسیده از استرآباد نیز بار دیگر بحث عادی و کمابیش روزمره مجلس و جراید شد. اکنون تلگرافهای رسیده از سپهدار مبنی بر پیشرفتها، آزادی و یا خریداری اسرا موجب هیجان، خوشحالی و امتنان ملت بود.

۳۰ـ مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) در خاطرات خود از این روزها می نویسد: «گویا شب ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۵ بود، به اطاق امیربهادر وارد شدم. عضد الملك و آصف الدوله و ظفر السلطنه را مبهوت دیدم. امیربهادر بعد آمد. آصف الدوله گفت: اگر کارها به این درست می شود، مرا به دار بکشند. دانستم واقعهٔ تازه [ای] رخ داده، به امیربهادر که او هم متفکر بود، گفتم: اگر که منظور شاه نبودن مجلس است، من می روم، به وکلا می گویم کار را به خونریزی نکشانند و متفرق شوند. . . . گفت: شاه نمی خواهد مجلس نباشد، می خواهد چهار نفر در طهران نباشند: تقی زاده، سید جمال، میرزا ابراهیم، ملك المتکلمین.» (مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، *گزارش ایران - قاجاریه و مشروطیت*، مقدمه از سعید وزیری، به اهتمام محمد علی صوتی (تهران: نشر نقره، ۱۳۶۳)، ص ۲۰۴.)

۳۱ـ برای متن قسم نامه و پاسخ «وکلای ملت» به آن، بنگرید به *مذاکرات*، صص۱۴ـ۴۱۳.

سپهدار در گزارشهای خود شمارهٔ دقیقی از اسرای آزاد شده می داد.[۳۲] معلوم نبود این اسرا اسرای قبلی قوچان بودند و یا آنها که در حملات اخیر به اسارت رفته بودند، فقط در برخی گزارشها بین این دو گروه تمایز گذاشته می شد. مثلا گزارشی که در ۵ ربیع الاول در مجلس قرائت شد اشاره به ۴ اسیر و ده نفر از قوچانیها داشت. (*مذاکرات*، ص ۴۹۹) برخی جراید اکنون از ملت می خواستند که از خدمات سپهدار قدردانی کند.[۳۳] حتی *مساوات* نوشت که سپهدار

> محض تحصیل نیکنامی نخواست چون فرمانفرما عار فرار را بر خود هموار کند، ناچار مردانه اقدام و اسرای جدید را تماماً باز پس گرفت و عده ای از اسرای قدیم و چند نفر از سرکشان ترکمان را از میان برداشت و الحق اهالی غیرتمند استرآباد هم حس وطن پرستی خود را در این موقع به عالمیان ثابت و مبرهن ساختند، چنانچه در حادثه نهم ذیقعده و تقابل استبداد با ملت قریب به دوازده هزار نفر مردان نامی آنجا مسلما از جان گذشته رسما اعلان نمودند که برای کندن ریشه استبداد و قلع فامیل ظلم فقط منتظر اجازهٔ مجلسیان و ملت طهران هستیم. حق را باید گفت. معلوم می شود که نصرالسلطنه مردی است شرف دوست و طالب نام نیک.[۳۴]

۳۲- بنگرید به *مذاکرات*، صص ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۳۴، و ۴۹۹. تعداد اسرای آزادشده بنا به گزارش این تلگرافهای سپهدار به ترتیب ۳۰، ۲۱، ۳۷، ۱۶، و ۱۴ بود. در یادداشتهای خصوصی سپهدار شماره های گاه متفاوتی ضبط است. بنگرید به خلعتبری و تفضلی، *یادداشتها*، صص ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، و ۲۴۷. برای نمونه ای از گزارشهای جراید دربارهٔ قشون کشی سپهدار بنگرید به: *ندای وطن*، ۱۴۵-۱۴۴ (۱ ذیحجه ۶/۱۳۲۵ ژانویه ۱۹۰۸): ۵-۴: ۱۹۵ (۲۸ محرم ۲/۱۳۲۶ مارس ۱۹۰۸): ۶: *صبح صادق* ۱: ۲۱۸ (۱۴ ذیحجه ۱۹/۱۳۲۵ ژانویه ۱۹۰۸): ۳: ۲: ۴۴ (۵ ربیع الاول ۷/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۴-۳: ۲: ۴۸ (۱۱ ربیع الاول ۱۳/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۴-۳: ۲: ۵۰ (۱۴ ربیع الاول ۱۶/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۴: ۲: ۵۲ (۱۸ ربیع الاول ۲۰/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۴-۳: ۲: ۸۹ (۴ جمادی الاول ۴/۱۳۲۶ ژوئن ۱۹۰۸): ۴: ۲: ۹۰ (۶ جمادی الاول ۶/۱۳۲۶ ژوئن ۱۹۰۸): ۴-۳: ۲: ۹۱ (۷ جمادی الاول ۷/۱۳۲۶ ژوئن ۱۹۰۸): ۴.

۳۳- برای نمونه بنگرید به *صبح صادق* ۲: ۵۹ (۲۶ ربیع الاول ۲۸/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۳-۲ و ۲: ۹۲ (۸ جمادی الاول ۸/۱۳۲۶ ژوئن ۱۹۰۸): ۴.

۳۴- *مساوات*، ۲۰ (۱۰ ربیع الاول ۱۲/۱۳۲۶ آوریل ۱۹۰۸): ۸ .

عزل آصف الدوله

برخلاف نصرالسلطنه سپهدار که اکنون مقبول و محبوب ملت شده بود، اقبال آصف الدوله رو به افول بود و سرانجام تشدید مشکلات داخلی و ادامهٔ اغتشاشات ولایات که از کارشکنیهای هیئت وزرا و سر کار ماندن حاکمان و سرداران قدیم دانسته می شد، در جلسهٔ ۱۲ محرم ۱۵/۱۳۲۶ فوریه ۱۹۰۸، در پی بحث تندی به عزل آصف الدوله انجامید.

مذاکرات این روز مجلس از بحث نامه ای که نصرت السلطان به وزیر امور خارجه نوشته بود (و وی آن را به مجلس رجوع کرده بود) شروع شد. در این نامه نصرت السلطان پیشنهاد کرده بود که دولت عده ای را برای آموزش فنون اداری به بلژیك بفرستد تا با سپردن کارهای اداری به کاردان اوضاع امور داخله سر و سامانی بگیرد. (*مذاکرات*، ص ۴۵۲) پس از اندکی بحث مفاد این نامه، چند تن از وکلا به ترتیبِ کار، که چرا این نامه به مجلس فرستاده شده، اعتراض کردند. مخبر الملك گفت: «یکی از معایب کار این است که هیئت مجریه هرچه شود از سر خودشان رفع کرده و به مجلس رجوع می کنند.» (*مذاکرات*، ص ۴۵۳) تقی زاده افزود: «ولی در جاییکه باید رعایت تصویب مجلس را بنمایند نمی کنند.» (همانجا) و برای «اثبات عرض خود» از وزیر داخله مثال آورد:

> بعد از وقعهٔ میدان توپخانه، اینجا صراحةً به وزیر داخله گفته شد که باید اقبال الدوله طرد شود. قول هم داد، حتی در روزنامه های خارجه هم این مسئله نوشته شد. چون وزیر داخله خلاف مقصود خود می دانست به اهمال گذرانید تا از میان برود. و همین طور قوام الملك را که از فارس خواستند به جهت فساد او و چند دفعه خواست برود، در مجلس گفتگو شد و مجلس رأی نداد. اینجا دیگر این وزیر رأی مجلس را مناط ندانسته، چاپاری قوام را روانه کرد. . . . این وزیر از روزی که داخل کار شده، تمام امورات را به مسامحه می گذراند و همین طور سایر وزرا که بعضی شان می گویند من میرزا بنویس مجلس هستم. (*مذاکرات*، ص ۴۵۴)

آقا سید حسین این رفتار وزرا را ناشی از عدم وجود مجازات دانست: «علت این تأخیر و مسامحه این است که اگر کسی کاری کرد مجازات داده نشده. . . . اگر معنی مشروطه این است که یکی در حبس بماند تا بمیرد و یکی دیگر با این همه تقصیر بخشیده شود که بگویید مردم بدانند. . . . و اگر این نیست پس این ترتیبات از روی چه قاعده است؟» (همانجا)

آقا میرزا مرتضی قلیخان در تأیید حرف تقی زاده گفت که: «هرچه اغتشاش در مملکت شده از ایشان [آصف الدوله] است» و سپس به شرح چندی از مشکلات شهرها و ایالات پرداخت. آقا شیخ یوسف اضافه کرد که مسئله مهم آن است که فرستادن قوام الملك به شیراز را به مجلس نسبت داده است، حال آنکه مجلس چنین اذنی نداده بود. بنا به گفتهٔ آقا میرزا مرتضی قلیخان: «در چند روز قبل پاکتی از آصف الدوله رسیده بوده که خیلی شکایت از فارس و بی نظمی آنجا نموده بود و نوشته بود که این لایحه در مجلس خوانده شده و اجازه بدهند که قوام برود و قرار بود فردای آن روز خوانده شود که شنیدیم همان شب قوام رفته است.» (همانجا). در اینجا آقا میرزا آقای مجاهد با خواندن شعری به بحث پیوست:

> اگرچه شعر خواندن در این مجلس صحیح نیست ولی این یك مصرع چون مناسب است عرض می کنم شیخ است می فرماید (برنیاید ز گرگ چوپانی) بدیهی است که از برای هرکاری آلتی ساخته اند. مثل این درشکه که چرخ و فنری دارد، به واسطه آن در حرکت است. این اشخاص که ما امروزه داریم از عهده اداره کردن و گرداندن این چرخ مشروطه نمی توانند برآیند. چنانچه بارها امتحان شده اند. من جرب المجرب جلت بها الندامه. مثلا برفرض امروز آصف الدوله را عزل کردیم و دیگری را به جای او نصب نمودیم، باز همین طور خواهد بود. پس ما باید اشخاصی را پیدا کنیم که محرك چرخ مشروطیت باشند و حاجی آصف الدوله و امثال او اهل این کار نیستند. لذا باید این طبقه اول را کنار گذاشته و از طبقه دوم اشخاصی را انتخاب نماییم که بتوانند ادارات را اداره کنند یا باید چند نفری به سمت مستشاری از خارجه جلب کنیم که وزارتخانه های ما را منظم کنند و اداره نمایند، ولی نه مثل سابق که کلیه اختیارات به خود آنها داده شود بلکه مستخدم بوده و کار بکنند. (همانجا)

تقی زاده پیشنهاد فرضیِ عزل آصف الدوله راپی گرفت:

بنده تنها از این یك آدم که وزیر داخله باشد نمی گذرم، در صورتی که این همه تقصیرات از او بروز و ظهور کرده است. مگر شما از تقصیر و از خیانت یك وزیر چه می خواهید؟ بنا بود اقبال الدوله را تبعید نماید تا حال همین طور به مسامحه گذرانده و می خواهد باز هنگامه دیگری برپا نماید. تقصیر دیگر آنکه نسبت اجازه رفتن قوام الملك را به شیراز به مجلس و هیئت رئیسه می دهد و حال آنکه مجلس و رئیس بیزارند از فرستادن او که برود خون اهالی فارس را بخورد و بالاترین تقصیر او سهل انگاری در مأمور است که هرکاری را که به او می گویی به مماطله گذرانده و جواب می دهد درست می شود. بنده از این یك نفر نمی گذرم و سلب اطمینان می نمایم و باید در این باب رأی گرفته شود. (*مذاکرات*، ص۴۵۴)

پس از بحثی طولانی (*مذاکرات*، صص۴۵۶-۴۵۴) پیشنهاد سلب اطمینان به رأی گذاشته شد: «در این موقع ورقه رأی منتشر شده، به اکثریت آراء سلب اطمینان مجلس از وزیر داخله شد.» (*مذاکرات*، ص۴۵۶) نظام السلطنه بعدها در صحبت از استعفای خویش از مقام وزیر الوزرایی در نامه ای به تاریخ ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۶ نوشت: «[مجلس و انجمنها] علانیه فریاد می کنند که باید وزراء و حکام مطلقاً از طبقهٔ دوم و سوم شاگردهای عهد جدید باشند. . . . من چندین دفعه استعفا کردم، . . صورت نگرفت. حالا دیگر ترتیب کار طوری پیش آمد که اگر بمانم، مثل حاجی آصف الدوله ورق سفید و آبی در مجلس برای عزلم می کشند. ناچار فردا که پنجشنبه سیزدهم است استعفا می دهم.»[۳۵]

در واکنش به عزل خود، آصف الدوله نامه ای به مجلس فرستاد که در جلسهٔ ۱۵ محرم ۱۳۲۶ خوانده شد. در این نامه، که در جراید آن زمان نیز به چاپ رسید، آصف الدوله ابتدا تذکر داد که مجلس می باید این ایرادات را در حضور وی بحث می کرد و سپس به رد ایرادها و اعتراضهای وکلا پرداخت. ولی مجلس، پس از بحث نامه و پاسخگویی به اعتراضهای آصف الدوله، همچنان به رأی خود باقی ماند. (*مذاکرات*، صص۴۶۰-۴۵۹) در جراید نیز پاسخهایی به نامهٔ آصف الدوله به چاپ

۳۵- نظام مافی و دیگران، *خاطرات*، باب دوم و سوم، صص ۴۵۳-۴۵۲. همچنین بنگرید به ص۴۵۰.

رسید.[۳۶]

سرنوشت سیاسی آصف الدوله از این تاریخ به بعد تابع مبارزات قدرت بین مشروطه طلبان و استبدادخواهان شد. پس از بمباران مجلس در ۲۳ جمادی الاول/۲۳ ژوئن ۱۹۰۸، و آغاز «استبداد صغیر»، در تاریخ ۶ جمادی الثانی ۲/۱۳۲۶ ژوئیه ۱۹۰۸ وی به حکمرانی فارس منصوب شد.[۳۷] پس از استقرار مشروطیت در رجب ۱۳۲۷/ژوئیه ۱۹۰۹، وی از شیراز احضار و از حکمرانی فارس معزول شد.[۳۸] نه ماه بعد، در بهار ۱۳۲۸ شایعه شد که قرار است آصف الدوله به حکمرانی خراسان منصوب شود.[۳۹] چندی بعد در ۱۶ ربیع الاول ۲۸/۱۳۲۸ مارس ۱۹۱۰ آصف الدوله درگذشت.[۴۰]

انتشار شایعهٔ انتصاب وی به حکمرانی خراسان بار دیگر یادآور «حکایت دختران قوچان» شد. برخی نمایندگان مجلس دوم زبان انتقاد گشودند.[۴۱] *ایران نو* مقالهٔ مفصلی در این باره تحت عنوان « راجع به تعیین آصف الدوله» چاپ کرد که در بخش «حکایت»، صفحات ۳۲-۳۱، نقل کرده ام.

۳۶- «لایحهٔ آصف الدوله»، *ندای وطن*، ۱۸۷-۱۸۶ (۲۰ محرم ۲۳/۱۳۲۶ فوریه ۱۹۰۸): ۶-۵؛ «جواب لایحهٔ جناب آصف الدوله»، *ندای وطن*، ۱۹۳ (۲۶ محرم ۲۹/۱۳۲۶ فوریه ۱۹۰۸): ۳-۲.

۳۷- ایرج افشار (ویراستار)، *روزنامهٔ اخبار مشروطیت و انقلاب ایران (یادداشتهای حاجی میرزا سید احمد تفرشی حسینی در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ قمری) به انضمام وقایع استبداد صغیر از نویسندهٔ گمنام* (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۱)، ص ۱۴۵ ضمیمه. برای بحث این انتصاب همچنین بنگرید به احمد کسروی، *تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶)، ص۱۵ و ملکزاده، *تاریخ*، مجلد۲، صص۱۰۱۱-۱۰۰۹.

۳۸- سعادت نوری، «آصف الدوله ها»، *یغما*، ۱۸۰ (تیر ۱۳۴۲): ۱۸۶؛ ملکزاده، *تاریخ*، مجلد ۳، ص ۱۲۵۰.

۳۹- «راجع به تعیین آصف الدوله»، *ایران نو*۱: ۱۵۳ (۲۷ صفر ۱۰/۱۳۲۸ مارس ۱۹۱۰): ۳.

۴۰- *ایران نو* ۱: ۱۶۵ (۱۷ ربیع الاول ۲۹/۱۳۲۸ مارس ۱۹۱۰): ۲.

۴۱- ملکزاده، *تاریخ*، مجلد ۳، ص۱۲۷۳. ملکزاده همچنین از نطقی که تقی زاده در یکی از جلسات هیأت مدیره در انتقاد از این گونه انتصابها کرد، یاد می کند. همانجا، صص۷۵-۱۲۷۴. دسترسی به این نطق نداشته ام.

سرنوشت «دختران قوچان»

از سرنوشت دختران قوچان کوچکترین اطلاعی به جا نمانده است.[۴۲] از دست رفتن دختران قوچان از دامان خانوادهٔ پدری و از آغوش مادر وطن هرگز جبران نشد. این جبران نشدن، ولی، شاید تصادفی نبود؛ ازدست رفتنی جبران ناپذیر بود. در فرهنگ غالب زمان خود (و شاید هنوز هم)، به یك معنا «ناموس از دست رفته»، آبروی ناموسی، بازیافتنی نیست؛ چون آب رفته که به جوی بازگشتنی نیست. شاید به این خاطر اگرچه پیگیریِ «ماجرای دختران قوچان» از لحاظ تعیین و سیاست مقصر اهمیتی ملی و کم نظیر یافت، به نتیجه نرسیدنِ این پیگیری بی ارتباط با این معضل فرهنگی نبوده باشد. دختران از دست رفته «پس گرفتنی» نبودند. شاید بتوان گفت که «آمال پنهانی»، حتی پنهان از خود، خانواده های آنان و «آرزوی قلبی ملت» نیافتن آنان بود. شاید فراموشیِ بعدی «دختران» (و حکایت آنان) پیوندی با این بار متضاد فرهنگیِ «ناموس از دست رفته» داشت؛ پیگیریِ آن و تلاش برای سیاست مقصرین نهایت غیرت ملی بود؛ ولی با «دختران» بازیافته -- اگر باز می یافتندشان -- ملت چه می توانست کرد؟ در بازگشت، آنان نماد «بی آبرویی ملی» می شدند.

از این لحاظ تفاوت مهمی بین «دختران» قوچان و «زنان» باشقانلو وجود داشت. همچنانکه اشاره رفت، بازگوییهای دوران قبل از گشایش مجلس اول دو حادثهٔ دخترفروشی و اسارت باشقانلوها را هر دو تحت یك عنوان، «حکایت قوچان»، بیان می داشت. این ادغام به کار آن گرفته می شد که در بازگوییهای حکایت هیجان عمومی علیه ظلم حکام و نظام حکومتی ساخته و پرداخته شود. خشم مردم علیه دخترفروشی= ناموس فروشی= وطن فروشی و بربادرفتن ناموس جنسی = بربادرفتن ناموس ملی از پیوست و تداعی این مفاهیم نشأت و توان گرفته، به کار آفرینش خشم ملی علیه جور استبداد گماشته می شد. ولی در دورهٔ بعدی و از همان نخستین

۴۲- شاید مطالعهٔ آرشیوهایی در عشق آباد و دیگر شهرهای آسیای میانه و گردآوری اطلاعات و خاطرات از آنان که مادربزرگها و مادرانشان از برده ها و اسرای آن دوره بوده اند بتواند جبران این بی اطلاعی را بکند. تورج اتابکی، که با بسیاری فارسی زبانان جمهوریهای آسیای میانه مصاحبه کرده است، در آوازها و لالاییهای آنان اشاره هایی به دورافتادگی از وطن و اسارت در غربت ضبط کرده است. من تاکنون امکان پیگیری این راه تحقیق را نداشته ام.

بحثهای مجلس تمایز بین دو حادثه لازم آمد. در مذاکرات مجلس، میرزا محمود خوانساری در یکی از نخستین صحبتهای طولانی در این باب گزارشی داد تا جزئیات آن دو را متمایز و روشن کند. از این پس اسارت زنان باشقانلو در روایات پیشی گرفت. در دورهٔ قبلی فروش دختران قوچانی و در این دوره اسارت رفتن زنان باشقانلو مرکز روایات بود. در سیر ماهها مذاکرات مجلس و محاکمه آصف الدوله و سالار مفخم و دیگران بیشتر و بیشتر پیگیری داستان دختران قوچان از صحنه کنار رفته، استرداد زنان اسیر باشقانلو مرکز صحنه ملی را گرفت.

این تغییر و تبدیلها بی معنا نبود. بنا به گزارش یوسف و علی در میان اسرای باشقانلو جز زنان باشقانلو، کودکان، دختر و پسر، نیز بودند، ولی تلاشهای بعدی برای استرداد اسرا متوجه استرداد «زنان» بود. با آنکه آصف الدوله متهم به دخترفروشی بود و مدتی نیز امید ملت بر آن بود که وی به این اتهام به محاکمه کشانده شده، سیاست بیند، برخلاف کوششهایی که برای استرداد اسرا می شد، تلاشی برای «بازخرید» دختران فروش رفته در میان نبود.

معنای این تفاوتها را می باید در تفاوت «زن» و «دختر» پی گرفت. دختران (و پسران خردسال) کالاهایی فروختنی بودند. هدف از خرید اولیهٔ آنان و یا به اسارت گرفتن شان آن بود که به قیمت مناسب به تاجرین برده به فروش روند. در برخی موارد شاید خریدار یا غارتگر برخی از دختران را به زنی می گرفت. در هر حال خروج آنان از حیطهٔ «تصاحب پدر» آنان را استرداد ناپذیر می کرد و این به دو معنا: اکثر به سرعت دست به دست فروش می رفتند و پیگیری مدار بعدی سرنوشت آنان به سرعت دشوار می شد. ولی مهمتر به معنای دیگری استرداد ناپذیر می شدند. فرض بر اینکه این دختران دیگر «دختر» نبودند، آنان را «لکه ننگ» خانواده و نخواستنی می کرد. دختری هم که بجای فروش به زنیِ ترکمنی در آورده می شد -- نظیر دختری که به زنیِ مرادمرکان خرتوتی در آورده شده بود -- اکنون «صاحب» دیگری داشت؛ نه پدر کهَ اکنون شوهر صاحب او بود. در این وجه نیز «دختر از دست رفته» بازگشتنی نبود.

این موضوع در مورد «زنان» اسیر صادق نبود. اسیرگیری اینان نه برای فروش بعدیِ آنان که برای مبادله با «صاحب» اصلیِ آنان، شوهران شان، در مقابل پول یا حیوان (اسب، شتر، گوسفند) یا کالاهای دیگر بود. اینان وجه المعامله و به زر یا به زور، استردادپذیر بودند. بدین خاطر «زنان باشقانلو» تنها کسانی بودند که پس گرفتن آنان خواستنی بود.

«ناتمام ماندن» داستان «دختران قوچان» تنها انجامشِ پذیرفتنیِ سرنوشت آنان

بود.

برخلاف دختران قوچان که بازیافتنی نبودند، حکایت دختران قوچان را تا مدتها به شکل «داستان عبرت» در نوشته های مشروطه خواهان باز می یابیم. در ماههای نهایی مجلس اول چند بار دیگر حکایت دختران قوچان و زنان باشقانلو در مذاکرات مجلس مطرح شد. مثلا در جلسهٔ ۲۳ صفر ۱۳۲۶، در بحث اینکه چرا شیخ محمود (که در اعتراض به فرستاده شدن ممیزین مالیاتی به ورامین در مجلس تحصن کرده بود و مجلس در جلسهٔ قبل تصمیم گرفته بود وی را برای رسیدگی و تصمیم به عدلیه بفرستند، ولی وی همچنان در مجلس مانده بود) آقا شیخ حسین گفت: «ما قانون گذاشتیم که تحصن نباشد و تا تکیه گاه مردم خراب نشود، ما به اجرای قانون موفق نخواهیم شد.» (*مذاکرات*، ص۴۹۲) آقا شیخ محمد علی افزود: «بنده عرض می کنم در مملکتی که قانون وضع شود و اجرا نشود آن مملکت هیچوقت رو به ترقی نخواهد گذاشت و قانون این مملکت هم قانون اسلام است. ولی می ترسم این شخص هم مثل آن شخصی که مرتکب اسارت قوچانی ها شد، بدو امر استنطاق شده و بالاخره محترماً بیرون بیاید. (همانجا)[۴۳]

در نوشته های مشروطه طلبان نیز از نقل این داستان برای پندآموزی مضرات استبداد و فواید مشروطه استفاده می شد. برای نمونه نویسندهٔ «ندای غیبی یا تازیانهٔ عبرت»، که در اوایل سال ۱۳۲۶ (بهار ۱۹۰۸) در تهران منتشر شد، نوشت «ما اهالی مملکت گرفتار انواع تعدی گروهی 'ظالم مستبد و دزد خائن' گشته ایم. (حتی 'آصف الدولهٔ بیدین' حکمران خراسان دختران قوچانی را 'به ترکمن و ارمنی و روس' فروخت.) . . . پس هشیار باشیم در 'حفظ وطن' و 'بنیان مجلس محترم ملی'.»[۴۴]

در زبان استبدادستیزی دورهٔ استبداد صغیر نیز فروش دختران قوچان از جمله «تعدیات و ظلمهای بی پایان وحشیان سلطنت و دولتیان» بر شمرده می شد:

> از اول سلطنت [قاجاریه] الی کنون، غیر از فساد و خونریزی و تحریك اشرار و بیرحمی و ظلم، چیزی دیده نشده: فقرهٔ میدان توپخانه، فقرهٔ شیخ فضل الله و حضرت عبدالعظیم، . . . فقرهٔ دستور شیخ محمود ورامینی، فقرهٔ دستور به

۴۳. همچنین بنگرید به *مذاکرات*، صص ۵۲۷-۵۲۶، و ۵۴۰.

۴۴. به اصل این رساله دسترسی نداشته ام. قسمتهایی از آن در کتاب آدمیت، *ایدئولوژی*، ج۱، صص ۳۳۸-۳۳۶ نقل شده است. نقل بالا از ص ۳۳۸ است.

اقبال الدوله و اصفهان، فقرهٔ دستور به پسرهای قوام و اغتشاش در شیراز، فقرهٔ اجازه دادن ترکمان در تاراج مسلمانان و بردن زنها را به اسیری، فقرهٔ حکم توپ بستن به حرم مطهر امام رضا، . . . در تمام این واردات و صدمات، ملت صبر کرده.[۴۵]

نمونهٔ دیگری از این گونه یادآوری رسالهٔ «مکالمات حاجی مقیم و مسافر در بیان حقیقت معنای مشروطه و مطلقه» است که به شکل مکالمه ای بین حاجی مقیم، تاجری از اهالی کاشان، و حاجی مهدی مسافر در قریهٔ سعادت آباد در خانهٔ میرزا هدایت الله، نوشته شده بود.[۴۶] در این مکالمهٔ سه آوایی، حاجی مسافر (سفرکرده و دنیادیده، پس دانا، به قول حاجی مقیم «جناب عالی در این مسافرت سیاحت کامل فرموده اید؛ خصوص در ایران، در این اغتشاشات امورات تازه خیلی مشاهده فرموده و بر معلومات خود افزوده اید.»[۴۷]) حقیقت معنای مشروطه را برای حاجی مقیم، که چندان روی خوشی به مشروطیت نشان نمی داد («تمام این خرابیها از مشروطه و مشروطه طلبان است.»[۴۸])، می شکافت و میرزا هدایت الله خان نیز گهگاهی با مثالهای خود مکالمه را به نفع «حقیقت مشروطه» هدایت می کرد. در این مکالمه حاجی مسافر نوزده تفاوت اساسی بین «مشروطه» و «مستبده» بر شمرد تا نشان دهد که «تفاوت ره از کجاست تا به کجا». وی در شرح تفاوت سوم گفت:

مشروطه می گوید «این وجوهی که به عنوان مالیات از رعیت گرفته می شود، به طور عدل و انصاف و صحت باید باشد؛ نه اینکه یك ملك که دارای هزار تومان عایدی است ده تومان مالیات بدهد یا معاف باشد یا یك چیزی هم

۴۵ـ شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه*، ج۱، صص۲۸۸ـ۲۸۷. تاریخ شبنامه ای که این نقل از آن است ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۷ است.

۴۶ـ نویسندهٔ این رساله، «یکی از علما»، ناشناخته است: *مکالمات حاجی مقیم و مسافر در بیان حقیقت معنای مشروطه و مطلقه*، جلد اول (بی ناشر، رجب ۱۳۲۷). نخستین بار قسمتهایی از این مکالمه را در کتاب محمد اسماعیل رضوانی، *انقلاب مشروطیت ایران*، صص۶۰ـ۵۸، یافتم. با تشکر از ماشاء الله آجودانی که کپیه ای از متن کامل آن را در اختیارم گذاشت. نقلهای من از این نسخه است.

۴۷ـ *مکالمات*، ص۴.

۴۸ـ همانجا.

دستی بگیرد، و یك ملك که صد تومان عایدی داشته باشد نود تومان مالیات از او بگیرند. و باید ضعیف و قوی یکسان باشند.» مستبده می گوید «هرچه ممکن است، به هر طریق امکان پیدا کند، باید اموال رعایا را گرفت و باید مالیات اولیاء دولت و صاحبان قدرت را تحمیل بر ضعفا کرد، باید مالیاتی که بر محلی جمع می نمایند، به هر طور هست، وصول کرد، آفت برسد یا نرسد، حاصل بشود یا نشود، صاحبش داشته باشد یا نداشته باشد، ملك و مالکش خراب شد بشود، صاحبش بی آبرو شد بشود، مالیات باید وصول شود. اگر صاحب ملك ندارد مأمورین غلاظ و شداد بروند در آن ملك، زن و فرزند رعایا را شکنجه و عذاب کنند، انواع ظلم و بی عرضی به مسلمانان بکنند تا وصول شود.»[۴۹]

در اینجا میرزاهدایت الله خان به یاد «حکایت شیرینی» در تأیید فرمایشات حاجی مسافر افتاد که نابسامانی زندگی رعیت را به دخترفروشی به ترکمانان پیوند داد:

در چند سال قبل که به مشهد مقدس مشرف می شدم در منزل موت خر وارد شدم. صاحب خانه التماس کرد که «اگر چلو طبخ نمودید آب آن را که خواهید ریخت به من لطف فرمایید.» متحیر شدم جهت چه می خواهد، و به طباخ سپردم که آب چلو را به او بدهد و سفارش کردم که طباخ بفهمد که این آب چلو را جهت چه می خواهد. ساعتی نگذشت که طباخ مراجعت نمود، گفت: «در پشت اطاق آنها رفتم، دیدم با کمال میل و شوق و شعف، این آب چلو را از دست یکدیگر می ربودند و سبوس جو و ارزن در او ریخته، می خوردند.» دلم بر بیچارگی و پریشانی آنها سوخت و سفارش کردم که وقت کشیدن غذا طباخ یك قاب چلو از جهت آنها ببرد. وقتی برد، در عوض آنکه آنها مسرور و خوشحال شوند، به یك مرتبه صدای گریه از اطاق آنها بلند شد. خیلی حیرت کردم. با رفیقی که داشتم به منزل آنها رفتم. دیدم قاب چلو را در پیش خود گذاشته و گریه می کنند، به قسمی که بنده و رفیقم به گریه افتادیم. پس از مدتی به آنها قسم دادم و سبب گریه ازآنها پرسیدم. صاحب خانه با گریه و نوحه، در حالتی که اشك از چشمش می ریخت، گفت «این مسئله ربطی به شما ندارد و از شما خیلی ممنونیم، ولی جهت گریه ام آن است که سال گذشته

۴۹ـ همانجا، صص۴۵ـ۴۳.

محصولی که از این جزئی ملکی که داریم عاید ما شده بود به قیمت نازل فروخته، بابت مالیات تسلیم مباشر محل نمودیم و دیگر چیزی برای ما باقی نمانده و بعد فروعات حواله کردند. دو عدد بروکاری که باقی مانده بود و مایه معیشتمان بود، فروخته، وجهش را تسلیم آنها نمودم. بعد از آن خرج ولایتی و رسوم پیشکاری حواله کردند. دیگر چیزی از برایمان نمانده بود که بدهیم، مأمورها هم به سختی مطالبه می نمودند. دختری داشتم به سن سه سال، ناچار او را برداشته، به نزد بعضی از ترکمانها که در نزدیکی ماها آمده بودند بردم. او را به هفت تومان و پنجهزار فروختم، وقتی خواستم دست او را به دست ترکمان بگذارم آن دختر که چشمش به ترکمانان افتاد، مثل جوجه مرغ به لرزیدن آمد، فریاد کرد، خود را به دامنم انداخت. من هم ازراه محبت پدری او را به دامان خود نشانده و نوازش کردم تا آنکه در دامان من به خواب رفت. من چون چاره ای نداشتم سر او را از زانوی خود بر زمین گذاشتم و به شخص ترکمان که او را خریده بود التماس کردم که تا من غایب نشوم او را از خواب بیدار نکند و خود با چشم گریان به خانه آمده، دیگر نمی دانم از ندیدن من به او چه گذشت. خدا می داند. امشب که شما این طعام لذیذ را برای من فرستادید من و مادرش هر وقت یاد می کنیم که ما چنین غذای لذیذ می خوریم و دخترمان در چه حالت است و در کجاست بی اختیار گریه و ناله می کنیم.»[۵۰]

در این داستان نامی از آصف الدوله نبود، ولی آشنایی با «حکایت دختران قوچان» زمینه خاطرهٔ مشترک ملی بین نویسنده و خواننده را فراهم می ساخت. جزئیات داستان خود یادآور آن حکایت آشنا بود: مالیاتهای سنگین و بیرحمانهٔ مأمورین و مباشرین، فروش دختر سه ساله به ترکمانها، خواب کردن دختر پیش از تحویل او به آنان، گریستن پدر و مادر به یاد دختر و گریستن شنوندگان داستان که این بار به جای طباطبائی و شنوندگان او و یا وکلای مجلس و تماشاچیان، میرزاهدایت الله خان و رفیقش و خوانندگان این رساله بودند. اشارهٔ زمانی، «چند سال قبل در مشهد»، نیز آن را به دوران حکمرانی آصف الدوله در خراسان متعلق می کرد. به دیگر سخن، نویسندهٔ این رساله، حتی بدون نامبردن از حکایت دختران قوچان می توانست از اثرات آن حکایت بهرهٔ سیاسی مطلوب را بجوید: در خود متن حاجی مقیم و در خارج از متن خواننده را علیه استبداد صغیر برانگیزد، همچنانکه که داستان

۵۰. همانجا، ۴۹-۴۵.

اصلی ملت را علیه استبداد کبیر برانگیخته بود.

حاجی مسافر در شرح چگونگی اخذ مالیات در دو حکومت «مشروطه» و «مستبده»، دگرباره خاطرهٔ دخترفروشی در دورهٔ آصف الدوله را به کارگرفت. بنا به تعریف او از مشروطه: «این مالیات که از رعیت می گیرند باید به طریق رفق و مدارا باشد»، نه اسباب «ضرر و خسران». حال آنکه از نظر استبداد: مالیات را باید از رعیت دریافت کرد، «ولو به فروختن اموال و زن و اولاد آنها بوده باشد.»[۵۱] در اینجا حاجی مسافر افزود:

> مثلی است معروف: مالیات دیوان اعلی و سرمای زمستان کم نمی شود. شنیدم که در زمان ایالت آصف الدوله در خراسان، حکومت قوچان، که یکی از بلاد خراسان است، از جهت اخذ مالیات و وجوهاتی که متعلق به دیوان است به بلوك و نواحی آن سامان مأمورین شدیدالعمل فرستاد که مالیات آنجا را وصول نماید. چون در آن سال در آن نواحی ملخ خوارگی روی داده و قحط و غلا در آن مرز و بوم پدید گشته بود، اهالی آنجا فقیر و بی چیز شده بودند و قدرت بر ادای مالیات نداشتند، مأمورین زن و فرزند اهالی آنها را به حضرات ترکمان می فروشند و مالیات و اجحافات فوق العاده و جرایم بی اندازه دریافت می نمایند. هرچه آن اقوام اسرای فروخته شده در دارالخلافه به اولیای دولت علیّه و مقام سلطنت عظمی اظهار تشکّی و عرض حال می نماید، قطع نظر از اینکه به عرض آنها نمی رسند، بعضی از آنها را مأخوذ و محبوس می نمایند، برخی از آنها از خوف به امامزاده ها تحصن می جویند، حتی آنکه کار آنها به سؤال و به گدایی می رسد و هر یك پس از مدتی از تحصن فرار می کنند، از آنجا که روی معاودت به وطن نداشته، به بلاد خارجه پراکنده می شوند.[۵۲]

پس از استقرار دوبارهٔ مشروطیت نیز، همچنانکه اشاره رفت، حضور سیاستمداران کهن در مناصب قدرت نظام نو هر از گاهی یادآور این «حکایت عبرت» می شد. مثلا نامه ای در *ایران نو*، با «امضا محفوظ»، تحت عنوان «آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست»، عدم امنیت «بعضی از سرحدات» را چنین توضیح داد:

۵۱ـ همانجا، ص۵۱.

۵۲ـ همانجا، صص۵۳ـ۵۱.

عدم حریت و آزادی بعضی از سرحدات علاوه بر اخبار و اطلاعات قراین خارجه نیز دلالت دارد زیرا کسی که از حبس قانون مشروطه گریخته بدیهی است که دشمن حریت و آزادی خواهد بود. و اما اینکه سردارمعزز همان سالار مفخم معلوم الحال است که او را با آصف الدوله و صاحبان اسرای قوچان در عدلیه اعظم با حضور پنج تن از وکلای مجلس استنطاق نمودند و بعد از ثبوت تقصیرات حکم توقیف و مجازات و خلع امتیازات او به تصویب مجلس مقدس صادر و مدت هشت ماه در حبس عدلیه بود تا روز انفصال و انهدام مجلس با سایرین محبوسین از عدلیه بیرون آمده، پس از آن به توسط امیر بهادر سردار معزز شده و به حکومت بجنورد رفته.[۵۳]

در همان شمارهٔ روزنامه نویسندهٔ دیگری نوشت:

بدبختی و نحوست تا چه اندازه به ایرانی فلکزده مستولی شده است که سهل است مکروبهای آدمکش داخله، از قبیل امیربهادرها و سعدالدوله ها و مشیرالسلطنه ها و غیره و غیره در تاخت و تاز به جان و مال ایرانیها خودشان را فعال مایشاء می دانستند و حکومت جابرهٔ سابقه به دستیاری آنها و امثال آنها از هیچگونه دست اندازی به عرض و ناموس ایرانی بدبخت تا پای فروش آنها به ترکمان و غیره خودداری نمی کرد.[۵۴]

و یا گزارش خبر «حاجی میرزای برده فروش»، زمینه ای برای یادآوری این حکایت می شد:

سی سال بیشتر بود که لفظ منحوس برده فروشی را فقط از ترکستان روس می شنیدیم و مدتی روزنامه ها نوشتند که آصف الدوله هم از این سوداگری سود می برد و عده ای از اطراف خراسان برده فروشی کرده. اکنون از قراری که شنیدیم و مخبر ما می گوید که علاء السلطنه کنیزی داشته به حاجی میرزای

۵۳ ـ «آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست»، *ایران نو* ۱: ۲۵ (۶ رمضان ۲۲/۱۳۲۷ سپتامبر ۱۹۰۹): ۴.

۵۴ـ «قابل توجه اولیای امور»، *ایران نو* ۱: ۲۵ (۶ رمضان ۲۲/۱۳۲۷ سپتامبر ۱۹۰۹): ۴.

برده فروش داده است که بفروشد. بیچاره کنیز از چنگال حاجی فرار کرده و جان به سلامت برده است. افسوس که کمیسر محلهٔ بازار باز آن بی پناه را گرفته، دست آن دلال نوع انسانی سپرده است که آن بیچاره را بفروشد و پولش را به علاء السلطنه بدهد تا به ثروت و سامان خود علاوه کند!! خاك بر سر آنکه خریدار است![55]

در تاریخهای انقلاب مشروطه و خاطراتی که در سالهای بعد به قلم معاصران آن انقلاب نوشته شد، از این حکایت به عنوان یکی از وقایع مهم آن انقلاب یاد می شد. تقی زاده «تعدی آصف الدوله حاکم خراسان به رعایای قوچان در خصوص مالیات و اسناد فروختن آنها به ترکمان و همچنین دادن سالار مفخم حاکم بجنورد جمعی از رعایای خراسان را به ترکمان» از جمله اسباب «انفجار انقلاب» بر شمرد.[56] وی همچنین در شرح کارهای سال اول مجلس از «مسئله دنبال کردن آصف الدوله شاهسون اینانلو حاکم خراسان و سالار مفخم بجنوردی را در باب فروختن اسرای قوچان به ترکمنها» نوشته و افزود:

این فقره، یعنی مسئلهٔ فروختن اسرای ترکمان داستان خیلی درازی شد و اصلش آن بود که گفته شد. آصف الدوله از بابت وصول مالیات در سال ملخ خوارگی به رعیت، که قادر پرداختن مالیات نبودند، زور آورده و تحمیلات فوق العاده نیز کرده و توپ و سرباز بر مردم فرستاد و رعیت را مجبور به دادن آن همه مبالغ هنگفت کرد، که چون نداشتند مجبور به فروختن دختران خود گشتند. و از طرف دیگر سالارمفخم حاکم بجنورد به وسیلهٔ حاکم قوچان، که سرحددار قوچان نیز بود، ترکمنهای گوکلان و یموت را تحریك کرد و آنها به قوچان آمده، جمعی از مردم و مخصوصاً زنها را اسیر بردند. این فقرات پیش از اعلان مشروطیت بود. مجلس ملّی قریب یك سال این کار را دنبال کرد و تمام

۵۵. «حاجی میرزای برده فروش»، *ایران نو* ۱: ۴۵ (۵ شوال ۱۳۲۷/ ۲۰ اکتبر ۱۹۰۹): ۲.

۵۶. حسن تقی زاده، *تاریخ انقلاب ایران* (تهران: یغما، ۱۳۴۰)، ص۶. همچنین بنگرید به صص ۲۰ و ۳۴.

زور خود را در خصوص مجازات دادن مقصرین به خرج داد.[۵۷]

تقی زاده گزارش خود را با اشاره به تشکیل کمیسیون عدلیه، تحقیقات و محاکمه و خلاصه ای از حکم صادره به پایان رساند.

کسروی نیز ارزیابی مشابهی از اهمیت این حادثه داشت. در گزارش انتصاب آصف الدوله به حکمرانی فارس در دورهٔ استبداد صغیر در توصیف وی افزود: «که بیدادهای او در خراسان یکی از انگیزه های جنبش ایران شمرده می شد.»[۵۸] وی همچنین تحت عنوان «کارهای ارجدار دارالشوری» از شرح کارشکنیهای آصف الدوله در ابتدای مشروطیت در جلوگیری از تشکیل انجمن و انتخاب وکلای خراسان شروع کرده، به مذاکرات مجلس در بارهٔ «داستان فروش دخترهای قوچان» پرداخته، و با نقل تصمیم مجلس به بازپرسی و داوری آصف الدوله به این اتهام، فهرست «کارهای ارجدار دارالشوری» را با این روایت آغازید.[۵۹]

در زندگینامه ها و خاطرات معاصرین انقلاب نیز یادهایی از حکایت دختران قوچان هست. علی دیو سالار، که به خاطر نقش خود در فتح تهران در تابستان ۱۳۲۷ق، از مجلس دوم لقب «سالار فاتح» دریافت کرد، در نقل خاطرات خود از سالهای اول مشروطه، از سپهدار تنکابنی چنین یاد کرد:

> در این موقع شنیدم میرزا خلیل نام که از اهل کجور است از طرف سپهدار برای سرپرستی املاك سپهسالار که در اجارهٔ من است وارد ساری شده است. سپهدار در این موقع به سعی مجلسیان به حکمرانی استرآباد مأموریت داشت یعنی در ازای حرکات خود نسبت به مشروطه خواهان یا کفاره قتل و شناعت مأمور استرداد اسرای قوچان شده بود، زیرا این امر در آن موقع موجب دقت و محل تذکر پارلمان و انجمنها قاطبه بود. سپهدار چنان نمود که می خواهد

۵۷ـ همانجا، ص ۴۲. همچنین بنگرید به: تقی زاده، «مختصر تاریخ مجلس ملی ایران»، *کاوه*، ۲۵ (۳ جمادی الاول ۱۵/۱۳۳۶ فوریه ۱۹۱۸): ۴ـ۱؛ ۲۶ (۱ جمادی الثانی ۱۵/۱۳۳۶ مارس ۱۹۱۸): ۴ـ۳؛ ۲۷ (۳ رجب ۱۵/۱۳۳۶ آوریل ۱۹۱۸): ۵ـ۲؛ ۳۰ـ۲۹ (۶ شوال ۱۵/۱۳۳۶ ژوئیه ۱۹۱۸): ۱۲ـ۱. تجدید چاپ در: ایرج افشار، *مقالات تقی زاده*، ج۵ (تهران: انتشارات شکوفان، ۱۳۵۵)، صص ۳۳۷ـ۲۴۱.

۵۸ـ کسروی، *تاریخ هجده ساله*، ص۱۵.

۵۹ـ کسروی، *تاریخ مشروطه*، صص۲۷ـ۲۲۶.

خدمتی کند و برائتی جوید.[۶۰]

و چند صفحه بعد در ارزیابی زندگی سیاسی سپهدار نوشت:

من اکنون کـه این تاریخ را از روی یادداشـتـهـای خـود می نـویسم می بینم سپهسالار که در آن تاریخ سپهدار اعظم بود تا امروز به چندین رنگ در آمده است: سپهدار پهلوان دورهٔ صدارت عین الدوله، فاتح مسجد جمعه، کشندهٔ سید عبدالحمید در استبداد، سپهدار پس گیرندهٔ اسرای قوچان در استر آباد به عنوان آزادیخواهی، سپـهدار گلوله باران کن قـانون اسـاسی در چشـمـه علی، داوطلب خفـه کـردن آزادیخـواهان تبـریز، سـردار قـشـون عـین الدوله در جنگ ستارخان و باقرخان. . . .[۶۱]

ابراهیم صفائی در زندگینامهٔ *رهبران مشروطه*، تحت عنوان «سپهدار تنکابنی» از مأموریت وی در دفع ترکمانان استرآباد دردوران صدارت مشیر السلطنه یادکرده،[۶۲] و تحت عنوان «فرمانفرما» نوشت:

رسیـدگی به حـادثهٔ قـوچان به دسـتـور اتابك در وزارت او انجـام گـرفت و حکم مجازات آصف الدوله والی خراسان و میـرزا حسـینخان پسر او و سالار مفخم حاکم بجنورد و سردارافخم حاکم استرآباد با حضور اعضای کمیسیون عدلیه مجلس به امضای فرمانفرمـا و در صدارت اتابك صادر شد، این حکم نسبتاً مجازاتهای شدید برای نامبردگان تعیین کرده و یکی از احکام پر سر و صدای دادگستری در آغاز مشروطه بود که قدرت اقویا را در هم می شکست.[۶۳]

این گـزارشـهـا و بازگـوییـهـا توان این حکایت را می نمایاند و حکایت از پیـوند

۶۰ـ علی دیو سالار (سالار فاتح)، *بخشی از تاریخ مشروطیت، یادداشتهای تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق* (تهران: بی ناشر، ۱۳۳۶)، ص۳۵.

۶۱ـ همانجا، ص۴۹.

۶۲ـ ابراهیم صفائی، *رهبران مشروطه*، دوره اول، مشتمل بر ۲۴ بیوگرافی و شرح جالب و شگفت انگیز کلیه حوادث و وقایع نهضت مشروطه ایران (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲)، ص۲۹۴.

۶۳ـ ابراهیم صفائی، *رهبران مشروطه*، ص ۴۱۱.

تنگاتنگ حکایت دختران قوچان با گزارش انقلاب می کند. اگرچه فقر رعیت و ظلم حکومت، و حتی دخترفروشیِ ناشی از این دو، واقعه ای بی سابقه نبود، شرایط سیاسی زمان بازگویی این دو حادثه را تبدیل به یکی از داستانهای تظلّم «ملت» علیه «دولت» کرد؛ داستان «فروش دختران قوچان» حکایتی زبانزد شد، از سر منبرها نقل شد، در «شبنامه» ها و «انتباه نامه» ها، رساله های «سؤال و جواب» و مناظرات، کاریکاتورها و تصنیفهای سیاسی، به شعر و طنز و طرح به یاد آورده شده و در خاطره ها زنده نگهداشته می شد. این بازگوییها نه تنها به برانگیختن مردم علیه استبداد و پیوستن آنان به صفوف مشروطه خواهان یاری رساند، بلکه با ایجاد تأثر و خشم و همدردی در گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده، فضای همدلی بین «آحاد ملت» آفرید. به دیگر سخن، بازگوییهای این داستان در فضاهای سیاسی زمان، نظیر منبر و جلسه های انجمنها و صفحات روزنامه ها و بعدها در جلسات مجلس اول خود در ایجاد احساس «تعلق ملی» مؤثر افتاد. دختران قوچان دختران ایران، رنج قوچانیان رنج ایرانیان، و نمایش تأثر و خشم مشترک، یکدلی ملت، نمایاندن ایرانی بودن شد.

اهمیت ملی این داستان آن را از نخستین ماههای تشکیل مجلس اول یکی از موارد تظلم خواهی ملت علیه استبداد کهن و یکی از راههای آفرینش قدرت ملی کرد. با در هم رشتن سرنوشت دختران قوچان و ملت ایران در مذاکرات مجلس اول حکایت دختران قوچان چون متنی شد که از راه نگارش آن برخی از معانی اساسی نظم نوی سیاسی -- نظیر تساوی شاه و گدا در برابر قانون، تثبیت مجلس به مثابهٔ صدای ملت در برابر قدرت اشرافیت، ضرورت تدوین قانون عرفی به جای احکام شرعی و حق قانونگذاری مجلس به جای مجتهدین، جدایی قوه مقننه از قوای قضاییه و اجراییه، ماهیت مسئولیت وزرا در برابر مجلس -- شکل گرفت، ساخته و پرداخته و آزموده شد. استنطاق و محاکمه آصف الدوله و سالار مفخم و دیگران نخستین «محاکمهٔ قانونی» نظام مشروطیت بود و از نظر معاصران آن مهمتر از محاکمهٔ درایفوس در فرانسه دانسته شد. جزئیات این محاکمه زمینهٔ آفرینش چندی از نهادهای قانونی مشروطه را فراهم آورد. سپهدار تنکابنی که قبلا به خاطر حوادث تنکابن و گیلان مورد بی اعتمادی و خشم مجلس بود، داوطلب عزیمت به استرآباد و استرداد اسرای باشقانلو شد و از این راه در نظام مشروطه برای خود جای تازهٔ سیاسی آفرید. «ناتمام ماندن» این مأموریت سرانجام در ماههای آخر مجلس اول این حکایت را بیانی از ناتوانیهای نظم جدید و بی سرانجامی مشروطه در برابر چالشهای استبدادطلبان کرد. در دورهٔ استبداد صغیر و سپس در زمان مجلس دوم نیز این

حکایت را به شکل روایاتی اخلاقی در زمینهٔ فواید مشروطه و مضار استبداد بازیافتیم.

علیرغم اهمیت این داستان در آن سالها، در تاریخ نگاریهای بعدیِ انقلاب مشروطه «حکایت دختران قوچان» از یاد رفته، و رویدادهایی چون چوب خوردن سه تاجر قند بازار تهران، سید هاشم، حاج احمد قیصریه، و آقا سید اسماعیل خان در ۱۴ شوال ۱۱/۱۳۲۳ دسامبر ۱۹۰۵ و کشته شدن سید عبدالحمید و سید حسن در ۱۸ جمادی الاول ۷/۱۳۲۴ ژوئیه ۱۹۰۶، به عنوان وقایعی که آغازگر این انقلاب بود، به یادها مانده است. اکنون با این پرسش روبروییم که چگونه و چرا چنین حکایت پرتوانی در تاریخ نگاریهای بعدیِ انقلاب مشروطه به بوتهٔ فراموشی سپرده شد؟[۶۴]

۶۴ـ رضوانی یکی از تنها تاریخ نگاران اخیر انقلاب مشروطیت است که با نقل بخشهایی از مکالمهٔ «حاجی مقیم و مسافر»، «حکایت دختران قوچان» را جزء مهمی از روایت خود از این انقلاب کرده است. در پایان نقل داستان میرزا هدایت الله، وی می افزاید: «داستان فروش دختران رعایای خراسان به ترکمانها واقعه ای بود که در پادشاهی مظفرالدین شاه رخ داد و مایه تکان شدید مردم گردید.» و سپس از خطابهٔ ۱۴ جمادی الاول ۱۳۲۴ طباطبایی (بنگرید به «حکایت قوچان را مگر نشنیده اید؟») و ارزیابی تقی زاده از این ماجرا در *تاریخ انقلاب ایران* در تأیید این ارزیابی خود نقل می آورد. (رضوانی، *انقلاب مشروطیت ایران*، صص۶۱ـ۶۰)

«چرا شد محو از یاد تو نامم؟»

«یکی از گرفتاریهای ایرانیان است که پیش آمدها را زود فراموش کنند.»[1]

«چرا شد محو از یاد تو نامم؟»، پرسش دهخدا از مجلس شورای ملی از زبان «دختر دوازده سالهٔ قوچانی»، نه تنها سرنوشت «دختران قوچان» که سرنوشت «حکایت دختران قوچان» نیز شد. با آنکه این حکایت در سالهای اول مشروطیت در یادها بود، در تاریخ نگاریهای بعدیِ انقلاب مشروطیت از یادها محو شد.

چگونه و چرا در تاریخ نگاریهای انقلاب مشروطه، برخلاف رویدادهایی چون چوب خوردن تاجران قند بازار تهران و کشته شدن دو طلبه و پخش عکس مسیو نوز به لباس روحانیت، حکایت دختران قوچان «اهمیت علّی» نیافته، به بوتهٔ فراموشی سپرده شده است؟ چرا برخلاف کوشندگان مشروطه خَواه و نویسندگان شبنامه ها و جراید و واعظین خطابه ها و وکلای مجلس و تاریخ نگاران معاصر انقلاب مشروطه، اکثر تاریخ نگاران بعدی بازگوییِ «حکایت دختران قوچان» را در روایتهای خود از این انقلاب لازم ندیده اند؟

دو تاریخ نگاری مهم دربارهٔ انقلاب مشروطه پس از کسروی، اثر هفت جلدیِ مهدی ملك زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، و دو جلد *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران* به قلم فریدون آدمیت، تنها اشاره هایی حاشیه ای و مختصر به این داستان کرده اند.

در هفت جلد *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ملك زاده فقط در یك جا مشخصاً اشاره ای، آن هم فرع بر نقل حادثه ای دیگر، به این حکایت دارد: در آنجا که از تجمع مردم در تابستان ۱۳۲۵ در اطراف مجلس می نویسد؛ در زمانی که مشروعه خواهان در شاه عبدالعظیم متحصن بودند و مردم برای گوش کردن به نطقهای واعظین مشروطه طلب، نظیر ملك المتکلمین، در میدان بهارستان جمع می

۱ـ کسروی، *تاریخ مشروطه*، ص۵.

شدند. بنا به گزارش ملك زاده، این تجمعها را چندی از انجمنهای تهران ترتیب داده بودند و از جمله تقاضاهای آنها «تنبیه کسانی بود که در قوچان اطفال ایرانی را فروخته بودند. ناگفته نماند که در همان روزها چند نفر از اطفالی که در قوچان فروخته شده بودند با بستگان شان به تهران آمده بودند و دیدن آن اطفال بیگناه و شنیدن داستان فروختن آنها کلیه مجامع ملی را عصبانی و آشفته حال نموده بود و زمینه برای یك قیام عمومی مستعد بود.»[۲]

در جلد اول *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، در پانویسی نُه خطی، آدمیت به جریان حمله ترکمنها «به دستیاری سالارمفخم بجنوردی به قوچان» اشاره کرده، می افزاید که در آن «ظاهراً دوازده نفر را کشتند و شصت و دو نفر را به اسیری بردند.»[۳] متن اصلیِ این حاشیه آن است که «مجلس از اختیارات قانونی خود پا فرا» نهاد و در دستگاه قضایی دخل و تصرف کرد. «نمونهٔ بارز» این مشکل را «در محاکمهٔ مهم مسئولان فاجعهٔ قوچان و به اسارت بردن مردم می بینیم.»[۴] در هیچ کجا اشاره ای به فروش دختران رعایا برای پرداخت مالیات نیست. در جلد دوم نیز تنها اشاره ای فرعی می یابیم. آنجا که آدمیت به بحث مجلس دربارهٔ شکایتهای مردم از حاج آقا محسن عراقی و احضار وی به تهران و محاکمه اش اشاره می کند در داخل پرانتز می

۲ـ ملك زاده، *تاریخ*، مجلد ۱، ص۵۰۸. ملك زاده مرجعی برای این گفته که چند نفر از «اطفال قوچانی» در این روزها در تهران بودند نیاورده است. آنچه در منابع تاریخی هست تنها شاهد بر بودن دو تن از بستگان زنان باشقانلو است که برای پیگیری شکایت خود به تهران آمده بودند. گفتنی است که با بدل نگاریِ «دختران قوچانی» به «اطفال قوچانی»، یعنی با گونزدایی از آنان degendering، ملك زاده جنبهٔ مهمی از داستان را، که در بازگوییهای زمان خود بخشی از کشش احساسی و توان سیاسی حکایت بود، زدوده است. در دو جای دیگر نیز اشاره های غیرمستقیم به این حکایت هست: یکی آنجا که ملك زاده، نظیر بسیاری دیگر تاریخ نویسان مشروطه، متن عریضهٔ دوم طباطبایی به مظفرالدین شاه را آورده است (مجلد ۱، صص۳۳۴ـ۳۳۲) و دوم آنجا که وی تحت عنوان «وقایع‌مهم» صحبت از حوادثی می کند که «هر یك تاحدی در آشفتگی اوضاع و تولید کشمکش و اختلاف مؤثر بود. . . . از جمله وقایع یکی محاکمهٔ آصف الدوله والی خراسان بود که محمد علیشاه را بسیار خشمگین نمود.» (مجلد ۱، صص۵۷ـ۴۵۶) ولی وی کوچکترین اشاره ای به اینکه دلیل این محاکمه چه بود نکرده است.

۳ـ آدمیت، *ایدئولوژی*، ج ۱، صص۴۰۶ـ۴۰۵.

۴ـ همانجا، ص۴۰۵. در اینجا نیز در شرح اسرا «زنان» بدل به «مردم» شده اند.

افزاید: «(نظیر محاکمهٔ سرداران قوچانی که همین اوان انجام گرفت.)»[۵]

چگونه حادثه ای که در روایتهای زمان انقلاب مشروطه تقریباً همه جا و در هر سطحی مطرح بود، حکایتی که با سیر وقایع انقلاب مشروطه پیوندی تنگاتنگ داشت، از یاد زدوده و در تاریخ نگاریهای علمی و محققانهٔ این انقلاب محو شده است؟ این «فراموشی» نشان چه مشخصاتی از فرهنگ تاریخ نگاری معاصر ایران است؟ چگونه این حکایت فراموش و به چه سان تاریخ مشروطیت ساخته و پرداخته شد؟

حکمت تاریخ نگاری و روایت تاریخ

تاریخ نگاری کوششی است که همواره *پس از اتفاق* «وقایع تاریخی»، برای نظم دهی به این وقایع و معنابخشی به «توالی وقایع» شکل می گیرد. تاریخ نگار، بنا به حکمت تاریخ نگارانهٔ خویش، رویدادهای گذشته را در متن روایت خاصی به هم می پیوندد: بدین معنا هر تاریخی تفسیری است بر رویدادها و از راه این تفسیر معنای تاریخی می آفریند. این «معانی تاریخی» آفرینشهای پس از اتفاق تاریخ اند: حاصل «نگاه» بعدیِ تاریخ نگار بر «گذشتهٔ تاریخی».[۶]

این حضور مورخ در تاریخ را کسروی در کار خود به صراحت قبول داشت. وی برای ارشاد و هدایت تودهٔ مردم و تمایز پاکدلیها از ناپاکدلیها و درستیها از نادرستیها می نوشت: «تاریخ برای این سودمند است که نیك را از بد و درست را از نادرست جدا گرداند و بدین سان درسی به خوانندگان تاریخ دهد، و این داوری از کسی بسزاست

۵ـ آدمیت، *ایدئولوژی*، ج۲، ص۶۹.

۶ـ برای بحث کوتاه و فشردهٔ این نظر در بارهٔ تاریخ نگاری، بنگرید به:
Ana Maria Alonso, "The Effects of Truth: Re-Presentations of the Past and the Imagining of Community," *Journal of Historical Sociology* **1**: 1 (March 1988): 33-57.

که نیك را از بد بشناسد و جدایی میانهٔ درستکار و نادرستکار گذارد.»[۷] و مدعی بی طرفی نبود: «ایرانیان از ستم قاجاریان به ستوه آمده در راه دادخواهی خون خود می ریختند و اگر راستی را بخواهیم آزادگی با ستم کشمکش می کرد و این نازیباست که غیرتمندانی که در آن روز جانفشانی نمودند و بنیاد بیداد و خودکامگی را برانداختند نامهای ایشان در تاریخ نماند. . . . گذشته از آنکه دلیری یکی از پسندیده ترین خویهاست که ما تا می توانیم باید آن را میان توده رواج گردانیم و این جز با نگارش داستانهای دلیران و ارجشناسی از آنان پیش نخواهد رفت. . . . رویهمرفته آنچه داستان دلیری و گردنفرازی و جانبازی است به درازی می رانم و آنچه نه از این گونه است به کوتاهی از آن می گذرم.»[۸] یکی از دلایلی که حکایتی چون «حکایت دختران قوچان» در تاریخ او به یاد مانده است شاید همین سودمندی بازگوییِ این حکایت در شناسایی «نیك از بد» بوده باشد.

مکاتب تاریخ نگاری علمی، ولی، منکر حضور نگاه تاریخ نگار در روایت تاریخ نگاشته هستند. اینان کار خود را، از راه مقایسهٔ تاریخ نگار علمی با عالم علوم طبیعی، کشف قوانین عینی تاریخ می دانند.

ملك زاده تاریخ نگاری خود را با مقدمه ای تحت عنوان «تنبّه و تذکّر» با این جمله ها می آغازد: «متجاوز از یك قرن است که تاریخ از دایرهٔ افسانه سرایی و داستان نویسی قدم بیرون نهاده و در جایگاه منیع علوم عالیه مستقر گشته است. افسانه نویسان و داستان سرایان، مقام خود را به علما و دانشمندان واگذار کرده اند.»[۹]

آدمیت، اگرچه اثر ملك زاده را خالی از ارزش تاریخی می داند («*تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، نوشتهٔ مهدی ملك زاده، عاری از اعتبار علمی است. . . . [اثری است] آکنده از افسانه و گزافه گویی و تحریف وقایع و قضاوتهای نادرست

۷. احمد کسروی، «تاریخ هجده ساله را چرا نوشتم؟»، صص ۱۹۷-۱۹۱ در: یحیی ذکاء، *کاروند کسروی: مجموعهٔ ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی* (تهران: جیبی، ۱۳۵۲)، نقل از ص ۱۹۵. در مقالهٔ دیگری وی نوشت: «یکی از جهتهایی که ما را به نوشتن این تاریخ واداشته همین است که نادانیهای توده را به رخشان بکشیم و دوری ایشان را از راستیها و فریبهایی که خورده اند روشن گردانیم.»، احمد کسروی، «در پیرامون تاریخ مشروطه»، صص۱۷۳-۱۶۶، در: ذکاء، *کاروند کسروی*، نقل از ص ۱۷۰. همچنین بنگرید به کسروی، *تاریخ مشروطه*، صص۶-۳.

۸ ـ کسروی، *تاریخ هجده ساله*، «یادآوری»، بدون شماره صفحه.

۹ـ ملك زاده، *تاریخ انقلاب*، مجلد ۱، ص۳.

تاریخی.»)، حکمت تاریخ او را می پسندد و جمله های بالا از مقدمهٔ ملك زاده را به تأیید نقل می کند، ولی متحیر است که «با این معیارها مؤلف پزشك ما چگونه جرأت فرموده که یکهزار و هفتصد صفحه کاغذ سیاه کند.»[10] آدمیت خود، چون ملك زاده، از تفکیك و تمایز داستانسرایی از تاریخ نگاری می آغازد: «تاریخ نویسی غیر از فن نقّالی است.»[11]

از نظر ملك زاده در شیوهٔ تاریخ نگاریِ علمی، مورخ با گردآوری همهٔ اطلاعات مربوطه «که به آن قوم و آن دوره و زمان تعلق دارد . . . از روی مدارك صحیح و منابع معتبر» شروع می کند، آنها را مرتب کرده، «و سپس هر قسمت را به کارخانهٔ تحقیق و تعمق برده و تجزیه و تحلیل» نموده، «علل و موجبات پیش آمدن آن وقایع را روشن . . . و فلسفهٔ آن را آشکار» و بدین ترتیب «وقایع و حوادث تاریخی را چون طلای خالص بدون غل و غش در دسترس عموم» می گذارد.[12] از نظر وی بی طرفی و انصاف وجدان ایجاب می کند که مورخ «در نوشتن تاریخ خود را نبیند و از عقاید شخصی و احساسات خویش برکنار شود تا بتواند خوانندگان کتاب خود را مستقیماً با حوادث ایام گذشته روبرو کند.»[13] و انگیزهٔ خود در نوشتن تاریخ انقلاب مشروطه را چنین می نویسد: «نخواستم وظیفه ای که بر عهدهٔ مردان معاصر انقلاب مشروطیت است، مخصوصاً کسانی که شاهد و ناظر آن تحولات عظیم بوده و در آن حوادث شگفت شرکت داشته اند، ادا نشده باشد.»[14]

۱۰ـ آدمیت، *ایدئولوژی*، ج۲، ص۴۰۲.

۱۱ـ همانجا، ص۱۵. با مقایسه و نشان دادن تشابه حکمت تاریخ نگاریِ آدمیت و ملك زاده نظر من یکی نمودن مقام تاریخ نگارانهٔ این دو نیست. از نظر تاریخ نگاریی که مستند بر بازخوانی آرشیوها و اسناد و منابع اولیهٔ تاریخی قرن نوزدهم و انقلاب مشروطه باشد، تاریخ نگاری این دو کوچك ترین نسبتی با هم ندارد. آدمیت و بعد از او هما ناطق با نگارشهای تاریخیی که به جای تکیه بر منابع دست دوم به منابع اولیهٔ تاریخی بازگشته اند، نه تنها تاریخ نگاری معاصر ایران را به کل دگرگون ساختند، بلکه رهگشا و رهنمون و معلم نسل بعدی تاریخ نگاران بوده اند.

۱۲ـ ملك زاده، *تاریخ انقلاب*، مجلد ۱، صص۴-۳.

۱۳ـ همانجا، ص۴.

۱۴ـ همانجا، ص۵. تاریخ نگاری ملك زاده، به صراحت قول خود او، تاریخ مردان انقلاب است. به بحث مفصل تر این نکته و ربط این گونه تاریخ نگاری با حذف «حکایت دختران قوچان» از تاریخ بعداً بازخواهم گشت.

«ضبط در تاریخ» یکی از دلایلی است که بیشتر خاطره نگاران و تاریخ نویسانی که معاصر انقلاب مشروطه بودند برای نگارش خود ارائه کرده اند. کسروی نیز یکی از «انگیزه هایی که گفتم مرا به نوشتن تاریخ مشروطه وا می داشت» چنین بر شمرد: «یك جنبشی که در زمان ما رخ داده، اگر ما داستان آن را ننویسیم دیگران چگونه خواهند نوشت؟!»[۱۵] تکیه بر «شاهد و ناظر» بودن به عنوان جایگاهی که مورخ از آن اعتبار تاریخ نویسی می طلبد خود خلاقیت «ضابط تاریخ» را نادیدنی می کند. تداعی فرهنگی ما بین «واقعیت» و «آنچه با چشم خود دیده ایم»، «دیدن» با «شهود واقع»، بار دیگر وجود «نگاه» مورخ را در روایت تاریخ می زداید: با آنکه «علم الیقینی» که بر مبنای «عین الیقین» حاصل می شود، علمی بودن خود را از حقیقی بودن «عینیّت» می داند، «عینیّت» بجای آنکه معرف وجود «عین» مورخ در تاریخ نگاری دانسته شود، معنای عدم حضور دید او در تاریخ را گرفتهٔ است. حال آنکه «ضبط در تاریخ» آفرینش «خاطره و حافظهٔ ملی» است و این آفرینش نه تنها یادآوردن رویدادهایی است که مورخ داستان آن را نوشته است؛ در عین حال از یاد بردن رویدادهایی است که مورخ قابل «ضبط در تاریخ» ندانسته است.[۱۶]

از نظر آدمیت هنر مورخ در آن است که بداند با «مواد خام» تاریخ چه کند، چگونه به کشف علل و رابطه منطقی توالی وقایع و نمایاندن نتایج وقایع تاریخی نایل آید. فرق تاریخ نویس جدید با قدیمیان که هنوز به حد انتقاد عقل تاریخی نرسیده بودند از نظر او در همین دانایی است:

> تفکر تاریخی عنصر اصلی تاریخ نویسی جدید است. کار مورخ گردآوردن واقعیات از هر قبیل و تلمبار کردن آنها به صورت خشکه استخوان در موزهٔ آثار باستانی نیست. تاریخ نگارانی بوده اند که جزئیات وقایع را به صورت مواد خام تاریخ ثبت می کردند بدون اینکه به کشف علل و نتیجهٔ آنها برآیند، یا بتوانند از مجموع آنها فکر عمیقی عرضه بدارند. این خصلت گروهی از مورخان سدهٔ نوزدهم بود که به حد انتقاد عقل تاریخی نرسیدند. . . . مورخ با بصیرت تاریخی از انبوه واقعیات مهم ترین و با معنی ترین شان را مشخص

۱۵. کسروی، *تاریخ مشروطه*، ص۳.

۱۶. برای بحث «یادگزینی و یادزدایی» در روند آفرینش هویت ملی، بنگرید به توکلی طرقی، «تاریخ پردازی و ایران آرایی».

می کند؛ چگونگی وقوع هر حادثه را به درستی و علت و علل آن را به دست می دهد؛ رابطهٔ منطقی توالی وقایع را می سنجد؛ و با تحلیل و تفسیر وقایع تصویری هرچه دقیق تر و روشن تر از جریان تاریخ ارائه می دهد.[۱۷]

فکر تاریخ علمی زبان و حکمت و شیوه خود را از زبان و حکمت و شیوه علوم طبیعی برگرفته، در پی «کشف علل و نتیجهٔ وقایع» تاریخی است، گویی که این علل خارج از روایت تاریخ و تاریخ خارج از روایت مورخ از آن موجودیت عینی دارد و عالم تاریخ، با سنجش منطق توالی وقایع و تحلیل و تفسیر علمی تصویر این تاریخ از قبل موجود را نقش می اندازد. بدین ترتیب آفرینندگی مورخ نادیده گرفته شده، کار او برنمودن موجودی به نقد آفریده می شود.

در این دیدگاه یکی از مهارتهای اساسی تاریخ نگار علمی آن می شود که قادر به تمایز مهم از نامهم در این روند کشف علل و سنجش منطق توالی وقایع باشد. به قول ملك زاده:

انقلابات در تمام کشورهای جهان با پیش آمدهایی که گاهی هم چندان مهم نیست ظاهر می شود، ولی این پیش آمدها در حکم کبریتی است که به یك مخزن باروت زده می شود و محققین و مورخین باید برای به دست آوردن آن مخزن که در قرنها روی هم انباشته شده و در زیر پردهٔ استتار مستور بوده، به آن پی ببرند و از کمیت و کیفیت آن آگاهی یابند.

این است که برخلاف تصورات نویسندگان کوتاه نظر که وقوع حوادث کوچك و سطحی را علت پیدایش یك انقلاب ملی و آتش فشانی کانون ملتی پنداشته اند، بدون شك و تردید تراکم قرنها بدبختی، مصایب، ظلم و شکنجه، بیدادگری، بی عدالتی، ریاکاری، سالوسی و مفاسد دیگر در روی هم توده ای از عدم رضایت و از جان گذشتگی به وجود می آورد که با جرقه ای محترق شده بنای آتش فشانی را می گذارد.[۱۸]

آدمیت نیز تمایز ساده و پیش پا افتاده از مهم و بسیار مهم را در جریان توالی حوادث تاریخ از نشانه های تعقل تاریخی بر می شمارد:

۱۷ـ آدمیت، *ایدئولوژی*، ج۲، ص۱۴.

۱۸ـ ملك زاده، *تاریخ انقلاب*، مجلد ۱، ص۷.

در تعقل تاریخی، تاریخ جریان است در توالی حوادث، حوادثی که نه در خلاء وقوع می یابند و نه اسرارآمیزند بلکه قانون منطقی ترتّب معلول حاکم بر سلسلهٔ حوادث است. هر حادثهٔ تاریخی حادثهٔ دیگری را به دنبال می آورد، تنها از این نظرگاه است که قضیه و واقعه ای می تواند محتوم و پرهیزناپذیر باشد، ورنه هیچ واقعه ای اجتناب ناپذیر نیست. . . .

در سیر تحولات تاریخ سیاسی گاه به حوادثی بر می خوریم که به خودی خود علت یا علل ساده و حتی پیش پاافتاده ای داشته اند. اما همین حوادث آثار و نتایج مهم و یا بسیار مهم به بار آورده اند. در چنان مواردی، آثار و نتایج یعنی معلول تاریخی را نباید با علت سادهٔ حوادث قیاس کرد.[۱۹]

ولی چگونه و بر اساس چه معیاری تاریخ نگار «ساده و حتی پیش پاافتاده» را از «مهم و یا بسیار مهم» باز می شناسد و از وقایع اتفاقیهٔ تلمبار شدهٔ تاریخ «چگونگی وقوع هر حادثه را به درستی و علت و علل آن را به دست» می دهد؟ چگونه می توان دانست «کبریت» کدام بود و «مخزن باروت» کدام؟ بر چه مبنایی تاریخ نگاران ما پخش عکس مسیو نوز در لباس روحانیت و چوب خوردن تجار قند و کشته شدن طلاب را حوادث آغازگر، کبریت محرق، انقلاب مشروطه دانسته اند، ولی حکایت دخترفروشی در قوچان را از این رده ندانسته اند؟

برخلاف فرض عینی گرایانهٔ دید علمی از تاریخ، تعیین علت و معلول و تمایز مهم از نامهم، نه در منطق قبلیِ حوادث تاریخی که در روال بعدیِ «وقایع اتفاقیه» و در منطق روایت تاریخ نگار نهفتَه است. به عبارت دیگر «سبب شناسیِ» انقلاب خود زاییدهٔ روال بعدی انقلاب و تابع نتیجهٔ آن است. «معلول» است که «عِلت» را علت می سازد. «سبب نگاری» همواره پس از «وقوع رویدادها» شکل می گیرد، یعنی پس از آنکه دستخط تأسیس عدالتخانه صادر شد و فرمان مشروطه به امضا رسید، تاریخ نگاران و سیاست پردازان از میان حوادث موجود برخی را مسبّب و دیگر وقایع را کم و یا بی اهمیت نگاشته اند و میان وقایع دستهٔ اول با حوادث مهم تاریخی پیوند علت و معلول ساخته و پرداخته اند. وقایعی که از میان تلمبار حوادث تاریخی مورّخ به عنوان سبب بر می گزیند، تمایزهایی که وی میان ساده و پیش پا افتاده و مهم و بسیار مهم می پردازد، بستگی به منطق روایی تاریخ نگاری او دارد. انجامش داستان انقلاب مشروطه، و طرح کلی این داستان، با حرکتی وارونه در زمان، آغازهٔ

۱۹ـ آدمیت، *ایدئولوژی*، ج۲، ص۱۳.

داستان و توالی علت و معلول را باز می سازد.

همچنانکه اشاره رفت، از میان انبوه حوادث، اکثر روایات موجود تاریخی از انقلاب مشروطه، دو حادثه را با شکلگیری انقلاب ارتباط علّی می دهند: یکی چوب خوردن تاجرین قند به دستور عین الدوله و دیگری کشته شَدن دو سید. برخی نیز انتشار عکس مسیو نوز به لباس روحانیون را سبب خشم توده ها می دانند. ولی در همان دوران وقایع بسیار دیگری، از جمله «حکایت دختران قوچان»، زمینه ساز تجربه های روزمره مردم، «انبوه وقایع»، بود. خشم مردم، نه از یك یا دو حادثهٔ منقطع از هم، که از مجموعهٔ بهم بافته ای از این تجربه های روزمره، که از راه بازگویی این «حوادث تلمبار شده» به روایت ظلم استبداد و ضرورت مشروطه بازپردازی می شد، شکل گرفت. بر چه معیاری تاریخ نگاران بعدی چوب خوردن تاجران قند را سبب تحصن علما در شاه عبدالعظیم و صدور فرمان تشکیل عدالتخانه و کشته شدن دو سید را سبب مهاجرت علما به قم و صدور فرمان مشروطیت شمرده اند؟

این سبب شناسی، انتخاب این دو حادثه از آن «انبوه وقایع»، با داستان غالب انقلاب که در آن تاجرین بازار و روحانیون مترقی با همراهی منورالفکرانِ اصلاح طلب نیروهای سازندهٔ انقلاب مشروطیت بودند درپیوند است.[۲۰] به عبارت دیگر «انجامش» داستان انقلاب مشروطه و گزینش «طرح» داستان است که «آغازهٔ» آن را تعیین کرده است؛ همچون نمایشی که پایان آن آغازه و میانهٔ آن را برای رسیدن به آن پایان شکل داده باشد.[۲۱] اگر به جای روایتی شهرْمَدار و مردْمَدار رعایا و زنان نیز در روایت انقلاب جایی می داشتند، آیا ممکن نبود «حکایت دختران قوچان» نیز جایی مهم تر در تاریخ نگاریهای بعدیِ انقلاب بیابد؟

افزون بر این با حذف «جزئیات پیش پا افتاده» از روایت تاریخ، «توالی حوادث» نیروی انسانیِ خود را از دست می دهد: تاریخ به رزم نیروهایی مافوق انسانهای عادی، رزم پاکَدلی با ناپاکدلی، آزادگی با ستم، نوگرایی با سنّت طلبی،

۲۰- در این روایات ذکر ماجرای خشم مردم از پخش عکسی که در آن مسیو نوز به لباس روحانیت در آمده بود، به عنوان تجسم نمادی جنبهٔ «بیگانه ستیزی این انقلاب»، به کار توجه به احساس مخالفت مردم با حضور خارجیان در دستگاه دولتی ایران و یا مخالفت با «نفوذ امپریالیسم» در ایران می آید.

۲۱- برای بحث گستردهٔ این نکات به منابع زیر بنگرید:

Paul Ricoeur, *Time and Narrative* (Volume 1, Chicago: The University of Chicago Press, 1983).

Hayden White, *The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation* (Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1987).

سکولاریسم با مشروعه خواهی، اندیشه ترقّی با تحجّر آخوندی و دیگر روایتهای مشابه بدل می شود. ولی مردمی که به قول کسروی با دلیری و جانبازی در راه دادخواهی خون خود ریختند، قبل از آنکه مورخّان «مواد خام» گردآوری شده را از «کارخانهٔ تحقیق و تعمق و تجزیه و تحلیل» ببرند و علت و معلول را مشخص سازند به خیابانها آمدند. آنها با شنیدن حکایاتی چون «حکایت دختران قوچان» برانگیخته شدند، و یك سال و اندی نخستین مجلس ملی در ایران را تحت فشار نگاه داشتند تا به این امر رسیدگی کند. پافشاری مجلس بر این موضوع، علیرغم آنکه نه از نیروی نظامی، نه از قدرت مالی و نه از نظم اداریِ مرتبی برخوردار بود تکیه به این هیجان ملی داشت. تاریخ نگاران بعدی می توانندَ چیرگی مجلس بر وزرا در این امر را نشانه ای از برتری نظام جدید عدلیه و مقننه بر نظام سابق برشمارند، ولی در زمان خود این نیروی برتر و مافوق نبود که مجلس از آن توان می گرفت، عریضه ها و مقاله های جراید و تجمع مردم در بهارستان و فشار انجمنها بود که نمی گذاشت حکایت دختران قوچان به بوتهٔ فراموشی سپرده شود.

تاریخ اندیشه های بزرگ

ولی این فراموشی شاید برای گونه هایی تاریخ نگاری لازم باشد: تاریخ مردان بزرگ و تاریخ اندیشه های بزرگ. با آنکه حکمت تاریخ نگاریهای ملك زاده و آدمیت وجوه مشترك مهمی دارد، در این حیطهٔ مشترك دو گونه تاریخ متفاوت نوشته اند. تاریخ ملك زاده تاریخ مردان تاریخی است؛ تاریخ آدمیت تاریخ اندیشه های تاریخی.

همانطور که قبلا اشاره شد، تاریخ نگاری علمی، با توسل به شیوه و حکمت علوم طبیعی، مفروضات آن را نیز از آن خود می کند و مقولات مورد تفحص خود را از قبل معیّن، و موجود در خارج از کشاکشهای سیاسی و جدالهای گفتمانی، و مستقل از روایت تاریخ نگار می داند. در روایت آدمیت از «ایدئولوژی نهضت مشروطیّت»، مقولات مرکزی این «ایدئولوژی»، نظیر «وطن»، «ملت»، «دولت»، «حکومت مشروطه»، «مجلس شورا»، «رأی»، «وکیل مجلس»، «تفکیك قوای سه گانه»، «مسئولیت وزرا در مقابل مجلس»، «مساوات»، «قانون» مفاهیمی است که

قبل از «مذاکرات» و جدالهای کلامی مجلس اول و مبارزات سیاسی خارج از مجلس به نقد معانی معین و از پیش روشن دارد. روشنفکران چند دهۀ قبل از انقلاب مشروطه این آرمانها و مفاهیم را آفریدند: «از قرن پیش متفکران و صاحب نظران به شرح بنیادهای مشروطگی، اصول قانون اساسی و حکومت منتظم، حقوق آزادی فرد، فلسفه حقوق طبیعی، ارادۀ ملت به عنوان منشأ حاکمیت دولت، حکومت قانون، و بالاخره مهمترین مبانی فلسفۀ سیاسی جدید پرداختند.»[۲۲] سیر تاریخی آفرینش این مفاهیم را آدمیت خود در مجلدات قبلی اش در زمینه اندیشه های سیاسی قرن نوزدهم در ایران به نقد روشن کرده است.[۲۳] این معانی را «گروه هوشمندان»، «آزادیخواهان درس خوانده»، از طریق نوشته های سیاسی و ادبیات انتقادی بین «عامۀ مردم» منتشر ساختند. «ورشکستگی نظام حکمرانی آمیخته با بحران مالی - به ایدئولوژی مشروطه خواهی نیروی انگیزش بخشید، نیرویی که حرکت اجتماعی را متحقق گردانید.»[۲۴] مبارزۀ مشروطه خواهان و جدالهای چند سال نخست نظام مشروطه روال تحقق یافتن این آرمانهای از قبل موجود بود: «در نهضت مشروطه خواهی ما، . . . دشوار نبود که آرمان و مقصد مشخص گردد. مسألۀ عمده تحقق

۲۲- آدمیت، *ایدئولوژی*، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲۳- این آثارفریدون آدمیت عبارت است از:
فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت (تهران: سخن، ۱۳۴۰).
اندیشه های طالبوف تبریزی (تهران: دماوند، ۱۳۶۳ [۱۳۴۵]).
اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی (تهران: پیام، ۱۳۵۷ [۱۳۴۶]).
امیر کبیر و ایران (تهران: خوارزمی، ۱۳۴۸).
اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده (تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹).
اندیشۀ ترقی و حکومت قانون (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱).
فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران (تهران: پیام، ۱۳۵۴).
باید باز هم تأکید کنم که نقد من بر حکمت تاریخ نگاری آدمیت به معنای بی ارزش دانستن آفرینشهای تاریخ نگارانۀ او نیست. مجموعۀ نوشته های تاریخی او برای نسل بعدیِ تاریخ نگاران این دوره آثار پایه ای است که نقطۀ شروع بازاندیشیِ تاریخی را فراهم آورده است.

۲۴- آدمیت، *ایدئولوژی*، ج ۱، ص۱۴۵.

بخشیدن به آرمانها . . . است.»[۲۵]

ولی مرور جدلهای گفتمانی سالهای انقلاب مشروطه، چه در صحنهٔ «مذاکرات» مجلس، چه در گزارش تظاهرات و بحثهای مردم در خیابانها، چه در صفحات روزنامه ها و نطق واعظین از منابر، و بحثهای انجمنها و دیگر صحنه ها، حاکیِ آن است که این جدلها و جدالها تنها تحقق بخشیدن به معانی از قبل ساخته شده نبود که خود سازندهٔ این معانی بود. این روند معناسازی در متن پیگیری «حوادث پیش پاافتاده ای» چون حکایت دختران قوچان و نه تنها و یا حتی عمدتاً در متون اندیشه های سیاسی «هوشمندان درس خوانده» شکل گرفت.

همدلیِ ملّیی که بین نویسندگان و خوانندگان و بازگویندگان و شنوندگان این حکایت آفریده می شد، همدردیِ ملّیی که گریه های با هم تماشاچیان و وکیلان مجلس و واعظان و شنوندگان وعظ بینَ آنان می آفرید، معناساز مفاهیمی چون «ملت» و «ایران» و «وطن» بود. «بی نظم و ترتیبی» جلسات ماههای اول مجلس، همچنان که «نظم و آرایش پارلمانی» بعدی آن، معناهای متفاوت از مجلس را می رساند و می ساخت؛ مجلس «شورا» به مجلس «مقنّنه» معنا یافت. در ماههای اول مجلس، نه تنها مردم آن را مجلس مقننه نمی دانستند و آن را مرجع تظلمات، یعنی به گونه ای جایگزین «بارگاه عدل همایونی»، می شمردند، وکلا نیز مجلس را مکانی برای تبادل عقاید در مورد مشکلات مملکتی می دانستند. بدین سبب از بحث مطلبی به مطلب دیگر می رفتند، بدون اینکه نیازی به تصمیمگیری و «اخذ رأی» باشد. آدمیت خود چندین بار به این موضوع اشاره می کند: «مجلس دنبال این فکر نیکو را نگرفت.»؛ «عجب اینکه اجرای آن مجمل ماند.»؛ «این خود یکی از قضیه هایی بود که مجلس خوب برداشت کرد، ولی ناتمام گذارد.» وی این «آشفتگی و بی سر و سامانی» را ناشی از بی خبری «اکثر نمایندگان از دستور پارلمانی» می داند.[۲۶] ولی آموزش «نظم پارلمانی» خود معنادهیِ خاصی به «مجلس» بود. این «نظم پارلمانی» را نه تنها وکلا که تماشاچیان مجلس نیز همزمان می آموختند. در ماههای نخست تماشاچیان در بحثهای مجلس «شرکت» می کردند؛ موافقت یا مخالفت خود را با نکته ای بیان می

۲۵ـ آدمیت، *ایدئولوژی*، ج ۲، ص۳۰. ترتیب نگارش آثار آدمیت شاید خود گویای ترتّبی باشد که وی برای منطق تاریخ قایل است: نخست نگارش مجلداتی که پیدایش «آرمانهای مشروطه» را روشن کرد و سپس نگارش دوجلدی که به تحقق این آرمانها در «نهضت مشروطیت» اختصاص یافته است.

۲۶ـ نقل قولها از: آدمیت، *ایدئولوژی*، ج ۱، به ترتیب ص۳۴۸؛ صص۵۴ـ۳۵۳؛ صص۳۵۹ و ص۳۶۹.

داشتند. آدمیت خود به هنگام مرور بحث مجلس در بارهٔ چگونگی انتخاب نمایندگان مجلس سنا چنین صحنه ای را گزارش می دهد:

> جمعی از وکلا گفتند: اصل تنصیف [انتخاب نیمی از نمایندگان توسط دولت و نیمی دیگر از جانب مردم] را قبول داریم. سعدالدوله متذکر شد: «شما می گویید قبول داریم، شاید دیگران قبول نداشته باشند، هرکس عقیده و رأیی دارد. خوب است از همه رأی بخواهید». این از مواردی بود که به رأی گذاردند. اکثریت مجلس اصل تنصیف را تأیید کرد. در این میانه تماشائیان [همچو در اصل] بصدا درآمدند که: «ترتیب وکلای سنا صحیح نیست، ما قبول نداریم». صنیع الدوله به آنان خطاب کرد: «شما در مجلس حق اظهار رأی در رد و قبول ندارید».[۲۷]

این گونه رد و بدلها بین تماشاچیان و نمایندگان و رئیس مجلس خود سازندهٔ معنای وکیل مجلس، در تمایز از تماشاچی، و رأی به معنای پارلمانیِ آن، متمایز از معنای آن به مفهوم ابراز عقیدهٔ هرکسی، و در نتیجهٔ سازندهٔ معنای مجلس بود. به شرحی که در فصلهای پیشین این کتاب رفت، برخی از مهمترین این رد و بدلها و جدلهای گفتمانی از طریق مذاکرات مجلس در بارهٔ «دختران قوچان» و نه تنها در داخل مجلس که در سیر محاکمهٔ آصف الدوله و سالار مفخم و در صفحه های روزنامه و بحثهای خیابانی و خواستهای مردم در گردهماییهای میدان بهارستان و تصنیفها و کاریکاتورهای جراید سازندهٔ مفاهیم مرکزی مشروطه خواهی، نظیر «وطن»، «ملت»، «حکومت مشروطه»، «مجلس شورا»، «رأی»، «وکیل مجلس»، «تفکیک قوه مقننه از اجرائیه»، «مسئولیت وزرا در مقابل مجلس»، «تساوی شاه و گدا»، و «قانون» شد. چهار حیطهٔ «مسائل حقوقی و سیاسی» که آدمیت به عنوان مطالب «جدال مجلس و دولت» بر می شمارد، یعنی «مسئولیت دولت در برابر مجلس ملی؛ اختیار مجلس در عزل هیأت دولت؛ رعایت اعتماد مجلس در انتخاب هیأت دولت؛

۲۷ـ آدمیت، *ایدئولوژی*، ج ۱، ص۳۸۹. «به رأی گذاردن» [گذاشتن] البته خود اصطلاح زبانی تازه ای است که بعدها، پس از آنکه معنای رأی به رأی پارلمانی معین شد، رواج پیدا کرد. در این ماهها که هنوز تمایز روشنی بین رأی به معنای نظر و عقیده با رأی به معنای رأی پارلمانی نبود در مذاکرات مجلس صحبت از اظهار و ابراز و بیان رأی است.

رابطهٔ مجلس با دستگاه قضایی»،[۲۸] هر یك مبحث جدالهای کلامی بین مجلس و دولت در بارهٔ «دختران قوچان» بود. ولی همانطور که قبلا اشاره رفت، جز در یك پانویس، روایت تاریخی آدمیت نیازی به بازگویی این مطلب ندارد. در قضیه رأی عدم اعتماد به وزیر افخم، آدمیت از «سهل انگاری اش در انجام مسئولیت اجرایی» می نویسد،[۲۹] ولی ذکر موارد این سهل انگاری را بی مورد می داند. بحث مجلس در مورد درست بودن یا نبودن شرکت شش نمایندهٔ مجلس در کمیسیون وزارت عدلیه برای رسیدگی به ماجرای دختران قوچان و زنان باشقانلو را آدمیت «فرا نهادن از اختیارات قانونی مجلس» می داند.[۳۰] ولی همین تجربه و آن بحث بود که معناساز حیطه اختیارات قانونی مجلس و متمایز شدن قوه مقننه از قوه قضاییه شد؛ همچنانکه چگونگی دنبال کردن مقصرین این ماجرا معناساز حدود و ثغور قوه مقننه با قوه مجریه شد.

در روایت تاریخ نگاریِ علمی آدمیت، «منطق توالیِ حوادث»، حکایتگرِ پیروزی اندیشه ترقی و چیرگیِ اشکال پیشرفته تر حکومت و قانون بر کهنه نگری و تحجّر فکری است. پس تاریخ نگاری او خود به گونه ای درس علم سیاسی برای اثبات این روند بدل شده[۳۱]، حکایات مشخص نه تنها ساده و پیش پا افتاده اند، بلکه روایت آن حکایات توجه نویسنده و خواننده را از کار روشنگری منطق ترقی تاریخ به نقّالی بی نتیجه ای معطوف می کند. پس حذف این گونه حکایات نه تصادفی و ناشی از کم کاری یا بی دقتی مورخ نسبت به منابع اصلی تاریخی که ناشی از گزینش خاصی بنا به منطق این نوع روایت تاریخ است. در این نوع روایت باید روشن باشد که پیروزی مشروطه بر مشروعه نه تابع حوادث خاص که به دلیل برتری تاریخی یك نظام بر دیگری رخ داد. پس آنجا که آدمیت در بارهٔ نظام نوی عدلیه و یا چگونگی شکل گیری جدایی قوه مقننه از عدلیه می نویسد و تنها به حاشیه ای در مورد داستانی که

۲۸ـ آدمیت، *ایدئولوژی*، ج ۱، ص۳۹۳.

۲۹ـ آدمیت، *ایدئولوژی*، ج ۱، ص۴۰۰.

۳۰ـ آدمیت، *ایدئولوژی*، ج ۱، ص۴۰۵.

۳۱ـ وی خود می نویسد: «تاریخ سیاسی و فلسفهٔ سیاسی را معمولاً مجزا از هم مطالعه می کنند. اما اگر جوهر فلسفهٔ سیاسی مسأله ماهیت و تنظیم قدرت باشد، و جوهر تاریخ سیاسی مسألهٔ به کار بستن قدرت ـ ـ تاریخ سیاسی و فلسفهٔ سیاسی الزاماً بهم پیوند خورده، چنانکه ابهامات فلسفهٔ سیاسی را حوادث و واقعیات سیاسی می توانند روشن نمایند و حادثه های سیاسی بدون زمینهٔ فکری آنها قابل درك و سنجش نیستند.»، *ایدئولوژی*، ج ۲، ص ۱۳.

این شکلگیری از آن راه رخ داد اکتفا می کند، این برای آن است که آدمیت پیوندی بین آن شکلگیری و این داستان نمی بیند. در نگرش او نظام نوی عدلیه و جدایی قوه سه گانه در نظام پارلمانی جدید شاهد است بر برتری این گونه نظام حکومتی نسبت به نظم کهن. بازگوییِ داستانهای مشخص می تواند این شبهه را برای خواننده پیش آورد که شاید نیروی این کشمکشها نه از برتری تاریخی یك نظام بر دیگری و یا از منطق روال ترقی تاریخ که از توان این حکایات خاص نشأت گرفته بود. بدین ترتیب، هرچه داستان در زمان خود بیشتر در شکلگیری توالی حوادث دخیل بوده باشد احتمال حذف آن از تاریخ نگاری بعدی شاید بیشتر هم بشود و نه کمتر. شاید اگر داستان دختران قوچان، نظیر چوب خوردن تاجرین قند و کشته شدن دو سید و به لباس روحانیت در آمدن مسیو نوز، حادثه ای کوتاه و گذرا در داستان طولانی انقلاب مشروطه می بود، یعنی اگر نمایشگران کوتاه زمانی به صحنهٔ اصلی وارد شده، سپس با خروج خود بار دیگر راه را برای قهرمانان اصلی این نمایش، ترقی تاریخی و برتری مشروطه بر مشروعه، باز می کردند، جای دادن آنان در روایت اصلی داستان مشکلی برای تاریخ نگار ایجاد نمی کرد. اما از آنجا که این حکایت بیش از یك سال قبل از صدور فرمان مشروطه به صحنهٔ نقالی مشروطه خواهان وارد شد و تا چند سال بعد همچنان تخیل ملی را به خود معطوف داشت و در همه صحنه ها، از کشمکش وزرا با وکلا تا ایجاد نظم و ترتیب قوه عدلیه، از ضرورت تدوین قوانین عرفی جزایی و کیفری تا تشکیل قشون ملی و بسیاری مباحث دیگر دخالت کرد، به عبارت دیگر حکایت دختران قوچان از داستان انقلاب مشروطه جداناپذیر شد، تاریخ نگارِ مقید به ثبوت منطق خاصی از تاریخ آن را «مزاحم» کار خود یافته و خود را ناچار می بیند که روایت انقلاب مشروطه را از این داستان مشخص رها کند تا بتواند «تصویری هرچه دقیق تر و روشن تر» از تاریخ ارائه دهد و «وقایع و حوادث تاریخی را چون طلای خالص بدون غل و غش در دسترس عموم گذارد.»[۳۲]

تاریخ مردان بزرگ

ولی با این گونه غل و غش زدایی، با زدودن «حکایت دختران قوچان» از

۳۲. ملك زاده، *تاریخ انقلاب*، مجلد ۱، ص ۴.

تاریخ، مورخ خود را از متنی که زمینهٔ شناخت او از فرهنگ و تاریخ است محروم می کند. به ویژه با زدودن متنی که عمیقا با رابطهٔ زن و مرد در فرهنگ و سیاست و در شکلگیری مناسبات قدرت پیوند دارد، شناخت این مناسبتها را در تاریخ نگاری خود لازم و مربوط نمی داند. یعنی فراموشی این حکایت با مردمنشی تاریخ بی پیوند نیست. تاریخ ملك زاده این گونه تاریخ است: تاریخ مردان بزرگ. هر یك از هفت جلد این تاریخ به یاد یکی از «مردان انقلاب» نگاشته شده است و ملك زاده از آغازین صفحات تا به نهایت تاریخ هفت جلدی خویش، به جز برخی استثنائات، همه جا سخن از مردان دارد: «وظیفه ای که بر عهدهٔ مردان معاصر انقلاب مشروطیت است»، «به مطالعهٔ تاریخی که از طرف مردان معاصر نوشته شده است»، «هر مرد متفکر می تواند با مطالعهٔ تاریخ . . .»، «جوانان ایران که مردان آتیهٔ این کشور هستند»، «در میان ملل و اقوام مردانی پیدا شده اند»، «چه بسا اقوام . . . بواسطهٔ ظهور یك مرد بزرگ . . . رستگار شده اند.»، «یك آزاد مرد»، «پس مردان بزرگ»، «بسا مردان بزرگ»، «در میان مردان بزرگ» «مردان تاریخی» نمونه هایی از این گونه مردنگاری تنها در جلد اول این مجموعه است.[۳۳] فصل هفتم کتاب اول، صفحات ۱۹۷-۱۴۶، به «پیدایش مردان بزرگ در ایران» اختصاص دارد. ملك زاده خود واقف به مردنگاری خویش است و در فصل پنجم معادل یك صفحه را به «زن در ایران» اختصاص می دهد که چنین می آغازد: «آنچه ما در این کتاب نگاشتیم شرح حال مردها بود و از زنها که نیمی ازجمعیت ایران را تشکیل می دهند نامی برده نشد. زیرا به قول عوام داخل آدم نبودند و در جمع و خرج داخل نبودند.» ملك زاده در باقی این صفحه به شرح معنای این «داخل آدم نبودن» زنان می پردازد.[۳۴] به دیگر معنی همین یك صفحه از نظر پیوند آن با منطق روایت کتاب به این کار گرفته می شود که چرا تاریخ انقلاب مشروطه به حق تاریخ مردان بزرگ است. به قول حامد شهیدیان، تاریخ نگاران «فقدان زنان در تاریخ را معمولا به نشانه ی بازتاب عینی و

۳۳- ملك زاده، *تاریخ انقلاب*، مجلد ۱، کتاب اول، نقل قولها به ترتیب از صص۵، ۵، ۱۳، ۴۴، ۱۴۶، ۱۴۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۴۷، ۲۳۱.

۳۴- ملك زاده، *تاریخ انقلاب*، مجلد ۱، کتاب اول، صص۷۷-۷۶. در بقیه این هفت جلد در این صفحات اشاره به یك زن یا گروهی از زنان یافته ام: ۱۸۶-۱۸۵، ۲۲۷، ۲۸۵-۲۸۳، ۳۵۵، ۴۰۳، ۵۰۱-۴۹۸، ۵۰۵، ۵۶۹، ۱۰۳۹، ۱۴۵۹، ۱۴۶۴-۶۴.

بی طرفانه ی 'واقعیت' نقش بی اهمیت آنان در روند تاریخ می گیرند.»[۳۵]

تاریخ زنان و گونمندی تاریخ

بازنگاری حکایت «دختران قوچان» در داستان انقلاب مشروطه تلاشی است برای شناخت زنورانهٔ تاریخ و ضرورت نگارش زنان بر صفحهٔ تاریخ؛ نگارش گونهٔ دیگری تاریخ که هم زنان در آن جای دارند و هم به جای ارائهٔ تاریخی مردمدار، گونمندیِ بسیاری از مهمترین مفاهیم تاریخ معاصر به جای حواله به حاشیهٔ متن، در مرکز توجه تاریخ نگار قرار گیرد.

این گونه نگارش تاریخ لااقل دو جنبهٔ متمایز از هم، اگرچه در پیوند با هم، دارد. یکی جبران غایب بودن زنان از تاریخ نگاری کنونی. مردنگاریِ تاریخ نگاریهای موجود بر این فرض متکی است که تا قبل از دورهٔ نوگرایی، زن ایرانی در حصاری از جهل و خرافات می زیست، بخشی از زندگی اجتماعی نبود، پس در تاریخ سیاسی ـ اجتماعی چیزی از او نمی توان گفت. حداکثر آنکه در برخی تاریخهای کنونی چند صفحه ای، و تازگیها شاید فصلی، به «مسئله زن» اختصاص می یابد. به عبارت دیگر، به مصداق کلام پروین اعتصامی ـ ـ «زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نبود» ـ ـ تاریخ «عمومی» تاریخی است بدون حضور زن، و حداکثر «زن» به صورت صفحاتی چند ضمیمه ای بر این تاریخ است.

گذشته از این فرض، آنان که به تاریخ نگاری زنان علاقه دارند از فقدان منابع و اسناد و اطلاعاتی که بر آن پایه بتوان زنان را بر صفحهٔ تاریخ نگاشت شکایت می کنند:

۳۵ـ حامد شهیدیان، «دشواریهای نگارش تاریخ زنان در ایران»، *ایران نامه* ۱۲: ۱ (زمستان ۱۳۷۲): ۱۲۸ـ۸۱. نقل از ص۸۴. شهیدیان سپس، صص۸۵ـ۸۴، به بحث پیوند بین این باور با پیش انگاره های تاریخ نگاران می پردازد. برای نمونه ای از این گونه بحث که زن در تاریخ ایران نقشی نداشته است و بدین سبب است که تاریخ ایران «تاریخ مذکر» است، بنگرید به: رضا براهنی، *تاریخ مذکر: رساله ای پیرامون علل تشتت فرهنگی در ایران* (تهران: علمی، ۱۳۵۱)، صص۲۱ـ۱۴. برای نقد این نظر بنگرید به: شهیدیان، «دشواریها»، صص۹۹ـ۹۸.

یکی از بزرگترین مشکلات نگارش تاریخ زنان در ایران مسأله ی منابع و مآخذ است. همه ی کسانی که از دور و نزدیك با پژوهشهای مربوط به زنان سر و کار دارند در این نکته هم نظرند که کمبود اطلاعات از بزرگترین سدهای راه تحقیق، در این زمینه است. در ایران، این کمبود اطلاعات ابعاد وحشتناکی دارد. . . . آن چه پیرامون زندگی زنان نگاشته شده چقدر اندك است و از آن هم اندك تر منابعی که برای درك زندگی پیچیده ی نیمی از جمعیت کشورمان به راستی سودمند است، بسیاری از آن چه که هر بار از نو به عنوان کتاب جدیدی پیرامون تاریخ زنان منتشر می شود در حقیقت گردآوری و تنظیم دوباره ی مطالبی است که پیشتر، اینجا و آنجا، در باره ی زنان آمده است.[۳۶]

اگرچه متأسفانه این مطلب صحت دارد که «بسیاری از آن چه که هر بار از نو به عنوان کتاب جدیدی پیرامون تاریخ زنان [ایران] منتشر می شود در حقیقت گردآوری و تنظیم دوباره ی مطالبی است که پیشتر، اینجا و آنجا، در باره ی زنان آمده است» ولی این مطلب را نمی توان ناشی از «کمبود منابع» دانست. آنچه فاقد آنیم اسناد و مدارك نیست، بلکه بازخوانیِ اسناد و مدارك موجود تاریخی است با دیدی که جویای بازیابی زنان در تاریخ باشد.[۳۷] فصلهای قبلی این کتاب بر مبنای هیچ منابع تاریخی جدیدی که قبلا در دسترس تاریخ نگاران انقلاب مشروطه نبوده باشد نوشته نشده است، بلکه صرفاً همان منابع با «نگاهی» متفاوت از تاریخ، نگاهی پساساختاری، و با توجه به تفسیر گونْمندانهٔ تاریخ بازخوانی شده است. شهیدیان با تکیه بر کمبود منابع به عنوان «یکی از بزرگترین مشکلات نگارش تاریخ زنان» به ناچار به این نتیجه می رسد که «تاریخ زنان به خاطر کمبود منابع در واقع نوعی 'وصله کاری' است.»[۳۸] ولی نه تنها نیازی به «وصله کاری» نیست که ماهیت بازنگاری تاریخ از این نگاه «وصله کاری» را بی معنی می کند؛ یعنی آن گونه تاریخ نگاری که معانی مقوله ها را از پیش ساخته شده و معین نداند، دیگر مقولهٔ «زن» را نیز نمی تواند مفهومی با معنای معین پیشین مفروض داشته و صرفاً به

۳۶. شهیدیان، «دشواریها»، ص ۸۳.

۳۷. برای مقاله ای در زمینهٔ برخی منابع دوران قاجار که به کار نوشتن تاریخ اجتماعی زنان در این دوران می آید، بنگرید به: منصوره اتحادیه (نظام مافی)، «زن در جامعه قاجار»، *کلك*، ۵۶-۵۵ (مهر و آبان ۱۳۷۳): ۵۰-۲۷.

۳۸. شهیدیان، «دشواریها»، ص۱۱۲.

دنبال یافتن این مفهوم روشن ولی غایب از صفحه تاریخ و جبران این غیبت از راه «وصله» کردن ضمیمه ای بر تاریخ مردان باشد. در اینجا تاریخ نگار در پی این پرسش خواهد بود که مقوله هایی نظیر «زن» و «مرد» چگونه خود از طریق تمایز از هم و در کشاکشهای گفتمانی و جدالهای کلامی و مبارزات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در دوره ای مشخص دگرگونی یافته است؟ این گونه توجه به «تاریخ زنان» به جای آنکه ضمیمه ای بر «تاریخ مردان» باشد، به تاریخ نگاریی از بُن متفاوت خواهد انجامید.

جنبهٔ دوم گونه ای دیگر تاریخ نگاری که مقولهٔ گوناوندی را مقوله ای سودمند برای تحلیل و شناخت تاریخی می داند[۳۹] توجه به گوناگونیِ بسیاری مقوله هایی است که عادت کرده ایم آنها را خنثی بدانیم و یا گوناگونی آنها را مهم ندانیم. مثلاً مقولهٔ بسیار مهمی در مقال نوگرایی مفهومهای تازه از وطن و ملت است،[۴۰] که یکی با پیکری زنانه (معشوقه یا مادر) و دیگری به صورت بدنه ای مردانه (ملت به عنوان جمعی از برادران) نگارش یافت. پیوند این گونه نگارش از وطن با نگارش از زن در مقال نوگرایی در آنجاست که هر دو، وطن و زن، مطلب مورد حفاظت و حمایت و قیمومت برادران وطنی شدند. همچنانکه در حکایت دختران قوچان دیدیم دفاع از ناموس ملی و ناموس جنسی به هم پیوسته، برادران وطن پرست و غیرتمند به دفاع از هر دو بسیج شده، در راه این دفاع حاضر به بذل جان و مال شدند. در آن سوی جبهه، مستبدین و مخالفان متهم به دخترفروشی و وطن فروشی شدند. با آنکه آصف الدوله هرگز در طی زندگی سیاسی خود اتهام همکاری با روس و انگلیس نخورده بود، در جراید مشروطه از او به عنوان وطن فروش یاد می شد. گذار از زن به وطن و وطن به زن یکی از پرتوان ترین استعاره های مقال مشروطیت را آفریده، با ساختن و پرداختن «زن» به مثابهٔ مقوله ای تحت حفاظت و قیمومت «مرد»، محدودیت امکانات «زن»

۳۹. برای بحث مفصل این نکات بنگرید به:
Joan Wallach Scott, *Gender and The Politics of History* (New York: Columbia University Pres, 1988).

۴۰. برای بحث این گونه تغییرات معانی در قرن دوازدهم/نوزدهم، بنگرید به توکلی طرقی، «تاریخ پردازی و ایران آرایی» و:
Mohamad Tavakoli-Targhi, *The Formation of Two Revolutionary Discourses in Modern Iran: The Constitutional Revolution of 1905-1906 and the Islamic Revolution of 1978-1979* (Ph. D. Dissertation, Department of History, The University of Chicago, 1988).

بودن در این مقال را نشانه زد.[۴۱] تنها آنجا که زنان خود به صحنهٔ حرکات مشروطه خواهی و صفحهٔ جراید قدم نهادند این دید مردانه را به چالش طلبیدند و از راه کنشها و نوشته های خود جای خود را در جمع ملت و در صحنهٔ مقال مشروطیت باز کردند و از این راه معنای «زن» و «ملت» هر دو را باز پرداختند.

شاید که به یاد آوردن و بازگویی «حکایت دختران قوچان» آغازی برای جبران مردنگاری تاریخهای کنونی انقلاب مشروطیت باشد و توجه پژوهشگران و تاریخ نگاران را به گونهٔ دیگری از تاریخ نگاری معطوف دارد که زنان دیگر حاشیه ای بر متن، چند صفحه ای ضمیمه بر اصل، نباشند و با توجه به گونمندی فرهنگ و تاریخ دریچه های تازه ای به شناخت فرهنگ و تاریخ گشوده شود.

۴۱- بازپردازی «زن» به عنوان مقوله ای تحت حفاظت «مرد» تنها از راه آفریدن استعاری «وطن زنانه» رخ نداد. در عین حال در مقال مشروطیت گرایش دیگری نیز در تقابل و کشکمش با این گرایش وجود داشت: نگارش «زن» به مثابهٔ همتای «مرد». برای بحث مفصل تر این مطالب بنگرید به: نجم آبادی، «نقش زن بر متن مشروطیت».

کتابنامه

کتابهای فارسی:

آخوندزاده، میرزا فتحعلی. *مکتوبات*، ویراستار م. صبحدم، بی مکان: مرد امروز، ۱۳۶۴.

آدمیت، فریدون. *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، تهران: سخن، ۱۳۴۰.

ـــ. *اندیشه های طالبوف تبریزی*، تهران: دماوند، ۱۳۶۳ [۱۳۴۵].

ـــ. *اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران: پیام، ۱۳۵۷ [۱۳۴۶].

ـــ. *امیر کبیر و ایران*، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۸.

ـــ. *اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹.

ـــ. *اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون*، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱.

ـــ. *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*، تهران: پیام، ۱۳۵۴.

ـــ. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران: پیام، ۱۳۵۵.

ـــ. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم: مجلس اول و بحران آزادی*، تهران: روشنگران، بی تاریخ [احتمالا ۱۳۷۱].

آصف (رستم الحکما)، محمد هاشم. *رستم التواریخ*، به اهتمام محمد مشیری، تهران: جیبی، ۱۳۵۷.

اتحادیه (نظام مافی)، منصوره. «زن در جامعه قاجار»، *کلک*، ۵۶-۵۵ (مهر و آبان ۱۳۷۳): ۵۰-۲۷.

ادیب الحکماء، میرزا سلیمان. *شب نشینی رمضان یا صحبت سنگ و سبو*، تهران: بی ناشر، ۱۳۲۷ق.

اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. *خلسه مشهور به خوابنامه*، به کوشش محمود کتیرائی، تهران: توکا، ۱۳۴۸.

ـــ. *المآثر والآثار (در احوال رجال دوره و دربار ناصری)*، ویراستار ایرج افشار، تهران: انتشارات اساطیر. ج۱: ۱۳۶۳؛ ج۲: تعلیقات حسین محبوبی اردکانی، ۱۳۶۸؛ ج۳: فهرستهای چندگانهٔ تاریخی، جغرافیائی و مدنی، استخراج و تنظیم ایرج افشار، ۱۳۶۸.

افشار، ایرج، ویراستار. *خاطرات و اسناد مستشارالدولهٔ صادق*، تهران: انتشارات

فردوسی، ۱۳۶۲.
ـــ. *مقالات تقی زاده*، ج۵، تهران: انتشارات شکوفان، ۱۳۵۵.
ـــ. *روزنامهٔ اخبار مشروطیت و انقلاب ایران (یادداشتهای حاجی میرزا سید احمد حسینی در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ قمری) به انضمام وقایع استبداد صغیر از نویسندهٔ گمنام*، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۱.
افشار، ایرج و محمد رسول دریاگشت، ویراستاران. *مخابرات استرآباد: گزارشهای حسینقلی مقصودلو وکیل الدوله، جلد اول ۱۹۰۸/۱۹۱۵ مطابق ۱۳۲۶/۱۳۳۴هـ ق*، تهران نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
بامداد، بدر الملوک. *زن ایرانی: از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، تهران: انتشارات ابن سینا، جلد اول، ۱۳۴۷؛ جلد دوم، ۱۳۴۸.
براهنی، رضا. *تاریخ مذکر: رساله ای پیرامون علل تشتت فرهنگی در ایران*، تهران: علمی، ۱۳۵۱.
بهار، محمد تقی. *دیوان اشعار*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۴.
تبریزی، محمد حسین بن خلف. *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲.
تقی زاده، سید حسن. *تاریخ انقلاب ایران*، تهران: یغما، ۱۳۴۰.
توکلی طرقی، محمد. «زنی بود، زنی نبود: بازخوانی وجوب نقاب و مفاسد سفور»، *نیمه دیگر* ۱: ۱۴ (بهار ۱۳۷۰): ۱۱۰-۷۷.
ـــ. «تاریخ پردازی و ایران آرایی: بازسازی هویت ایرانی در گزارش تاریخ»، *ایران نامه* ۱۲: ۴ (پاییز ۱۳۷۳): ۶۲۸-۵۸۳.
جمالزاده، محمد علی. *جنگ ترکمن*، تهران: جاویدان، ۱۳۵۷.
خلعتبری، امیرعبدالصمد و محمود تفضلی، ویراستاران. *یادداشتهای سپهدار تنکابنی*، تهران: نوین، ۱۳۶۲.
دولت آبادی، یحیی. *حیات یحیی*، تهران: عطار/فردوسی، ۱۳۷۲.
دهخدا، علی اکبر. *لغت نامه*، ویراستاران محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: سازمان لغتنامه، ۱۳۵۱-۱۳۲۵.
ـــ. *امثال و حکم*، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۲.
دیو سالار، علی، (سالار فاتح). *بخشی از تاریخ مشروطیت، یادداشتهای تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق*، تهران: بی ناشر، ۱۳۳۶.
ذکاء، یحیی. *کاروند کسروی: مجموعهٔ ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی*، تهران: جیبی، ۱۳۵۲.

رضوانی، محمد اسماعیل. *انقلاب مشروطیت ایران*، تهران: جیبی، ۱۳۵۶.
رضوانی، هما، ویراستار. *لوایح شیخ فضل الله نوری*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
روشنی، قدرت الله، ویراستار. *سه سفر نامه*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
سپهر، عبدالحسین خان. *یادداشتهای ملك المورخین و مرآت الوقایع مظفری*، ویراستار عبدالحسین نوائی، تهران: زرین، ۱۳۶۸.
سعادت نوری، حسین. «آصف الدوله ها»، در *یغما* ۱۵، ۱۷۲ (آبان ۱۳۴۱): ۳۸۳-۳۷۹؛ ۱۷۳ (آذر ۱۳۴۱): ۴۲۷-۴۲۳؛ ۱۷۴ (دی ۱۳۴۱): ۴۶۷-۴۶۲؛ ۱۷۵ (بهمن ۱۳۴۱): ۵۲۷-۵۲۲؛ ۱۷۶ (اسفند ۱۳۴۱): ۵۶۶-۵۶۰؛ ۱۶، ۱۷۸ (اردیبهشت ۱۳۴۲): ۸۷-۸۳؛ ۱۸۰ (تیر ۱۳۴۲): ۱۸۷-۱۷۹.
سیاح، حاج محمد علی. *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*، ویراستاران حمید سیاح و سیف الله گلکار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.
شاکری، رمضانعلی. *اترکنامه: تاریخ جامع قوچان*، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵.
شریف کاشانی، محمد مهدی. *واقعات اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
شفیعی کدکنی، محمدرضا. «تلقی قدما از وطن»، *الفبا* ۱: ۱ (بی تاریخ): ۲۶-۱.
شهیدیان، حامد. «دشواریهای نگارش تاریخ زنان در ایران»، *ایران نامه* ۱۲: ۱ (زمستان ۱۳۷۲): ۱۲۸-۸۱.
صفائی، ابراهیم. *رهبران مشروطه*، دوره اول، مشتمل بر ۲۴ بیوگرافی و شرح جالب و شگفت انگیز کلیه حوادث و وقایع نهضت مشروطه ایران، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳.
ـــ. *رهبران مشروطه*، دوره دوم، شامل هیجده بیوگرافی و شرح حال جالب و شگفت انگیز حوادث مهم نهضت مشروطه ایران، تهران: جاویدان، ۱۳۶۳.
طوسی، خواجه نصیرالدّین. *اخلاق ناصری*، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶.
عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر، *قابوس نامه*، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران: جیبی، ۱۳۵۳.
غزالی طوسی، محمد بن محمد بن محمد. *نصیحة الملوك*، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱.
فتحی، نصرة الله. *زندگینامهٔ شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی (۱۲۷۷-۱۳۳۰)*

هجری) و بخشی از تاریخ مستند مشروطیت ایران، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۲.
قائم مقام، منشأت، ویراستار جهانگیر قائم مقامی، تهران: ابن سینا، ۱۳۳۷.
کاظم زاده، فیروز. روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴-۱۹۱۴: پژوهشی دربارهٔ امپریالیسم، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: جیبی، ۱۳۵۴.
کتیرائی، محمود. «سخنی دربارهٔ روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه»، ضمیمهٔ کتاب خلسه مشهور به خوابنامه، نوشتهٔ محمد حسن خان اعتماد السلطنه.
کرمانی، احمد مجدالاسلام. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول ـ سفرنامه کلات، ویرایش محمود خلیل پور، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۷.
ـــ. تاریخ انحطاط مجلس: فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مقدمه و تحشیه: محمود خلیل پور، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱.
کرمانی، ناظم الاسلام. تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه ـ لوح، تهران، ۱۳۵۷.
کسروی، احمد. تاریخ مشروطهٔ ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶.
ـــ. تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶.
گلبن، محمد، ویراستار. روح القدس (مجموعهٔ روزنامه)، تهران: چشمه، ۱۳۶۳.
گلی، امین الله. سیری در تاریخ سیاسی ـ اجتماعی ترکمنها، تهران: نشر علم، ۱۳۶۶.
محیط مافی، هاشم. مقدمات مشروطیّت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، تهران: فردوسی، ۱۳۶۳.
ملك زاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: علمی، بازچاپ در سه مجلد ۱۳۶۴.
مکالمات حاجی مقیم و مسافر در بیان حقیقت معنای مشروطه و مطلقه، بی ناشر، جلد اول، ۱۳۲۷ق.
موزر، هانری. سفرنامهٔ ترکستان و ایران (گذری در آسیای مرکزی)، ترجمهٔ علی مترجم، به کوشش محمد گلبن، تهران: سحر، ۱۳۵۶.
میرنیا، سید علی. فرهنگ مردم (فولکلور ایران)، تهران: نشر پارسا، ۱۳۶۹.
میلانی، فرزانه. «پیکر زن همچون نماد و نشانه: حجاب و کفش چینی»، ایران نامه ۸: ۲ (بهار ۱۳۶۹): ۲۶۰-۲۴۶.
ناطق، هما. «عباس میرزا و ترکمانان خراسان»، نگین ۱۰: ۱۱۲ (۳۱ شهریور

۱۳۵۳): ۱۷-۱۳.
نجم آبادی، افسانه. «نقش زن بر متن مشروطیت»، *نیمه دیگر* ۲: ۳ (زمستان ۱۳۷۴): در دست نشر.
نعمانی، فرهاد. *تکامل فئودالیسم در ایران*، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۸.
نظام مافی، معصومه، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان، و حمید رام پیشه، ویراستاران. *خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی، کتاب اول، باب دوم و سوم: اسناد*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
نمینی، حسین، ویراستار. *جاودانه سید اشرف الدین حسینی گیلانی ـ ـ نسیم شمال*، تهران: فروزان، ۱۳۶۳.
هاشمی صدر، محمد، ویراستار. *مذاکرات مجلس: دورهٔ اول تقنینیه*، تهران: روزنامه کشور شاهنشاهی ایران، ۱۳۲۵.
هدایت، مهدیقلی(مخبر السلطنه). *گزارش ایران - قاجاریه و مشروطیت*، مقدمه از سعید وزیری، ویراستار محمد علی صوتی، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۳.
همدانی، رشیدالدین فضل الله. *سوانح الافکار رشیدی*، به کوشش محمدتقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران (کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد)، ۱۳۵۸.

روزنامه های فارسی:

آذربایجان
آئینه غیب نما
ادب
ایران نو
پرورش
تربیت
تمدن
ثریا
الجمال
حبل المتین (کلکته)
حبل المتین (تهران)

روح القدس
رهنما
صبح صادق
صوراسرافیل
کاوه
کشکول
مجلس
محاکمات
مساوات
ندای وطن
وطن

کتابهای انگلیسی:

Burke, Peter, ed. *New Perspectives on Historcal Writing*, Cambridge (UK): Polity Press, 1991.

Culler, Jonathan. *On Deconstruction: Theory and Criticism After Structuralism*, Ithaca: Cornell University Press, 1982.

Ettehadieh Nezam-Mafi, Mansoureh. "The Council for the Investigation of Grievances: A Case Study of Nineteenth Century Iranian Social History," *Iranian Studies* **22**: 1 (1989): 51-61.

Griffiths, Richard. *The Use of Abuse: The Polemics of the Dreyfus Affair and Its Aftermath*, Oxford: BERG, 1991.

Hancock, Francis. "The Veil As A Presentational Symbol," unpublished paper, Harvard Divinity School, 1989.

Hunt, Lynn. *Politics, Culture, and Class in the French Revolution*, Berkeley: University of California Press, 1984.

Hutton, Patrick H. *History as an Art of Memory*, Hanover: University of Vermont (University Press of New England), 1993.

Issawi, Charles. ed. *The Economic History of Iran: 1860-1914*, Chicago: The University of Chicago Press, 1971.

Karimi-Hakkak, Ahmad. *Recasting Persian Poetry: Scenarios of Poetic Modernity in Iran*, Salt Lake City: University of Utah

Press, forthcoming.

Kleeblatt, Norman, ed. *The Dreyfus Affair: Art, Truth and Justice* (Berkeley: University of California Press, 1987).

Milani, Farzaneh. *Veils and Words: The Emerging Voices of Iranian Women Writers*, Syracuse: Syracuse University Press, 1992.

Najmabadi, Afsaneh. "Beloved and Mother--The Erotic Vatan [Homeland]: To Hold, To Love, And To Protect," paper presented at the Social Science Research Council conference, Cairo, May 28-30, 1993. Forthcoming in *Comparative Studies of Society and History.*

Ricoeur, Paul. *Time and Narrative*, Volume 1, Chicago: The University of Chicago Press, 1983.

Scott, Joan Wallach, *Gender and The Politics of History*, New York: Columbia University Pres, 1988.

Stewart, Charles E. *Through Persia in Disguise, with Reminiscences of the Indian Mutiny*, ed. Basil Stewart, London: George Routledge and Sons, 1911.

Tavakoli-Targhi, Mohamad. "Imagining Western Women: Occidentalism and Euro-Eroticism," *Radical America*, 24 (July-September 1990): 73-87

_____. *The Formation of Two Revolutionary Discourses in Modern Iran: The Constitutional Revolution of 1905-1906 and the Islamic Revolution of 1978-1979*, Ph. D. Dissertation, Department of History, The University of Chicago, 1988.

Vambery, Arminius. *His Life and Adventures*, New York: ARNO Press, 1973 [1883].

White, Hayden. *The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation*, Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1987.

نمایه

آ:

آخال. ۱۲، ۱۵، ۲۳، ۳۹-۴۰، ۵۷.

آخوندزاده، میرزافتحعلی. ۶۲.

آدمیت، فریدون. ۸، ۷۴، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۴۲-۲۴۵، ۲۵۳-۲۴۸.

آدمیت. ۲۰۵.

آذربایجان. ۱۲، ۷۲، ۹۵، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۸۸-۱۹۰، ۲۰۳، ۲۱۹.

آذربایجان. ۲۶، ۹۴-۹۷، ۱۰۷-۱۰۸.

آستارا. ۵۲، ۲۱۴.

آسیا. ۴۱.

آسیای مرکزی (میانه). ۱۱-۱۲، ۵۴، ۵۹، ۶۳-۶۴، ۶۶.

آشوراده. ۶۶.

آصف الدوله، حاج غلامرضا خان شاهسون. ۴، ۱۱، ۱۳-۲۱، ۲۳-۲۹، ۳۱، ۳۵، ۴۰، ۴۶، ۵۷، ۷۲، ۷۷-۸۱، ۸۷-۹۲، ۹۴-۹۵، ۹۸-۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳-۱۰۸، ۱۱۳-۱۲۸، ۱۳۶-۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۵، ۱۴۷-۱۴۹، ۱۵۲-۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۹-۱۷۰، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۲-۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸-۲۰۶، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۱۷-۲۲۰، ۲۲۲-۲۲۵، ۲۲۷-۲۲۸، ۲۳۱-۲۳۷، ۲۵۱-۲۵۷.

آقا سقل کل محمد اسماعیل. ۸۳.

آقا سید ابراهیم واعظ سیستانی. ۱۸.

آقا سید اسماعیل خان. ۵، ۲۳۸.

آقا سید باقر. ۱۷۸.

آقا سید حسن. ۱۹۲.

آقا سید حسین (بروجردی). ۷۳، ۷۷-۷۹، ۸۹-۹۱، ۹۳، ۹۹، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۱۷، ۲۲۳.

آقا سید عیسی ترک. ۱۸.

آقا سید محمد مجتهد. ۹۲، ۱۰۵، ۱۹۲، ۱۹۸.

آقا سید مهدی (سقط فروش). ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۹۵، ۲۱۱.

آقا سید هاشم. ۷۹.
آقا شیخ حسین. ۲۲۸.
آقا شیخ محمدعلی. ۲۲۸.
آقا شیخ یوسف. ۲۲۳.
آقا محسن (عراقی). ۱۰۰، ۲۴۰.
آقا میرزا آقا مجاهد. ۲۲۳.
آقا میرزا بابا (قوچانی). ۱۲۸، ۱۳۸.
آقا میرزا طاهر. ۱۸۴، ۲۱۵.
آقا میرزا فضلعلی. ۸۸، ۹۰، ۱۲۸، ۱۷۴-۱۷۳، ۱۸۷، ۱۹۰.
آقا میرزا محسن. ۷۳، ۱۷۰، ۱۸۵.
آقا میرزا محمود (خوانساری). ۲۴-۲۳، ۸۹ -۸۷، ۹۳-۹۲، ۱۰۴، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۷۰-۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۵-۱۹۴، ۲۰۳، ۲۱۲-۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۷.
آقا میرزا مرتضی قلیخان. ۲۲۳.
آلامان. ۱۲، ۲۲، ۵۴، ۶۱، ۶۴، ۶۸، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۹۹.
آنندراج. ۵۹.
آئینه غیب نما. ۱۴۶-۱۴۵.

ا:
ابن زیاد. ۸۸.
ابن سعد. ۸۸.
اتابك اعظم. ۴۳-۴۲، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۴۳، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۳۶. همچنین بنگرید به: امین السلطان.
اتحادیه غیبی نسوان. ۱۹۷-۱۹۶.
اترك (رودخانه). ۱۲، ۲۱۳.
اجتماعیون عامیون. ۴۹، ۵۲.
اجتهاد/مجتهد. ۴، ۸، ۱۸۰، ۲۳۷.
اجراییه /مجریه (قوه). ۴، ۷۸، ۱۱۳، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۳۷، ۲۵۲-۲۵۱.
احتشام السلطنه. ۱۸۴.
احسن الدوله. ۹۰، ۱۰۰، ۱۷۸، ۱۹۱.
اختر. ۶۴.
ارتش. ۱۲-۱۱، ۱۱۰.

نمایه

اردبیل. ۲۱۴.
ارس (رودخانه). ۶۶.
ارمن زمین. ۶۲.
ارمنی/ ارامنه. ۳، ۴، ۸ـ۷، ۱۸، ۲۰، ۴۸ـ۴۶، ۵۷، ۱۰۹، ۱۳۵، ۲۲۸.
اروپا. ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۶۴ـ۱۶۳، ۱۸۵، ۲۰۵.
ارومیه. ۱۸۸ـ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۸ـ۲۰۷، ۲۱۲.
ازبک. ۵۸.
استانبول. ۶۴.
استبداد/استبدادطلب/مستبد. ۵ـ۴، ۶، ۸، ۳۱، ۳۹، ۴۵ـ۴۴، ۵۰ـ۴۹، ۵۳، ۷۱، ۷۸، ۸۳، ۸۷، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۱ـ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۶۹، ۱۹۷ـ۱۹۶، ۲۲۱ـ۲۲۰، ۲۲۶ـ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۸ـ۲۳۶؛ استبداد صغیر: ۵، ۳۱ـ۳۰، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷.
استرآباد. ۴، ۲۴، ۳۱ـ۲۹، ۵۹، ۶۱، ۶۶ـ۶۵، ۹۳، ۱۰۵ـ۱۰۴، ۱۱۰ـ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۸ـ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴ـ۱۵۳، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۶ـ۲۰۷، ۲۲۱ـ۲۲۰، ۲۳۷ـ۲۳۵.
استنطاق/مستنطق. ۴، ۲۹ـ۲۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۵ـ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۵ـ۱۵۴، ۱۶۲ـ۱۶۱، ۱۶۵ـ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۷.
استیناف. ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۷۹ـ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۰۳.
اسدالله میرزا. ۱۸۵.
اسلام/مسلمان/مسلمین. ۳، ۷، ۲۲، ۳۹، ۴۹ـ۴۴، ۵۷، ۶۰، ۶۷، ۷۴ـ۷۳، ۷۹، ۸۲ـ۸۱، ۸۷ـ۸۶، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۵ـ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۷ـ۱۸۶، ۱۹۳ـ۱۹۲، ۲۰۲ـ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۳۰ـ۲۲۸.
اسلامبول (بغاز). ۶۲.
اسیر/اسرا/اسارت. ۵ـ۴، ۲۴ـ۲۲، ۳۰ـ۲۷، ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۸ـ۵۷، ۶۹ـ۶۰، ۷۴، ۷۹ـ۷۸، ۹۵ـ۹۱، ۱۰۵ـ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۵ـ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۱ـ۱۱۹، ۱۲۴ـ۱۲۳، ۱۲۹ـ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۳ـ۱۴۱، ۱۵۵ـ۱۵۰، ۱۶۰ـ۱۵۸، ۱۶۳ـ۱۶۲، ۱۷۱ـ۱۶۷، ۱۷۶ـ۱۷۵، ۱۸۱ـ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۱ـ۱۸۹، ۱۹۷ـ۱۹۳، ۲۰۴ـ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۲ـ۲۱۰، ۲۱۷ـ۲۱۶، ۲۲۱ـ۲۲۰، ۲۲۹ـ۲۲۶، ۲۳۷ـ۲۳۲، ۲۴۰.
اشراف/اشرافیت. ۴، ۴۶، ۷۴، ۸۷، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۹، ۲۱۶، ۲۳۷.
اصفهان. ۱۲، ۵۱، ۲۲۹.

اعتصامی، پروین. ۲۵۵.
اعتماد السلطنه. ۶۲.
اعلیحضرت/همایونی. ۳، ۲۴، ۲۷، ۷۸، ۸۰، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۸۸، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۵۰.
افغانستان. ۱۲، ۶۲، ۶۴.
اقبال الدوله. ۵۱-۵۲، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۹.
اقبال السلطنه. ۲۰۷.
اقتدار الدوله. ۱۳۸.
اکرم الملک. ۱۵۴-۱۵۵، ۱۵۸، ۲۱۵.
امام. ۴۷.
امام جمعه. ۱۳۵-۱۳۶.
امریکا. ۶۰.
امیر/امرا. ۱۳، ۶۹، ۸۶، ۱۵۰-۱۵۱، ۲۰۰-۲۰۱.
امیر اسعد (تنکابنی). ۷۷.
امیراعظم. ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۷۷.
امیرالملک. ۱۵۳.
امیرالمؤمنین. ۴۱، ۱۳۶.
امیربهادر. ۳۰، ۱۳۴، ۲۳۳.
امیرحسین خان (پسر آصف الدوله). ۱۱، ۱۹-۲۱، ۲۹، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۵۸، ۱۹۸.
امیرخان سردار. ۱۰۹.
امین التجار. ۸۹.
امین السلطان (میرزا علی اصغرخان). ۹۵، ۱۲۱، ۱۲۴. همچنین بنگرید به: اتابک اعظم.
اناث. ۵۲، ۶۲.
انتباه نامه. ۴، ۵۲، ۲۳۷.
انتخاب/انتخابات. ۶۹، ۷۱-۷۳، ۷۷، ۷۹، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۷۷، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۱.
انجمن. ۳-۴، ۲۶-۲۷، ۴۱، ۵۴، ۷۰-۷۱، ۷۴، ۷۶-۷۸، ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۴۰، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۳-۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۰.
انجمن ارومیه. ۱۸۷-۱۸۸.
انجمن استرآباد. ۲۱۲.

انجمن تبریز. ۱۸۸ـ۱۸۹.
انجمنهای تهران. ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۴۰.
انجمن جنوبی. ۱۸۴.
انجمن خراسان (معدلت رضوی). ۱۱۸.
انجمن خراسانیهای مقیم تهران. ۱۲۲، ۱۹۳.
انجمن ساوجبلاغ. ۱۸۸.
انجمن سردارها. ۱۹۹ـ۲۰۱.
انجمن مرکزی. ۲۰۲.
انزلی. ۲۱۴.
انگلیس/انگلیسی. ۱۳ـ۱۱، ۴۲، ۴۶، ۵۰، ۷۳، ۱۰۹، ۱۳۵، ۲۵۷.
ایران/ایرانی/ایرانیت. ۴ـ۳، ۷، ۱۱، ۱۵ـ۱۴، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۴۰ـ۳۹، ۴۳ـ۴۲، ۴۶، ۴۹، ۵۴ـ۵۲، ۵۷ـ۵۶، ۶۰ـ۵۹، ۶۹ـ۶۲، ۷۶ـ۷۴، ۸۳ـ۸۱، ۸۶، ۹۵، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۳ـ۱۲۲، ۱۳۱ـ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۳ـ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۷ـ۱۷۵، ۱۸۸ـ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۹ـ۲۰۷، ۲۱۳ـ۲۱۲، ۲۱۷ـ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۲ـ۲۳۹، ۲۵۰ـ۲۴۸، ۲۵۶ـ۲۵۴.
ایران نو. ۳۲ـ۳۱، ۲۲۵، ۲۳۲.
ایروان (خانات). ۶۶.
ایل/ایلی/ایلیاتی. ۲۱، ۵۸ـ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۲۱۶.

ب:
بابل زمین. ۶۲.
بازار/بازاری. ۵، ۲۰، ۲۵ـ۲۴، ۴۶، ۵۲ـ۵۱، ۵۴، ۶۴ـ۶۳، ۶۶، ۸۶، ۹۴، ۱۲۰، ۱۲۵، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۳۹ـ۲۳۸، ۲۳۷.
باسفور. ۶۲.
باشقانلو. ۲۲، ۲۸، ۶۸، ۷۴، ۹۴، ۱۲۱ـ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۲۷ـ۲۲۶. همچنین بنگرید به زنان باشقانلو.
باغشاه. ۱۳۴.
باقرخان. ۲۳۶.
باکره/بکارت. ۵۳.
باکو. ۶۶، ۹۰.
بجنورد. ۴، ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۲۴ـ۲۱، ۲۹، ۳۱، ۵۹، ۶۸، ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۹۳ـ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۸،

۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۱-۱۴۳، ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۳۸.
بخارا. ۵۴، ۶۳، ۶۷، ۹۳، ۲۰۷.
بداغ. ۲۲.
بَرده. ۲۰، ۵۴، ۶۳-۶۴، ۹۴، ۱۱۳، ۱۲۰، ۲۲۷، ۲۳۳-۲۳۴.
برهان قاطع. ۵۹.
بریتانیا. ۶۴.
بست. ۲۵، ۴۷، ۱۵۸، ۱۷۴؛ همچنین بنگرید به: تحصن.
بسطام. ۲۱۱.
بشارت. ۱۱۸.
بصیرخلوت. ۱۹۲-۱۹۱.
بلاد حیره. ۶۲.
بلخ. ۶۲.
بلوچستان. ۱۴، ۵۴، ۶۲، ۱۰۷، ۱۳۰.
بندرجز. ۲۱۱، ۲۱۴.
بوشهر. ۴۱.
بهار، محمدتقی (ملك الشعراء). ۷۰-۶۹.
بهارستان (باغ/میدان). ۷۴، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۵۱.
بهبهان. ۶۷.
بهبهانی، سیدعبدالله. ۸، ۱۸، ۱۰۵-۱۰۶، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴-۱۹۵، ۲۰۱، ۲۱۶-۲۱۷.
بهمن. ۴۲.
بیوك خان. ۱۲۵.
بیهقی، ابوالفضل. ۵۹.

پ:
پارلمان/پارلمانی. ۲۸، ۷۶، ۸۷، ۱۰۳، ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۶، ۲۳۵، ۲۵۱-۲۵۰، ۲۵۳.
پاریس. ۱۲۶.
پلتیك. ۷۵، ۱۱۰، ۱۲۰، ۲۱۸.
پلیس. ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۶۵.
پنجاب. ۴۲.

ت:
تاریخ/تواریخ/تاریخی/تاریخ نگاری/مورخ. ۳، ۵، ۷، ۹، ۳۲، ۴۷، ۴۹، ۵۳-۵۴، ۵۶، ۵۸-۵۹، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۸۷، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۴۱-۲۴۹، ۲۵۲-۲۵۷.
تاشکند. ۱۱، ۶۷.
تبریز. ۹۵، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۷۱، ۲۱۰، ۲۳۶.
تحصن. ۲۵، ۳۹، ۴۳، ۴۶، ۱۳۴، ۱۹۰، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۷؛ همچنین بنگرید به: بست.
ترقی/مترقی. ۱۰۳-۱۰۲، ۱۳۲، ۲۰۰، ۲۲۸، ۲۴۸-۲۴۷، ۲۵۳-۲۵۲.
ترك/ترکی. ۶، ۲۲، ۵۷، ۵۹، ۱۰۲.
ترکتازی. ۵۹-۵۸، ۶۱.
ترکستان. ۶۲، ۶۴، ۱۱۹، ۲۳۳.
ترکمن/ترکمان/تراکمه. ۴-۳، ۶، ۱۲-۱۱، ۱۶-۱۵، ۱۸، ۲۳-۲۱، ۲۹، ۳۳، ۴۰، ۴۳-۴۲، ۴۶-۴۵، ۴۹، ۵۵-۵۴، ۶۸-۵۷، ۷۸، ۸۶، ۹۰-۸۹، ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۰-۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲-۱۱۹، ۱۳۸، ۱۴۳-۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۲-۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۱-۱۷۰، ۱۷۶-۱۷۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۸-۲۰۷، ۲۱۶-۲۱۰، ۲۲۰، ۲۳۴-۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۰؛ تکه: ۱۲؛ یموت: ۲۱، ۲۳، ۶۰، ۷۸، ۱۲۰-۱۱۹، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۹۷، ۲۳۴.
ترکمانچای (عهدنامه). ۱۱، ۶۴، ۶۶.
تزار/تزاری. ۱۲-۱۱، ۱۵، ۵۶، ۶۵-۶۳.
تساوی/مساوات. ۴-۳، ۳۲، ۴۵، ۶۹، ۷۱، ۸۶ -۸۵، ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۳۶-۱۳۵، ۱۴۵-۱۴۴، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۱.
تسعیر. ۱۴، ۱۷، ۹۸، ۱۹۸.
تفلیس. ۲۱، ۳۳، ۵۳، ۹۰، ۱۰۱، ۱۷۲.
تقی زاده، حسن. ۸، ۷۲، ۷۷، ۹۱-۹۰، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۵-۱۱۴، ۱۲۵-۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۵-۱۴۳، ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۷۷-۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۲-۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۱-۲۰۰، ۲۰۵-۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲-۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۹-۲۱۷، ۲۲۳-۲۲۲، ۲۳۵-۲۳۴.
تکمران. ۱۳۶، ۱۴۱.
تلگراف/تلگرافخانه. ۲۰-۱۸، ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۳۹، ۶۵، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۳ -۸۱، ۹۳-۹۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۹-۱۱۸، ۱۲۶، ۱۴۳-۱۴۲، ۱۴۸-۱۴۷، ۱۵۱-۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۷-۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۰-۱۸۷، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۳-۲۱۲، ۲۲۰.
تماشا/تماشایی/تماشاچی. ۸۳، ۱۳۳-۱۲۹، ۱۵۳، ۱۷۸، ۲۳۱، ۲۵۱-۲۵۰.

تمسک. ۹۳.
تمدن/متمدن. ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۶۰، ۱۶۳ـ۱۶۲.
تمدن. ۲۶، ۲۰۶، ۲۱۰ـ۲۰۹، ۲۱۲.
تنکابن. ۴، ۷۷، ۱۰۲، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۳۷.
توپخانه (میدان). ۷۷، ۱۵۲، ۱۵۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۸.
تور. ۱۸۶.
تهران/طهران. ۵، ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۸ـ۲۰، ۲۳ـ۲۷، ۴۱، ۴۷، ۵۹، ۷۲ـ۷۱، ۷۵، ۸۰ ـ۷۸، ۸۳، ۹۰، ۹۵ـ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۷ـ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶ـ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۸۹، ۱۹۳ـ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۱ـ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۰ـ۲۳۸.
تیاتر. ۱۳۰، ۱۳۳.

ث:
ثریا. ۶۶ـ۶۵.
ثقة الاسلام. ۲۰۶.

ج:
الجمال. ۲۶، ۸۶.
جریده/جراید. ۲۶، ۳۰، ۴۲ـ۴۱، ۷۵، ۷۷، ۹۴، ۱۰۹ـ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۶۳ـ۱۶۲، ۱۹۴ـ۱۹۳، ۱۹۹ـ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۱ـ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۸ـ۲۵۷؛ همچنین بنگرید به: روزنامه.
جنسی/جنسیّت. ۷، ۸، ۴۶، ۵۳، ۶۵، ۱۳۵، ۲۲۶، ۲۵۷.
جهانشاه خان. ۲۰۷.

چ:
«چرند پرند». ۳۳، ۱۲۹ـ۱۲۸.
چشمه علی. ۲۳۶.
چمورد وچی. ۱۵۸.
چنگان. ۲۳ـ۲۲.
چهره‌نما. ۱۱۸.

ح:
حاج احمد قیصریه. ۵، ۲۳۸.
حاج امام جمعه. ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۳.
حاج امین الضرب. ۱۸۳.
حاج سیاح (محمدعلی). ۵۹، ۱۲۱.
حاج سید عبدالحسین (شهشهانی). ۸۸ـ۸۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۹.
حاج سید مرتضی. ۸۹، ۱۹۱.
حاج شیخعلی. ۸۲، ۸۸.
حاج میرزا آقا. ۱۸۴.
حاجی امین التجار. ۸۳.
حاجی جعفر. ۸۳.
حاجی حسینعلی محمد کاشی. ۸۳.
حاجی خمامی. ۱۷۴.
حاجی سبزعلی. ۲۲.
حاجی سید ابراهیم. ۷۳.
حاجی سید اسمعیل. ۷۸.
حاجی سیدنصرالله. ۷۸، ۱۷۰، ۱۹۸.
حاجی عبدالباقی جباراوف. ۸۳.
حاجی عبدالله. ۱۱۸.
حاجی علی آقا. ۲۱۷.
حاجی محمد اسمعیل آقا. ۸۳، ۸۷، ۹۳ـ۹۲، ۱۸۳ـ۱۸۱.
حاجی معین التجار. ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۷.
حاجی میرزا حبیب الله. ۱۸.
حاجی میر یوسف. ۸۳.
حاکم/حکام/حکم/حکمرانی/حکومت/حاکمیت. ۴ـ۳، ۷ـ۶، ۱۱، ۱۷ـ۱۳، ۲۲ـ۱۹، ۲۵ـ۲۴، ۲۷، ۳۲ـ۲۹، ۴۲ـ۴۱، ۴۷ـ۴۴، ۵۱ـ۴۹، ۵۵ـ۵۳، ۵۸ـ۵۷، ۶۰، ۶۶ـ۶۵، ۶۸، ۷۴ـ۷۲، ۸۲ـ۷۷، ۹۰ـ۸۶، ۹۳ـ۹۲، ۱۰۶ـ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۱ـ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۷ـ۱۲۶، ۱۳۰ـ۱۲۸، ۱۳۹ـ۱۳۴، ۱۴۳ـ۱۴۲، ۱۵۵ـ۱۴۵، ۱۶۲ـ۱۵۸، ۱۷۵ـ۱۶۴، ۱۷۸ـ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۹ـ۱۸۸، ۱۹۳ـ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸ـ۱۹۷، ۲۰۳ـ۲۰۲، ۲۱۲ـ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶ـ۲۲۲، ۲۲۹ـ۲۲۸، ۲۳۷ـ۲۳۱، ۲۴۹ـ۲۴۸، ۲۵۳ـ۲۵۱.
حبشه. ۴۸.

حبل‌المتین. ۱۶، ۲۶، ۳۹، ۴۲، ۱۲۵، ۱۳۳-۱۳۲، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۰۱.
حجة الاسلام. ۱۸، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۴-۱۸۳، ۱۸۸.
حسنعلی خان. ۸۸، ۱۷۹، ۲۰۵.
حسین خان (حاج شهاب الملك). ۱۳.
حضرت صدیقه. ۴۴.
حضرت/شاه عبدالعظیم. ۸، ۴۳، ۱۳۴، ۱۵۸، ۱۷۴، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۷.
حق/حقوق/حقانیت. ۴، ۷، ۴۲، ۴۶-۴۵، ۴۸، ۵۵، ۵۸، ۷۹، ۸۲-۸۱، ۸۶، ۸۹، ۹۳-۹۲، ۱۰۲-۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۳-۱۲۲، ۱۲۷-۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۸-۱۳۶، ۱۴۱-۱۴۰، ۱۴۵-۱۴۴، ۱۵۳-۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۶-۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۶-۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۳-۲۰۱، ۲۱۹-۲۱۸، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۵۱.
حق الحکومه. ۱۷، ۸۱.
حکایت. ۶-۴، ۹-۸، ۱۱، ۲۴، ۳۹، ۴۹، ۵۷، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۷۴، ۱۲۲-۱۲۱، ۱۳۵، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۸-۲۰۶، ۲۲۶، ۲۳۴-۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۹-۲۳۸، ۲۴۲-۲۴۱، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۴-۲۵۲.
«حکایت دختران قوچان». ۹-۵، ۱۷، ۳۱، ۳۳، ۴۵-۴۳، ۵۰-۴۹، ۵۸-۵۷، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۸۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۱، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۹-۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۸-۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸-۲۵۷.
حلب. ۶۲

خ:
خارج/خارجی/خارجه. ۳، ۱۴، ۱۶، ۴۲، ۴۶، ۵۶-۵۵، ۶۳، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۵-۱۳۴، ۱۴۰، ۱۶۵-۱۶۳، ۲۰۲، ۲۲۳-۲۲۲، ۲۳۳-۲۳۲.
خارج از دین محمدی. ۴۹.
خارج از مذهب. ۴۸، ۱۱۸، ۱۳۵.
خبوشان (قوچان). ۱۸، ۷۰.
خراسان. ۴، ۱۹-۱۱، ۲۱، ۲۵-۲۳، ۲۷، ۳۲-۳۱، ۳۹، ۵۹-۵۸، ۶۱، ۶۴-۶۳، ۶۸-۶۷، ۷۴-۷۰، ۸۱-۷۷، ۸۹-۸۷، ۹۴، ۱۰۵-۹۸، ۱۰۹-۱۰۸، ۱۱۶-۱۱۵، ۱۱۹-۱۱۸، ۱۲۲-۱۲۱، ۱۲۸-۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۶-۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۶-۲۳۱.
خزر (دریا). ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۳۱، ۲۱۴.

خسرو خان (شجاع الدوله). ۲۱ـ ۱۹، ۴۰، ۹۴، ۱۱۷ـ۱۱۶، ۱۲۰ـ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۵۸.
خوارزم. ۶۶.
خوزستان. ۱۴.
خولی. ۱۱۷.
خوی. ۲۰۱، ۲۰۷.
خیوه. ۱۱، ۵۴، ۶۳ـ۶۲.

د:
داستان. ۹ـ۴، ۱۳، ۲۴، ۲۶، ۴۶، ۴۹، ۵۷، ۶۴، ۶۸، ۷۴، ۷۸، ۸۷، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۸ـ۲۲۷، ۲۴۰ـ۲۳۹، ۲۴۴ـ۲۴۲، ۲۴۷ـ۲۴۶، ۲۵۳ـ۲۵۲، ۲۵۵.
دبیرالملك. ۱۱۰ـ۱۰۹، ۱۸۰.
دبیررسائل. ۱۹۴.
دبیرمخصوص. ۱۳۸، ۱۴۸.
دختر. ۵، ۸ ـ۷، ۱۶ـ۱۴، ۱۸، ۲۱ـ۲۰، ۲۳، ۳۵ـ۳۳، ۴۰، ۴۷ـ۴۲، ۵۰ـ۴۹، ۵۷ـ۵۳، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۹ـ۷۸، ۸۱، ۹۰، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۹ـ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۸ـ۱۱۷، ۱۲۱ـ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۲ـ۱۳۰، ۱۴۲ـ۱۴۱، ۱۵۰، ۲۰۲، ۲۲۷ـ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۹.
دختران قوچان. ۵ـ۳، ۸ ـ۷، ۱۱، ۲۱، ۲۴، ۲۹ـ۲۶، ۳۳ـ۳۲، ۴۰، ۴۴ـ۴۳، ۴۶، ۵۳، ۵۷، ۶۴، ۶۹ـ۶۸، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۸۷، ۸۹، ۹۴، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴ـ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۶۹، ۱۹۰ـ۱۸۹، ۱۹۴ـ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۸ـ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۳ـ۲۵۱؛ همچنین بنگرید به «حکایت دختران قوچان».
دخترفروشی. ۷ـ۴، ۱۵ـ۱۴، ۱۸ـ۱۷، ۲۰، ۲۶، ۲۹، ۴۰، ۴۴، ۴۷ـ۴۶، ۵۰ـ۴۹، ۵۸ـ۵۳، ۶۸، ۷۹ـ۷۸، ۹۲، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۸ـ۱۱۷، ۱۲۸ـ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۷۰، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۷ـ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۷.
دره جز. ۱۸، ۲۱۴.
دکتر ولی الله خان (نصر). ۹۳، ۱۰۹، ۱۷۲، ۱۷۴.
دوشاخ. ۲۱۳.
دوشان تپه. ۸۰.
دولت/دولتی. ۴، ۱۳، ۱۵، ۲۲ـ۱۹، ۲۴، ۲۹، ۴۴ـ۴۱، ۴۷، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۳ـ۶۲، ۶۶ـ۶۵، ۶۸، ۷۱ـ۷۰، ۷۳، ۷۸ـ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۷ ـ۸۶، ۸۹، ۹۴ـ۹۲، ۹۹،

۱۰۲-۱۰۱، ۱۱۰-۱۰۶، ۱۱۵-۱۱۳، ۱۲۱-۱۲۰، ۱۲۶-۱۲۴، ۱۳۱-۱۳۰، ۱۳۵-۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱-۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹-۱۴۸، ۱۵۵-۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۶-۱۶۲، ۱۶۹-۱۶۸، ۱۷۴-۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۹-۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۳-۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۸-۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۹-۲۴۸، ۲۵۲-۲۵۱.

دولت اسلام. ۴۸.

دولت انگلیس. ۱۳-۱۲، ۴۲، ۱۳۵.

دولت ایران. ۸، ۴۶.

دولت تزاری/روسیه. ۸، ۱۲-۱۱، ۱۶-۱۵، ۴۶، ۴۹، ۶۶-۶۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۲۱۴-۲۱۳.

دولت عثمانی. ۱۸۶-۱۸۵

دولت فرانسه. ۴۲.

دولت قاجار. ۱۲، ۱۶-۱۵، ۶۱، ۶۶-۶۵.

دولت مرکزی. ۱۲، ۱۷، ۴۹، ۵۸، ۶۴-۶۳، ۶۶.

دهخدا، علی اکبر. ۳۲، ۵۹، ۱۲۹-۱۲۸، ۱۳۲، ۱۶۹، ۲۳۹.

دیار بکر. ۶۲.

دین/دینی. ۵۳، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۸.

دیوان. ۱۶، ۲۰، ۶۵، ۸۰، ۱۱۷، ۱۲۷-۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۲-۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۳۲.

دیوسالار، علی (سالار فاتح). ۲۳۵.

ذ:

ذوالریاستین. ۴۱.

ر:

رأی. ۲۹-۲۸، ۴۸، ۷۴، ۸۱، ۹۰، ۹۳، ۱۰۱-۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۴-۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۵-۱۵۴، ۱۶۱-۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶-۱۷۵، ۱۸۳-۱۷۸، ۱۹۴-۱۹۰، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۰-۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۲-۲۵۰.

رحیم خان (سردار نصرت). ۱۲۶-۱۲۵، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۹.

رحیم دادخان. ۱۴۲.

رشت. ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۸، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۹.

رشیدخان. ۲۴.

رشیدنظام. ۲۴، ۱۴۸ـ۱۴۹، ۱۵۳، ۲۱۷.
رضاقلی خان سردار مکرم. ۸۰.
رضوانی، محمداسماعیل. ۶۶.
رعیت/رعایا. ۳، ۶، ۱۴، ۱۶ـ۲۰، ۲۲، ۳۳، ۳۹ـ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸ـ۴۹، ۵۴، ۵۶ـ۵۷، ۶۲، ۶۵ـ۶۶، ۶۸ـ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۸۲، ۸۹ ـ۸۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶ـ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۹ـ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵ـ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۷۳ـ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۲۹ـ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۷.
روح القدس. ۲۶، ۱۲۲، ۱۹۳.
روحانی/روحانیت. ۸، ۷۷، ۲۳۹، ۲۴۶ـ۲۴۷، ۲۵۳.
روزنامه. ۴، ۱۷، ۲۱، ۲۶، ۲۸ـ۳۰، ۳۲، ۴۰ـ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۶۴ـ۶۵، ۷۴ـ۷۶، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸ـ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰ـ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۶ـ۱۳۷، ۱۳۹ـ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۶ـ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۵۰ـ۲۵۱؛ همچنین بنگرید به: جریده.
روس/روسی/روسیه. ۳، ۸، ۱۱ـ۱۳، ۱۵ـ۱۶، ۱۹ـ۲۰، ۳۳، ۴۲، ۴۶ـ۴۷، ۴۹، ۵۲ـ۵۳، ۵۵ـ۵۶، ۶۲، ۶۴ـ۶۸، ۸۱، ۱۰۹ـ۱۱۰، ۱۱۷ـ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۰۷ـ۲۰۸، ۲۱۲ـ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۵۷.
روم. ۱۲۳.
ری. ۷۰ـ۷۱.

ز:
زعفرانلو. ۱۹، ۲۲، ۱۲۸.
زن/زنانگی. ۵ـ۷، ۹، ۱۷ـ۱۸، ۲۲ـ۲۳، ۴۵، ۴۷ـ۴۸، ۵۰ـ۵۸، ۶۰، ۶۴ـ۶۵، ۶۷ـ۷۰، ۷۴ـ۷۵، ۸۱، ۸۶، ۹۰ـ۹۱، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹ـ۱۲۱، ۱۳۴ـ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵ـ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۲۹ـ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۵۴ـ۲۵۸.
زنان باشقانلو. ۴ـ۵، ۱۱، ۲۴، ۲۶، ۲۸ـ۲۹، ۳۳، ۵۷، ۶۴، ۷۴، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۲۶ـ۲۲۸، ۲۵۲.
زنجان. ۲۰۷.
زنگبار. ۴۸.
زنگی (محله). ۲۱۲.
زَنّوری/زنورانه. ۹، ۲۵۵.

زهرا (حضرت فاطمه). ۴۵.

ژ:
ژاپن. ۸۱.
ژانزلیزه (شانزلیزه). ۱۶۱.

س:
ساری. ۲۳۵.
ساعد الدوله. ۶۵.
سالارالدوله. ۱۲۲، ۱۹۳-۱۹۲، ۲۰۹.
سالار السلطنه. ۱۴.
سالار مفخّم (عزیزالله شادلو بجنوردی). ۴، ۱۱، ۲۴-۲۱، ۳۰-۲۷، ۷۸، ۸۷، ۸۹، ۹۴-۹۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۲۰-۱۱۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۵-۱۴۲، ۱۵۴-۱۴۷، ۱۶۳-۱۵۸، ۱۷۲-۱۶۹، ۱۷۹-۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۵-۱۸۳، ۱۹۶-۱۸۹، ۲۰۴-۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۲-۲۱۱، ۲۲۰-۲۱۴، ۲۲۷، ۲۳۴-۲۳۳، ۲۳۷-۲۳۶، ۲۴۰، ۲۵۱.
سالار مکرم. ۱۱۷.
سالار منصور. ۱۳۸.
سام خان. ۱۹.
ساوجبلاغ. ۱۰۹، ۱۳۸.
سبزوار. ۱۹، ۲۳، ۱۳۵، ۱۴۳، ۲۱۶.
سپهدار تنکابنی (نصر السلطنه). ۴، ۳۱-۲۹، ۷۷، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۰۱-۲۰۰، ۲۱۶-۲۰۹، ۲۲۲-۲۲۰، ۲۳۷-۲۳۵.
ستارخان. ۲۳۶.
ستلج (رودخانه). ۶۲.
سجستان. ۱۳۱.
سرباز. ۲۱، ۲۵، ۴۲، ۵۳-۵۱، ۵۸، ۶۱، ۱۱۷، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۴.
سرخس. ۱۶، ۶۳.
سردار. ۳۱، ۶۰، ۶۵، ۱۳۶، ۱۷۴-۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۸، ۲۰۲-۱۹۹، ۲۰۸-۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۴۱.
سردار افخم لاریجانی. ۲۴، ۲۹، ۱۰۵، ۱۵۰، ۱۵۴-۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۸-۱۶۷، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۳۶.

سردار معزز. ۳۰، ۲۳۳.
سعد الدوله. ۲۷، ۷۹، ۹۲ـ۹۰، ۹۸، ۱۰۴ـ۱۰۰، ۲۳۳، ۲۵۱.
سفارت/سفارتخانه. ۴۷ـ۴۶، ۵۰.
سفید (بحر). ۶۲.
سلطنت/سلطان. ۱۲ـ۱۱، ۴۰، ۴۷، ۵۸، ۶۰، ۶۵، ۷۰ـ۶۸، ۷۴ـ۷۳، ۸۱، ۸۶، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۵، ۲۱۰ـ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۳۲.
«سلطان خراسان علی ابن موسی الرضا». ۱۲۲.
سلم. ۱۸۶.
سلیمان میرزا. ۱۲۲، ۱۸۳.
سمرقند. ۱۳، ۶۷.
سنان ابن انس. ۱۱۷.
سند. ۶۲.
سُنّی. ۶، ۴۶، ۵۷، ۶۱، ۱۸۷، ۲۰۸.
سوار/سواره. ۲۴ـ۲۱، ۲۹، ۶۱، ۶۹، ۱۲۵ـ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۳ـ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۴ـ۲۱۰.
«سؤال»/«سؤال و جواب». ۴، ۲۶، ۳۲، ۴۳ـ۴۲، ۴۶، ۷۴ـ۷۲، ۷۷، ۸۰ـ۷۹، ۸۲، ۹۲ـ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۳ـ۱۴۱، ۱۵۰ـ۱۴۷، ۱۵۳ـ۱۵۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۱۷، ۲۳۲، ۲۳۷.
سودان. ۴۸.
سهام‌الدوله. ۱۱۶.
سیاست. ۶۱، ۸۸، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۸ـ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۱۰، ۲۲۷ـ۲۲۶.
سیاست/سیاسی/سیاست پرداز/سیاستمدار. ۴، ۹ـ۶، ۴۶، ۵۰ـ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۷ـ۵۶، ۶۵، ۷۰، ۷۶ـ۷۲، ۷۸، ۸۱، ۱۰۲، ۱۰۷ـ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۵ـ۱۲۴، ۱۳۳ـ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۹ـ۱۶۸، ۱۷۲ـ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۹، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۷ـ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۵۲ـ۲۴۸، ۲۵۵ـ۲۵۴، ۲۵۷.
سید الشهداء (حسین ابن علی). ۴۵، ۸۳، ۸۸ـ۸۷، ۹۸.
سید برهان. ۴۱.
سید حسن. ۵، ۲۳۸.
سید حسن کاشانی. ۱۹۸.
سید عبدالحمید. ۵، ۲۳۶، ۲۳۸.
سید محمد تقی (هراتی). ۷۲، ۸۹ـ۸۸، ۹۲، ۱۳۸، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۰۱.

سید نصرالله. ۱۷۰.
سید هاشم. ۵، ۲۳۸.
سیستان. ۱۵، ۴۴، ۵۴، ۶۲، ۹۸، ۱۴۷، ۱۹۸.

ش:
شادلو. ۲۱۴.
شاکری، رمضانعلی. ۵۸.
شام (ولایت). ۶۲.
شاوجای. ۱۴۲.
شاه (پادشاه). ۳، ۴، ۲۵، ۲۸ـ۲۹، ۴۱، ۴۴ـ۴۷، ۶۱، ۶۶، ۶۸ـ۷۳، ۷۸، ۸۲ـ۸۳، ۱۰۱، ۱۳۴، ۱۴۴ـ۱۴۵، ۱۶۵ـ۱۶۶، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۰۸ـ۲۰۹، ۲۳۷، ۲۵۱؛ نادرشاه افشار: ۱۸۶؛ شاه اسمعیل صفوی: ۱۸۶؛ شاه طهماسب صفوی: ۲۰۷ـ۲۰۸؛ شاه عباس صفوی: ۱۹، ۵۸؛ فتحعلی شاه قاجار: ۱۹، ۶۶؛ محمدعلی شاه قاجار: ۲۶، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۹۱، ۱۹۹ـ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۰؛ مظفرالدین شاه قاجار: ۳، ۸، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۴۱ـ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۱۳۴، ۲۰۰؛ ناصرالدین شاه قاجار: ۷، ۱۹، ۶۷، ۲۱۳.
شاهرود. ۲۱۰ـ۲۱۱.
شبنامه. ۴، ۴۶ـ۴۷، ۲۳۷، ۲۳۹.
شجاع الدوله. ۱۹. همچنین بنگرید به خسروخان شجاع الدوله.
شرع. ۴، ۴۳، ۱۰۳ـ۱۰۵، ۱۲۶ـ۱۲۷، ۱۶۰ـ۱۶۱، ۱۶۳ـ۱۶۴، ۱۷۰ـ۱۷۴، ۱۷۷ـ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۳۷.
شریعتمدار (رشت). ۲۱۹.
شریف کاشانی، محمدمهدی. ۵۱ـ۵۲.
شکارپور. ۶۲.
شکی. ۶۵.
شمر. ۸۸، ۱۱۷.
شوشتر. ۸۰.
شوقه وردی خان. ۲۲.
شهیدیان، حامد. ۲۵۴، ۲۵۶.
شیخ احمد تربتی (سلطان العلماء خراسانی ـ ـ روح القدس). ۱۲۳.
«شیخ بهلول». ۱۲۱.
شیخ فضل الله نوری. ۱۳۴، ۱۷۴.

شیخ محمد شریعتمدار. ۷۷.
شیخ محمود ورامینی. ۲۲۸.
شیخی خان. ۲۲.
شیراز. ۱۵، ۳۱، ۴۴، ۶۷، ۷۸، ۱۰۰، ۲۱۹، ۲۲۵-۲۲۳، ۲۲۹.
شیروان. ۲۳، ۲۸، ۱۱۷-۱۱۶، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۹۰.
شیروانات. ۶۲.
شیروان شماخی. ۶۶.
شیعه/تشیع. ۶، ۴۰، ۴۶، ۴۸، ۵۷، ۶۱، ۸۳، ۱۸۷، ۲۰۸-۲۰۷.

ص:
صاطلی خان. ۲۲.
صبح صادق. ۲۶.
صدارت. ۲۷، ۴۷، ۶۵، ۷۹-۷۷، ۱۲۴، ۲۳۶.
صدراعظم. ۲۰، ۲۴، ۲۹، ۴۳-۴۲، ۶۵، ۷۹، ۸۱، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۵۲-۱۵۱، ۱۶۶.
صدر نطنزی. ۱۹۴.
صدیق حضرت. ۱۹۰.
صفائی، ابراهیم. ۱۵۶، ۲۳۶.
صفوة السلطنه. ۱۵۳.
صفویه. ۵۸، ۲۰۷. همچنین بنگرید به: شاه.
صنیع الدوله. ۲۰۴، ۲۵۱.
صوراسرافیل، میرزا جهانگیر خان. ۳۲.
صوراسرافیل. ۲۶، ۳۳-۳۲، ۱۲۹-۱۲۸، ۱۳۹.

ط:
طالش. ۶۶.
طباطبایی، سید محمد. ۳، ۸، ۲۶، ۴۶-۴۴، ۵۳، ۶۸.
طبرستان (مازندران). ۱۴.
طژن. ۱۱۶.
طفل/اطفال. ۶، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۴-۵۲، ۶۲، ۸۲، ۹۰-۸۶، ۱۰۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۲۰۱، ۲۴۰.
طلبه/طلاب. ۲۵، ۲۳۹، ۲۴۶.
طیمس (روزنامه ـ ـ لندن). ۱۰۱.

ظ:
ظل السلطان. ۱۰۲.
ظلم/ظالم/تظلم/مظلوم/مظلومیت. ۳ـ۴، ۸ ـ۶، ۱۶ـ۱۳، ۲۰ـ۱۸، ۲۶ـ۲۵، ۳۲، ۵۵ـ۳۹، ۶۲ـ۶۱، ۶۵، ۶۹ـ۶۸، ۷۵ـ۷۱، ۸۲ ـ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۳ـ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۸ـ۱۱۶، ۱۲۳ـ۱۲۲، ۱۲۷ـ۱۲۶، ۱۳۱ـ۱۳۰، ۱۳۶ـ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۶۳ـ۱۶۲، ۱۶۷ـ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۹ـ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۳ـ۲۰۲، ۲۰۸ـ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰.

ع:
عباس آقا («فدایی ملت»). ۱۲۴.
عباس خان مهندس باشی. ۱۲۱.
عثمانی. ۴۲، ۵۴، ۶۲، ۱۸۵، ۱۹۰ـ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۸.
عدالت السلطنه. ۱۳۸.
عدل/عادل/عدالت/عدالتخانه. ۳، ۹ـ۸، ۳۲، ۴۱، ۴۸ـ۴۳، ۵۱، ۷۱ـ۶۹، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۱۰۳ـ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۳۴ـ۱۳۱، ۱۳۸ـ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۶۹ـ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۰ـ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۴۷ـ۲۴۶، ۲۵۰؛ بی عدالتی: ۵۵، ۱۷۲، ۲۴۵؛ دایرهٔ عدل: ۴۶ـ۴۴، ۷۱ـ۶۸، ۲۱۰؛ «عدل مظفر»: ۶۹ـ۶۸، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۷۵.
عراق (اراک). ۱۰۰.
عربستان. ۶۲.
عربستان (خوزستان). ۱۴.
عربی. ۱۰۲.
عرف. ۴، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۶۴ـ۱۶۳، ۱۷۲ـ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۳۷، ۲۵۳.
عریضه. ۳، ۴۵، ۷۱، ۱۱۷ـ۱۱۶، ۱۵۸، ۱۶۲ـ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷ـ۱۶۶، ۱۹۴ـ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۰ـ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۴۸.
عشق آباد. ۴ـ۳، ۸ ـ۷، ۱۳ـ۱۱، ۲۱ـ۱۹، ۲۳، ۳۹، ۴۶، ۵۹، ۶۹ـ۶۸، ۷۳، ۸۳ ـ۸۲، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۷۷.
علاء السلطنه. ۲۳۴ـ۲۳۳.
علما. ۱۹ـ۱۸، ۴۳، ۴۷ـ۴۶، ۶۵، ۷۷، ۱۶۰، ۱۷۲ـ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۴۷.
علی (قوچانی). ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۵۱، ۲۰۲، ۲۲۷.

علی اکبر خان (سرهنگ یافت آبادی). ۲۴، ۱۴۹.
علیخانف داغستانی. ۶۷.
علی رضا خان. ۱۹۲-۱۹۱.
عمان (بحر). ۶۲.
عین الدوله. ۲۰، ۲۴-۲۳، ۴۳-۴۲، ۴۷، ۷۸، ۸۰، ۱۳۴، ۱۵۳-۱۵۱، ۱۵۵، ۱۷۶، ۲۳۶، ۲۴۷.

غ:
غور. ۶۲.
غیاث‌اللغات. ۵۹.
غیرت/بی غیرت. ۷، ۴۵، ۴۹، ۵۳، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۷۶، ۱۸۸-۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۹-۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۵۷.

ف:
فارس/فارسی. ۶، ۱۲، ۱۵، ۳۱، ۴۶، ۵۴، ۵۷-۵۶، ۵۹، ۶۵-۶۴، ۷۲، ۱۲۹، ۱۶۰، ۲۱۹، ۲۵۵-۲۲۲، ۲۳۵.
فارس (خلیج). ۶۲.
فراموشی. ۹، ۲۹، ۳۳، ۴۰، ۷۴، ۸۰، ۸۷ -۸۶، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۴۱، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۹-۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۴.
فرانسه. ۲۸، ۴۲، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۳۷؛ زبان فرانسه: ۱۰۲.
فرمانفرما، عبدالحسین. ۲۹، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۳-۱۴۷، ۱۵۶-۱۵۵، ۱۶۴، ۱۷۲-۱۷۱، ۱۷۷-۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۰-۱۸۸، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۳۶.
فرنگ/فرنگستان. ۴۲-۴۱، ۵۳، ۶۲، ۹۰، ۹۵، ۱۲۳، ۱۷۶-۱۷۵.
فرهنگ/فرهنگی. ۷-۶، ۹، ۵۰، ۵۳، ۵۷-۵۶، ۶۰-۵۹، ۶۸، ۷۰، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۸-۲۵۷.
فیروزه. ۲۱۳.

ق:
قاجار. ۱۲، ۱۶-۱۵، ۲۵، ۴۷، ۵۸، ۶۱-۶۰، ۶۶-۶۵، ۱۲۸، ۱۳۷، ۲۲۸، ۲۴۲؛ آقا محمد خان قاجار: ۶۰؛ عباس میرزا: ۶۱، ۶۴. همچنین بنگرید به: شاه.
قانون/قانونی/قوه مقننه. ۴، ۲۸، ۴۳، ۵۳، ۵۵، ۷۱-۷۰، ۷۸-۷۶، ۸۱، ۸۷ -۸۶، ۸۹، ۹۴،

۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴-۱۰۷، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴-۱۳۶، ۱۳۸-۱۴۱، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۰-۱۶۱، ۱۶۳-۱۶۶، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۱-۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۲-۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۶-۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۸-۲۵۲.

قاهره. ۶۵.

قائم مقام. ۶۱.

قپچاق (دشت). ۶۲.

قتلیش (گردنه). ۲۳-۲۱، ۱۴۳-۱۴۲.

قدرت. ۷-۴، ۱۱، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۴۳-۴۲، ۴۶، ۵۰، ۵۸، ۶۲، ۶۵، ۷۴-۷۳، ۸۰-۷۸، ۸۷-۸۶، ۹۲-۹۱، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷-۱۰۶، ۱۲۵-۱۲۴، ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۹-۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۷-۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۴.

قراباغ. ۶۶.

قراچه داغ. ۲۱۹.

قزاق. ۵۲، ۱۱۷، ۱۴۲، ۲۱۹.

قزل آروات. ۱۱.

قزل سو. ۱۱، ۱۳.

قزوین. ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۷، ۲۱۰.

قسطنطنیه (بُغاز). ۴۲.

قشون. ۶۳، ۹۳، ۱۰۴، ۱۶۸، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۸-۲۰۷، ۲۱۴-۲۱۰، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۵۳.

قضاوت/قوه قضاییه/قاضی/قضات. ۴، ۱۴۰، ۱۶۴-۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۲.

قفقاز. ۵۲، ۱۷۲.

قم. ۸، ۴۶، ۱۲۶، ۲۴۷.

قوام الملك. ۷۷، ۱۰۰، ۲۱۹، ۲۲۴-۲۲۲، ۲۲۹.

قوچان. ۱۱، ۲۳-۱۵، ۳۰، ۴۱-۳۹، ۴۴-۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۴، ۵۹-۵۸، ۷۱، ۷۴-۷۳، ۸۲-۸۰، ۸۷-۸۶، ۹۵-۹۱، ۹۹-۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴-۱۰۳، ۱۰۹-۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۷-۱۱۶، ۱۲۰-۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۹-۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۳-۱۴۱، ۱۴۸-۱۴۷، ۱۵۱-۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۹-۱۵۸، ۱۶۳-۱۶۳، ۱۶۹-۱۶۵، ۱۸۵، ۱۹۰-۱۸۹، ۱۹۴-۱۹۳، ۱۹۹-۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۸-۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۷-۲۳۲، ۲۴۱-۲۳۹، ۲۴۶. همچنین بنگرید به دختران قوچان و «حکایت دختران قوچان».

«قوچانیها» (علی و یوسف). ۱۴۵-۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۵، ۲۰۴.
قهقه. ۲۱۳.
قهوه خانه/قهوه چی. ۲۶، ۳۳، ۴۲، ۵۳، ۱۲۸، ۱۸۲، ۲۰۷.

ل:
لایحه. ۴۴-۴۱، ۵۰، ۷۳-۷۲، ۷۷-۷۶، ۹۸، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۶۳-۱۶۰، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۵-۱۸۴، ۱۹۶، ۲۰۰-۱۹۹، ۲۱۳، ۲۱۶-۲۱۵، ۲۲۳.
لاهور. ۶۲.
لوبه. ۱۶۰.

ک:
کابلستان. ۶۲.
کابینه. ۲۹-۲۸، ۷۴، ۷۷، ۱۱۴، ۲۰۶، ۲۲۰.
کاشان. ۸۶، ۹۵، ۲۲۹.
کاظم زاده، فیروز. ۶۳.
کاوهٔ آهنگر. ۵۱.
کجور. ۲۳۵.
کربلا. ۴۰، ۸۳، ۸۷.
کرمان. ۱۴-۱۳، ۱۷، ۵۵-۵۴، ۶۹، ۱۰۸، ۱۱۳.
کرمانشاه. ۱۳.
کرمانی، مجدالاسلام. ۷، ۱۷، ۲۰، ۹۸، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۱۵.
کرمانی، ناظم الاسلام. ۱۳، ۴۱، ۴۴، ۴۹، ۵۳-۵۲، ۸۲، ۸۶، ۱۳۴.
کریم آبادی (محله). ۲۱۲.
کسروی، احمد. ۸، ۲۰۶-۲۰۵، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۸.
کشکول. ۲۶، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۶۰.
کشمیر. ۶۲.
کلات. ۲۰، ۲۱۴.
کلام. ۱۶، ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۶۳-۱۶۲، ۱۷۵، ۱۹۹-۱۹۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷.
کلکته. ۴۱.
کلنل چارلز استوارت. ۱۲.
«کمیسیون عدلیه برای رسیدگی به فروش دختران قوچان و اسارت زنان باشقانلو». ۴، ۲۹-۲۸، ۳۳،

۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۹، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۵۲.
کنیز. ۶، ۲۰، ۴۵-۴۶، ۴۸، ۵۳-۵۶، ۹۰، ۹۴، ۱۱۳، ۲۰۷، ۲۳۳-۲۳۴.
کیان/کیانی. ۴۲، ۲۰۷.

گ:
گرجستان. ۱۱، ۲۱، ۶۶.
گردیزی. ۵۹.
گرگان. ۶۰، ۶۶.
گلستان (عهدنامه). ۱۱، ۶۴، ۶۶.
گنبدقابوس. ۵۹، ۲۱۴.
گنجه. ۶۶.
گوکلان. ۲۲، ۶۰، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۸، ۲۳۴، ۲۳۷.
گوناوندی/گونمندی. ۷-۶، ۹، ۲۵۵-۲۵۸.
گیلان. ۴، ۱۲، ۲۱۵.

م:
مازندران. ۱۴، ۶۱، ۸۶، ۲۱۱.
ماکو. ۲۰۱، ۲۰۷.
مالك اشتر. ۴۱.
ماوراء النهر. ۱۲، ۶۶.
ماوراء خزر. ۱۳-۱۲، ۱۹، ۱۱۹.
مالیات. ۳، ۱۷-۱۲، ۲۰-۱۹، ۴۰-۳۹، ۴۶-۴۴، ۵۵، ۷۳، ۷۹، ۸۱، ۸۶، ۹۰، ۹۹-۹۸، ۱۱۷-۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۵۳-۱۵۱، ۱۹۸، ۲۳۲-۲۲۸، ۲۳۴، ۲۴۰.
مجازات. ۴، ۲۸-۲۷، ۷۴-۷۳، ۸۳، ۹۴-۸۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۲-۱۱۱، ۱۱۵-۱۱۴، ۱۲۷-۱۲۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۶-۱۵۴، ۱۶۱-۱۵۸، ۱۶۷-۱۶۴، ۱۷۳-۱۶۹، ۱۷۷-۱۷۶، ۱۸۴-۱۸۱، ۱۹۶-۱۹۱، ۱۹۹-۱۹۸، ۲۰۳-۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۴-۲۱۱، ۲۱۹-۲۱۷، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۶-۲۳۵.
مجلس. ۳، ۴۵-۴۳، ۴۷، ۴۹، ۷۱-۶۹، ۱۳۴، ۱۴۱-۱۳۷، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴-۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۲-۱۷۱، ۱۸۱-۱۷۸، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۵۰-۲۴۹.
مجلس. ۲۱، ۲۶، ۸۲، ۱۰۵-۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۹-۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۸۹، ۱۹۲.

مجلس سنا. ۱۹۶، ۲۵۱.
مجلس شورای ملی. ۵-۴، ۱۸-۱۷، ۲۳، ۳۰-۲۶، ۳۴، ۶۹، ۷۴-۷۱، ۸۳-۷۶، ۸۷-۸۶، ۹۵-۸۹، ۱۰۷-۹۸، ۱۱۵-۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۲-۱۲۱، ۱۲۸-۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۶-۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۰-۱۵۹، ۱۶۴-۱۶۳، ۱۷۲-۱۶۶، ۱۷۵-۱۷۴، ۱۸۵-۱۷۷، ۱۹۱-۱۸۷، ۱۹۷-۱۹۳، ۲۰۳-۱۹۹، ۲۰۶-۲۰۳، ۲۲۸-۲۱۰، ۲۳۷-۲۳۳، ۲۴۰-۲۳۹، ۲۵۲-۲۴۸؛ بمباران و تعطیل مجلس: ۳۰، ۲۲۵، ۲۳۳.
محاکمه/محکمه. ۲۹-۲۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۲-۱۱۰، ۱۱۵-۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۷-۱۲۵، ۱۳۳-۱۳۲، ۱۴۱-۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۹-۱۴۴، ۱۵۵-۱۵۲، ۱۶۶-۱۵۸، ۱۷۲-۱۶۹، ۱۸۴-۱۷۴، ۱۹۰-۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۸-۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱-۲۴۰، ۲۵۱؛ محاکمه درایفوس: ۲۸، ۱۳۲، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۳۷.
محاکمات. ۲۸، ۱۳۷-۱۳۶، ۱۴۰-۱۳۹، ۱۵۴-۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۳-۱۶۱، ۱۶۶.
محتشم السلطنه. ۱۱۴، ۱۳۸.
محقق الدوله. ۷۳-۷۲.
محمد شفیع محمد اوف. ۸۳.
محیط مافی، هاشم. ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۵۷، ۷۸، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۵.
مخبر السلطنه. ۲۰۵.
مخبرالملك. ۲۲۲.
مدرسه سیاسی. ۷۲.
مدعی/مدعی العموم/مدعی مخصوص. ۱۰۰، ۱۱۳-۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۷-۱۳۶، ۱۴۱-۱۴۰، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۴۲.
مدیردیوان. ۱۵۳.
مرادمرکان خرتوتی. ۲۲، ۱۵۰، ۲۲۸.
مراکش. ۴۲.
مرد/مردانگی/مردستا/مردمدار/مردمنشی. ۷-۶، ۹، ۳۴، ۴۶، ۴۸، ۵۳-۵۰، ۵۷، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۷۵، ۸۱، ۸۶، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸-۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۹-۲۰۷، ۲۲۱، ۲۴۳، ۲۴۸-۲۴۷، ۲۵۵-۲۵۳، ۱۵۸-۲۵۷؛ نامردی: ۷.
مردم. ۴-۳، ۶، ۱۶-۱۴، ۲۲-۲۰، ۲۵-۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۴۲-۳۹، ۴۷-۴۴، ۵۱، ۵۳، ۵۶-۵۵، ۵۹، ۶۴-۶۳، ۶۷-۶۶، ۷۶-۷۱، ۸۱-۸۰، ۸۳، ۸۶، ۹۵-۹۴، ۹۹، ۱۰۲-۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۸-۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۷-۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۵-۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۱۶، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۷.

۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۷-۲۵۱.
مرز/مرزی. ۷، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۴۶، ۴۹، ۵۸-۵۶، ۶۸-۶۳، ۱۳۵، ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۲.
مرو. ۱۳، ۱۶، ۶۳، ۶۷-۶۶، ۲۱۳.
مروخان ترکمان. ۲۴.
مذهب/مذهبی. ۶، ۸، ۴۱، ۴۶، ۴۹-۴۸، ۸۳، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۱۱.
مزینان. ۲۱۶.
مساوات. ۲۶، ۷۶-۷۵، ۲۰۶، ۲۲۱.
مستشار الدوله. ۲۰۰، ۲۰۶.
مستوفی. ۴۰.
مستوفی الممالک. ۲۰۵.
مسجد گلشن. ۶۵.
مسجد گوهرشاد. ۲۵.
مسجد جمعه. ۲۳۶.
مسیو نوز. ۷۷، ۱۰۸، ۲۳۹، ۲۴۷-۲۴۶، ۲۵۳.
مشروطه/مشروطه خواهی/مشروطیّت. ۶-۵، ۹-۸، ۲۶، ۳۱، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۵۰-۴۹، ۵۲، ۵۵-۵۴، ۵۷، ۶۹-۶۸، ۷۱، ۷۹-۷۴، ۸۱، ۸۷، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲-۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۴-۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۶-۱۲۵، ۱۳۷-۱۳۳، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۴-۱۶۲، ۱۷۱-۱۶۹، ۱۷۵-۱۷۴، ۱۸۹-۱۸۸، ۱۹۳-۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰-۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۰-۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹-۲۲۸، ۲۴۱-۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۹-۲۴۶، ۲۵۲-۲۵۱، ۲۵۸-۲۵۷؛ انقلاب مشروطه: ۵، ۹-۸، ۵۷، ۶۷-۶۶، ۲۳۴، ۲۳۹-۲۳۸، ۲۴۴-۲۴۱، ۲۴۷-۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۶-۲۵۳، ۲۵۸.
مشهد. ۱۳-۱۱، ۱۹-۱۸، ۲۳، ۶۹، ۹۴، ۱۱۷-۱۱۶، ۱۲۶، ۱۴۳، ۲۳۱-۲۳۰؛ گنبد حضرت رضا: ۲۶، ۴۷، ۸۱؛ حرم امام رضا: ۲۲۹.
مشهدی عباس دیلمقانی. ۱۲۱.
مشیرالدوله (صدراعظم). ۱۱۷.
مشیر الدوله، میرزا جعفرخان. ۲۱، ۱۲۱.
مشیرالسلطنه. ۲۳۳، ۲۳۶.
مصر. ۴۱، ۲۰۷.
مصیبت. ۴۱-۴۰، ۸۳.
مطیع السلطنه. ۱۳۸، ۱۵۲.

مظفر نظام. ۲۴.
مظفری. ۴۱.
معاون التجار. ۲۵.
معزز الدوله. ۱۵۳.
معین، محمد. ۵۹.
مغان. ۶۶.
مغیث السلطنه. ۸۰.
مفاخر الملك. ۱۵۰، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۵۸، ۲۱۲، ۲۱۵.
مکالمات حاجی مقیم و مسافر در بیان حقیقت معنای مشروطه و مطلقه. ۲۲۸-۲۳۲.
مکتوبات. ۶۲.
ملا حسن ذاکرخایرودی. ۱۷-۱۸، ۱۱۸.
«ملا نصرالدین». ۱۲۱.
ملت/ملّی. ۴-۵، ۸، ۲۴، ۲۶-۲۷، ۲۹-۳۱، ۴۰-۴۹، ۵۱-۵۳، ۵۵-۵۷، ۶۳-۶۵، ۶۸-۷۱، ۷۳-۷۹، ۸۱-۸۳، ۸۷-۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۸-۱۰۲، ۱۰۵-۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۴-۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۵۸-۱۶۰، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۶۶-۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵-۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۷، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۰۸-۲۱۲، ۲۱۶-۲۲۲، ۲۲۶-۲۲۹، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۴-۲۴۵، ۲۴۸-۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۷-۲۵۸.
ملخ/ملخ خوارگی. ۱۶-۱۹، ۳۹-۴۰، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۹۸، ۲۳۲، ۲۳۴.
ملك المتکلمین. ۳۲.
ملك المورخین (عبدالحسین خان سپهر). ۱۴-۱۶، ۶۷.
ملك زاده، محمد علی. ۳۲.
ملك زاده، مهدی. ۸، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۴۲-۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۴.
ممتازالدوله. ۱۳۸.
مملکت/ملك/ممالك. ۳، ۱۴-۱۶، ۴۲-۴۴، ۴۶-۴۸، ۵۰-۵۱، ۵۷، ۶۱-۶۲، ۶۶-۶۷، ۷۰-۷۱، ۷۵-۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۸، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰-۱۶۶، ۱۶۹-۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۱۰-۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۵۰.
منصور الملك. ۱۸.
مؤتمن الملك. ۲۰۵.

موزر، هانری. ۱۷.
مؤید الاسلام. ۳۹.
میرزا احمد حیدری. ۱۶۳ـ۱۵۹، ۱۶۶.
میرزا ابوالحسن خان. ۷۲، ۸۹ ـ۸۸، ۹۲، ۱۰۰ـ۹۹، ۱۰۳، ۲۰۲ـ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۳ـ۲۱۱.
میرزا ابوالقاسم خان. ۲۰، ۱۱۷.
میرزا حسین خان (منشی عدلیه). ۱۳۸.
میرزا خلیل. ۲۳۵.
میرزا سید علیخان. ۲۱، ۱۲۱.
میرزا صادق وقایع نگار. ۶۱.
میرزا عبدالمطلب یزدی. ۲۰۵.
میخائیلوسك. ۱۳.
میکادو (پادشاه ژاپن). ۴۱.

ن:
ناصر الملك. ۲۹، ۹۸، ۲۰۵ـ۲۰۴.
ناطق، هما. ۶۰، ۶۴.
ناموس. ۸ ـ۷، ۴۴، ۴۶، ۵۳ـ۴۹، ۵۷ـ۵۵، ۶۵ـ۶۴، ۶۹، ۷۹، ۸۲ ـ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۱ـ۱۴۰، ۱۶۰، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۵۷.
ندای وطن. ۱۷، ۲۶، ۸۳، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۹۷ـ۱۹۶، ۲۱۳، ۲۱۵.
نسیم شمال. ۷۵.
نصر السلطنه. بنگرید به: سپهدار تنکابنی.
نصرت السلطان. ۲۲۲.
نصرت الله قزوینی. ۱۲۲.
نظام السلطنه. ۲۲۰، ۲۲۴.
نظام/نظم. ۵، ۸، ۲۸، ۴۷، ۵۳، ۶۴، ۶۹، ۷۴، ۸۰، ۸۷، ۹۱، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۲ـ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۳ـ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۹ـ۲۴۸، ۲۵۳ـ۲۵۲.
نظامی/نظام وظیفه. ۱۲، ۲۹، ۱۱۰، ۱۵۲، ۱۶۶ـ۱۶۵، ۲۱۳ـ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۴۸.
نمایش. ۵ـ۴، ۷۴، ۷۷، ۸۰، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۴۱ـ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۸۹، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۳.
نوچمن. ۶۵.
نوگرایی. ۴۳، ۵۷، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۷.

و:
واعظ، سیدجمال الدین. ۸۳، ۱۴۵.
وثوق الدوله. ۱۸۴.
ورامین. ۲۲۸.
وزارت/وزارتخانه. ۱۵، ۲۳، ۴۳، ۱۰۴-۱۰۳، ۱۱۱-۱۱۰، ۱۱۵-۱۱۴، ۱۳۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۲۳، ۲۳۷.
وزیر/وزارت/جنگ. ۶۵، ۲۰۵، ۲۱۶.
وزیر/وزارت/خارجه. ۲۳، ۷۹، ۸۲، ۹۰-۸۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۷-۱۷۶، ۲۱۵-۲۱۴، ۲۲۲.
وزیر/وزارت خالصجات. ۱۵.
وزیر/وزارت/داخله. ۲۶، ۲۸، ۷۴-۷۲، ۷۹، ۸۲، ۸۹ -۸۷، ۹۴-۹۰، ۱۰۵-۹۹، ۱۱۲-۱۰۷، ۱۱۵-۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۸۰، ۱۸۸، ۲۰۴-۲۰۳، ۲۰۶-۲۰۹، ۲۲۰-۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، .
وزیر/وزارت/دربار. ۳۶، ۸۱ -۸۰، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۵۱، ۱۸۹، ۱۹۲.
وزیر/وزارت/عدلیه. ۴، ۳۰-۲۶، ۷۵، ۸۱ -۷۹، ۹۸، ۱۰۵-۱۰۰، ۱۱۵-۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۹-۱۲۶، ۱۳۳-۱۳۱، ۱۳۷-۱۳۵، ۱۴۵-۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۰-۱۴۹، ۱۵۵-۱۵۳، ۱۶۲-۱۵۸، ۱۶۴، ۱۸۷-۱۶۶، ۱۹۱-۱۸۹، ۱۹۵-۱۹۳، ۱۹۷-۱۹۹، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۵۳-۲۵۲.
وزیر/وزارت/مالیه. ۲۸، ۹۰، ۹۸، ۱۰۱، ۲۱۲.
وزیر/وزراء. ۲۸، ۳۵، ۶۹، ۷۴-۷۱، ۷۸-۷۶، ۸۰، ۸۷ -۸۶، ۹۲-۹۰، ۹۴، ۹۸، ۱۰۹-۱۰۰، ۱۱۴، ۱۲۳-۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۶۰-۱۵۹، ۱۷۳-۱۷۱، ۱۷۶-۱۷۵، ۱۸۳-۱۷۹، ۱۹۱-۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۱-۲۰۰، ۲۰۶-۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۴-۲۲۲، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳.
وزیر/رئیس الوزراء. ۲۸، ۱۱۴، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۲۰-۲۱۹، ۲۲۴.
وزیر افخم (سلطان علیخان). ۲۸، ۷۲.
وزیر تجارت و گمرک. ۲۰۵.
وزیر علوم و فوائد عامه. ۲۰۴.
وزیر نظام. ۲۴، ۱۷۷.
وطن/وطن پرست/وطن فروش/هموطن/حب الوطن. ۱۵، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۴۳-۴۲، ۵۱-۴۹، ۵۷-۵۵، ۶۵-۶۴، ۷۵-۷۴، ۸۲، ۸۶، ۹۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹-۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۰-۱۲۹،

۱۳۲، ۱۳۹، ۱۶۲ـ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۸ـ۱۸۷، ۲۰۱ـ۲۰۰، ۲۰۷ـ۲۰۶، ۲۱۴ـ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۸، ۲۵۱ـ۲۵۰، ۲۵۷.
وطن. ۲۶، ۸۲، ۸۵ـ۸۴.
وکیل التجار (آقامحمد یزدی). ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۱۵.
وکیل الرعایا. ۱۵۳، ۱۷۴، ۱۹۲ـ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۱۷.
وکیل وکالت (عدلیه). ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۶۳ـ۱۵۹.
وکیل/وکلا/وکالت (ی مجلس). ۲۸ـ۲۶، ۷۷ـ۷۲، ۸۰ـ۷۹، ۸۳ـ۸۲، ۸۷ـ۸۶، ۹۴ـ۹۲، ۹۸، ۱۰۱ـ۱۰۰، ۱۰۷ـ۱۰۵، ۱۱۳ـ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۸ـ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۵ـ۱۵۳، ۱۶۰ـ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹ـ۱۶۶، ۱۸۵ـ۱۷۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷ـ۱۹۶، ۲۰۱ـ۱۹۹، ۲۰۶ـ۲۰۳، ۲۱۴ـ۲۱۰، ۲۱۹ـ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۵۱ـ۲۵۰، ۲۵۳.
ومبری، آرمینیوس. ۶۴.

هـ:
هژبر دیوان. ۴۰، ۱۱۷، ۱۵۳.
همدان. ۱۵۳.
هند/هندوستان. ۱۲، ۶۲، ۶۴.

ی:
یاد/یادمانی/از یاد بردن. ۵، ۸ـ۹، ۱۶، ۲۱، ۳۳ـ۳۲، ۴۰، ۵۴، ۵۷، ۶۱ـ۶۰، ۶۴ـ۶۳، ۶۸، ۷۱، ۷۴، ۸۳، ۱۳۹، ۱۴۳، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۹ـ۲۲۹، ۲۴۲ـ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۸ـ۲۵۷.
یحیی میرزا. ۱۲۲، ۱۸۳.
یزید. ۴۱، ۸۸.
یوسف (قوچانی). ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۵۱، ۲۰۲، ۲۲۷.
یونان. ۴۲.

Najmabadi Afsaneh

Hekayet–e Dokhteran– e Qochan

Stockholm 1995

ISBN 91 88296 57 1

BARAN

Tale of the Qochan Girls

Afsaneh Najmabadi